

توفان

و

کنفدراسیون جهانی

دفتر نخست

جلد چهارم

توفان و کنفدراسیون جهانی

سازمان مارکسیستی – لنینیستی توفان
و کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی
(اتحادیه ملی)

یک بررسی تاریخی از دیدگاه‌ها و مبارزه سیاسی
در درون کنفدراسیون جهانی

۱ فروردین ۱۴۰۴ مطابق ۲۱ مارس ۲۰۲۵
حزب کار ایران (توفان)

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان و کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)

انتشارات: از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

عنوان کتاب: توفان و کنفدراسیون جهانی

مندرجات: یک بررسی تاریخی از دیدگاه‌ها و مبارزه سیاسی در درون کنفدراسیون جهانی

ایمیل : toufan@toufan.org

تارنما: www.toufan.org و www.toufan.de

آدرس: Postfach 1138, 64526 moerfeld-waldorf



PLI (Toufan)

توفان و کنفدراسیون جهانی..... ۱

فصل دهم..... ۱

تاریخچه مختصری از سازمان‌های موثری که در درون کنفدراسیون جهانی

فعالیت می‌کردند..... ۱

"جبهه ملی ایران"، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، "سازمان انقلابیون
کمونیست" (مارکسیست-لنینیست) (اتحادیه کمونیست‌های ایران)، گروه

"کادر" ها..... ۱

ارزیابی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان از جبهه ملی ایران و بررسی تکامل
این سازمان بورژوازی ملی ایران..... ۳

ارزیابی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان از "سازمان انقلابی حزب توده
ایران"..... ۱۹

اسناد و بحث‌های داخلی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در زمینه
چگونگی همکاری با "سازمان انقلابی"..... ۱۷۳

سیاست اپورتونیستی و مودیانه "سازمان انقلابی حزب توده ایران" در برخورد
به تئوری "سه دنیا"..... ۱۸۶

شعار "اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران"، اسلحه مبارزه کورش لاشائی -
بیژن حکمت - محسن رضوانی علیه جنبش کمونیستی ایران به منظور قطع
تبادل تجربه دو نسل جنبش کمونیستی ایران..... ۱۹۰

سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست لنینیست) (اتحادیه کمونیست‌های
ایران)..... ۱۹۳

انتشار نشریه "کمونیست" و "علل پیدایش" و اعلام موجودیت "سازمان
انقلابیون کمونیست"..... ۱۹۳

دلائل مخالفت "سازمان انقلابیون کمونیست" با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران	۲۰۰
دو نوع برخورد به دعوت جمهوری توده‌ای چین از اشرف پهلوی برای سرگرفتن روابط دیپلماتیک بین دو کشور	۲۰۶
سازمان انقلابیون کمونیست و دعوت اشرف به جمهوری توده‌ای چین ...	۲۲۱
پیشگفتار بر موضع‌گیری سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران)	۲۲۹
سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران) و اتخاذ موضع التقاطی و میانی در مورد تئوری "سه دنیا"	۲۳۱
سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران) و نقش آنها در کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی	۲۴۹
خط‌مشی چریکی و سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران)	۲۸۰
نظریات کاستریستی "اتحادیه کمونیست‌های ایران" عود می‌کند	۲۸۴
برگزاری یک نشست تاریخی در سال ۱۹۷۳ با رهبر کل جبهه ملی ایران در مورد تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت مبارزات مسلحانه جبهه چریکی شهری	۲۹۵
کنگره ۲۳ سازمان آمریکا، خط میانه و تحمیل خط‌مشی چریکی شهری به کنفدراسیون جهانی	۲۹۹
نقش گروه انحلال‌طلب "کادر" ها در برهم‌زدن کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی بر اساس اعترافات خودشان	۳۰۳
گروه تفرقه‌افکن و انحلال‌طلب "کادر" ها	۳۳۵
ارزیابی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در باره ماهیت یک سلسله از سازمان‌های موجود	۳۴۱

"سازمان انقلابی"، مجاهدین خلق، چریک‌های فدائی خلق، سازمان انقلابیون
کمونیست (اتحادیه کمونیست‌ها)، گروه "کادر"ها ۳۴۱

توفان و کنفدراسیون جهانی

فصل دهم

تاریخچه مختصری از سازمان‌های موثری که در درون کنفدراسیون جهانی فعالیت می‌کردند

"جبهه ملی ایران"، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، "سازمان انقلابیون کمونیست" (مارکسیست-لنینیست) (اتحادیه کمونیست‌های ایران)، گروه "کادر" ها

در این مختصر به تاریخچه کوتاهی از سازمان‌های فوق اشاره می‌شود که در دوران فعالیت سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در کنفدراسیون جهانی فعال بوده و در خط‌مشی این سازمان و انحرافات و خدمات آن نقش داشته‌اند. بدون درک نظر، اعتقادات و تحلیل‌های سیاسی این سازمان‌ها، نمی‌شود به

طور واقعی به ادعاها و تحلیل‌های آنها و تغییر مواضع‌شان در جنبش دانشجویی به صورت علمی برخورد کرد. ما ادعای آن نداریم که تاریخ این سازمان‌ها را بررسی می‌کنیم ولی آن بخش از تاریخ فعالیت‌های این سازمان‌ها تا زمانی که و آنجائی که در کنفدراسیون جهانی شرکت داشته و نقش ایفاء کرده و موثر بوده‌اند و تا حدی که مربوط به فهم خطمشی آنها در کنفدراسیون جهانی می‌شود، مورد اشاره ما بوده زیرا تکیه بر آن دیدگاه‌ها برای درک علمی مسایل لازم است. روشن است که این سازمان‌ها بر اساس اعتقادات خویش مواضع سیاسی خود را در مورد مسایل دانشجویی تنظیم کرده، بیان نموده و در عمل پیاده می‌کردند.

ارزیابی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان از جبهه ملی ایران و بررسی تکامل این سازمان بورژوازی ملی ایران

در این فصل هدف ما نشان دادن سیاست سازمان ما نسبت به جبهه ملی ایران است. ما این سازمان را با توجه به ارزیابی تشکیلاتمان پیرامون مرحله انقلاب ایران یعنی مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک نوین یک نیروی انقلابی به حساب می‌آوریم که برای کسب استقلال ایران با توجه به ماهیت دوگانه بورژوازی ملی ایران مبارزه می‌کند و طبیعتاً در این مرحله از انقلاب ایران که انقلابی ملی و دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر ایران یعنی انقلابی دموکراتیک نوین است، یک نیروی انقلابی محسوب می‌شود و سازمان توفان نیز علی‌رغم انتقادات به جایی که نسبت به نوسانات این سازمان دارد با آن سازمان در سطح ملی و دموکراتیک همکاری نموده ولی دست از انتقاد به خطمشی این سازمان و به ویژه تحریفات تاریخی و یا ارزیابی‌های نادرستش برای به گمراه کشاندن طبقه کارگر نمی‌شود. این ارزیابی ما از جبهه ملی ایران طبیعتاً برای پی‌بردن به ماهیت مبارزات دموکراتیک این تشکل در درون کنفدراسیون جهانی دانشجویان از اهمیت وافری برخوردار بود.

انتشار مقالات توفان در گذشته نسبت به جبهه ملی ایران سندی روشن و گویا از برخورد ما به این سازمان، چگونگی تکامل آن تا خیانت این سازمان نسبت به مصالح ملی ایران، اخاذی از بیگانگان و همدستی با ابرقدرت شوروی بود.

انتشار این اسناد بر این مبنا صورت می‌گیرد که خوانندگان این کتاب بتوانند بر اساس مدارک به داوری بنشینند نه بر اساس ادعاهای بی‌پایه که هر کس امروز برای توجیه اشتباهات خویش در گذشته از جیب بغلش در آورده است. طبیعتاً تنها سازمانی در برخورد به گذشته و حال صمیمیت دارد که آنرا بر اساس اسناد به اثبات برساند. پس ما انتظار داریم که سایر سازمان‌های سیاسی ایرانی فعال درون کنفدراسیون جهانی، برای آگاهی عمومی و برای خدمت به نسل جوان ایران، در آینده اسناد مربوط به برخورد خویش نسبت به جبهه ملی ایران و سیاست‌های انحرافی این سازمان را منتشر کنند. این سازمان‌ها عبارتند از حزب توده ایران، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، گروه "کادر"ها و سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست-لنینیست) (اتحادیه کمونیست‌های ایران). دلایلی که ما را وادار می‌کند به این شیوه توسل جوئیم کشف حقیقت است. زیرا تنها بر اساس سند می‌توان ادعاها را ثابت کرد و نه بر اساس سندسازی و پشت‌هم‌اندازی و جعل واقعیات. ما به خوانندگان این کتاب اطمینان

می‌دهیم که هیچکدام از تشکل‌های نامبرده به این حجم و تعداد و در این ابعاد وسیع در عرصه‌های سیاسی به مانند سازمان م-ل توفان به ارزیابی و اظهار نظر دست نزده‌اند، زیرا یا خودشان دارای دید روشن نسبت به مسایل روز نبوده‌اند و یا می‌خواسته‌اند با جبهه ملی ایران حتی تا آن زمان که از بیگانگان بر ضد مصالح جنبش انقلابی ایران پول می‌گرفت، مماشات کنند. آنها فرصت‌طلب و اپورتونیست بودند. مردم می‌توانند از آنها حساب پس بخواهند و بطلبند که اسنادشان را برای داوری تاریخ همانگونه که ما کردیم منتشر کنند. حال به یک یک این اسناد مراجعه کنید تا ببینید که جبهه ملی ایران هیچ‌وقت کمونیست نبوده و همواره بر ضد کمونیست‌ها مبارزه نموده است. "تاریخ جنبش کمونیستی" که این عده برای خودشان با یاری مشتی میرزابنویس ساخته‌اند، فاقد سندیت و ارزش تاریخی است. فعالیت‌های آنها در آخرین سال‌های عمرشان نشان از تلاش بی‌فرجام آنها برای تخریب در جنبش کمونیستی، منحرف کردن آن و نابودی این جنبش می‌کند. بورژوازی ملی ایران به منافع تاریخی و طبقاتی خویش خدمت می‌کند و کرده است. رهبران آنها یکی بعد از دیگری به خدمت رژیم سرمایه‌داری در آمدند و یا نوکری امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل را پذیرفتند و هر کدام از گروه‌های منحرف و پراکنده آنها بر سر حمل نام بی‌مسمای جبهه ملی ایران بر دیگری سبقت می‌گیرند. رهبران آنها هیچکدام حاضر نیستند مسئولیت اقدامات خود را در گذشته به عهده گیرند و به نقد گذشته جبهه ملی ایران چه در زمان دکتر محمد مصدق و چه در زمان جبهه ملی دوم و چه در دوران فعالیت در کنفدراسیون جهانی بپردازند. تو گوئی جبهه ملی ایران گذشته‌ای نداشته است و فقط "آینده" دارد. هنر آنها عیب‌جوئی از کمونیست‌ها و نقد از دیگران است. آنها به چیزی که فکر نمی‌کنند آموزش نسل جوان از مبارزات گذشته است. برخورد آنها به گذشته صرفاً برای مغلطه و یا پرده‌پوشی اشتباهات عدیده خود است. آنها در پی آن هستند که گذشته خود را کتمان کنند و بر روی اشتباهات خود خاک بریزند تا مانع آموزش نسل آینده ایران شود.

حال به نظرات منتقدانه توفان در مورد برخورد به جبهه ملی ایران در دوران‌های متفاوت مبارزه سیاسی توجه کنید:

توفان شماره ۱۰ دوره سوم خرداد ۱۳۴۷ ژوئن ۱۹۶۸

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML010.pdf>

۲۳ تیر و ۳۰ تیر

روز ۲۳ تیر ۱۳۳۰ هریمن نماینده امپریالیسم آمریکا از طرف رئیس جمهور آن کشور به ایران می‌آمد تا قبول بندوبست راهزنانه امپریالیسم آمریکا و انگلستان را در مسئله نفت بدولت دکتر مصدق توصیه کند. مردم هشیار و مبارز تهران به نشانه مخالفت و مداخلات خام‌طلبانه امپریالیسم آمریکا که "میانجی‌گری" هریمن مظهر آن بود نمایش عظیمی ترتیب دادند که با سر نیزه و گلوله روبرو شد. صدها نفر زخمی و ده‌ها نفر شهید شدند.

روز ۲۸ تیر ۱۳۳۱ (یکسال بعد) شاه به اشاره امپریالیسم آمریکا و انگلستان فرمان عزل دکتر مصدق و انتصاب قوام را صادر کرد. انتشار خبر این اقدام خیانت‌آمیز بیدرنگ در سراسر ایران امواج عظیم اعتراض خلق را برانگیخت. به ویژه در تهران مردم به پشتیبانی از دولت ملی دکتر مصدق به خیابان ریخته صدها نفر زخمی و ده‌ها نفر کشته دادند و سر انجام جبهه ارتجاع و امپریالیسم را به عقب‌نشینی واداشته، قوام را از مسند نخست‌وزیری به زیر کشیدند و دکتر مصدق را با شور و شوق در مقام خود مستقر ساختند.

این دو حادثه در تاریخ اخیر ایران حاوی درس‌های گرانقدری است.

حادثه ۲۳ تیر ۱۳۳۰ و ۲۸ - ۳۰ تیر ۱۳۳۱ هر دو زائیده دسیسه مشترک امپریالیسم آمریکا و انگلستان بود، به منظور درهم شکستن نهضت ضدامپریالیستی خلق ایران. با این تفاوت که در تیر ۱۳۳۰ سازش دو امپریالیسم مذکور هنوز مشخص نگردیده، تضاد امپریالیسم آمریکا با دولت دکتر مصدق هنوز حدت نیافته بود و دکتر مصدق به علت حسن نظری که به آمریکا داشت به وجود این دسیسه توجه نکرد و مبارزان هشیار ایران که ورود هریمن را بعنوان مظهر بند و بست دو امپریالیسم محکوم ساخته به ضد آن برخاسته بودند بخاک و خون کشیده شدند. ولی در تیر ۱۳۳۱ سازش دو امپریالیسم به مرحله قطعی رسیده، تضاد امپریالیسم آمریکا با دولت دکتر مصدق حدت یافته بود و این بار شخص دکتر مصدق مستقیماً و بی‌پرده از طرف گماشته امپریالیست‌ها - محمدرضا شاه - مورد حمله قرار می‌گرفت. در این هنگام مردم قهرمانی که هنوز خاک و خون بیست و سوم تیرماه سال قبل را

بر چهره داشتند مردانه برخاستند و به دفاع از دولت ملی دکتر مصدق در برابر سرنیزه و گلوله و تانک دربار و قوام سینه سپر کردند.

حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بعدا کودتای ۱۳۳۲ که آشکارا دست امپریا لیسم آمریکا را نشان می‌داد ثابت کرد که توده‌هائی که در روز ۲۳ تیر ۱۳۳۰ به مخالفت با ورود هریمن و مذاکره با وی نمایش دادند روشن‌بینی سیاسی داشتند، حق بجانب آنها بود، و اگر عزم آنها که عزم مبارزه پیگیر با امپریالیسم اعم از آمریکائی و انگلیسی و غیره بود همه جانبه و تا آخر عملی می‌شد، توطئه تیرماه ۱۳۳۱ و شکست مرداد ۱۳۳۲ پیش نمی‌آمد. چندی قبل از ورود هریمن به ایران دکتر مصدق در نامه تیرماه خود خطاب به رئیس جمهور آمریکا چنین گفت: "یقین دارم که دولت‌های آزاد جهان و خصوصا دولت دوست ما آمریکا در این موضوع مهم از معاضدت به آمال ملی ایران خودداری نخواهد کرد". ولی این نظریه مردم ایران نبود. مردم ایران به این دروغ بزرگ امپریالیست‌ها که خود را موسس "دولت‌های آزاد جهان" می‌خوانند هرگز باور نداشته و آنرا با نفرت رد کرده‌اند.

مردم ایران دولت‌های امپریالیستی و "خصوصا دولت آمریکا" را هرگز دوست خود و خلق‌های دیگر جهان نشمرده و نمی‌شمارد. میتینگ ابراز نفرت که روز ورود هریمن در تهران برپا شد و متأسفانه بخون کشیده شد به منظور اعلام این نظریه مردم ایران بود. مقامات دولتی ایران در مذاکره با هریمن نتوانستند تشویش خویش را در برابر گسترش روز افزون نهضت و ورود زحمت‌کشان بعرصه سیاست ایران پنهان بدارند و خواستند امپریالیسم آمریکا را به این "خطر" توجه دهند تا وی به منظور ترمز کردن نیروهای "افراطی" به آنها در بیرون کردن شرکت نفت انگلیس از ایران کمک کند. دکتر مصدق یک‌ماه پیش از آن (در ۲۰ خرداد) به ترومن چنین پیام داده بود: "از آن حضرت انصاف می‌خواهم آیا ملت بردبار ایران که با تحمل این شدائد و محرومیت‌های یاس‌آور تاکنون توانسته است در مقابل تبلیغات قوی انقلابی ایستادگی کرده و اسباب زحمت دنیا را فراهم نیآورد قابل تحسین و تقدیر هست یا نیست؟" در همین زمینه در گزارشی که شرکت ملی نفت ایران به هریمن داد چنین می‌خوانیم: اگر ملی شدن نفت عملی نشود مردم ایران ناراضی خواهند شد "بالتبجه دستجات افراطی چپ با حداکثر استفاده از این ناراضایتی کاملاً بر اوضاع ایران به

ضرر کشور ایران و کلیه کشورهای آزاد جهان مسلط خواهند گردید". بدیهی است که منظور از "کشورهای آزاد جهان" همان آمریکا و جهان دست‌نشانده اوست. تنظیم‌کنندگان گزارش می‌خواستند موافقت خود را با نماینده امپریالیسم آمریکا در مخالفت با کمونیسم برخ وی بکشند و به این وسیله همکاری وی را در ملی کردن صنعت نفت ایران جلب کنند. در همین گزارش گفته می‌شود که اگر در امر ملی شدن نفت توفیق حاصل نشود "تمام مردم فقیر که بیش از نود و پنج درصد اهالی این کشور را تشکیل می‌دهند... در اثر شدت بدبختی که هم اکنون غیر قابل تحمل است بدامان کمونیسم پناه خواهند برد". بدیهی است که هر نماینده امپریالیسمی از چنین سخنانی بخوبی در می‌یابد که مخاطب وی از مردم فقیر کشور خود "که بیش از نود و پنج درصد اهالی... را تشکیل می‌دهند" هراسناک‌تر است تا از امپریالیسم، و بخوبی می‌فهمد که چنین مخاطبی را که در بسیج تام و تمام توده مردم فقیر متردد است به آسانی می‌توان از پای در آورد. هریمن، این دلال کهنه کار امپریالیسم، نیز همینطور فهمید، و آنگاه امپریالیسم آمریکا در موقع خود به کمک امپریالیسم انگلستان به توطئه ۳۰ تیر بر علیه دولت دکتر مصدق دست زد. فقط و فقط هشیاری و جانبازی مردم فقیر بود که توطئه را در آن روزها بر باد داد و دولت مصدق را دوباره بر کرسی نشانید. اما نتیجه مذاکره با هریمن چه بود؟ آن بود که دولت ایران به تصور اینکه بتواند همکاری امپریالیسم آمریکا را جلب کند به برخی عقب‌نشینی‌ها تن در داد. یعنی حاضر شد بجای نمایندگان شرکت نفت رسماً با نمایندگان دولت انگلستان وارد مذاکره شود، قانون نه ماده‌ای "اجرای ملی کردن صنعت نفت" مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ را مسکوت بگذارد و فقط قانون یک ماده‌ای اسفند ۱۳۳۱ را مبنای مذاکرات قرار دهد، و موافقت کرد که هریمن با دولت انگلستان "راجع بطریقه اجرای قانون تا آنجا که مربوط به منافع انگلیس است وارد مذاکره شود". این عقب‌نشینی به ویژه در آنجا که صریحاً "منافع انگلیس" برسمیت شناخته می‌شود آنقدر نمایان بود که یکی از اعضاء دولت در موقع امضاء تصویب‌نامه در زیر آن نوشت: "بنده با کلمه منافع موافق نیستم". بسط حوادث در همان جهت صورت گرفت که تظاهر کنندگان ۲۳ تیر پیش‌بینی می‌کردند.

پذیرائی از نماینده امپریالیسم آمریکا گامی بزیان مصالح نهضت ضدامپریالیستی خلق ایران بود. درس‌های عمده حوادث ۲۳ تیر ۱۳۳۰ و ۲۸ - ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را می‌توان اینطور خلاصه کرد:

۱ - در مبارزه با امپریالیسم باید روش قاطع داشت. همه امپریالیست‌ها علی‌رغم تضادهای گوناگون بین خود، در برابر خلق‌های جهان جبهه واحدی تشکیل می‌دهند. امپریالیسم آمریکا سرکرده امپریالیست‌ها، ژاندارم خلق‌ها و بزرگ‌ترین دشمن آنهاست.

۲ - فقط از راه بسیج کلیه نیروهای ملی و ضدامپریالیستی، فقط با اعتماد بر نیروی لایزال خلق و تکیه بر آن و با اتخاذ سیاست انقلابی قاطع و بی‌تزلزل می‌توان بر امپریالیسم و هویت فرمانروای دست‌نشانده‌اش غالب آمد. هر گونه محدودیتی که به بهانه‌های گوناگون در بسیج نیروهای ملی و ضدامپریالیستی ایجاد شود، هرگونه مماشات با نیروهای ارتجاعی داخلی که به منزله عمال امپریالیسم عمل می‌کنند در جهت تقویت امپریالیسم و شکست نهضت ملی و ضدامپریالیستی خواهد بود.

۳ - اگر چه کلیه طبقات ملی و دموکراتیک و از آن جمله بورژوازی ملی می‌توانند و باید در مبارزه ملی و ضدامپریالیستی شرکت جویند ولی مبارزه مذکور فقط آنگاه به پیروزی خواهد رسید که حزب طبقه کارگر یعنی یگانه طبقه‌ای که تا آخر انقلابی است بتواند رهبری را با اتخاذ سیاستی صحیح در دست گیرد.

توفان شماره ۱۱ دوره سوم تیر ۱۳۴۷ ژوئیه ۱۹۶۸

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML011.pdf>

نماینده بورژوازی ملی

گاهی برخی از دوستان می‌پرسند و حتی اعتراض می‌کنند که چرا ما پاره‌ای از اشخاص و یا جمعیت‌ها، و از آن جمله جبهه ملی ایران را نمایندگان بورژوازی ملی می‌نامیم. به نظر این دوستان به کاربردن اصطلاح مذکور کار دوستانه‌ای نیست.

ولی منظور ما از استعمال اصطلاح "نماینده بورژوازی ملی" فقط بیان واقعیت اجتماعی است. ما بورژوازی ملی را در جزو نیروهای انقلابی ایران می‌شماریم و جلب دوستی و اتحاد او را در مبارزه ملی و ضدامپریالیستی وظیفه خود می‌دانیم.

اما در جامعه ما و همه جوامع طبقاتی، هر شخص و هر جمعیتی در همه‌حال بعنوان وابسته و نماینده طبقه معینی عمل می‌کند. ادعای اینکه شخصی یا جمعیتی مافوق طبقات است جز فریب مردم و کشاندن آنها به پیروی از طبقات غیرزحمت‌کش نمی‌تواند نتیجه دیگری داشته باشد. برای آنکه در آرایش قوای اجتماعی اشتباه نکنیم باید دقیقا روشن سازیم که هر کسی و هر جمعیتی نماینده کدام طبقه است. نماینده هر طبقه، کسی و جمعیتی است که از منافع آن طبقه دفاع می‌کند.

حزب طبقه کارگر نماینده طبقه کارگر است زیرا که از منافع این طبقه دفاع می‌کند و ایدئولوژی آنرا دارد و به کار می‌برد. البته منافع طبقه کارگر در هر مرحله از انقلاب با منافع طبقات دیگری از اجتماع مشترک است و حزب طبقه کارگر می‌تواند در هر مرحله از انقلاب رهبر طبقات مذکور نیز باشد. ولی درهمه‌حال بعنوان نماینده طبقه کارگر عمل می‌کند. یعنی در هر جا که منافع طبقات دیگر با منافع طبقه کارگر در تضاد است وی دفاع از منافع خاص طبقه کارگر را برمی‌گزیند.

جبهه ملی نماینده بورژوازی ملی ایران است زیرا که از منافع این طبقه دفاع می‌کند و ایدئولوژی آنرا دارد و به کار می‌برد. البته منافع بورژوازی ملی در مبارزه بر ضد امپریالیسم با منافع طبقات زحمت‌کش ایران مشترک است و از این جهت جبهه ملی می‌کوشد در این مبارزه در راس طبقات مذکور قرار گیرد. ولی درهمه‌حال بعنوان نماینده بورژوازی ملی عمل می‌کند، یعنی در آنجا که منافع طبقات دیگر با منافع بورژوازی ملی در تضاد است وی علی‌الاصول دفاع از منافع خاص بورژوازی ملی را برمی‌گزیند.

جبهه ملی در بحبوحهٔ وسعت و قدرت خود از احزاب و جمعیت‌ها و شخصیت‌هایی تشکیل می‌شد که عموماً نمایندگان خرده‌بورژوازی و یا بورژوازی ملی ایران بودند، و بدیهی است که مجمع احزاب و جمعیت‌های مختلف نمی‌تواند مظهر طبقه واحد باشد. جبهه ملی در تمام مدت حیات خود مطالبات طبقاتی خاص کارگران و زحمت‌کشان را مطرح نکرده، به سازمان‌دادن زحمت‌کشان در تشکیلات خاص آنها مانند اتحادیه‌های کارگری و دهقانی نپرداخته، به اعتصابات کارگری و جنبش‌های دهقانی توجه نداشته است.

اگر جبهه ملی مورد علاقه بخشی از توده مردم قرار گرفت به آن علت بود که شعارهای ضداستعماری بورژوازی ملی ایران را مطرح می‌ساخت و این شعارها با منافع طبقات و قشرهای زحمت‌کش ایران نیز منطبق بود. ولی در وراء این شعارها جبهه ملی نمی‌توانست وجه مشترکی بین خود و طبقات و قشرهای زحمت‌کش بیابد. در دورانی که جبهه ملی در حکومت بود ملی کردن صنعت نفت را به درستی در سر لوحه برنامه خود گذاشت. اما در همین مدت از اقدام جدی در راه بهبود وضع زحمت‌کشان ایران خود داری کرد و حتی مطالبات آنها را با سرکوبی شدید روبرو ساخت برای این مطلب می‌توان چند مثال آورد:

پیش از آنکه دولت ملی دکتر مصدق سر کار بیاید یعنی در سال ۱۳۲۹ واردات ایران ۶/۲۴۳ میلیون ریال و صادرات آن ۳/۴۹۴ میلیون ریال بود ولی در سال ۱۳۳۲ یعنی پس از دو سال و نیم حکومت مصدق واردات تا ۵/۳۲۴ میلیون ریال پائین آمد و صادرات تا ۸/۳۱۸ میلیون ریال بالا رفت یعنی صادرات تقریباً دو و نیم برابر شد. این به آن معنی است که دولت دکتر مصدق به اقتصاد ایران که در دست بورژوازی ملی است خدمت کرد و موجب تقویت بورژوازی ملی ایران شد. ولی در همین مدت، شاخص هزینه زندگی که در سال ۱۳۲۹ به نسبت سال ۱۳۱۵، ۷۸۴ بود در سال ۱۳۳۲ تا ۹۴۲ بالا رفت یعنی سطح زندگی زحمت‌کشان ایران تنزل کرد. به طور کلی تقویت بنیه مالی دولت که برای مقاومت در برابر امپریالیست‌ها امری ضروری بود در درجه اول از قبل طبقات استثمار شونده عملی می‌شد نه از قبل طبقات ملاک و بورژوازی. اینکه در روزگار حکومت جبهه ملی اعتصابات متعددی روی داد و متأسفانه اکثراً با قوای مسلح روبرو شد از اینجا سرچشمه می‌گرفت.

در عرصه بین‌المللی نیز جبهه ملی نظر علمی و پرولتری نداشت و اگر چه با استعمار انگلستان مبارزه کرد این نکته را در نیافت که استعمار امری اتفاقی و تصادفی و وابسته به این یا آن رجل سیاسی نیست، بلکه از ماهیت رژیم امپریالیستی سرچشمه می‌گیرد و هر دولت امپریالیستی بدون تردید دولت استعماری نیز هست. دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در موقع صحبت از نمایندگان انگلستان گفت "هر دولتی خوب دارد، بد دارد" و بعقیده او ژنرال کاکس مامور استعماری انگلستان بود و کلنل فرایزر و سرپرسی لرن (وزیر مختار انگلستان در ایران) حامیان استقلال ایران بودند. بعقیده او دولت آمریکا دولتی آزادی‌خواه است و نمایندگان امپریالیسم آمریکا نظیر ترومن، هریمن، ماگکی (که دکتر مصدق او را برادر خود می‌نامید) می‌توانند در مبارزات ضد استعمار خلق ایران یار و یاور وی باشند.

جبهه ملی در اثر ماهیت طبقاتی خود جبهه پرولتاریائی جهانی را نمی‌شناخت و از آن احتراز می‌جست. دکتر مصدق در مجلس شانزدهم انقلاب کبیر چین را که موجب رهائی ششصد - هفتصد میلیون انسان از قید استعمار و استثمار گردید "تراژدی چین" نامید و اظهار تاسف کرد که دولت کره جنوبی (دولت مرتجع و دست‌نشانده آمریکا) "فدای تجاوزات کمونیست" شده است. بدیهی است که این گونه قضاوت‌ها هیچ نسبتی با نظریات پرولتری و حتی دموکراتیک ندارد.

بنابراین دلائل است که ما جبهه ملی را نماینده بورژوازی ملی ایران می‌دانیم. ما خدمات جبهه ملی را در امر ملی کردن صنعت نفت از یاد نمی‌بریم. ما فراموش نمی‌کنیم که در مبارزه بر ضد حکومت محمدرضا شاه و اربابان امپریالیست او خون جبهه‌ای و توده‌ای در یک نهر جاری شد. ما در آینده نیز در مبارزات ملی و ضد امپریالیستی خود پیوسته خواهان اتحاد با مبارزان جبهه ملی خواهیم بود. ولی هیچ‌یک از اینها دلیل آن نیست که خصلت طبقاتی متحد خود را فراموش کنیم. مرز بین یک‌دیگر را بزدائیم. از سیاست "اتحاد - مبارزه - اتحاد" باز ایستیم.

توفان شماره ۱۸ دوره سوم بهمن ۱۳۴۷ فوریه ۱۹۶۹

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/T>

[ML018.pdf](#)

برخی از مظاهر آنتی کمونیسم در ایران

همه مرتجعان ایران ضدکمونیست‌اند و محمدرضا شاه در راس آنها. در تاریخ ایران هیچ حادثه مهمی نیست که ازخون کمونیست‌ها رنگین نباشد. حکومت ایران نه فقط کمونیست‌ها را به حبس و زجر و اعدام محکوم می‌کند بلکه هر کس را که مناسب این محکومیت‌ها یابد به کمونیسم منسوب می‌سازد. دشمنی هتیت فرمانروای ایران با کمونیست‌ها پنهانی و مشروط نیست، آشکار و مطلق است. در باره‌ی این دشمنی نیازی به شرح و بسط نیست. ولی متأسفانه در میان نیروهای ملی و ضدامپریالیستی نیز کسانی را می‌توان یافت که ضد کمونیست‌اند یعنی نه فقط کمونیست نیستند، بلکه کمونیست‌ها را دشمن می‌دارند. مظاهر عمده آنتی کمونیسم آنها چنین است.

این ضدکمونیست‌ها می‌دانند که چشم جهان و از آنجمله چشم ایران بر روی حقایق کمونیسم باز شده است. کمونیسم از آغاز ظهور خود تا امروز چنان نمونه‌هائی از اندیشه عالی، آفرینندگی، جانبازی، ترقی و سازندگی به وجود آورده که هرکس نخواهد بدركات ارتجاع سقوط کند نمی‌تواند نفی مطلق کمونیسم را شیوه خود سازد. از این جهت این ضدکمونیست‌ها در عین حال که در برابر کمونیست‌های ایران همیشه قیافه پرخشم و کین دارند با کمونیسم جهانی گاهگاه با لبخند روبرو می‌شوند و حتی برای وی با حرارت کف می‌زنند. بعقیده اینان کمونیست‌های برخی از نقاط جهان خوبند و کمونیست‌های ایران و به طور کلی کمونیست‌های خاور نزدیک و میانه بدآند. اگر پای صحبت این ضدکمونیست‌ها بنشینیم چنین موعظه می‌کنند که در کشورهای خاور میانه و نزدیک "کمونیست به معنای فردی که به مارکسیسم معتقد است و یا یک عضوی که برای احیاء وطنش و رهائی ملت‌اش این ایدئولوژی را انتخاب کرده، نیست. آنجا کمونیست به معنای بزرگ‌ترین و نیرومندترین سد راه نهضت ملی است. (روزنامه ایران آزاد شماره هفت فروردین ۱۳۴۲).

اگر این ادعا را بپذیریم ناچار باید بپذیریم که محمدرضا شاه که نام کمونیست‌ها پیوسته سرفهرست اعدایان او بوده "بزرگ‌ترین و نیرومندترین سدهای راه نهضت ملی" را کوبیده است؛ و در این صورت باید محمدرضا شاه را دستیار رهروان نهضت ملی ایران دانست؛ و در این صورت باید از او سپاسگزاری کرد؛ متأسفانه این ضدکمونیست‌ها به نتایجی که از ادعای خود آنها حاصل می‌شود توجه ندارند.

محمدرضا شاه جمعی از بهترین فرزندان وطن ما را می‌زند، می‌کوبد به این اتهام که کمونیست‌اند، و این ضدکمونیست‌ها همان عده را می‌زنند و می‌کوبند به این اتهام که کمونیست واقعی نیستند؛ هم محمدرضا شاه و هم این ضدکمونیست‌ها با امضای حکم اعدام موافقت، منتها با دو استدلال ظاهراً مخالف.

بینید که عبدالسلام عارف در عراق سر کار آمد و سیاه‌ترین نیروهای عراقی تفنگ و داس و دشنه برداشته در خیابان‌های بغداد و موصل و بصره به شکار کمونیست‌ها پرداختند، برخی از این ضدکمونیست‌ها چه نوشتند: "امروز داستان عراق نیز از همین مقوله است. چه اشک‌ها که خبرگزاری‌های عربی و مطبوعات دست راست بر حالت زار کمونیست‌های عراق نمی‌ریزند. کم‌تر کسی است که در غرب بفهمد که یک عرب مصری و عراقی و الجزایری و یک ایرانی از کمونیست چه تصویری دارد". (همان شماره "ایران آزاد"). نویسنده مقاله به خشم آمده که چرا به خاطر کمونیست‌های شهید عراق اشکی ریخته شده است و مدعی است که این اشک را "خبرگزاری‌های غربی و مطبوعات دست راست" ریخته‌اند. تردیدی نیست که روح نهضت ملی و ضدامپریالیستی ایران از چنین فتوای برادرکشی بیزار است و آنها که چنین فتوایی صادر کرده‌اند دانسته یا ندانسته به نهضت توهین روا داشته‌اند.

همین ضدکمونیست‌ها بجای آنکه بر رویونیسم - این دشمن آزادی خلق‌ها - حمله کنند پیدایش رویونیسم را وسیله‌ای برای حمله بر کمونیسم ساخته‌اند. هیچ خیانتی از رویونیست‌های معاصر سر نمی‌زند مگر آنکه این ضدکمونیست‌ها آنها را به صورت سلاخی بر ضد کمونیسم لنینی و استالینی در آورند. حتی اگر فلان ژنرال منحط شوروی در مسافرت به ایران به تقلید از رهبران رویونیست خود به تملق از محمدرضا شاه بپردازد بیدرنگ ضدکمونیست‌های ایران یادآور می‌شوند که این همان است که "در سال ۱۹۴۹ از دست "رفیق استالین" عنوان قهرمان اتحاد شوروی را

دریافت کرد" (ایران آزاد مرداد ۱۳۴۷) تا به این طریق دوران استالینی شوروی را بیالایند. اگر حزب کمونیست چکوسلواکی بدرجه حزب بورژوائی سقوط کرد دلیل آنرا نه در مسخ شدن رهبران و کادرهای آن، نه در نقش شوم رویزیونیست‌های شوروی بلکه در دوران استالین باید جستجو کرد. اگر رویزیونیست‌های شوروی بشیوه فاشیستی بر جمهوری چکوسلواکی به منظور اسیر ساختن خلق حمله می‌برند گناهش بر عهده شوروی دوران استالینی است، اگر چه در اینجا گویا گناهی بوقوع نیپوسته زیرا که ضد کمونیست‌های ایران اصولاً حمله رویزیونیست‌های شوروی را بر چکوسلواکی ظریفانه مورد تأیید قرار دادند. ("ایران آزاد" آذر ۱۳۴۷).

برخی از ضد کمونیست‌ها از چندی به این طرف تظاهر به مارکسیسم را یکی از تجملات زندگی خود ساخته‌اند و چنین جلوه می‌دهند که گویا حمله آنها بر کمونیست‌ها از موضع مارکسیستی است. آنها شوق سوزانی به تحلیل "علمی" تاریخ دارند تا به کمک "مارکسیسم" ثابت کنند که نهضت کمونیستی چیز دیگری جز یک سلسله اشتباه، ضعف و خیانت نبوده و پیوسته موجب شکست "نهضت اصیل" خلق شده است. به موجب این تحلیل "علمی" نه فقط حزب توده ایران سد راه نهضت ملی بوده بلکه در گذشته پیش از شهریور ۱۳۲۰ هم اگر مانعی در راه پیروزی بتوان سراغ گرفت همان حزب کمونیست ایران بوده است. مثلاً اگر نهضت جنگل را با این "تحلیل علمی" از نظر بگذارانیم دیده می‌شود که میرزا کوچک خان جنگلی مردی است دلیر، ضداستعمار، هوادار دهقانان، و حتی آگاه از تئوری امروزی مربوط به ارتش توده‌ای و جنگ پارتیزانی. اگر ایرادی بر او بتوان گرفت این است که "ناچار به پیشنهادهای چپ‌روانه زعمای حزب کمونیست ایران تسلیم شد و با شرکت در اقدامات آنان در واقع در شکست انقلاب سهیم است" ("نامه پارسی" مهر ۱۳۴۷ صفحه ۲۲).

نویسنده مقاله در تحلیل "علمی" خود تا آنجا پیش می‌رود که لنین کبیر را به مناسبت سیاستی که جمهوری جوان شوروی در برابر ایران و نهضت جنگل اتخاذ کرد مورد افترا قرار می‌دهد. اگر کسی به این "مارکسیست ضد کمونیست" متذکر شود که میرزا کوچک خان با تقسیم زمین در بین دهقانان موافقت نداشت، با حکومت ایران روش متزلزل در پیش گرفت، بقدرت جبهه واحد با بدگمانی

می‌نگریست، حیدر عمواغلی نماینده حزب کمونیست و کمیسر خارجه خود را حيله
کارانه و ناجوانمردانه به

قتل آورد و ائتلاف با حزب کمونیست را برهم زد، اگر کسی خاطرنشان کند که
این کشته میرزا کوچک خان، این نماینده شایسته حزب کمونیست ایران
درخشان‌ترین چهره انقلاب مشروطه و فرزند پرافتخار طبقه کارگر ایران بود چنین
کسی در نظر ضدکمونیست‌ها "سد راه نهضت" است، ولی در واقع سد راه کسانی
است که می‌خواهند تاریخ را به هیئت بورژوازی ایران بسازند و ریشه تاریخی
کمونیسم را در ایران بخشکانند.

اینهاست برخی از مظاهر ضد کمونیسم در ایران.

ما از این جهت افشاء این مظاهر را لازم می‌دانیم که در عهد ما هیچ نهضت
دموکراتیک حقیقی نمی‌تواند با ضدکمونیسم در یکجا بگنجد. کسانی که در موضع
ضدکمونیستی افتاده‌اند اگر از این پرتگاه دور نشوند بناچار یک روز در طی مبارزه در
سنگر دشمنان خلق خواهند افتاد.

توفان شماره ۳۱ دوره سوم اسفند ۱۳۴۸ مارس ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriyat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML031.pdf>

بورژوازی ایران

محرک اساسی امپریالیسم در سرمایه‌گذاری در ایران به دست آوردن ارزش
اضافی، به دست آوردن سود حداکثر است. این سرمایه‌گذاری به طور عمده شکل
سرمایه مختلط بخود می‌گیرد بدین معنی که سرمایه امپریالیستی با سرمایه بورژوازی
بزرگ ایران در می‌آمیزد و در آن رشته‌هائی از اقتصاد که مورد نظر امپریالیسم است
به کار می‌افتد.

سرمایه امپریالیستی در کشور ما در درجه اول در صنایع استخراجی به کار می‌افتد، صناعی که مواد خام و مواد اولیه (نفت، سنگ‌های معدنی) با بهای ارزان در اختیار امپریالیسم می‌گذارد. در مواردی نیز در صنایع تبدیلی سرمایه‌گذاری می‌شود، در اینصورت هدف امپریالیسم اینست که با بازاری را برای خود نگاه دارد و یا بازار جدیدی بچنگ آورد. صنایع تبدیلی که با دست امپریالیسم به وجود می‌آیند، همه بشکلی تابع محصولات و فرآورده‌های کشورهای امپریالیستی می‌باشند خواه از این نظر که قطعات جداگانه محصول صنعتی را به ایران وارد کرده، سوار می‌کنند (صنایع موتناژ، اتومبیل، تراکتور، موتور، رادیو، تلویزیون و غیره) خواه از این نظر که مواد اولیه آنها از خارج وارد می‌شود (صنایع پلاستیک، داروسازی، کواکولا و غیره) به قسمی که امپریالیسم هر آن که اراده کند می‌تواند این صنایع را از کار ببنداند، بدیگر سخن کلید چنین موسسات تولیدی که در ایران دائر می‌شود در دست سرمایه‌گذاران خارجی است - سرمایه ایرانی نیز که با سرمایه خارجی در می‌آمیزد در واقع خصلت ملی خود را از دست می‌دهد و تابع سرمایه امپریالیستی می‌گردد در عین اینکه می‌تواند بر سر افزایش سهم خود از منافع حاصله با امپریالیست‌ها چانه بزند.

سرمایه‌داران خارجی، سرمایه‌گذاری مختلط (اعم از خصوصی یا دولتی) را بر هر نوع سرمایه‌گذاری دیگر رجحان می‌نهند. رجحان سرمایه مختلط از طرفی به خاطر آنست که امپریالیست‌ها با این شیوه خود را در پشت سرمایه‌داران ایرانی پنهان می‌سازند و ماهیت امپریالیستی موسسه را از انظار پوشیده نگاه می‌دارند چنانکه در مطبوعات کشور این موسسات به حساب صنایع ایران جا زده می‌شود، از آنها طوری صحبت به میان می‌آید که گویا با سرمایه‌های خالص ایرانی می‌گردند. از طرف دیگر به خاطر آنکه امپریالیست‌ها قشری از بورژوازی ایران را بخود وابسته می‌سازند، منافع آنها با منافع خویش پیوند می‌دهند و آنها را از دشمنه دستیار خود مبدل می‌سازند. و بدین طریق در کنار بورژوازی کمپرادور تجارتی که از قبل امپریالیسم ثروت اندوخته و خواستار استیلای امپریالیسم است، قشری از کمپرادور صنعتی به وجود می‌آورند و پایگاه خود را تا حدودی توسعه می‌بخشند.

بورژوازی صنعتی وابسته به امپریالیسم از بورژوازی کمپرادور منشاء می‌گیرد که سرمایه تجارتی خود را با شرکت سرمایه خارجی در صنایع داخلی به کار انداخته

است. پیدایش و رشد این قشر ثمره رژیم نکیت بار کودتا است. اگر در گذشته امپریالیسم سیادت خود را با دست مالکان بزرگ ارضی و بورژوازی کمپرادور تجارتی تأمین می‌کرد اکنون به جمع این دشمنان خلق بورژوازی صنعتی وابسته نیز افزوده شده که طی سال‌های اخیر از لحاظ رشد کمی قشرهای دیگر را پشت سر گذاشته است.

بورژوازی صنعتی به طور مستقیم در خدمت سرمایه‌داران کشورهای امپریالیستی است، وجود و رشد آن وابسته به امپریالیسم است. این قشر از بورژوازی در کنار مالکان بزرگ ارضی و بورژوازی کمپرادور تجارتی که شاه در راس آنها قرار دارد، دشمن سوگندخورده انقلاب و دشمن کین‌توز خلق‌های کشور ما است، سدی است که راه رشد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میهن ما را بسته و می‌بندد و آزادی و استقلال میهن ما را در پای سرمایه‌داران خارجی می‌ریزد. از این جهت بورژوازی بزرگ وابسته به امپریالیسم اعم از تجارتی یا صنعتی همراه با مالکان بزرگ ارضی آماج انقلاب دموکراتیک نو است.

از اینکه امپریالیسم در سال‌های اخیر توانسته است قشری از بورژوازی بزرگ ایران را بخود وابسته سازد و از زمره نیروهای ضدامپریالیستی میهن ما بدر آورد، برخی به این نتیجه می‌رسند که در ایران دیگر از بورژوازی ملی - یعنی از آن قشر از بورژوازی ایران که در برابر امپریالیسم می‌ایستد و با آن مبارزه می‌کند - سخن به میان آوردن دور از واقعیت اجتماعی است، به نظر آنها بورژوازی ملی ایران که از لحاظ سیاسی و اقتصادی ضعیف است به تدریج به امپریالیسم می‌پیوندد، خصلت ملی خود را از دست می‌دهد و در ردیف دشمنان خلق در می‌آید.

مجله نگین (شماره ۴۱ مهر ماه ۴۷) طی مقاله‌ای تحت عنوان "مسئله استقلال کشورهای در حال رشد و مرحوم بورژوازی ملی" مرگ بورژوازی ملی را اینگونه توصیف می‌کند: "... وجود بورژوازی ملی در این ممالک و رهبری نهضت‌های استقلال طلبانه بوسیله این بورژوازی ملی با منافع و نیازهای امپریالیسم منافات داشت و از اینجا بود که امپریالیسم با طرح‌ها و برنامه‌های دقیق و محاسبه شده در عین دادن استقلال به این ممالک به کار بی‌رمق کردن بورژوازی ملی این کشورها پرداخت و رفته رفته بورژوازی کمپرادور را جانشین بورژوازی ملی آنها کرد". بدین

ترتیب امپریالیسم با محاسبه دقیق برای پراکندن و درهم کوبیدن نهضت‌های استقلال طلبانه، بورژوازی ملی را از صحنه اجتماع برانداخت و آنرا به بورژوازی وابسته مبدل ساخت و نویسنده با مقاله خود بر گور "مرحوم بورژوازی ملی" به مرثیه خوانی پرداخته است.

همین اعتقاد به از بین رفتن بورژوازی ملی بر اثر مساعی امپریالیسم در میان گروه‌ها و عناصر "چپ" نهضت‌های آمریکای لاتین - آنهایی که اصرار دارند از روی مرحله انقلاب دموکراتیک ملی بجهند و به یکبار به مرحله انقلاب سوسیالیستی گام گذارند - رواج دارد.

آیا در ایران کشوری که تحت اختیار امپریالیسم است بورژوازی ملی از واقعیت جامعه حذف شده است؟ آیا آنطور که نویسنده مجله "نگین" مدعی است امپریالیسم بورژوازی ملی را از واقعیت اجتماعی "کشورهای در حال رشد" و از آنجمله ایران برانداخته و بورژوازی بزرگ وابسته را به جای آن نشانده است؟ پاسخ این سؤال بدون شک منفی است.

در ایران تولید کوچک تولید مسلط است و "همین تولید کوچک است که همواره، همه روزه، هر ساعته به طور خود بخودی و به مقیاس وسیع سرمایه‌داری و بورژوازی را پدید می‌آورد". (لنین). بنابراین عناصر بورژوازی ملی ایران در همان حال که در رقابت و مبارزه با امپریالیسم در صحنه اقتصادی کارشان به "زمین‌خوردن" و "ورشکستگی" می‌کشد، از تولید کوچک پدید می‌آیند. این یک تحول عینی جامعه ما است و در مرحله کنونی هیچ نیروئی قادر به جلوگیری از آن نیست.

بورژوازی ملی یک واقعیت جامعه ما است که نمی‌توان و نباید آنرا نادیده گرفت. بورژوازی ملی آن قشر از بورژوازی ایران است که سرمایه‌اش کوچک و ملی است، موسسه‌اش نیز با دست ایرانی اداره می‌شود، تعداد کارگرانی که در موسسه آن کار می‌کند از ۲۵ نفر تجاوز نمی‌کند و چه بسا از این هم کم‌تر است. موسسات اقتصادی بورژوازی ملی کاملاً ملی است، سرمایه‌داران خارجی که طالب حداکثر سودند به این موسسات اقبال نمی‌کنند و به سرمایه‌های بزرگ و صنایع مکانیزه روی می‌آورند، در حالیکه فعالیت صنعتی بورژوازی ملی عموماً در تولید محصولاتی از

قبیل منسوجات، چرم، شیشه، مواد غذایی، الیاف نخی و پشمی، فرش و غیره یعنی در آن شعب از صنایع است که به سرمایه‌های بزرگ نیاز ندارند.

بورژوازی ملی بنابراین در زمره قشر متوسط و کوچک بورژوازی است، مانند گذشته از لحاظ اقتصادی ضعیف است در زیر فشار امپریالیسم و بورژوازی بزرگ وابسته دولتی که نماینده آنها است دست و پا می‌زند و همین فشار است که وی را به مقاومت بر می‌انگیزد و به مبارزه علیه آنها می‌کشاند. دولت ایران که درست مدافع منافع امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آنست با باز گذاردن درهای کشور بروی اجناس مصرفی وارداتی حمایت نکردن از منافع این قشر، بورژوازی ملی را در وضع دشواری می‌گذارد که چه بسا به ورشکستگی آنها منجر می‌گردد. دولت به موسسات بزرگ اقتصادی اعتبارات نامحدودی می‌دهد، ولی برای مؤسسات کوچک اعتبارات ناچیزی در نظر می‌گیرد که آنها هم عملاً پرداخت نمی‌شوند، وزارت اقتصاد از حمایت از صنایع کوچک، از کمک به آنها دم می‌زند ولی در عمل هیچ اقدامی به سود این صنایع یا لاقط اقدام به موقع و موثری صورت نمی‌گیرد. در پنجمین کنفرانس اطاق‌های بازرگانی (مرداد ۱۳۴۸) نماینده سازمان صنایع کوچک شکوه دارد که "این صنایع از اعتبارات خارجی برخوردار نیستند و موسسات اعتباری داخلی هم همواره مایلند به موسسات بزرگ اعتبار کافی بدهند". "برای صاحبان صنایع کوچک تامین اعتبارات فوری و مشکل‌گشا چندان آسان نیست" روش دولت در قبال صنایع کوچک و متوسط این صنایع را بازهم بگفته همین نماینده "به زمین می‌زند و نابودشان می‌کند یا آنکه طعمه صنایع بزرگ" می‌شوند.

از اینرو بورژوازی ملی ایران دارای خصلت ضدامپریالیستی است و با امپریالیسم، بورژوازی بزرگ وابسته می‌رزمند برای آنکه تولید ملی و بازار ملی را در اختیار خود بگیرد. بعنوان نمونه شرحی که یکی از بازرگانان در باره‌ی صید ماهی و میگو در سواحل خلیج فارس و دریای عمان که امتیاز آن در دست موسسات خارجی است به مجله "تهران اکونومیست" نگاشته و ما فقط بذکر جملاتی از آن اکتفا می‌کنیم، گویا است.

"...در حال حاضر کشتی‌های صیادی خارجی باصطلاح از شرکت سهامی شیلات جنوب ایران امتیاز و اجازه صید دارند و کار آنها چیزی در حد یغما و غارت

است، غارت و یغمای ثروت و سرمایه ملی ایران و بهره‌برداری از منابع طبیعی ما تحت حمایت و جانبداری شرکت سهامی شیلات جنوب ایران که گویا این شرکت منحصر برای این تشکیل شده تا کمپانی‌های صیادی خارجی را زیر پرو بال بگیرد و از آنها حمایت کند سالیان دراز است که مردم جنوب ایران آرزو و تمنا دارند دولت شاهنشاهی ایران امر صید و صیادی را خود به عهده بگیرد و راسا و مستقیما با سرمایه ایرانی و به دست ایرانی اداره شود.

"معلوم نیست چرا مقامات مسئول نظیر شرکت سهامی شیلات جنوب ایران می‌خواهند با این رویه‌ای که پیش گرفته‌اند و ثروت و منابع طبیعی دریائی ما را بدون هیچ دلیل و مجوز قانونی در اختیار بیگانگان گذارده‌اند، برای مردم ایران خاصه مرزنشینان کرانه مرزی جنوب ایران ننگ ملی و بین‌المللی به وجود آورند و ملت ایران را در برابر نسل آینده خجل ساخته و این ملت را تنبل و بی‌کاره و عاجز قلمداد کنند".

"چرا ما خودمان کار صید و صیادی ماهی و میگو در دریای جنوب را بعهده نمی‌گیریم؟ آیا پول و آدم نداریم؟ آیا نمی‌توانیم کشتی ماهی صید و صیادی خریداری کنیم؟..."

این گفتار زبان حال بورژوازی ملی ایران است، متضمن شعار "با سرمایه ایرانی و به دست ایرانی" است.

ما از این مطالبه تا آنجا که بر ضد امپریالیسم و به سود توده‌های مردم است پشتیبانی می‌کنیم.

توفان شماره ۳۴ دوره سوم خرداد ۱۳۴۹ مارس ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TM>
L034.pdf

یادآوری تاریخی

چند قرن پیش در اروپا در درون جامعه فئودال، طبقه جدیدی پدیدار گشت که حامل شکل جدیدی از مالکیت وسائل تولید و مناسبات تولید و بر اساس آن افکار و اندیشه‌های نوینی بود. این طبقه جدید بورژوازی بود که با شعار آزادی، برابری و برادری، در پیشاپیش خلق، در پیشاپیش کارگران، دهقانان، پیشه‌وران علیه فئودال‌ها به مبارزه برخاست. رژیم کهنه و پوسیده قرون وسطائی را که دوران خود را پیموده بود برانداخت و قدرت سیاسی خود را مستقر ساخت.

بورژوازی منافع تنگ طبقاتی و استثمارگرانه خود را در پشت شعارهایی که خواست همه خلق بود پنهان می‌داشت. او دهقانان را از زیر یوغ فئودال‌ها آزاد می‌کرد برای آنکه آنها را بزیر استثمار سرمایه‌داری در آورد. آزادی در نزد او تنها به معنی آزادی بورژوازی برای استثمار توده‌های زحمت‌کش بود. برابری به خاطر آن بود که خود را در سطح "نجبا" و فئودال‌ها قرار دهد و از حالت "طبقه سوم" بیرون آید. با همه این احوال بر چیدن بساط نظام قرون وسطائی و آنچه که بورژوازی در پی آن بود خواست همه طبقات و قشرهای محروم جامعه و از آن جمله طبقه کارگر نخواست. بورژوازی در آنزمان مبین و نماینده منافع توده‌های مردم بود. از آنزمان اکنون چند قرن می‌گذرد. بورژوازی دیری است که نقش پیشرو و مترقی خود را از دست داده و به نیروی ارتجاعی، ترمزکننده پیشرفت و تکامل جامعه تبدیل شده است.

طبقه کارگر، این گورکن بورژوازی همپای رشد صنعتی رشد کرد، مبارزه خود را با بورژوازی ابتدا در سطح اقتصادی و سپس در سطح سیاسی آغاز کرد و به پیش راند. سازمان‌های صنفی و سیاسی خود را تشکیل داد. مترقی‌ترین، علمی‌ترین و انقلابی‌ترین جهان‌بینی را بنیاد نهاد و آنرا در جریان پراتیک انقلابی تکامل بخشید. در کمون پاریس برای نخستین بار قدرت را برای مدت کوتاهی از کف بورژوازی بیرون کشید و دیکتاتوری پرولتاریا را بجای دیکتاتوری بورژوازی نشانید. شخصیت طبقاتی خود را نه تنها در مبارزه با بورژوازی، بلکه در رهبری طبقات زحمت‌کش به سوی آینده‌ای آزاد، درخشان و فارغ از استثمار و بردگی نشان داد.

در اکتبر با نخستین انقلاب پرولتاریائی پیروزمند دوران نوینی را در تاریخ بشریت گشود، دوران انقلابات پرولتاریائی، دوران ساختمان جوامع سوسیالیستی و کمونیستی. سوسیالیسم و کمونیسم آینده بشریت است، سازنده آن پرولتاریا است، پرولتاریا با آزادی خود، آزادی تمام بشریت را به همراه می‌آورد. هیچ طبقه دیگری قادر نیست این رسالت تاریخی پرولتاریا را انجام دهد. از این جهت در دوران حاضر پرولتاریا است که مبین آرمان‌ها و منافع توده‌های زحمت‌کش است و نه بورژوازی. حتی بورژوازی ضدامپریالیستی کشورهای زیر سلطه امپریالیسم که می‌تواند در این یا آن دوره معین، علیه امپریالیسم مبارزه کند.

اینها حقایقی است که از چند قرن مبارزه طبقاتی نتیجه می‌شود. مایه تاسف است که نویسندگان "ایران آزاد" این حقایق تاریخی را نمی‌بینند یا بعداً آنرا از یاد می‌برند.

"جبهه ملی" ایران خود را "سازمان سیاسی خلق ایران" می‌نامد، خود را مدافع منافع خلق ایران می‌نمایند درست برای آنکه ماهیت طبقاتی خود را بپوشانند. همه‌کس می‌داند که خلق ایران به طبقات گوناگون تقسیم می‌شود که دارای منافع مختلف و گاهی متضاداند. خلق ایران امروز هم طبقه کارگر را در بر می‌گیرد و هم قشر بورژوازی ملی ضدامپریالیستی را. این دو طبقه نه تنها در حال حاضر، بلکه از دیدگاه تاریخی نیز دارای منافع متضادی می‌باشند. درست است که این هر دو در مبارزه با امپریالیسم و فتودالیسم منافع مشترکی دارند. اما این مبارزه در نزد آنان از دو دیدگاه متناقض و با پی‌گیری متفاوت انجام می‌گیرد. مبارزه پرولتاریا علیه امپریالیسم، مبارزه‌ای پی‌گیر و تا پایان انقلابی به خاطر آنست که همراه با ریشه کن کردن امپریالیسم و فتودالیسم، در راه بر انداختن هرگونه استثمار، هرگونه ستم طبقاتی رهسپار گردد. مبارزه بورژوازی با امپریالیسم، مبارزه‌ای متزلزل، نا پی‌گیر به خاطر آنست که استثمار خود را جانشین استثمار سرمایه‌های امپریالیستی نماید. چیزی که در دنیای کنونی از محالات است. بدین ترتیب ادعای "جبهه ملی" مبنی بر اینکه می‌تواند مبین و مدافع این تمایلات متناقض باشد ادعائی باطل است.

"جبهه ملی" نه تنها ماهیت طبقاتی خود را می‌پوشاند، بلکه برنامه سیاسی خود را نیز در پشت شعار "راه ما راه مصدق است" پنهان می‌دارد. بدون شک آقای دکتر

مصدق به علت اینکه علیه امپریالیسم انگلستان به مبارزهٔ ثمربخشی دست زد و به امپریالیسم انگلستان تسلیم نشد مورد احترام همگان است. اما هیچکس به درستی نمی‌داند راه مصدق چگونه راهی است. رهبران جبهه ملی هم که مقالات مفصل در مدح و ثنای دکتر مصدق می‌نگارند نه تنها تاکنون راه مصدق را به طور مشخص نشان نداده‌اند، بلکه نظریاتی ابراز می‌دارند که در تضاد با افکارو عقاید دکتر مصدق است. در نزد "جبهه ملی" منظور از "حکومت ملی" ماهیت این حکومت، راه نیل به آن، دورنمای آن، هیچ‌یک روشن نیست و جبهه ملی هیچ‌گاه در پی روشن ساختن آن نبوده است. در واقع "جبهه ملی" از اعتبار و نفوذ دکتر مصدق پرچی می‌سازد و همه را به گرد آن فرا می‌خواند. هدف وی این است که با سواستفاده از واژه "جبهه" طبقه کارگر ایران را از سازمان سیاسی خود محروم سازد، از مبارزه مستقل باز دارد و از تحقق آرمان‌های وی جلو گیرد. اما چنین چیزی فقط در عالم خیال می‌تواند به تحقق به پیوندد. طبقه کارگر ایران پنجاه سال است که حزب سیاسی خود را تشکیل داده است، مبارزه وی ظرف این مدت او را بیش از هر طبقه دیگر آزموده، آبدیده، آگاه و متشکل ساخته است. آرمان‌های او، مبارزه او، در جهت حرکت و تکامل جامعه انسانی است به همین جهت سازمان سیاسی طبقه کارگر نیازی نمی‌بیند ماهیت طبقاتی خود را بپوشاند. برعکس.

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است، سازمانی مجهز به مارکسیسم-لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون. مارکسیسم-لنینیسم علم به قوانین عینی تکامل طبیعت و تکامل جامعه است. این دانش مانند هر دانش دیگر در یک نقطه متوقف نمی‌ماند و پیوسته در انطباق با پراتیک انقلابی رشد می‌یابد. اندیشه مائوتسه دون همان مارکسیسم-لنینیسم است که با احکام و قوانین تازه، تکامل و غنای بیش‌تری یافته است.

ما از اینکه در مبارزه انقلابی خود از دانش پرولتاریا و از قوانین آن مدد می‌گیریم خود را سربلند احساس می‌کنیم. ما هیچ‌گاه پنهان نداشته ایم که از بزرگان دانش پرولتاریا مایه گرفته‌ایم و می‌گیریم. اصولاً دانستن و به کار بستن قوانین علوم مختلف مثلاً قوانین مکانیک نیوتن یا قوانین نسبیت اینشتن یا پیروی از تئوری داروین و غیره درخور نکوهش نیست. شگفتا کسانی که "مایه" گرفتن از بزرگان علم و دانش

جهان بورژوازی را مایه مباهات می‌دانند، بر آنند که مایه‌گرفتن از دانش پرولتاریا پنهان داشتن "بی‌مایگی" خویش است. اگر پیروی از قوانین این یا آن علم و به کار بستن آن در عمل پنهان داشتن "بی‌مایگی" خود در زیر سپر آن بزرگان علم نیست، پیروی از "بیگانه" نیست چرا در نزد نویسندگان "ایران آزاد" پیروی از دانش مارکسیسم-لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون و به کاربردن آن در مبارزه انقلابی به منزله پوشانیدن "بی‌مایگی" خود "با سپر لنین - مائو تسه دون و سایر انقلابیون جهان" است؟ بدیهی است طبقات استثمارگر و ستمگر نمی‌خواهند و نمی‌توانند مارکسیسم-لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون را به مثابه علم بپذیرند. این علم انعکاس دهنده و پیش‌بینی کننده مرگ و نابودی آنها است. باید اذعان کرد که نویسندگان "ایران آزاد" نیز با چنین دیدی به دانش مارکسیسم می‌نگرند.

بیهوده نیست که آنها از "راه ایرانی انقلاب" سخن می‌گویند که گویا با استفاده از همه تجربیات انقلابی خلق‌های دیگر خود به تفحص آن مشغولند. ما از هم اکنون به این انقلابیون جستجوگر و متفحص هشدار می‌دهیم که نه راه مصدق راه رهائی خلق ایران از فقر و سیه روزی و عقب ماندگی است و نه راهی به نام "راه ایرانی انقلاب" می‌تواند وجود داشته باشد. راه انقلاب ایران راه اکبر است، راه انقلاب چین است، راه انقلاب آلبانی است، راه انقلاب ویتنام است، راهی است که مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون به پرولتاریای جهان و از آنجمله طبقه کارگر ایران نشان داده‌اند. ما راه این بزرگان را می‌پوئیم، از اندیشه‌های آنان مدد می‌گیریم، از قوانین علمی که آنها کشف کرده‌اند برای پیروزی انقلاب ایران استفاده می‌کنیم. برای رهائی ملی و اجتماعی خلق زحمت‌کش میهن ما جز این راهی نیست، هر راه دیگری به بن‌بست و بیراهه خواهد افتاد.

"سازمان جبهه ملی ایران (بخش اروپا)" آنگونه که تا امروز از نوشته‌های "ایران آزاد" بر می‌آید سازمانی است که علیه امپریالیسم و نوکران ایرانی‌ش مبارزه می‌کند. انکار این امر در حکم نفی واقعیت است. اما رهبران "جبهه ملی" هیچ سازمان دیگری را جز خود برسمیت نمی‌شناسند و بر آنند که همه خلق ایران به هر طبقه و قشری که تعلق داشته باشند باید در "جبهه ملی" گرد آیند و زیر رهبری وی به نبرد بپردازند. هر سازمانی که به این خواست تن ندهد آنرا به باد تهمت و ناسزا

می‌گیرند و عجب آنکه ناسزا گوئی خود را به حساب دیگران می‌گذارند. آنها با این شیوه خود موانعی می‌آفرینند بر سر راه مبارزه مشترک و وحدت عمل کلیه نیروهائی که واقعا علیه رژیم می‌رزمند.

این شیوه در نزد آنها تازگی ندارد و انعکاسی از طرز تفکر نادرست آنها، ناشی از عدم توجه به واقعیات و غوطه‌خوردن در پندارهای واهی است، چیزی که نمی‌تواند به کار مبارزه خلق زیان نرساند.

ما بر آنیم که همکاری مشترک سازمان‌هائی که واقعا علیه امپریالیسم، شاه و اقلیت حاکمه ایران در نبرداند، در هر زمینه‌ای که امکان آن پیدا شود (و چنین امکاناتی کم نیست) مبارزه را موثرتر و ثمربخش‌تر خواهد ساخت. آیا "جبهه ملی" سرانجام به این حقیقت که از واقعیت برمی‌خیزد توجه لازم خواهد داشت؟ این چیزی است که آینده نشان خواهد داد، چیزی است که مبارزان واقعی انقلاب ایران خواستار آنند.

توفان شماره ۳۹ دوره سوم مهر ۱۳۴۹ اکتبر ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TM>
[L039.pdf](#)

سخنی با "ایران آزاد"

توفان به ناسزا شنیدن خو گرفته است. ما از ناسزا شنیدن بی‌می‌نداریم. چون اگر قرار باشد از نامالایمات بهراسیم آنگاه باید دفترها را شست و بگوشه خانه خزید. "ایران آزاد" بارها به ما ناسزا گفته است، عیبی ندارد، به یقین هر اندازه سطح و دامنه ناسزاگوئی را بالا برد بیای دشنام‌هائی که "سازمان انقلابی" نثار ما می‌کند نمی‌تواند رسید. اما صحبت بر سر اینست که در مسائل علمی، اجتماعی، سیاسی دشنام و ناسزا هیچ مسئله‌ای را حل نمی‌کند، به ناسزاگو حق نمی‌دهد سهل است سرانجام به شکست ناسزاگو تمام می‌شود. سرنوشت سازمان باصطلاح انقلابی

می‌تواند برای "ایران آزاد" و دیگر ناسزاگویان درس عبرتی باشد. ناسزا کسی می‌گوید که در جواب در می‌ماند و چون حق را به جانب خویش نمی‌بیند در مقام دشنام بر می‌آید.

عجبت‌ر اینکه "ایران آزاد" ما را متهم می‌سازد که در قبال "جبهه ملی" روش "فحاشی" در پیش گرفته‌ایم. برای تشخیص این امر که از دو نشریه "توفان" و "ایران آزاد" کدامیک ناسزاگو و فحاش است ما به خوانندگان توفان توصیه می‌کنیم که مقاله "یادآوری تاریخی" منتشر در شماره ۳۴ توفان و مقاله "بازهم عوام‌فریبی" منتشر در شماره ۷۳ "ایران آزاد" را یک بار دیگر بخوانند.

"ایران آزاد" مانند هر جریان اجتماعی دیگر، که واقعیات جامعه ایران و تحول آنها را در جهت منویات و افکار خود نمی‌بیند صاف و ساده به دنبال تحریف حقایق و قلب واقعیات می‌رود. به گفته‌ها و نوشته‌ها و استدلال‌ات دیگران توجهی نمی‌کند، آنها را نادیده می‌گیرد و می‌گذرد. این شیوه شاید برای مدتی موثر واقع گردد و عده‌ای را بفریبد ولی برای یک نیروی سیاسی جدی، آنهم نیرویی که مدعی است همه مردم ایران باید در زیر پرچم آن گرد آیند پیروی از چنین شیوه‌ای جدی نیست زیرا پیروان چنین شیوه‌ای سرانجام جز شکست سیاسی نصیبی نخواهند برد.

نخستین تحریف واقعیت در مقاله "ایران آزاد" نشانیدن "قاسمی و فروتن" بجای ماهنامه توفان و سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان است. اکنون بیش از سه سال است که سازمانی به نام "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" پا بعرصه وجود گذاشته است. طی این مدت این سازمان علی‌رغم مشکلات گوناگون و دشمنان سرسخت با پیروی از اصل تکیه بر نیروی خود پیوسته گسترش یافته و در راه تحقق هدف‌هایی که در برابر خود گذارده با تانی ولی همچنان با گام‌های مطمئن پیش می‌رود. سازمان دارای ارگانی به نام "توفان" است که ماهانه به طور منظم انتشار می‌یابد و افکار و نظریات سازمان را در باره‌ی اندیشه‌ها و آرمان‌های خود، درباره‌ی مسائل مربوط به ایران و جهان انعکاس می‌دهد. ماهنامه توفان در ایران و در خارج از ایران خوانندگان و هواداران فراوانی دارد.

اینها همه واقعیاتی است که به چشم می‌خورد. اما "ایران آزاد" "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" و ماهنامه توفان، این واقعیتی را که مدت‌ها است در

برابر دیدگان همگان است نادیده می‌گیرد، بجای آن "قاسمی و فروتن" را می‌نشانند و در باره‌ی این دو تن که نه آنها را می‌شناسد و نه از فعالیت آنها کوچک‌ترین اطلاعی دارد داد سخن می‌دهد. "ایران آزاد" بجای پاسخ به مضامین مقاله توفان، این دوتن و همراه با آنان سازمان توفان را بیاد ناسزا می‌گیرد.

آیا توفان را "بلندگوی قاسمی و فروتن" خواندن و این دو تن را بجای "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" نشانیدن این مسئله را حل می‌کند که در درون نیروهای دموکراتیک ایران طبقات گوناگونی وجود دارند که علی‌رغم منافع مشترکی که آنها را از پاره‌ای جهات بهم پیوند می‌دهد هم در زمان حاضر و هم در آینده دارای منافع مختلف و گاهی متضاد و آشتی ناپذیرند؟ آیا این مسئله را حل می‌کند که "جبهه ملی" که خود اعتراف می‌کند سازمان طبقه کارگر ایران و پیرو جهان‌بینی این طبقه نیست سازمان سیاسی تمام خلق ایران است و نه بورژوازی ملی ایران؟ آیا راه مصدق را می‌نمایاند؟ آیا مسائل مبتلا به دیگر جامعه ما و انقلاب ایران را حل می‌کند؟ البته که چنین نیست. وجود طبقات در ایران و منافع خاص هر یک از آنان در مقطع حال و آینده، وجود تضادهای کنونی جامعه ایران و طریقه حل آنها، چگونگی انقلاب ایران و نیروهای محرکه آن، چند و چون سازمان سیاسی خلق ایران که جبهه ملی از آن سخن می‌گوید و خود را می‌خواهد چنین سازمانی به حساب آورد، بررسی جهات مثبت و منفی فعالیت گذشته "جبهه ملی" که خود هیچوقت نخواست به آن بپردازد و هرگونه کوششی را نیز در این زمینه اهانت به مقام دکتر مصدق تلقی می‌کند، اینها و مسائل دیگری نظیر آنها به قاسمی و فروتن و فعالیت حال و گذشته آنها مربوط نیست. "ایران آزاد" می‌تواند صدها مقاله و کتاب بنا حق در ذم این دو تن بنویسد ولی در حل این مسائل ذره‌ای هم پیش نرفته است.

این موضوعی است که همه کسی آنرا در می‌یابد و به یقین نویسنده مقاله "ایران آزاد" و سایر بزرگان و اعضاء جبهه ملی به این حقیقت بارز آگاهی دارند. پس چگونه است که علی‌رغم عقل سلیم به چنین کاری دست می‌زنند، آنهم کاری که خود مبتکر آن نیستند و "الگوگیری" کرده‌اند؟ این ابتکار نخست از رویزیونیست‌های حزب توده ایران سر زد که به سازمان امنیت هشدار دادند که این دو نفر اروپای شرقی را ترک گفته‌اند می‌توان آنها را به شکنجه‌گاه‌های سازمان امنیت برد و بعد

هم به چوبه اعدام بست. سپس کوچک ابدال‌های آنها در سازمان به اصطلاح انقلابی این "ابتکار" را بعاریت گرفتند و از استادان خود هم جلوتر رفتند. متأسفانه "ایران آزاد" نیز در کنار آنان قرار گرفت و گامی هم فراتر رفت. آیا در نظر نویسندگان "ایران آزاد" انگشت گذاردن بر روی مبارزان شیوه پسندیده‌ای است؟ آیا نویسندگان "ایران آزاد" یک لحظه بخود زحمت می‌دهند که به عواقب چنین شیوه مبارزه‌ای بیندیشند؟

واقعیت اینست که این نیروهای اجتماعی در سازمان توفان و افکار و عقایدی که در ارگان آن انتشار می‌یابد بالمآل نفی خود را می‌بینند، اینست که سازمان توفان را نه به مثابه سازمانی رشد یابنده، بلکه بعنوان دکان "قاسمی و فروتن" می‌نمایانند، ماهنامه توفان را بلندگوی "قاسمی و فروتن" می‌خوانند، در ترازنامه زندگی این دو نفر افسانه‌هایی بهم می‌بافند و اینهمه زحمت بیهوده را برخورد هموار می‌کنند به این نیت که "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" را از اعتبار بیندازند. این آقایان توجه ندارند که موفقیت توفان در داخل و خارج کشور، وجود همین "جزیره‌ها"ئی که "ایران آزاد" از آنها سخن می‌گوید به خاطر این یا آن فرد نیست، بلکه به خاطر اندیشه‌ها، آرمان‌ها، خطمشی سیاسی است که در توفان انعکاس می‌یابد. همین که افکار و نظریات توفان در اذهان جای محکمی برای خود گشوده و می‌گشاید، دلیل آنست که جهان‌بینی طبقه کارگر و سیاست مبتنی بر آن که از واقعیت جامعه ما برمی‌خیزد در انطباق با تمایلات و آرمان‌های توده‌های انقلابی میهن ما است و بهمین جهت بر دل‌ها می‌نشیند.

"ایران آزاد" مانند رویزیونیست‌ها و "سازمان انقلابی" توفان را از آن قاسمی و فروتن می‌نمایاند. اگر واقعا چنین بود مایه افتخار این دو تن بود و نه موجب سرشکستگی آنها. اما چنین نیست. توفان متعلق به این یا آن فرد نیست. توفان قبل از همه زبان طبقه کارگر ایران و از آن طبقه کارگر ایران است و لذا متعلق به تمام زحمت‌کشان ایران است. توفان متعلق به تمام کسانی است که راه طبقه کارگر را می‌پویند و برای پیشروی در این راه از دل و جان زحمات فراوانی بر خود هموار می‌کنند. توفان و موفقیت‌های آن ثمره کار و کوشش همین "گروه‌ها" و "جزیره‌ها"ئی است که "ایران آزاد" با بی‌اعتنائی و حتی دشمنی از آنها یاد می‌کند،

ثمره کمک و پشتیبانی خوانندگان و علاقه‌مندان به آنست. چه کسی می‌تواند بپذیرد که کار قابل توجهی که سازمان توفان با اتکاء به نیروی خود ظرف سه سال و اندی انجام داده کار دو نفر و با دست خالی است؟

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان سازمان سیاسی طبقه کارگر است. این یک حرف تو خالی نیست. حقیقتی است، "عوام‌فریبی" هم نیست و نمی‌تواند باشد. با عنوان سازمان سیاسی طبقه کارگر که نمی‌شود توده‌ها را فریفت. اگر می‌خواستیم عوام‌فریب باشیم ما نیز نشریه‌ای به نام مثلاً "جبهه ملی" براه می‌انداختیم و سراسر آنرا از مدح و ثنای دکتر مصدق می‌انباشته، خود را نیز نماینده تمام خلق ایران می‌خواندیم در حالی که دانسته یا نادانسته نماینده طبقه‌ای استثمارگر می‌بودیم. ما خود را به طبقه کارگرمنتسب می‌داریم، به جهان‌بینی و سیاست او معتقدیم، به آینده او دل بسته ایم و آنرا آینده درخشان برای تمام بشریت می‌دانیم. آیا خود را منتسب به طبقه کارگر ایران دانستن بیش از مدح و ثنای دکتر مصدق را گفتن مردم را می‌فریبد؟ "ایران آزاد" اینرا هم به توفان نمی‌تواند به بندد که این سازمان خود را سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران می‌داند در حالی که نمایندگی تمام خلق را حق مسلم و بیچون. چرای خود می‌شمارد. "ایران آزاد" می‌نویسد: "این چگونه سازمان سیاسی طبقه‌ای است که خود طبقه از آن اطلاعی ندارد؟! و اضافه می‌کند: "شما به اندازه تعداد انگشتان دستتان کارگر نشان دهید که از شما و اهداف شما و اینکه سازمان شما نماینده آنهاست چیزی شنیده باشند آنوقت ما حاضر بجدی گرفتن حرف‌های شما خواهیم بود". "ایران آزاد" در واقع می‌گوید برای آنکه "ما" صحنه گذاریم که شما سازمان طبقه کارگرید ده نفر کارگر نشان دهید که عضو سازمان شما یا پشتیبان شما باشند.

انسان وقتی چنین سخنانی را می‌شنود بی اختیار خنده‌ای بر لبانش نقش می‌بندد. زمانی هزارها کارگر در حزب توده ایران عضویت داشتند و ده‌ها و صدها هزار کارگر حزب توده را به مثابه سازمان سیاسی خود می‌شناختند و از آن پشتیبانی می‌کردند اما "ایران آزاد" وجود سازمان سیاسی طبقه کارگر را در دوران بعد از شهریور ۲۰ "ادعا"ئی بیش نمی‌داند و بر آنست که این "ادعا" در پرتو یک بررسی علمی...دوام نخواهد یافت. حالا به عضویت ده کارگر در سازمان توفان بسنده

می‌کند برای آنکه "دیپلم" سازمان سیاسی طبقه کارگر به سازمان توفان اعطا کند! خواننده محترم می‌بینید که درد "ایران آزاد" در جای دیگر است و نه در اینکه کارگران ایران توفان را نمی‌شناسند یا در توفان عضویت ندارند، اگر سازمان سیاسی طبقه کارگر فقط بستگی به تعداد کارگر در آن باشد آنوقت باید اذعان کرد که حزب لیبرویست انگلستان مثلاً یا احزاب رویونیست در حال حاضر همه سازمان‌های سیاسی طبقه کارگرند. ما این نوع احزاب سیاسی طبقه کارگر را به نویسنده "ایران آزاد" ارزانی می‌داریم. نه طبقه کارگر ایران را به چنین نوع حزب سیاسی نیاز است و نه ما را به "دیپلم" "ایران آزاد".

نویسنده "ایران آزاد" خودپسند و مغرور از فراز آسمان‌ها خطاب به سازمان توفان می‌نویسد: جبهه ملی، کی از شما دعوت کرد که به آن به پیوندید. راست هم می‌گوید "جبهه ملی" در سراسر حیات خود هر دستی را که برای همکاری و (نه پیوستن) به سوی او دراز شده پس زده است. این امر، علت آن هر چه باشد، مایه افتخار "جبهه ملی" نیست نقطه ضعف آنست، عاملی است که بدون شک در سرنگونی حکومت مصدق تأثیر گذاشته است. در مبارزه علیه دشمن هر چه بیش‌تر نیرو گرد آید ضرباتی که بر وی وارد می‌آید کاری تراسست. ما در مقاله "یاد آوری تاریخی" نوشتیم... که همکاری مشترک سازمان‌هائی که واقعا علیه امپریالیسم، شاه و اقلیت حاکمه ایران در نبرداند در هر زمینه‌ای که امکان آن پیدا شود (و چنین امکاناتی کم نیست) مبارزه را موثرتر و ثمربخش‌تر خواهد ساخت. این یکی از اصول اساسی مبارزه است که ما به صحت آن ایمان راسخ داریم و برای تحقق آن صمیمانه خواهیم کوشید.

ما باز هم در این زمینه سخن خواهیم گفت.

توفان شماره ۴۰ دوره سوم آذر ۱۳۴۹ دسامبر ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TM>
L040.pdf

"جبهه ملی" نامی بدون محتوی

"ایران آزاد" "جبهه ملی" را سازمان سیاسی خلق می‌نامد و برای اثبات حقانیت خود اینطور می‌نویسد: "از گفتن و تکرار دائم این اصل کلی و صحیح که در ایران طبقات گوناگون وجود دارند به هیچ‌وجه نمی‌توان این نتیجه را گرفت که در ایران سازمانی نمی‌تواند وجود داشته باشد که در آن تمام طبقات و قشرهای ضدامپریالیست تحت برنامه واحد و شعارهای مشخص و روشن گرد آمده و متحداً علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی به مبارزه پردازند".

بدیهی است هیچکس تاکنون مدعی نشده است که در ایران سازمانی مرکب از طبقات و قشرهای ضدامپریالیست تحت برنامه واحد و شعارهای مشخص نمی‌تواند وجود داشته باشد. به نظر ما ضرورت چنین سازمانی از وجود طبقات گوناگون که در مرحله کنونی دارای منافع اقتصادی و سیاسی مشترکی در مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع هستند ناشی می‌شود. سازمان توفان نه تنها هرگز چنین سازمانی را نفی نکرده، بلکه از همان شماره نخست ماهنامه ارگان خود این مسئله را به مثابه حقیقتی مسلم که باید به آن تحقق بخشید به پیش کشیده است. در سندی که به مثابه برنامه کار مارکسیست-لنینیست‌ها به ضمیمه شماره ۴ توفان انتشار یافته در زمینه چنین سازمانی به نام جبهه متحد ملی چنین گفته شده است: "مبارزه با امپریالیست و اقلیت حاکمه وابسته به آن... کار تنها یک حزب یا یک طبقه نیست تمام طبقات و قشرهایی که در زیر سلطه امپریالیسم و اقلیت حاکمه در اسارت و محرومیت بسر می‌برند (کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری، بورژوازی ملی، روشنفکران...) می‌توانند و باید در یک جبهه متحد ملی وسیع گرد آیند". (تکیه بر روی کلمات از نویسنده است).

اما آیا "جبهه ملی" چنین سازمانی است؟ در اینجا است که خواننده مقاله دشنام‌آمیز "ایران آزاد" مقاله‌ای که در آن از همه چیز صحبت رفته و جنگی است از مطالب نادرست، پاسخ روشنی نمی‌یابد. از پاره‌ای عبارات این مقاله اینگونه بر می‌آید که چنین سازمانی هنوز در ایران وجود ندارد و باید به وجود آید. به این عبارات توجه

کنید: اینکه آیا چنین سازمانی می‌تواند وجود داشته باشد یا نه، اینکه آیا وجود چنین سازمانی ضروری است و تشکیل آن و در صورت وجود آن، شرکت و تقویت آن باید در دستور کار تمام نیروهای انقلابی قرار داشته باشد... در اینجا صحبت از این است که چنین سازمانی "می‌تواند" وجود داشته باشد و نه اینکه هم اکنون وجود دارد و "تشکیل آن... باید در دستور کار تمام نیروهای واقعا انقلابی باشد، در پایان تاکید می‌کند: "این اتحاد (تمام نیروهای خلق) باید در ایران و بین دستجات و سازمان‌هایی که در آنجا مشغول مبارزه‌اند به وجود آید" چیزی که بنوبه خود مورد تأیید ما است. اما با این عبارات وجود سازمانی که در آن "تمام طبقات و قشرهای ضدامپریالیست تحت برنامه واحد و شعارهای مشخص و روشن گرد" آیند در حال حاضر هم در ایران و هم در خارج از کشور نفی شده است و با نفی چنین سازمانی "جبهه ملی" در واقع خود را به مثابه "سازمان سیاسی خلق" نفی می‌کند. ما نیز جز این نگفته و نمی‌گوئیم.

اگر "جبهه ملی" آن سازمانی نیست که در آن تمام طبقات و قشرهای ضدامپریالیست تحت برنامه واحد شعارهای مشخص باید گرد آیند پس مفهوم "جبهه ملی" به مثابه سازمان سیاسی خلق ایران چیست؟ اگر "جبهه ملی" آن سازمانی نیست که بنا باعتراف خود "ایران آزاد" می‌تواند وجود داشته باشد و تشکیل آن... باید در دستور کار تمام نیروهای واقعا انقلابی باشد، پس "جبهه ملی" سازمان سیاسی کیست؟ و چرا بغلط خود را "سازمان سیاسی خلق" می‌نمایاند؟ درست همین موضوع است که "ایران آزاد" با پر کردن بیش از پنج ستون از نشریه خود و دشنام‌گویی بی‌حساب از پاسخ به آن طفره رفته است. ما در مقاله "یاد آوری تاریخی" همین مطلب را عنوان کرده و نوشتیم: "جبهه ملی" خود را سازمان سیاسی خلق ایران می‌نامد، خود را مدافع منافع خلق ایران می‌نمایاند درست برای آنکه ماهیت طبقاتی خود را بپوشاند.

"ایران آزاد" دریک نکته صراحت بخرج داده و می‌نویسد: "جبهه ملی" هرگز مدعی نشده است که سازمان سیاسی طبقه کارگر یا طبقه دیگری است... جبهه ملی ایران خود را سازمان خلق و مدافع منافع خلق می‌داند. اینکه "جبهه ملی" سازمان سیاسی طبقه کارگر نیست روشن است. همه کسانی که با مسائل اجتماعی و سیاسی

کم و بیش سرو کار دارند این حقیقت را گفته و می‌گویند. اما دراینکه "جبهه ملی" سازمان سیاسی طبقه دیگری نیست و سازمان خلق و مدافع منافع خلق است عاری از حقیقت است. این ادعا از نا آگاهی نویسندگان "ایران آزاد" منشاء می‌گیرد و یا از عوام‌فریبی آنها.

چرا ما می‌گوئیم که "جبهه ملی" نمی‌تواند سازمان خلق و مدافع منافع خلق باشد؟

"جبهه ملی" خود را سازمان خلق و مدافع منافع خلق می‌شمارد برای آنکه علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه می‌کند. آیا مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع کافی است از سازمانی "جبهه ملی" بسازد؟ مگر کنفدراسیون دانشجویان ایرانی علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه نمی‌کند؟ آیا آنها "جبهه ملی" است؟

"جبهه ملی" منافع خلق را به مبارزه علیه امپریالیسم محدود و منحصر می‌نماید. درست است که در مرحله کنونی، مبارزه به خاطر استقلال ملی و آزادی مهم است، مهم‌تر است ولی معذالک مبارزه طبقاتی، که مبارزه ضدامپریالیستی خود در زمره آنست، به مبارزه با امپریالیسم محدود نمی‌شود. مبارزه میان کارگر و کارفرما (و ما برای سهولت درک مطلب این دو طبقه را می‌گیریم) در تمام صحنه‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی جریان می‌یابد. در ایران مبارزه با امپریالیسم این تضاد را به تضاد فرعی و درجه دوم تبدیل می‌کند ولی هرگز آنرا از بین نمی‌برد. مبارزه به خاطر بهبود شرایط زندگی و کار، به خاطر آزادی فعالیت سندیکائی و سیاسی از مبارزات روزمره طبقه کارگر است. اما مبارزات طبقه کارگر با بورژوازی ایران در کادر مسائل روز و حتی پیروزی بر امپریالیسم و ارتجاع باقی نمی‌ماند. هر یک از این دو طبقه از راه احزاب سیاسی خود سرنوشت و دورنمای انقلاب را که در نتیجه آن ریشه امپریالیسم و ارتجاع از جامعه ایران کنده خواهد شد می‌یابند، و هرکدام به خاطر آن دورنمایی که به نفع طبقاتی آنهاست می‌رزمنند و از آنجائی که این دو دورنما با هم در تضاد عمیق‌اند، لذا از هم اکنون (و باید گفت سال‌ها است) مبارزه میان این دو طبقه بر سر آینده انقلاب در گیر است.

بدین ترتیب مفهوم طبقه را (و خلق ایران مرکب از طبقات است) در مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع خلاصه کردن دور از واقعیات است. مفهوم طبقه تمام زندگی

اجتماعی طبقه را چه در حال، چه در تکامل آن و چه در دورنمای آینده آن در بر می‌گیرد. مناسبات میان طبقه کارگر و بورژوازی، گذشته از شرایط زندگی آن دو که بر پایه کارگر و کارفرما بنا شده است، در افکار و آرمان‌های آنها و به ویژه در سیاست آنها نیز بروز می‌کند. مدافع منافع طبقه آن سازمانی است که در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ایده‌های اخلاقی و غیره و در تمام دوران موجودیت طبقه دفاع از منافع آنها بر عهده گیرد. "ایران آزاد" یا این حقیقت را نمی‌بیند یا نمی‌خواهد ببیند و با یک برچسب "الگو" و "الگوسازی" آنها را گردونه خود خارج می‌کند. اما حقیقت همچنان حقیقت باقی می‌ماند ولو آنکه از گردونه زندگی خارجش کنند.

"جبهه ملی" خود را "مدافع منافع خلق" می‌خواند اما "خلق ایران اکنون هم طبقه کارگر را در بر می‌گیرد و هم قشر بورژوازی ملی ضدامپریالیستی را" و هیچ سازمانی با هیچ زور و یا ناسزاگوئی نمی‌تواند هم از منافع بورژوازی به مثابه طبقه استثمارگر و هم از پرولتاریا به مثابه طبقه استثمارشونده دفاع کند.

بورژوازی ایران خواه ضدامپریالیستی و خواه وابسته به امپریالیسم بهر تقدیر طبقه استثمارگر است، طبقه‌ای است که بجز جلب منفعت نمی‌اندیشد، تولید می‌کند نه برای آنکه احتیاجات توده‌های مردم را مرتفع سازد، بلکه برای آنکه سود ببرد. بورژوازی همه چیز و از آنجمله مشی ساسی خود را نیز بر اساس همین خصلت استثمارگرانه بنیاد می‌نهد و بهمه چیز از دریچه محدود منافع طبقاتی خود می‌نگرد. منافع او در استثمار طبقه کارگر و دیگر زحمت‌کشان، در فقر و محرومیت آنها است، حرص و آز وی برای تحمیل سود هر چه بیش‌تر حد و حصری نمی‌شناسد، مبارزه او با امپریالیسم و شاید تا حدودی فئودالیسم برای تحصیل بازار ملی و گسترش این بازار است.

مگر اینکه "ایران آزاد" این حقیقت آشکار مانند روز را باز هم "الگوسازی" بنامد یا آنها را از مختصات کشورهای صنعتی مترقی بداند. آیا واقعا بورژوازی ایران در خصلت استثمارگرانه خود با بورژوازی کشورهای صنعتی تفاوت دارد؟ تاکنون هیچکس در هیچ نقطه‌ای از جهان خصلت استثمارگرانه بورژوازی را نفی نکرده است. البته "ایران آزاد" می‌تواند مبتکر این نظریات باشد که در "کشورهای سه

قاره" ولاد از آنجمله ایران بورژوازی استثمارگر نیست ولی ابتکار او تغییری در ماهیت بورژوازی نمی‌دهد.

طبقه کارگر می‌رزد نه تنها برای آنکه از استثمار بی‌رحمانه خود بکاهد، بلکه می‌رزد برای آنکه هر گونه استثمار را از جامعه براندازد، چیزی که تنها در رسالت وی است.

با این ترتیب چگونه می‌توان در یک سازمان سیاسی کارگر و کارفرما را به مثابه طبقه جمع آورد و در عین حال به دفاع از منافع هر دو پرداخت. اینکار را حتی دکتر مصدق مظهر جبهه ملی که کارگران را گویا مانند "فرزندان حقیقی خود دوست" داشت نتوانست انجام دهد. بتاريخ دولت دکتر مصدق مراجعه کنید و به بینید چند بار اعتصاب کارگران برای بهبود وضع زندگی کارخود با قوای مسلح دولتی بخون کشیده شده است. بهانه برای این سرکوبی این بود: مزاحم مبارزه ضدامپریالیستی ما نشوید. جمال عبدالناصر هم که روزی "الگوی" "جبهه ملی" برای ایران بود به همین بهانه کارگران اعتصابی را در مدخل کارخانه‌ها بدار می‌آویخت. آنروز مبارزه ضدامپریالیستی بهانه‌ای بود برای فقر و محرومیت و کشتار کارگران، امروز هم مبارزه ضدامپریالیستی بهانه‌ای است برای آنکه طبقه کارگر را از سازمان سیاسی خود محروم سازد و به دنبال بورژوازی بکشانند. "ایران آزاد" می‌نویسد "جبهه ملی ایران" مانع و رادعی در سر راه کوشش افراد و گروه‌های مختلف در جهت ایجاد دسته‌جات سیاسی واقعی طبقات و قشرهای جامعه ایران به وجود نیآورده است. نه، دوستان عزیز، شما تمام تلاش خود را چه مستقیم و آشکار و چه در زیر پرده به کار می‌برید برای آنکه طبقه کارگر را از سازمان سیاسی خویش محروم سازید، منتها بیش از آنچه می‌کنید در قدرت شما نیست. اقدامات شما هم چه مستقیم و آشکار و چه در زیر پرده محکوم به شکست است و این حکم تاریخ است.

مطالب فوق نه کلیات است و نه مربوط به کشورهای صنعتی متمدنی، سخن به طور مشخص بر سر دو مقوله اجتماعی ایران، بر سر طبقه کارگر و قشر بورژوازی ضدامپریالیستی کشور ما است، دو طبقه‌ای که "نه تنها در حال حاضر، بلکه از دیدگاه تاریخی نیز دارای منافع متضادی می‌باشند. درست است که این هر دو در مبارزه با امپریالیسم و فئودالیسم منافع مشترکی دارند اما این مبارزه در نزد آنان از دو

دیدگاه متناقض و با پیگیری متفاوت انحام می‌گیرد. مبارزه پرولتاریا علیه امپریالیسم، مبارزه‌ای پی‌گیر و تا پایان انقلابی، به خاطر آنست که همراه با ریشه‌کن کردن امپریالیسم و فئودالیسم در راه برانداختن هر گونه استثمار، هرگونه ستم طبقاتی رهسپارگردد، مبارزه بورژوازی با امپریالیسم، مبارزه متزلزل و ناپی‌گیر، به خاطر آنست که استثمار خود را جانشین استثمار سرمایه‌های امپریالیستی نماید." (توفان شماره ۳۴ "یاد آوری تاریخی") مسلم است که ادعای دفاع از منافع هر دو طبقه حرفی پوچ و توخالی است.

آیا بازهم ادعای "جبهه ملی" به مثابه "سازمان سیاسی خلق" و "مدافع منافع خلق ایران" دال بر این نیست که "جبهه ملی" با این عناوین می‌کوشد ماهیت طبقاتی خود را پنهان دارد؟

توفان شماره ۴۱ دوره سوم دی ۱۳۴۹ ژانویه ۱۹۷۱

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TM_L041.pdf

سازمان توفان و راه انقلاب ایران

نویسنده "ایران آزاد" وقتی برای حمله به توفان قلم در دست می‌گیرد از خامه او افکار و اندیشه‌هایی می‌تراود که در تضاد آشکار با واقعیت و حقیقت است حتی حقیقت آشکار و مسلمی مانند فشار و اختناق رژیم شاه. ببینید این نشریه فعالیت سازمان توفان را با چه بیانی توصیف می‌کند! "نه تنها طبقه کارگر از وجود شما خبری ندارد، بلکه حتی جنبش سیاسی در ایران هم از وجود شما مطلع نیست. آنهم نه به این خاطر که "مغرضان" مانع گسترش فعالیت شما در بین طبقه و مردم اند، بلکه به این خاطر که شما در آنجا فعالیت نمی‌دارید." ("ایران آزاد" شماره ۷۳).

ماز اینکه در اینجا حقیقتی بیان یا کتمان شده است می‌گذریم زیرا هرگونه سخنی در این باب فقط به این درد می‌خورد که سازمان امنیت از آن بهره‌برداری

کند. اما آیا خصومت و دشمنی "ایران آزاد" با سازمان ما خود دلیل بر این نیست که سازمان ما رشد می‌کند و هر روز بر نفوذش می‌افزاید؟

ما اکنون بنا را بر این می‌گذاریم که در ایران فعالیت نداریم اما این عدم فعالیت ما را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ چه عاملی مانع گسترش فعالیت ما "در بین طبقه و مردم" است؟ آیا جز اینست که فشار و اختناق کم‌نظیر رژیم ایران کار فعالیت سیاسی را بر تمام مبارزان ضدامپریالیست و میهن‌پرست و بیش از همه بر کمونیست‌های واقعی دشوار کرده است؟ می‌بینید که در اینجا با یک گردش قلم به یکبار فشار و اختناق رژیم که مشکل اساسی بسط و توسعه هر سازمان سیاسی است از صفحه ایران محو شده است. "ایران آزاد" بر آنست که "مغرضان" مانع فعالیت ما نیستند. این مغرضان کیانند؟ آیا واژه "مغرضان" آنهم در درون دو قلاب توصیفی برای رژیم و سازمان امنیت است؟ آیا "مغرضان" "جبهه ملی" یا سازمان ضدامپریالیست دیگری است؟ ما بار دیگر تکرار می‌کنیم و خوب است دوستان "جبهه ملی" آنرا به خاطر بسپارند که سازمان توفان سازمان طبقه کارگرایران است. فعالیت و گسترش سازمان ما می‌تواند به علت مشکلات فراوانی که سازمان با آنها دست بگریبان است با کندی پیش رود ولی هیچ نیروئی در جهان قادر نیست از فعالیت سیاسی سازمان طبقه کارگر جلو گیرد. تاریخ گذشته احزاب کمونیستی و کارگری شاهد گویائی بر این مدعا است.

نویسنده "ایران آزاد" از اینکه ما خود را سازمان طبقه کارگر می‌شماریم برآشفته است و می‌نویسد: "شما به تعداد انگشتان دستان کارگر نشان دهید که از شما و اهداف شما و اینکه سازمان شما نماینده آنها است چیزی شنیده باشد... (تکیه روی کلمات از ما است). در اینجا "ایران آزاد" موضوع نمایندگی طبقه را مطرح می‌کند و بر آنست که نماینده طبقه گویا سازمانی است که طبقه از آن و از اهداف آن "چیزی شنیده باشد" و آن سازمان را نماینده خود بداند. لایذ برای اینکار هم آنطور که "ایران آزاد" مدعی است، آراء معدودی افراد طبقه کافی نیست و گویا باید از تمام طبقه رای گیری کرد تا نمایندگی سازمان محرز گردد. البته اگر نویسنده "ایران آزاد" مثلاً سری به ینگى دنیا بزند در آنجا حتما هزاران و میلیون‌ها نفر حتی از میان طبقه کارگر نیز خواهد یافت که از حزب جمهوریخواه و نیکسون چیزی شنیده‌اند و

حزب هم هنگام انتخابات هدف‌های خود را به اطلاع توده‌های مردم رسانیده است. بر طبق تئوری "نویسنده" "ایران آزاد" حزب جمهوریخواه یا به همین طریق حزب دموکرات نماینده خلق آمریکا یا حتی طبقه کارگر آمریکا است!

نویسنده "ایران آزاد" در واقع نمایندگی طبقه را با نمایندگی پارلمان بورژوازی یا نظیر آن فرق نمی‌گذارد. نمایندگی طبقه کارگر در چه چیز تظاهر می‌کند؟

نمایندگی طبقه کارگر تظاهر می‌کند در دفاع از منافع اقتصادی و آرمان‌های سیاسی و ایدئولوژی این طبقه و مبارزه انقلابی پی‌گیر برای تأمین منافع و تحقق آرمان‌های وی. ممکن است و چه بسا طبقه کارگر به منافع خویش به طور کامل مشعر نیست و جز به مبارزه اقتصادی روزمره به خاطر بهبود زندگی خویش نمی‌اندیشد ولی این عدم آگاهی در واقعیت امر تغییری نمی‌دهد. آن سازمان سیاسی که از منافع و آرمان‌های طبقاتی طبقه کارگر ایران دفاع و برای تأمین آنها مبارزه می‌کند سازمان سیاسی و نماینده طبقه کارگر ایران است اگر چه در آغاز طبقه کارگر از وجود این سازمان و از اهداف آن "چیزی" نشنیده باشد. تنها در جریان مبارزه است که طبقه از سازمان مدافع منافع خود اطلاع می‌یابد، به اهداف آن پی می‌برد، آنرا به مثابه نماینده خود می‌شناسد و به آن اعتماد می‌کند. هیچ سازمان طبقه کارگر را نه در حال حاضر و نه در گذشته نمی‌توان یافت که از همان آغاز یا در اندک زمانی اعتماد طبقه را به دست آورده باشد. توده کارگر فقط با تجربه خود می‌تواند به ماهیت سازمان سیاسی خویش پی برد و این تجربه ظرف مدت یکی دو روز به دست نمی‌آید، برای کسب آن به ویژه در اوضاع و احوال کنونی ایران زمانی طولانی لازم است.

سازمان توفان مبین و مدافع منافع و آرمان‌های طبقه کارگر ایران است و برای تحقق آرمان‌های طبقه کارگر آن راهی را می‌پیماید که دانش پرولتاریا نشان می‌دهد، همان راهی که طبقه کارگر روسیه، چین، ویتنام، آلبانی پیموده است. نویسنده "ایران آزاد" برای اثبات مدعای خود دائر بر "راه ایرانی انقلاب" از این حکم صحیح ماهنامه توفان که "راه انقلاب ایران، راه انقلاب اکتبر است، راه انقلاب چین است، راه انقلاب آلبانی است، راه انقلاب ویتنام است..." نتیجه می‌گیرد که می‌توان از "راه ایرانی انقلاب" نیز سخن گفت. او با لحنی سرزنش‌آمیز نسبت به توفان می‌نویسد:

توجه می‌کنید که می‌توان از راه "انقلاب چین، انقلاب آلبانی، انقلاب ویتنام و غیره صحبت کرد ولی نمی‌توان از راه انقلاب ایران صحبت نمود".

ما وقتی می‌گوئیم که راه انقلاب ایران راه اکتبر است، راه چین است و... منظور این نیست که این راه‌ها با یک‌دیگر متفاوت‌اند و در کنار آنها یک راه ایرانی انقلاب هم می‌توان اختراع کرد این را همه کس می‌فهمد. البته انقلاب ایران با دست کارگران مسلح در لنینگراد و علیه دولت کرنسکی صورت نخواهد پذیرفت و یا آنکه ارتش توده‌ای ایران در ایالات شمالی چین برای جنگ با امپریالیسم ژاپن و ارتش چان کای چک موضع نخواهد گرفت... اینها جنبه‌های فرعی است، اشکالی است که از موقعیت زمانی و مکانی برمی‌خیزد و از این لحاظ انقلاب ایران جنبه‌ها و اشکال دیگر و ویژه خود را خواهد داشت و نمی‌تواند نداشته باشد. اما وقتی ما از راه انقلاب ایران صحبت می‌کنیم منظور ما آن خصوصیات ماهوی مشترک انقلابات نامبرده است و انقلاب ایران اگر باید به ثمر برسد نمی‌تواند فاقد آنها باشد.

این خصوصیات ماهوی در چیست؟

این خصوصیات ماهوی در سه نکته است: نخست اینکه حزب طبقه کارگر مسلح به دانش پرولتاریا انقلاب را رهبری می‌کند. دوم آنکه طبقه کارگر با دهقانان اتحاد محکم و استواری برقرار می‌نماید و رهبری جنبش انقلابی و مسلحانه دهقانان در دست طبقه کارگر می‌باشد. سوم آنکه انقلاب ایران جز از راه مبارزه مسلحانه و قرار دادن ارتش انقلاب در برابر قوای مسلح ضد انقلاب به نتیجه نمی‌رسد. حزب طبقه کارگر، اتحاد کارگر و دهقان، جنگ توده‌ای اینهاست آن خصوصیات ماهوی مشترک انقلاباتی که ما از آنها نام می‌بریم و انقلاب ایران ناگزیر باید این اسباب انقلاب را فراهم آورد و به این معنی همان راهی را به پیماید که انقلابات نامبرده پیموده‌اند.

"ایران آزاد" در گذشته به تجلیل از هوشی مین ستون‌های چندی اختصاص داده است و حتی او را پیش‌قدم انطباق خلاق راه اکتبر بر شرایط کشورهای آسیائی می‌شمارد، اما مگر رفیق هوشی مین راهی جز این رفته است؟

از همه جالب‌تر اینکه نویسنده "ایران آزاد" به جبهه نجات‌بخش ملی خلق ویتنام جنوبی استناد می‌جوید و می‌نویسد: "مگر در ویتنام طبقات کارگر، دهقان،

بورژوازی، ملاکین و قشرهای دیگر وجود ندارند؟ ضرورت تشکیل جبهه آزادیبخش ملی ویتنام جنوبی به مثابه سازمان سیاسی خلق نه از این بررسی که آیا در ویتنام جنوبی تنها یک یا چند طبقه خلق وجود دارند، بلکه از این که ماهیت تضاد چیست و خصوصیات سنن مبارزات سیاسی آن چه می‌باشد منتج می‌گردد. حتما گفته خواهد شد که رهبری جبهه آزادیبخش ویتنام جنوبی عملا در دست حزب کمونیست آن بخش از ویتنام است. بسیار خوب. ولی این موضوع از این حقیقت که خود جبهه آزادیبخش سازمان سیاسی طبقه کارگر و به عبارت صحیح‌تر سازمان سیاسی هیچ طبقه مشخصی نیست ذره‌ای نمی‌کاهد" (تکیه بر روی کلمات از "ایران آزاد" است). در این عبارت که به مثابه برهان قاطع و دلیل دندان شکن نوشته شده خطاهای چندی خوابیده که لازم است به اختصار به آنها اشاره شود.

۱ - برخلاف نوشته "ایران آزاد" تعین "ماهیت تضاد جامعه" بدون پی بردن به این امر که جامعه در چه مرحله‌ای از تکامل نیروهای تولیدی است و یا به عبارت دیگر بدون تحلیل طبقاتی ممکن نیست. در جوامع طبقاتی بدون آنکه قبلا به تحلیل طبقات پرداخت نمی‌توان به "ماهیت تضاد جامعه" پی برد. ابتدا باید ساختمان طبقاتی جامعه را شکافت تضادهای گوناگون طبقاتی را یافت و آنگاه از آن میان تضادهای اساسی و عمده را بیرون کشید. فقط با چنین تحلیلی می‌توان در هر مرحله از انقلاب نیروهای محرک را که می‌توانند و باید در یک جبهه نجات‌بخش گرد آیند از نیروهای ضد انقلاب تمیز داد. ضرورت تشکیل جبهه واحد از اشتراک منافع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی طبقات انقلابی ناشی می‌شود. اگر طبقات و منافع هر یک از آنها قبلا مورد بررسی قرار نگیرد از کجا می‌توان به ضرورت شرکت این یا آن طبقه در جبهه واحد ملی پی برد؟

وانگهی چه بسا ماهیت تضاد اساسی جامعه ثابت می‌ماند ولی ترکیب طبقاتی جبهه بر حسب ادوار و شرایط مختلف مبارزه تغییر می‌کند. تنها بر اساس تحلیل طبقاتی است که می‌توان در هر دوره و در هر اوضاع و احوال ترکیب طبقاتی جبهه را شناخت و برای تشکیل، گسترش و پیروزی آن رهنمودهای مشخص در انطباق با شرایط مشخص عرضه داشت.

۲ - راهی که ویتنام جنوبی برای نیل به آزادی و استقلال در پیش گرفته همان است که ما قبلا از آن سخن گفتیم. در اینجا طبقه کارگر ویتنام (از راه حزب کمونیست) در اتحاد با دهقانان و دیگر قشرها و عناصر میهن‌پرست جبهه نجات‌بخش را ایجاد کرده و هم اکنون رهبر آنست. جنگ توده‌ای خلق قهرمان ویتنام هم چیزی نیست که نیازمند به ذکر و توضیح باشد. اینهاست عناصر ماهوی انقلاب ویتنام. این درست همان چیزی است که سازمان توفان در پی آنست، همان راهی است که خلق کبیر چین پیموده است، همان راه اکتبر است. اما نویسنده "ایران آزاد" با ذکر نمونه ویتنام باز هم می‌خواهد حقانیت ادعای خود را به مثابه "سازمان سیاسی خلق" به اثبات رساند و نه آنکه از آن نتیجه‌ای را که باید گرفت بگیرد. روشن است که نمونه انقلاب ویتنام در جهت تأیید اندیشه‌های توفان است و نه در جهت اثبات ادعای باطل "جبهه ملی" مضافا به اینکه راه ویتنام که "ایران آزاد" تلویحا خود را ملهم از آن می‌نماید فرسنگ‌ها با راه مصدق که "جبهه ملی" مدعی پیروی از آنست فاصله دارد.

۳ - نویسنده "ایران آزاد" بر آنست که جبهه آزادیبخش ویتنام یا هر جبهه نظیر آن، سازمان سیاسی هیچ طبقه مشخصی نیست. اما از لحاظ علمی هیچ سازمان سیاسی نیست که مبین منافع و آرمان‌های یک یا چند طبقه نباشد. سازمان سیاسی مافوق طبقات وجود ندارد چنانکه دولتی هم که پس از پیروزی خلق قدرت را در دست خواهد گرفت دولت مافوق طبقات نخواهد بود. جبهه آزادیبخش ملی ویتنام جنوبی سازمان سیاسی آن طبقات و قشرهایی است که علیه امپریالیسم و عمال ویتنامی آن می‌جنگند و سازمان سیاسی طبقه کارگر رهبری آنرا در دست دارد. آن دولت توده‌ای هم که پس از پیروزی بر سر کار خواهد آمد دولت طبقات ضدامپریالیست است که طبقه کارگر (از راه حزب کمونیست) رهبر و سر کرده آنست. می‌بینید که نویسنده "ایران آزاد" با اینکه گویا واقعیت طبقات را در جامعه قبول دارد ولی همیشه مسائل را طوری می‌گرداند که جنبه طبقاتی آنها را در پرده بگذارد. دلیل آنهم اینست که "جبهه ملی" می‌خواهد بزور حقه کند که "سازمان سیاسی خلق" و "مدافع منافع خلق" است.

توفان شماره ۴۲ دوره سوم بهمن ۱۳۴۹ فوریه ۱۹۷۱

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TM>

[L042.pdf](#)

خلق ایران و طبقه کارگر ایران

پارهای از اعضاء "جبهه ملی" گاهی به این "استدلال" متوسل می‌شوند که سازمان توفان همان طور که خود می‌گوید و می‌نویسد فقط مدافع منافع طبقه کارگر است و حال آنکه ما، "جبهه ملی" دفاع از تمام خلق، دفاع از تمام طبقاتی را که از سلطه امپریالیسم رنج می‌برند و جبهه همت خود قرار داده‌ایم. البته برای کسانی که برای نخستین بار با مسائل اجتماعی برخورد می‌کنند و از خصلت طبقه کارگر، آرمان‌های وی و رسالت تاریخی وی آگاهی ندارند این "استدلال" فریبنده است و می‌تواند افراد را از راه صحیح بدربرد و به گمراهی بکشاند.

در اینکه ما مدافع منافع و آرمان‌های طبقه کارگریم هیچگونه تردیدی نیست. اما آیا دفاع از منافع طبقه کارگر به معنی آن است که سازمان ما از منافع طبقات و قشرهای دیگر در قبال امپریالیسم و ارتجاع و یا به عبارت دیگر از منافع خلق ایران دفاع نکرده و نمی‌کند؟ اساساً آیا منافع و آرمان‌های طبقه کارگر در این مرحله از انقلاب با منافع و آرمان‌های خلق‌های ایران یکی نیست؟ آیا منافع و آرمان‌های طبقه کارگر از دیدگاه تاریخ منافع و آرمان‌های خلق زحمتکش ایران را دربر نمی‌گیرد؟

در وهله اول ادعای دوستان "جبهه ملی" ما در تناقض فاحش با واقعیات است. سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان از همان آغاز پیدایش خود به شهادت صفحات ماهنامه توفان هیچ‌گاه از دفاع از منافع طبقات و قشرهای گوناگون، از پشتیبانی از مبارزات آنها علیه دشمنان داخلی و خارجی باز نایستاده است. "ایران آزاد" ارگان "جبهه ملی در اروپا" از چه طبقه یا قشری دفاع کرده که سازمان ما با شدت، دامنه و پی‌گیری بیش‌تری نکرده است؟ کدام سازمان سیاسی را در حال

حاضر می‌شناسید که در طول حیات خود بیش از سازمان توفان به پشتیبانی از مبارزات جوانان و دانشجویان در خارج و داخل کشور، به پشتیبانی از سازمان‌های دانشجویی و کنفدراسیون دانشجویان ایران برخاسته باشد؟ آیا ما هیچ‌گاه از دفاع از منافع دهقانان باز ایستاده‌ایم؟ اکنون بر همه کس روشن است که سازمان توفان در این مرحله از انقلاب، دهقانان را که اکثریت عظیم خلق ایرانند مطمئن‌ترین متحد طبقه کارگر می‌شمارد، بسیج و متشکل ساختن و کشاندن آنها را به مبارزه وظیفه عمده خویش قرار داده است. بازهم روشن است که بدون دفاع از منافع دهقانان، بدون آنکه خود را در خدمت آنان گذارد، از خواست‌های آنها پشتیبانی کرد و برای تحقق این خواست‌ها در پیشاپیش آنها قرار گرفت نمی‌توان اعتماد و اطمینان دهقانان را به دست آورد. تصور این امر که سازمان توفان دهقانان را نیروی عمده انقلاب بشناسد ولی به دفاع از منافع آنها بر نخیزد، تصور باطل و بیهوده‌ای است.

سازمان توفان پیوسته برای تساوی کامل حقوق زنان با مردان در تمام زمینه‌ها، برای برانداختن ستم ملی و تامین حق خلق‌های ایران در تعیین سرنوشت خویش مبارزه کرده و می‌کند. بگواهی صفحات ماهنامه توفان ما حتی دفاع از منافع بورژوازی ملی ایران در برابر امپریالیسم و دولت دست‌نشانده آن را از نظر فرو نگذارد. اینها همه واقعیاتی است که علیه ادعای دوستان "جبهه ملی" رأی می‌دهد. آن افرادی که برای مبارزه با سازمان توفان به اینگونه "استدلالات" دست می‌زنند یا واقعا خود گمراه و ناآگاهند، یا از عدم آگاهی جوانان برای دور کردن آنان از سازمان توفان و برانگیختن آنان علیه این سازمان سوءاستفاده می‌کنند.

این واقعیت که سازمان توفان از منافع طبقات و قشرهای ضدامپریالیستی و ضدفئودالی دفاع می‌کند تصادفی نیست، دفاع ما از منافع تمام خلق ایران ناشی از وفاداری ما به آرمان‌های طبقه کارگر ایران است، ناشی از این امر است که هیچ‌گاه و در هیچ مرحله‌ای از تکامل جامعه ما منافع طبقه کارگر ایران با منافع خلق در تضاد نیست. البته مفهوم خلق طی مراحل تکامل جامعه ثابت نمی‌ماند و محتوی آن بر حسب اینکه جامعه ما در چه مرحله‌ای از تکامل قرار گرفته، به حل چه تضادهای اساسی و عمده‌ای باید بپردازد تغییر می‌کند. ولی در هر حال، هرچه باشد مفهوم و محتوی خلق، منافع طبقه کارگر همیشه در انطباق کامل با منافع تمام خلق است.

طبقه کارگر بنا بر جهان‌بینی علمی خود هرگز در حل مسائل اجتماعی حتی مسائلی که با زندگی سخت و توانفرسای وی وابسته است به دنبال احساسات و تمایلات ذهنی نمی‌رود، گرد پندارهای واهی نمی‌گردد، بلکه جامعه را از لحاظ درجه تکامل نیروهای تولیدی یا به عبارت دیگر بر اساس طبقاتی و مبارزه طبقاتی تحلیل می‌کند، مسائل حادی را که باید در درجه اول به حل آنها پرداخت بیرون می‌کشد، تمام نیروهای را که به حل این مسائل علاقه‌مندند گرد می‌آورد و به مبارزه می‌کشانند.

امروز جامعه ما و بیش از همه طبقه کارگر از دو مشکل اساسی رنج می‌برند و تا زمانی که این دو مشکل از ریشه و بن حل نشود میهن ما و مردم ما همچنان در فقر و عقب ماندگی باقی خواهند ماند. امپریالیسم و بقایای تولید فئودالی، اینست دو تضاد اساسی که قرن‌ها است راه را بر رشد نیروهای تولیدی کشور ما بسته اند. بدون برانداختن این دو تضاد سخنی هم از انقلاب سوسیالیستی و ساختمان جامعه سوسیالیستی که رسالت بلامنازع طبقه کارگر است نمی‌توان به میان آورد. از اینرو طبقه کارگر برای نیل به هدف نهائی خود یعنی ایجاد جامعه‌ای بدون استثمار و بدون طبقات، جامعه‌ای بدون ستم طبقاتی و ملی، در مرحله کنونی تمام تلاش خود را برای حل این دو تضاد به کار می‌اندازد. هر اندازه این دو تضاد ریشه‌ای‌تر و کامل‌تر حل شود برای رشد نیروهای تولیدی میدان وسیع‌تری گشوده خواهد شد و مقدمات لازم برای گذار به انقلاب سوسیالیستی، بیش‌تر فراهم خواهد آمد. بیهوده نیست که طبقه کارگر ایران بیش از هر طبقه یا قشر دیگری بحل قطعی این دو تضاد علاقه‌مند است. از اینجا است که منافع طبقه کارگر در این مرحله از انقلاب با منافع تمام طبقات و قشرهای ضدامپریالیست و ضد فئودال در هم می‌آمیزد و از اینجا است که طبقه کارگر در مبارزه علیه امپریالیسم و بقایای شیوه کهن فئودالی، در کنار نیروهای ضدامپریالیست و انقلابی قرار می‌گیرد و همراه با آنها و به علت خصائل انقلابی خود در پیشاپیش آنها نبرد مشترکی را علیه دشمنان خلق دنبال می‌کند.

روشن است که دفاع از منافع و آرمان‌های طبقه کارگر در این مرحله از انقلاب (و نیز در مراحل بعدی آن) جز دفاع از منافع خلق ایران نیست و سازمان ما که منافع

طبقه کارگر و تحقق آرمان‌های وی را وجهه همت خود قرار داده نمی‌تواند مدافع
منافع و آرمان‌های تمام خلق‌های میهن ما نباشد، این حقیقتی است که با هیچ
پرده‌ای نمی‌توان آنرا پوشانید.

اما این هنوز تمام نیست. سرشت طبقه کارگر به مبارزه وی خصلتی تا پایان
انقلابی می‌بخشد. طبقه کارگر جز دو بازوی توانا و سازنده سرمایه‌ای ندارد، از اینرو
نه تنها از انقلاب و قیام توده‌ها نمی‌هراسد، برعکس به استقبال آن می‌شتابد و در
پیشاپیش توده‌ها جای می‌گیرد. پیروزی انقلاب فقط می‌تواند زنجیرهای اسارت را از
دست و پای وی بردارد. اینست که خصلت انقلابی طبقه کارگر هرگز دچار فتور
نمی‌شود، تزلزل و تردید نشان نمی‌دهد با مصالحه و سازش با دشمن سازگاری ندارد.
این خصائل انقلابی از موقعیت طبقه کارگر در تولید برمی‌خیزد. هیچ طبقه یا قشر
دیگری دارای چنین موقعیتی نیست.

بورژوازی ملی ایران به علت آنکه دارای وسائل تولید است و خود کم و بیش در
استثمار دهقانان در روستا دست‌اندرکار است از مصادره زمین‌های مالکین بزرگ
بیمناک است، از آنجائی که بنیه اقتصادی و سیاسیش ضعیف است از قیام توده‌ها و
انقلاب می‌ترسد و هرموقع که نهضت انقلابی اوج می‌گیرد با دشمنان خلق،
امپریالیسم و ارتجاع علیه توده‌ها سازش می‌کند. اینجا است که منافع او حتی در این
مرحله نیز با منافع طبقه کارگر و خلق زحمت‌کش ایران در انطباق کامل نیست.

جز با دفاع از منافع طبقه کارگر و کوشش در تحقق آرمان‌های وی نمی‌توان به
خلق وفادار ماند، به میهن خود مهر ورزید. سازمان ما چون به خلق و میهن خود مهر
می‌ورزد، به طبقه کارگر، بدانش وی و به آرمان‌های وی روی آورده است. فقط طبقه
کارگر می‌تواند خلق ایران و میهن ما را مرحله به مرحله در شاهراه ترقی و شکفتگی
ره‌نمون شود. حکم تاریخ چنین است.

توفان شماره ۴۳ دوره سوم اسفند ۱۳۴۹ مارس ۱۹۷۱
مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML043.pdf>

به مناسبت بیستمین سال ملی شدن صنعت نفت

مبارزه، شکست، بازهم مبارزه

بیست سال پیش، در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در سراسر کشور از تصویب مجلسین گذشت و نخستین مرحله مبارزه خلق ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران به پیروزی رسید. سپس در جریان سال ۱۳۳۰ از شرکت نفت که قریب پنجاه سال ثروت گرانه‌های میهن ما را به رایگان می‌ربود خلع ید به عمل آمد و این پایگاه مادی سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیسم انگلستان در اختیار دولت ایران قرار گرفت. برانداختن سلطه امپریالیسم انگلستان، این آرمان مقدس خلق ایران که طی سال‌های ۳۰ و ۳۱ با دست دکتر مصدق جامه عمل پوشید کامیابی بزرگی بود، محصول سال‌ها مبارزه مردم میهن ما و دادن قربانی‌های فراوان بود.

البته شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت انگلستان که در پشت سر آن ایستاده بود، آماده نبودند ذخائر نفت ایران و عایدی سرشاری که از این ممر به دست می‌آوردند، به آسانی و بدون توسل به دسائس و نیرنگ‌های گوناگون از دست بدهند به ویژه که نمونه ایران می‌توانست برای کشورهای دیگر - کشورهای که منابع نفت آنها در تصرف انحصارهای نفتی بود - سر مشق قرارگیرد.

دولت‌های انگلیس و آمریکا پس از جنگ بر سر این امر توافق داشتند که باید به‌هر قیمتی است منابع نفت خاورمیانه را نگاه داشت ولی امپریالیسم آمریکا که از ده‌ها سال پیش چشم طمع به نفت خاورمیانه دوخته بود از همان بحبوحه جنگ دوم جهانی سهم خود را در نفت ایران از شرکت نفت جنوب مطالبه می‌کرد. جیمز برنز، رئیس اداره تجهیزات جنگی دولت آمریکا طی نامه‌ای در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۳ به رئیس جمهور آمریکا چنین می‌نویسد: "مذاکرات جدی و شدیدی باید با انگلیس‌ها بشود که یک سوم معادن نفت ایران که اکنون تماش در دست آنها می‌باشد به آمریکا

واگذار گردد". بدین ترتیب این بار امپریالیسم انگلستان در صحنه نبرد تنها نبود، امپریالیسم آمریکا نیز در کنار وی در برابر دکتر مصدق قرارداد داشت.

هنگامی که تقاضای امتیاز کمپانی‌های نفتی آمریکایی از ایران در مجلس چهاردهم دفن گردید مبارزه نفتخواران آمریکایی با شرکت نفت جنوب بحدت بیش‌تری گرائید. با مسافرت چرچیل به آمریکا در مارس ۱۹۴۶ میان انحصارهای بزرگ نفت توافقی حاصل آمد و در ۱۹۴۷ شرکت نفت انگلیس و ایران شرکت‌های نفتی آمریکایی را در محصول نفت کویت شرکت داد.

اما آزمندی نفتخواران آمریکایی به این موفقیت نمی‌توانست قناعت ورزد، انحصارهای نفتی آمریکایی از منابع نفت ایران سهمی برای خود می‌خواستند و از آنجا که در آن دوران تحصیل امتیاز نفت در ایران امکان موفقیتی برای خود نمی‌دیدند لذا بر آن شدند سهامی از شرکت نفت انگلیس و ایران به دست آورند. موضوع استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت جنوب که در مجلس چهاردهم مطرح شد و سپس تا سال ۱۳۲۹ به طور پی‌گیر در دستور کار دولت و مجلس قرار گرفت به امپریالیسم آمریکا فرصت داد که برای اعمال فشار به شرکت از مبارزه ملت ایران پشتیبانی کند و حتی برای دامن‌زدن به این مبارزه عوامل خود را در زمره اقلیت مجلس شانزدهم وارد کند، مدافعین سرسخت شرکت نفت را از سر راه بردارد. مبارزه مردم ایران علیه شرکت نفت جنوب که دکتر مصدق مبین آن بود سرانجام در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و سپس به خلع ید از شرکت نفت جنوب منتهی گردید.

تا هنگامی که شرکت نفت جنوب و دولت انگلستان در برابر خواست نفتخواران آمریکایی مقاومت بخرج می‌داد دولت آمریکا در لفافه و عوامل وی در مجلس ۱۶ و ۱۷ از دکتر مصدق پشتیبانی می‌کردند. اما همین که میان دو دولت امپریالیستی آمریکا و انگلستان بر سر تقسیم نفت ایران توافقی روی داد: آنگاه عوامل دولت در مجلس ۱۷ از پشتیبانی دکتر مصدق دست کشیدند و علناً علیه وی به توطئه چینی و بکوشش در سقوط دولت دکتر مصدق پرداختند. تسلیم‌ناپذیری دکتر مصدق در برابر مسئله نفت و عدم توفیق "هم‌قدمان و همراهان" وی در کنار زدن دکتر مصدق

بالاخره امپریالیسم آمریکا و انگلستان را که اکنون دست در دست یکدیگر گام برمی‌داشتند، بر آن داشت که مقدمات کودتا را فراهم آورند و به انجام آن بپردازند. دکتر مصدق طی این دوران با تحقق بخشیدن به آرمان خلق ایران در مورد ملی کردن صنعت نفت احترام خلق را نسبت به خویش برانگیخت. اما روشی که دکتر مصدق در دوره زمامداری خود در قبال امپریالیسم آمریکا، دربار و مردم ایران در پیش گرفت، همراه با دشمنی وی با کمونیسم نمی‌توانست پیروزی بزرگی را که در مبارزه با شرکت نفت جنوب نصیب ملت ایران گردیده بود دستخوش مخاطره نگرداند.

روشن است که رهائی از چنگال یک امپریالیسم با تکیه بر امپریالیسم دیگر امکان پذیر نیست، آنهم امپریالیستی آزمندتر، نیرومندتر و توسعه طلب‌تر. دکتر مصدق در امپریالیسم آمریکا با دیده خوش‌بینی می‌نگریست و می‌پنداشت که با پشتیبانی وی ممکن است امپریالیسم انگلستان را از ایران براند. رقابت و خصومت امپریالیسم آمریکا با شرکت نفت جنوب به این پندار نیروی بیش‌تری بخشید. با آنکه در جریان کشمکش‌های سیاسی خود به نیات امپریالیسم آمریکا پی برده بود و یکبار هم پس از مسافرت به آمریکا اشاره کرد که "علاقه و منافعی که پاره‌ای از دول بزرگ در نفت خاورمیانه دارند بی‌تاثیر در مشکلات کار نبود..." معذالک بر آن بود که "نمایندگان آن دولت (دولت آمریکا- توفان) بقسمی تحت تاثیر انگلیس هستند که نمی‌توانند برای ایران کاری بکنند". اما یک مجله انگلیسی به درستی فهمیده بود که "آمریکا با طرفین (یعنی انگلیس و ایران) بازی دو پهلوی کرد. در عین حال که یک طرف را تشویق به ختم غائله می‌کرد روی خوشی هم بطرف دیگر نشان می‌داد و می‌فهماند که در حل قضیه شتاب لازم نیست". دکتر مصدق هیچ‌گاه از همراهی از جانب امپریالیسم آمریکا مایوس نگردید. در نامه‌ای که در ۷ خرداد ۱۳۳۲ (۲۸ مه ۱۹۵۳) یعنی دو ماه پیش از کودتا خطاب به ایزنهاور نوشت گفت: "ملت ایران امیدوار است که با مساعدت و همراهی دولت آمریکا موانعی که در راه فروش نفت ایران ایجاد شده برطرف شود". امپریالیسم آمریکا هیچ‌وقت قصد آن نداشت که "برای ایران کاری بکند"، یا در راه رفع مشکلات دکتر مصدق گامی بردارد. او سهمی از نفت ایران را می‌خواست و با بازی‌های سیاسی و با استفاده از تفوق

اقتصادی و سیاسی خود آنرا تحصیل کرد. آنچه که امپریالیسم آمریکا در پی آن بود به قیمت اسارت خلق‌های ایران تمام شد و نمی‌توانست تمام نشود.

عدم درک ماهیت امپریالیسم آمریکا، عدم درک بازی‌های سیاسی آمریکا در مسئله نفت، انتظار همراهی از جانب دولت آمریکا در کار مشکلاتی که ایران با آنها مواجه بود، اینها همه موجب گردید که امپریالیسم آمریکا از همان آغاز زمامداری مصدق به مداخله در امور ایران بپردازد. این مداخله تا آنجا کشید که به کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دکتر مصدق که در برابر مطامع وی تسلیم نشد انجامید.

دربار محمد رضا شاهی طی همان ده دوازده سالی که از شهریور گذشت ماهیت واقعی خود را نشان داد، نشان داد که مرکز جنایت و فساد است، مرکز انتریک علیه منافع و مصالح خلق‌های ایران است، دشمن مردم ما و میهن ما است، هیچ دولتی نمی‌تواند بدون آنکه این مرکز جنایت، خیانت و فساد و دست‌های او را در هم بکوبد گامی، حتی گام کوچکی در راه آرمان‌های خلق ایران بردارد. دستگاه دولتی ایران نیز لاقابل به یک تصفیه جدی و عمیق احتیاج داشت تا با آن بتوان مبارزه دشوار با شرکت نفت و امپریالیسم را به سرانجام رسانید. دکتر مصدق در هر دو مورد روش مماشات در پیش گرفت و با این روش بدربار امکان می‌داد که علیه دکتر مصدق، علیه مبارزه خلق ایران بدسیسه و توطئه چینی بپردازد. دکتر مصدق خود اعتراف می‌کند که "اوضاع اداری کشوری نیازمند به تغییرات کلی و اساسی است و دستگاه‌های موجود توانائی انجام تمنیات و توقعات یک ملت زنده و رشید را ندارد". ولی به پنهان‌های موهوم از انجام این تغییرات اجتناب می‌ورزید. شگفت‌انگیزتر آنکه در دولت خود وزارت کشور را به عنصری مانند سرلشگر زاهدی که فساد و خیانت وی حتی در آنزمان هم زبانزد خاص و عام بود تفویض کرد. ارتش و پلیس را در بست در دست دربار باقی گذاشت. موقعی هم که در نتیجه خلاف‌کاری‌ها و خرابکاری‌های افسران ارتش از شاه خواست که وزارت جنگ را به شخص اوبسپارد و شاه امتناع کرد از ریاست دولت استعفا داد و لازم آمد مردم تهران به قیام برخیزند و بازهم خونی ریخته شود تا وزارت جنگ در اختیار دکتر مصدق قرار گیرد. ولی انتصاب دکتر مصدق به سمت وزیر جنگ عنوانی بیش نبود. دکتر مصدق بازهم برای آنکه "ذهن شاهنشاه مشوب نشود" از شاه خواست که سه نفر را برای مشاوره

تعیین کند. بدین ترتیب پس از ۳۰ تیر نیز در واقع ارتش کماکان در دست دربار باقی ماند. همین ارتش بود که به فرمان شاه شبانگاه ۲۵ مرداد برای توقیف دکتر مصدق بخانه اش ریخت، همین ارتش بود که روز ۲۸ مرداد قصد جان وی را داشت.

مبارزه مردم ایران برای ریشه کن کردن نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم انگلستان به طور اخص و امپریالیسم به طور اعم، امر خطیری بود که تنها از راه دیپلماسی و سخنرانی و مانورهای پارلمانی نمی توانست به موفقیت انجامد. آزادی خلق کار خود خلق است. تا خلق برای رهایی خویش بپا نخیزد و با دشمن نجنگد امکان پیروزی برای وی نیست. آن سازمانی که آزادی خلق را در سر دارد باید به بسیج و متشکل ساختن توده ها بپردازد و آنها را از لحاظ سیاسی روشن کند، پیوسته آماده و هوشیار نگه دارد. اما در دوران مبارزه علیه شرکت نفت پیوسته از مردم دعوت بعمل می آمد که آرامش را حفظ کنند و کار مبارزه با شرکت را بر عهده دولت بگذارند. هر تظاهری علیه امپریالیسم و حتی شرکت نفت، هر اعتصاب کارگران به خاطر احقاق حقوق خویش یا با رگبار گلوله بخون غرقه می گشت یا بلافاصله آنها به شرکت نفت منتسب می داشتند. نتیجه آن شد که روز ۲۸ مرداد موقعی که مشتی ارادل و اوباش با شعار "زنده باد شاه" در خیابان ها براه افتادند و در واقع کودتا را آغاز کردند، هیچکس از جای خود نجنبید، هیچ نیروئی نبود که این رجاله گان را برجای خود بنشانند، کودتاچیان پس از آنکه یقین حاصل کردند که هیچ نیروئی در مقابل آنها نیست آنگاه قوای خود را که از پیش تدارک دیده بودند به خیابان ها آوردند و کودتا را به سود خویش پایان بخشیدند.

با کودتای ۲۸ مرداد تمام دستاوردهای خلق ایران در مسئله ملی کردن صنعت نفت بر باد رفت، نفت جنوب که در سابق فقط در دست شرکت انگلیسی بود به دست انحصارهای نفتی جهانی افتاد که در آن نفتخواران آمریکائی ۴۰ درصد سهام را به دست آوردند، کار بدین جا خاتمه نیافت. سرزمین کشور ما قطعه قطعه شد و هر قطعه آن برای اکتشاف و بهره برداری نفت در اختیار انحصارهای نفتی کشورهای مختلف امپریالیستی در آمد. برخلاف نظر عده ای که تصور می کردند شعار و قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مانعی در راه افتادن نفت شمال به دست "همسایه شمالی" است. اکنون معلوم شد که علی رغم تصویب این قانون، به علت

تغییر ماهیت رژیم شوروی، این "همسایه" هم می‌تواند از منابع گاز و نفت ایران بهره گیرد. شاه و امپریالیست‌ها اینطور می‌نمایانند که تمام قراردادهایی که با انحصارهای نفتی جهانی بسته شده و می‌شود گویا در چهارچوب قانون ملی شدن صنعت نفت است ولی همه کس می‌فهمد که از قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور که برای تصویب آن خون‌ها بر زمین ریخت اکنون شبی هم بر جای نمانده است.

با کودتای ۲۸ مرداد شاه و دربار که چمدان‌های خود را بسته و میهن ما را از وجود ناپاک و پلید خود پاک و منزّه ساخته بودند، دوباره ایران را مورد تاخت و تاز قرار دادند و این بار با قساوت و بی‌رحمی تمام کینه حیوانی خود را بر سر فرزندان باوفای خلق فرو ریختند. از ایران گورستانی ساختند تا بتوانند در آن با فراغ بال و با دامن‌های وسیع‌تر جنایت و خیانت و فساد خود را ادامه دهند.

رفیق مائوتسه دون می‌آموزد: "مبارزه، شکست، بازهم مبارزه، بازهم شکست، بازهم مبارزه... و سرانجام پیروزی... چنین است منطق خلق... این نیز قانونی است مارکسیستی". مبارزه خلق ایران علیه امپریالیسم که مظهر آن قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بود سرانجام با شکست روبرو شد. اما مبارزه مردم ایران ادامه یافت. مردم ایران از شکست خود درس‌ها آموختند که مظاهر آنها از هم اکنون نمایان است. مردم ایران آموختند که امپریالیسم آمریکا درنده‌ترین امپریالیسم است، مرکز ارتجاع جهانی است، پشتیبان و نگهدار همه نیروهای وامانده، منحط و انگل اجتماع است، آموختند که شاه و دربار دشمن کینه توز خلق‌های ایران و نوکر سرسپرده دشمنان خارجی میهن ما است و باید با قاطعیت و بدون ذره‌ای رحم و شفقت وی را درهم کوبید، مردم آموختند که درهم کوفتن دشمنان خلق کار خود آنها است، هیچ نیروی دیگری قادر نیست آنها را به استقلال و آزادی برساند و آزادی و استقلال آنها را حفظ و حراست کند، آموختند که نیل به آزادی و نگرهبانی آن جز بازور اسلحه امکان پذیر نیست، آموختند که در مبارزه با دشمنان باید قاطع و بی‌امان بود، از مماشات و سازش و ملاحظه کاری دوری جست، بر توده‌های زحمتکش تکیه زد، بر نیروی خویش تکیه کرد و...، خلق‌های ایران اکنون مبارزه را از سر

گرفته‌اند و این بار بدون شک در زیر رهبری طبقه کارگر، این طبقه تا پایان انقلابی آنرا تا پیروزی نهائی به پیش خواهند برد.

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۲/۰۶/۱۷ قطعنامه زیر را در برخورد به جبهه ملی ایران به اتفاق آراء به تصویب رسانید. این روش توفان برای روشنی بخشیدن به خطمشی ما و رهنمود به رفقای سازمانی برای تحقق سیاست ما در کنفدراسیون جهانی لازم بود. اجرای سیاست "اتحاد - مبارزه - اتحاد" به نحو احسن در مورد جبهه ملی ایران پیاده می‌شد، ولی روشن است که جبهه ملی ایران به منزله سازمانی طبقاتی و ضدکمونیستی به سیاست عمومی خود ادامه می‌داد. مهار سازمان طبقاتی بورژوازی ملی ایران تنها زمانی همراه با موفقیت است که در اثر رشد مبارزه مردم و به ویژه مبارزه توده‌ای طبقه کارگر خطر انزواء این جریان طبقاتی را تهدید کند. در آن صورت سرکردگی سازمان سیاسی طبقه کارگر به این جریان به صورت ناخواسته تحمیل می‌گردد. سند شماره ۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"ما و جبهه ملی در خارج"

قطعنامهٔ هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان

"مورخ ژوئیه ۱۹۷۲

جبههٔ ملی در خارج به شهادت سابقهٔ آن، مندرجات آن و فعالیت کنونی آن نیروئی است ملی و دموکراتیک که در جرگهٔ نیروهای انقلابی علیه امپریالیسم و حکومت خائن و فاسد کنونی مبارزه می‌کند.

علی‌رغم خصلت ضدکمونیستی قشر فوقانی آن، خصلتی که از آغاز پیدایش این جبهه با آن همراه بوده است، سازمان ما وظیفه دارد تمام کوشش خود را برای جلب همکاری آن، در هر زمینه‌ای که اکنون امکان آن موجود است، به کار اندازد و پیوسته بکوشد این همکاری در زمینه‌های ممکن بسط و توسعه یابد.

البته کوشش در جلب همکاری جبهه ملی در خارج به معنی چشم پوشی از خطاهای آن و عدم انتقاد از اعمال و اندیشه‌های نادرست آن نیست. اما در روابط با

جبهه ملی در خارج، سازمان ما اتحاد را آماج خود قرار می‌دهد. مبارزه به منظور توسعه و تعمیق اتحاد است.

سیاست ما در قبال جبهه ملی در خارج به هیچ وجه جنبه ذهنی یا تاکتیکی ندارد، بلکه بر اساس درک مارکسیستی-لنینیستی سازمان ما از نیروهای محرکه انقلاب در مرحله کنونی است. بر اساس این حکم است که در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع ایران به سرکردگی شاه باید کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک با یکدیگر متحد گردند و به مبارزه مشترک بپردازند. سازمان ما وظیفه خود می‌داند که در راه اتحاد نیروهای انقلابی پیش قدم باشد.

وظیفه رفقای سازمانی است که در هیچ حالتی این سیاست صحیح و اصولی را در قبال دوستان جبهه ملی از نظر دور نداشته و آن را با استحکام و دانائی به تحقق در آورند و در اجرای آن پیوسته مبتکر و پیش قدم باشند.

البته نباید انتظار داشت که سازمان ما با کوشش خود در این سمت به آسانی و بدون برخورد با موانع موفق خواهد شد همکاری جبهه ملی را جلب کند. چه بسا احتمال می‌رود که جبهه ملی چنانکه در گذشته نشان داده‌اند نه تنها از همکاری با سازمان ما اعراض کند، بلکه بار دیگر در صدد حمله و هجوم بر آید. اما در قبال روش اصولیت ما افکار عمومی روش وی را تأیید نخواهد کرد. کوشش ما در جهت اصولی است و نباید از آن باز ایستاد. ما این نکته را هرگز از یاد نمی‌بریم که موفقیت در میدان مبارزه اجتماعی آسان و سهل الحصول نیست. فقط با اتخاذ سیاست صحیح و در سایه ایستادگی و بردباری و استقامت در برابر مشکلات و غلبه بر آنها می‌توان سر انجام به کامیابی نائل آمد."

توفان شماره ۶۷ دوره سوم اسفند ۱۳۵۱ مارس ۱۹۷۳

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML067.pdf>

امپریالیسم بد و امپریالیسم "خوب"

روزنامهٔ باختر امروز، نشریهٔ سازمان‌های جبهه ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه) در شماره آذر ۱۳۵۱ در مقاله‌ای تحت عنوان "قطبی شدن خاورمیانه" قضاوتی در بارهٔ سوسیال امپریالیسم شوروی کرده است که به نظر ما ناشی از عدم توجه لازم به ماهیت امر است و می‌تواند در آینده موجب نتیجه‌گیری‌های زیانمند گردد. از این جهت ما لازم دیدیم به بحثی دوستانه در این زمینه بپردازیم.

باختر امروز پس از آنکه شوروی را به مناسبت سیاست "صلح جوئی" که در خاورمیانه تعقیب می‌کند و در شرایط کنونی خاورمیانه "صلح جوئی، نفس سازشکاری است" به درستی و به حق مورد سرزنش قرار می‌دهد. معذالک در جملات دیگر خود جایی باقی می‌گذارد که برای شوروی رجحانی بر آمریکا وجود دارد. باختر امروز می‌نویسد: "با وجود شناختی که از سیاست شوروی داریم این سیاست لاف‌ها و همکار و هم پیمان صهیونیسم و اسرائیل نیست" و یا "با وجودی که نفوذ شوروی مطلوب آزادی‌خواهان نیست ولی نفوذ آمریکا صد برابر بدتر است".

آیا واقعا میان اتحاد شوروی و آمریکا از لحاظ نقشی که در قبال خلق‌های جهان بازی می‌کنند تفاوتی هست؟ آیا واقعا نفوذ آمریکا صد برابر از نفوذ شوروی بدتر است؟ یا به عبارت دیگر نفوذ شوروی صد برابر از نفوذ آمریکا بهتر است؟ نفوذ شوروی همانقدر اسارت بار است که نفوذ آمریکا و به هیچ‌وجه یکی از این دو را بر دیگری نمی‌توان رجحان گذاشت منتها اگر امپریالیسم آمریکا چهره درنده‌خو و اسارتگر خود را کاملا آشکار ساخته، اتحاد شوروی به علت اینکه با نام سوسیالیسم و بعنوان کشور سوسیالیستی وارد می‌شود هنوز می‌تواند کسانی را بفریبد.

باختر امروز به درستی خاطر نشان می‌سازد که سیاست "صلح‌جوئی" در خاورمیانه، سیاستی که شوروی دنبال می‌کند سیاستی سازشکارانه است، سیاست سازشکاری همیشه به سود نیروهای ارتجاعی است و در مورد مشخص به سود اسرائیل و صهیونیسم است پس چگونه می‌توان خود را به این راضی کرد که "این

سیاست لاقفل همکار و هم‌پیمان صهیونیسم و اسرائیل نیست" و با این بیان نکته‌
مشتی برای شوروی نوشت؟ نظری به واقعیات بیفکنیم:

در سیاست شوروی در جنگ اسرائیل و اعراب جایی برای خلق فلسطین که
می‌خواهد سرزمین خود را از اشغال صهیونیسم بیرون آورد نیست. سیاست اتحاد
شوروی نسبت به سازمان مقاومت فلسطین بر حسب موقعیت زمانی فرق می‌کند.
گاهی برای اعمال فشار بر اسرائیل و آمریکا دست نوازشی بر سر این سازمان کشیده
و حتی نماینده آنرا به طور غیر رسمی در مسکو پذیرفته است و آنزمان که لازم آمده
نرمشی در برابر آمریکا بخرج دهد سازمان را به سرنوشت خود رها کرده است.
علی‌رغم این سیاست‌های گذرا همه می‌دانند که اتحاد شوروی در پی آنست که
قطعه‌نامه شورای امنیت مورخ نوامبر ۱۹۶۷ به مورد اجرا در آید. این قطعه‌نامه رکن
اساسی سیاست شوروی است و روشن است که در این قطعه‌نامه نامی هم از خلق
فلسطین و سرزمین اشغالی وی به میان نیامده است. آیا این سیاست رها کردن خلق
فلسطین به سود اسرائیل نیست؟ بر این سیاست جز همکاری در زیر پرده با اسرائیل
و صهیونیسم چه نامی می‌توان گذارد؟

در مورد کشورهای عربی وضع از این هم روشن‌تر است. مدت شش سال است
که اسرائیل سرزمین‌های وسیعی از کشورهای عربی را تحت اشغال خود در آورده و
به هیچ‌وجه حاضر نیست نیروهای نظامی خود را به مرزهای قبل از جنگ برگرداند.
زمامداران اسرائیل این مطلب را هرگز پنهان نداشته و با صراحت و بکرات آنرا متذکر
شده‌اند. در چنین شرایطی از چه راه کشورهای عربی موفق خواهند شد سرزمین‌های
از دست رفته را به دست آورند؟ بدیهی است که اینکار جز با راندن اسرائیل از این
سرزمین‌ها ممکن نیست. اما اتحاد شوروی به پیروی از سیاست خود آماده نیست
سلاح‌های تعرضی در اختیار کشورهای عربی بگذارد تا مبادا این کشورها دست به
تعرض بزنند و سرزمین‌های اشغال شده را باز پس ستانند. عدم تحویل سلاح‌های
تعرضی به کشورهای عربی از جانب شوروی آیا همدستی با اسرائیل، ادامه وضع
موجود و یا لاقفل تشویق وی به نگاه داشتن بخشی از این سرزمین‌ها نیست؟ باختر
امروز خود می‌نویسد که سیاست صلح‌جوئی شوروی "یعنی قبول وضع موجود یا
حداکثر پس گرفتن یک قعه زمین و گذاشتن بقیه در دست دشمن" آیا چنین

سیاستی به سود کشورهای عربی است؟ و اگر چنین نیست این سیاست ناگزیر در جهت مطامع آزمندانه اسرائیل است. جانب اسرائیل را گرفتن، همکاری با اسرائیل است اگر چه در ظاهر شوروی همکار و هم پیمان اسرائیل نباشد. آمریکا الهامبخش سیاست تجاوزکارانه اسرائیل است و شوروی الهامبخش سیاست تسلیم طلبانه اعراب و این هر دو به نتیجه واحدی می‌رسند و آن تحکیم موقعیت اسرائیل است چیزی که نمی‌تواند مورد تائید آمریکا و اسرائیل نباشد.

اتحاد شوروی اکنون مانند آمریکا به قدرت امپریالیستی نیرومندی بدل شده است که دعوی استیلای بر جهان را در سر می‌پروراند. امپریالیسم خوب و امپریالیسم بد وجود ندارد. این نکته‌ای است که هرگز نباید در آن کوچک‌ترین تردیدی بخود راه داد و گرنه در آمدن از چاله است و در افتادن به چاه!

توفان شماره ۷۲ دوره سوم مردادماه ۱۳۵۲ اوت ۱۹۷۳

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TM_L072.pdf

بورژوازی ملی ایران

این نظریه که در ایران بورژوازی ملی وجود ندارد بار دیگر به میان کشیده شده است. علاوه بر مرتدان ترسکیست که در اشتیاق چپ نمائی خویش از مشاهده تفاوت میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای استعمار زده و مختصات بورژوازی این دو نوع کشور عاجزند برخی از دوستان و سازمان‌های مترقی نیز به انکار وجود بورژوازی ملی در ایران قائل شده‌اند. از جمله می‌نویسند: "تصور وجود بورژوازی ملی در ایران به صورت یک قشر، تصویری باطل و مبتنی بر عدم تشخیص یگانه شدن سرمایه‌داری داخلی و خارجی، و جهانی‌شدن آن است".

این حکم صحیح است که بورژوازی امپریالیستی در مقابله با نهضت ضداستعماری خروشان خلق‌ها درصدد بر آمده است که بخشی از بورژوازی

کشورهای استعمار زده را در عملیات خویش شرکت دهد تا هم پایگاه جدیدی در این کشورها داشته باشد و هم چهرهٔ خویش را در پس بورژوازی "خودی" بپوشاند. در کشور ما ایران یکی از رایج‌ترین شکل‌های سرمایه‌گذاری امپریالیستی را در شرکت‌های مختلط خارجی و ایرانی می‌توان دید: در بانک‌ها، در صنایع، در بنگاه‌های بازرگانی، در حمل و نقل، در واحدهای کشت و صنعت، و غیره و غیره. سرمایه‌داران ایران نیز در یافته‌اند که راه برخورداری از تسهیلات دولتی، مصونیت از تعدی بورکرات‌ها، معافیت از مالیات‌ها، تحصیل نمایندگی‌های تجاری و صنعتی، بهره‌مندی از سود کلان، در شرکت با سرمایهٔ امپریالیستی است. اما این راه بر روی همهٔ سرمایه‌داران ایران باز نیست. نه سرمایه‌داران امپریالیستی می‌توانند همهٔ طبقهٔ رشد یابندهٔ بورژوازی ایران را در عملیات و منافع خویش شریک گردانند و نه بورژوازی متوسط و کوچک ایران توانائی این شرکت را دارد. هر چه بورژوازی بزرگ ایران با سرمایه‌های امپریالیستی بیش‌تر بیامیزد و به این طریق نظارت و سلطهٔ سرمایهٔ امپریالیستی بر اقتصاد ایران گسترده‌تر و سنگین‌تر شود طبیعتاً بورژوازی متوسط و کوچک بیش‌تر تحت فشار و در تگنا قرار خواهد گرفت. البته عده‌ای از این قشر بالاخره ورشکست می‌شوند و از طبقهٔ بورژوازی بیرون می‌افتند. ولی در کشوری مانند ایران که اقتصاد کالائی و قشر وسیعی خرده‌بورژوازی دارد افراد جدیدی از این قشر سر بیرون می‌آورند و خود را از منافذ بیشمار اقتصادی به عرصه بورژوازی کوچک و متوسط می‌رسانند و جای تهی ماندهٔ ورشکستگان پیشین را پر می‌کنند. در کشوری که تابع اقتصاد بازاری و رقابت و بی‌نقشه‌گی است جز این نمی‌تواند باشد. سرمایه‌ها و کالاهای امپریالیستی، بورژوازی کوچک و متوسط ایران را که با صنعت و پیشه‌وری و تجارت ملی سرو کار دارد و به همین مناسبت بورژوازی ملی خوانده می‌شود تضعیف و سرکوب می‌کند ولی نمی‌تواند از میان بردارد. این بورژوازی باقی می‌ماند و مبارزهٔ ضدامپریالیستی او - هرچند گرفتارفتور و نوسان گردد، و علی‌رغم جنبهٔ سازشکارانه اش - ادامه می‌یابد.

در وزارت اقتصاد ایران شعبه‌ای است به نام "سازمان صنایع کوچک و نواحی صنعتی ایران" که در مهرماه ۱۳۴۷ ملاک‌هائی برای تشخیص صنایع کوچک معین کرده است. بنابراین ملاک‌های مذکور، صنعت کوچک صنعتی است که: مالکیت و

مدیریت صد درصد ایرانی داشته باشد، سرمایه ثابتش حداکثر در حدود پنج میلیون ریال باشد، حداکثر تعداد کارکنانش در هر نوبه کار در حدود ۵۰ نفر باشد، و غیره. همین وجود "سازمان صنایع کوچک" و تعیین ملاک‌ها دلیل وجود صنایع کوچک در ایران است (اگر واقعا برای اثبات این امر بدیهی دلیلی لازم آمده باشد). و روشن است که صاحبان این صنایع کوچک، بورژوازی کوچک و متوسط ایران را تشکیل می‌دهند.

اخیرا در جلسه "انجمن مدیریت ایران" تیرماه ۱۳۵۲ پس از سخنرانی علی رضائی، یکی از مشهورترین سرمایه‌داران ایرانی وابسته به امپریالیسم، یکی از سؤالاتی که به او داده شد مربوط به "وضع بد صنایع کوچک در مقابل صنایع بزرگ" بود. این سؤال از بیم ماموران سازمان امنیت خیلی خجولانه داده شد و در مطبوعات ایران جز در چند سطر انتشار نیافت. اما اهمیت عظیم مسئله صنایع کوچک و "وضع بد" آنها در اثر این بی‌توجهی پوشیده نمی‌ماند، بلکه بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. امروز صاحبان صنایع کوچک - این بورژوازی ملی ایران - قدرت مبارزه رویاروی با سرمایه‌های امپریالیستی و با رژیم محمدرضا شاه ندارند. ولی در اینکه آنها از لحاظ منافع خویش بالقوه در برابر استعمار و دست‌یاران و دست‌نشاندهانش قرار گرفته‌اند تردیدی نیست.

برای درک بهتر مطلب باید به بازار تهران توجه کرد. در پیشاپیش این بازار که یکی از منابع نیروهای مبارزه ضد رژیم است چه کسانی قراردارند؟ جز سرمایه‌داران ملی؟

ما از آن جهت این بحث را لازم دیدیم که نادیده گرفتن بورژوازی ملی ایران به معنای نادیده گرفتن یکی از نیروهای است که می‌تواند هم‌گام مبارزات ملی و ضدامپریالیستی خلق ایران باشد و وظیفه حزب طبقه کارگر اتخاذ سیاستی صحیح نسبت به آن است.

از سوی دیگر ما نمی‌توانیم هنگام یاد کردن از نیروهای ملی و ضداستعماری به ذکر نام "میهن‌پرستان" اکتفا کنیم و تحلیلی علمی و طبقاتی از این نیروها به دست ندهیم. چنین تحلیلی برای تنظیم استراتژی و تاکتیک ما و برای امروز و فردای انقلاب ایران امری ضروری است.

توفان شماره ۷۵ دوره سوم آبان ۱۳۵۲ نوامبر ۱۹۷۳

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/T>

[ML075.pdf](#)

در پیرامون طرح برنامه جبهه ملی

تحلیل طبقاتی یا نفی طبقات؟

در زمستان ۱۳۵۱ که خبر تشکیل کنگره سازمان‌های جبهه ملی در خارج از کشور انتشار یافت سازمان ما در نامه‌ای به روزنامه باختر امروز چنین نوشت: "این خبر موجب مسرت کلیه مهین‌پرستانی است که آرزومند تشکل و رشد و قوام همه نیروهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی اند... امیدواریم که این کنگره آغاز مرحله جدیدی در پیکار موثر شما بر علیه ارتجاع و استعمار باشد."

اما "برنامه سیاسی" که از این کنگره بیرون آمد پاسخگوی مرحله کنونی مبارزات خلق ایران نبود. از این جهت ما مفید می‌دانیم که به منظور کمک به تشکل و رشد و قوام نیروهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی ایران برخی از نظریات خود را در مورد برنامه سیاسی مذکور در معرض بحث همگان و منجمله دوستان جبهه ملی بگذاریم.

نخستین نکته‌ای که در طرح برنامه به چشم می‌خورد فقدان تحلیل طبقاتی است، نه فقط در بر خورد با شرایط امروز، بلکه در برخورد با تمام تاریخ معاصر ایران. طرح برنامه کوشیده است که پوششی از عبارات کلی و مبهم بر واقعیت مشخص مناسبات اجتماعی و تقسیم طبقاتی جامعه ایران بکشد. مثلاً جامعه پیش از انقلاب مشروطه را اینطور توصیف می‌کند: "انحلال مناسبات کهن جامعه ایران با تلاشی قشربندی سنتی و گرایش بطرف پیدایش اقشار و طبقات نوین حامل مناسبات جدید همراه بود."

از این عبارت چه می‌توان فهمید؟ "قشر بندی سنتی" چیست و "اقشار و طبقات نوین" و "مناسبات جدید" کدامند؟ این عبارت کلی را می‌توان در مورد هر جامعه طبقاتی از بردگی گرفته تا فئودالی و سرمایه‌داری به کار برد و هر کس می‌تواند بنا بر تصور خود تعبیر خاصی از آن داشته باشد.

و اما در مورد شرایط امروزی ایران اصولاً ذکر از چگونگی مناسبات اجتماعی و تقسیم طبقاتی در طرح برنامه نیست. اینکه در روزگار محمدرضا شاه "فقر و بی‌سواد و فساد بیش از هر زمان بال شوم خود را بر سراسر کشور گسترده، فساد و ارتشاء بر همه شئون مملکت مستولی گشت... روزگار سیاه مردم روستاهای کشور بازهم سیاه‌تر شد..." و غیره و غیره معلول مناسبات اجتماعی و تقسیم طبقاتی خاصی است که کم‌ترین اشاره‌ای به آنها در طرح برنامه وجود ندارد. طرح مذکور فاقد تحلیل طبقاتی است.

تذکر این نکته از آن جهت لازم است که بدون تحلیل طبقاتی نمی‌توان تصور صحیحی از جامعه به دست آورد و نمی‌توان برنامه علمی برای تحولات آینده داشت. البته هیچ قضاوت اجتماعی، خواه آگاهانه و خواه نا آگاهانه، بدون سرچشمه طبقاتی نیست. ولی فقط کسانی می‌توانند به مبارزات توده‌های زحمت‌کش دورنما بدهند که این سرچشمه را بشکافند. سود توده‌های زحمت‌کش در تشریح طبقاتی جامعه و جدا کردن استثمارگر از استثمارزده است. آنها باید این واقعیت را ببینند تا در تغییر آن بکوشند.

بیهوده نیست که شاه و هیئت فرمانروا اصرار می‌ورزند که در ایران طبقات وجود ندارد. نفی طبقات به معنای نفی مبارزه طبقاتی است، و نفی مبارزه طبقاتی به معنای اثبات حکومت دیرینه طبقات ستمگر است.

در طرح برنامه عموماً از "مردم ایران" و "نیروهای خلقی" ایران یاد شده است. ولی نیروهای خلقی نیز یکپارچه و یک دست نیستند، وزن مخصوص واحد ندارند و به یکسان در انقلاب شرکت نمی‌کنند. حتی در انقلاب ملی و دموکراتیک اگر تکیه بر توده‌های کارگر و دهقان نباشد، اگر به تجهیز حداکثر آنها اقدام نشود انقلاب در نیمه راه خواهد ماند.

شگفت‌انگیز است که در بیان "هدف‌های مشترک مبارزات متحد دموکراتیک" نیروهای جبهه ملی، یعنی در "اصول و خطوط کلی ساختمان جامعه‌ای که در مرحله کنونی انقلاب به خاطر آن مبارزه می‌کنند" حتی یک ماده کوتاه هم راجع به حقوق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کارگران وجود ندارد. تکرار می‌کنیم: در ۱۱ ماده پیشنهادی جبهه ملی که در واقع برنامه دولت مطلوب آینده اوست طبقه کارگر ایران حتی فاقد یک ماده است!

آیا طبقه کارگر ایران، عموم زحمت‌کشان ایران، عموم خلق ایران می‌توانند چنین برنامه‌ای را بپذیرند؟ آیا در شرایط امروزی جهان و ایران هیچ دولت دموکراتیکی می‌تواند وجود داشته باشد که تا این حد به طبقه کارگر بی‌اعتنا بماند.

طرح برنامه جبهه ملی نه فقط فاقد تحلیل طبقاتی است، بلکه وجود ملت‌های گوناگون در سرزمین ایران را نیز ندیده گرفته است. در این طرح اصولا اشاره‌ای هم به حقوق ملت‌های ایران نیست. چگونه می‌توان از دموکراسیسم صحبت کرد و در عین حال تساوی حقوق ملت‌ها و حتی وجود آنها را مسکوت گذاشت؟ وحدت خلق ایران در انترناسیونالیسم کارگری و تساوی کامل ملت‌های ایران است. بر خلاف آنچه ارتجاع تبلیغ می‌کند شناخت وجود ملت‌ها در ایران و قبول حق آنها در تعیین سرنوشت خویش عامل تجزیه نیست، بلکه خمیرمایه وحدت است. بدون استقرار چنین حقی، وحدت دموکراتیک خلق ایران میسر نیست. نفی وجود ملت‌ها در ایران و رد حق آنها در تعیین سرنوشت خویش سنگ تفرقه‌ای است که میان خلق ایران افکنده می‌شود. دوستان جبهه ملی ما که به وحدت خلق ایران علاقه‌منداند باید به قبول این حق نیز پایند باشند.

طرح برنامه حتی جرات نکرده است تساوی زن و مرد و دستمزد متساوی در برابر کار متساوی را صریحا به پیش بکشد و به این عبارت کلی قناعت ورزیده: "تامین حقوق اجتماعی زنان و ایجاد شرایطی که زنان بتوانند در ساختمان جامعه نوین ایران مسئولیت‌های اجتماعی و انقلابی خود را انجام دهند". و این "حقوق اجتماعی" ظاهرا عبارتست از حق طلاق، حق ارث، حق سکنی، حق اشتغال و غیره. البته عبارت مذکور برای برخی از محافل ذینفوذ در خرده‌بورژوازی ایران خوش‌آیندتر است ولی از مقتضیات تحول دموکراتیک ایران بسیار عقب است. چگونه

می‌توان از رهائی خلق ایران سخن گفت و در بارهٔ رهائی کامل نیمی از این خلق تردید به خود راه داد؟ دموکراتیسم رادیکال باید در همه حال به توده توجه داشته باشد نه به محافل و قشرهای محدود و شخصیت‌های انگشت شمار.

ما باز هم در بارهٔ این برنامه سخن خواهیم گفت و امیدواریم بحثی که برانگیخته می‌شود به تعمیق درک از مسائل جامعهٔ ایران و به تقویت وحدت کلیهٔ نیروهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی یاری رساند.

توفان شماره ۷۶ دوره سوم آذر ۱۳۵۲ دسامبر ۱۹۷۳

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML076.pdf>

در پیرامون برنامهٔ سیاسی جبههٔ ملی

شناخت مشخص دو ابرقدرت

در جهان کنونی ما بدون ارزیابی دو ابرقدرت آمریکا و شوروی نمی‌توان تحلیل درستی از اوضاع بین‌المللی داشت. بعضی‌ها مدعی اند که اصطلاح ابرقدرت خالی از مفهوم طبقاتی است و از این جهت نمی‌تواند توجیه صحیح اجتماعی داشته باشد.

این ادعا از توجه به معنای لغوی کلمات و غفلت از مفهوم تاریخی آنها ناشی می‌شود. واقعیت تاریخی چنین است که همهٔ کشورهای امپریالیستی از جنگ دوم ناتوان بیرون آمدند مگر آمریکا که به مراتب نیرومندتر شد و سلطهٔ اقتصادی، نظامی و سیاسی خود را گسترش داده سایر ممالک امپریالیستی و بخش عظیمی از

کشورهای سه قاره را در زیر پر گرفت. حتی امروز هم که کشورهای بزرگ اروپا به تدریج قد راست کرده‌اند و بروی آمریکا پنجه می‌زنند باز خود را در برابر فشار شوروی نیازمند قدرت نظامی او می‌بینند.

و باز واقعیت تاریخی چنین است که نخستین کشور شوروا تحت رهبری لنین و استالین به برکت رژیم سوسیالیستی با چنان آهنگی در راه پیشرفت شتافت که پس از پیروزی در جنگ کبیر میهنی ضدفاشیستی به صورت نیروی عظیم جهانی در آمد، از حیث قدرت اقتصادی و نظامی با آمریکا پهلوی پهلوی می‌زد و از حیث معنوی بی‌سابقه‌ای در نزد خلق‌های جهان برخوردار بود. اما بعد از آنکه رویزونیست‌ها با کودتای ضدحزبی بحکومت رسیدند ماهیت این قدرت دگرگون شد و از سوسیالیستی به امپریالیستی تحول یافت.

دولت بزرگ شوروی که تا دیروز در کنار خلق‌ها در برابر امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم‌های دیگر قرار داشت اینک در کنار امپریالیسم آمریکا و در برابر خلق‌ها قرار گرفت. دولتهای اروپای شرقی که تا دیروز بخشی از اردوی سوسیالیستی بودند به تدریج (باستثنای جمهوری توده‌ای پرافتخار آلبانی) به صورت دست‌نشاندها، زانده‌ها و نیمه مستعمره‌های شوروی در آمدند و دولت اخیر در مورد آنها حتی از اعمال شیوه‌های قدیم مستعمراتی نیز ابائی ندارد (چنانکه در باره چکسلواکی معمول داشت). شوروی امپریالیسم تازه بدوران رسیده‌ای است که بر سر تقسیم جهان با امپریالیسم آمریکا در رقابت و سازش است. انحصار بمب اتمی که وسیله بزرگ‌ترین شانتاژ قرن بیستم است افزار قدرت نمائی این دو دولت است. هیچ فتنه بزرگی در جهان انگیزخته نمی‌شود که دست این دو دولت در کار نباشد. نه فقط فریاد کشورهای کوچک از ستمگری و فریب‌کاری این دو دولت بلند است، بلکه پرخاش کشورهای بزرگ امپریالیستی نیز بر علیه آنها هر روز فاش‌تر و نیرومندتر می‌شود. جنگ اخیر خاورمیانه مثال بسیار روشنی بود که نشان می‌داد این دو دولت در تحمیل اراده خویش بر خلق‌ها و دولتها هیچ اعتنائی به دوستان مجازی و متحدان مصلحتی خویش ندارند.

اینست واقعیت جریان تاریخ، واقعیت دو ابرقدرت امپریالیستی.

ما که از دو ابرقدرت سخن می‌گوئیم منظورمان بیان مفهوم مجرد دولت بزرگی نیست، بلکه واقعیت مشخص تاریخی و وجود دو دولت بزرگ امپریالیستی آمریکا و شوروی را منعکس می‌سازیم، دو دولتی که هر کدام از راه مشخصی به این مرحله رسیده است: یکی با رشد و تکامل دولت امپریالیستی و دیگری با تحول دولت سوسیالیستی به دولت امپریالیستی.

هیچ یک از مسائل و حوادث مهم سیاسی جهان سرمایه‌داری را بدون نقش دو ابرقدرت نمی‌توان دریافت: فروش و خاموشی حادثه دریای کارائیب، سرکوب انقلاب کنگو (به رهبری لومومبا) اشغال چکسلواکی، تحولات بازار مشترک اروپا، مسئله آب‌های ساحلی، جنگ ویتنام، جنگ کامبوج، بحران خاور میانه و جنگ اعراب و اسرائیل، مسئله خلق فلسطین، مسئله بازار نفت و گاز، و غیره و غیره.

در کشور ما ایران هیچ حزب و جمعیت سیاسی نمی‌تواند سیاست ملی و ضدامپریالیستی در پیش گیرد مگر آنکه پیکار بر علیه دو ابرقدرت را در سرلوحه برنامه خویش قرار دهد. اگر امپریالیسم آمریکا در ایران و خاورمیانه و خلیج فارس تاخت و تاز می‌کند تکاپوی سوسیال امپریالیسم شوروی کمتر از او نیست. امروز شوروی‌ها در ایران سرمایه‌گذاری می‌کنند، گاز ایران را بغارت می‌برند، امتیاز نفت گرفته‌اند، در بازرگانی خارجی ایران گران می‌فروشند و ارزان می‌خرند، تعداد کارشناسانشان و به ویژه تعداد جاسوسان مستقیم‌شان از آمریکا کم‌تر نیست، کشتی جنگی به خلیج فارس می‌فرستند، در همسایگی‌های ایران پایگاه نظامی دارند: به نام "حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود" توطئه می‌کنند تا در موقع لزوم به تجزیه ایران از جنوب شرقی و غربی و یا شمال دست بزنند، پشتیبان ارتجاع ایران و دشمن انقلاب خلق‌اند.

مذالک نامی از آنها در برنامه سیاسی جبهه ملی نیست.

اکنون وضع ایران در برابر امپریالیست‌ها تا حدی شبیه وضع او در نخستین سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ و در زمان نهضت ملی شدن صنعت نفت است. در آن روزگار خلق ایران امپریالیسم انگلستان را خوب می‌شناخت ولی هنوز امپریالیسم آمریکا را که با قیافه "دوست سخاوتمند"، "دولت بی‌مستعمره" و "هوادار آزادی" قدم پیش گذاشته بود نیازموده بود. حزب توده ایران که در آن موقع در مواضع

مارکسیستی-لنینیستی قرار داشت نقش بزرگی درافشاء این امپریالیسم تازه وارد ایفاء کرد ولی ناشناخته بودن امپریالیسم آمریکا در نزد برخی از سازمان‌های ملی و ضدامپریالیستی باعث شد که امپریالیسم آمریکا در نقش موزیانه خود موفق گردد و سرانجام به همدستی امپریالیسم انگلستان دولت ملی دکتر مصدق راسرنگون گرداند.

امروز نیز امپریالیسم جدیدی در عرصه جهان و ایران پیدا شده است: امپریالیسم شوروی، که ما به مناسبت عوام‌فریبی‌های سوسیالیستی‌اش اورا سوسیال امپریالیسم می‌نامیم. خطر این امپریالیسم به ویژه در آنست که از حیثیت عظیم نخستین دولت سوسیالیستی جهان سواستفاده می‌کند، نیت امپریالیستی خود را با عبارات سوسیالیستی پنهان می‌دارد، رقابت امپریالیستی با امپریالیسم آمریکا را به مثابه مبارزه ضدامپریالیستی جا می‌زند، ادامه اسارت خلق‌ها را حفظ صلح می‌نامد، سیادت خویش را پیروزی انقلاب می‌خواند، و غیره. بدون افشا سوسیال امپریالیسم شوروی نمی‌توان توده‌های خلق را در مبارزه ضدامپریالیستی منجمله در مبارزه بر ضد امپریالیسم آمریکا تجهیز کرد. تشدید تضاد بین ابرقدرت‌ها و تضعیف آنها به سود خلق‌های جهان و مبارزات ضدامپریالیستی آنهاست. ما باید از هر جنبش خلق‌ها، از هر اعتراض دولت‌ها بر علیه سیادت دوگانه آمریکا و شوروی پشتیبانی کنیم.

متاسفانه برنامه سیاسی جبهه ملی دارای چنین جهتی نیست. باید گفت که حتی به مقام امپریالیسم آمریکا در اسارت جهان و ایران نیز در این برنامه توجه لازم نشده است. درست است که همه جا از امپریالیسم سخن رفته. ولی این حقیقت بجای خود باقی است که امپریالیسم در روزگار ما دارای جبهه معین، تناسب قوا و تضادهای درونی مشخصی است. چه چیز امپریالیسم امروز را از این لحاظ از امپریالیسم پیش از جنگ دوم و قبل از جنگ اول مشخص می‌گرداند؟ بدون جواب دقیق به این سؤال، نمی‌توان مبارزه صحیح و موثر ضدامپریالیستی را رهبری کرد. درست است که ایران مظهر استعمار جمعی است، ولی بدون توجه به نقش خاص متفوق امپریالیسم آمریکا نمی‌توان موقعیت امپریالیسم را در ایران دریافت.

متاسفانه چنین تحلیلی در برنامه سیاسی جبهه ملی وجود ندارد و فقط در دو جا، آنهم به مناسبت کودتای ۲۸ مرداد از امپریالیسم آمریکا یاد شده است.

امیدواریم تذکر این نکات و بحث دوستانه راجع به آنها در تقویت مبارزه مشترک ضدامپریالیستی ما سودمند افتد."

در زیر نقدی به طرح برنامه جبهه ملی ایران از جانب توفان منتشر شده است. در این طرح برای خوش آمد روحانیون مقیم عراق از بیان خواست تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد خودداری شده است. بعد از نقد توفان به این طرح، جبهه ملی ایران یواشکی این طرح را پنهان کرد و حاضر نشد اساسا در مورد آن به بحث پرداخته و محتوی آنرا در انظار مردم و توده‌ها قرار دهد. جبهه ملی ایران طرحی را که خودش منتشر کرده و به دست توفان داده بود توقیف نموده سانسور کرد و به حساب کتب ضاله گذارد. کاسبکاری سیاسی از ماهیت بورژوازی ایران است که مبارزه نظری را بیش‌تر در کادر بند و بست‌های سیاسی می‌بیند. جبهه ملی ایران نیازی به توضیح نمی‌بیند که به چه مناسب برنامه خویش را پس گرفته است. شگفت آنکه اعضای این تشکیلات نیز خود را به بی‌خبری می‌زنند. این روش بیان بی‌ایمانی به توده‌ها و سرنگونی در گرداب بند و بست و معرکه‌گیری سیاسی است. برای ما حیرت‌آور است که شاهد سکوت اعضاء این سازمان هستیم. توگوئی هیچ واقعهای روی نداده است؟

توفان شماره ۷۷ دوره سوم دی ۱۳۵۲ ژانویه ۱۹۷۴

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TM>
[L077.pdf](#)

در پیرامون طرح برنامه جبهه ملی

آیا شعار افزایش دستمزد کارگران شعار انحرافی است؟

شماره ۷۵ توفان متضمن مقاله "تحلیل طبقاتی یا نفی طبقات" (در پیرامون طرح برنامه جبهه ملی) در حال انتشار بود که روزنامه "ایران آزاد" شماره ۸۷ متضمن مقاله "در باره طرح برنامه سیاسی جبهه ملی ایران" به دست ما رسید.

مقاله اخیر کوشید که مبهم بودن طرح برنامه و فقدان شعارهای مشخص را توجیه کند و چنین می‌گوید: در برنامه "از تقسیم هدف‌ها به هدف‌های فوری و دراز مدت خودداری شده" زیرا که "هدف‌های فوری عده‌ای می‌تواند در جهت مخالف راهی باشد که هدف‌های دراز مدت بر حسب دید دیگری آن را می‌طلبد". برای مثال از آوردن "ازدیاد حقوق کارگران به نحوی که وسائل معیشت آنها را تامین کند، و عباراتی نظیر آن... خود داری شده است". چرا خود داری شده است؟

زیرا که: "کسانی که به مسائل تاریخی و ایدئولوژیک توجه عمیق‌تری دارند خوب می‌دانند که این شعار با وجود ظاهر فریبنده اش شعار تاریخی بورژوازی است. برای کسانی که در درکشان از انقلاب دموکراتیک ملی، گذار از مرحله رشد سرمایه‌داری اجتناب ناپذیر است... البته باید این شعار گنجانده شود. ولی برای ما که این مرحله را، در این عصر، انحرافی می‌دانیم و معتقدیم که انقلاب دموکراتیک ملی می‌تواند جامعه را بدون عبور از مرحله کلاسیک سرمایه‌داری به سوی مرحله عالی‌تری سوق دهد گنجانیدن این شعار انحرافی تلقی می‌شود".

پیش از آنکه استدلال مذکور را بشکافیم به این واقعیت مورد اعتراف "ایران آزاد" توجه کنیم که جبهه ملی - بهر دلیل که باشد - هیچ شعاری در باره طبقه کارگر ایران ندارد و همان طور که توفان شماره ۷۵ نوشت: "در ۱۱ ماده پیشنهادی جبهه ملی که در واقع برنامه دولت مطلوب آینده اوست طبقه کارگر ایران فاقد حتی یک ماده است".!

خلاصه مفهوم عبارت ایران آزاد، پس از زدن شاخ و برگ‌ها و ایماء و اشارات، چنین است که: چون شعار افزایش دستمزد کارگران شعار مرحله دموکراتیک است و ما جویای مرحله عالی‌تر انقلابیم، از ذکر آن خودداری کردیم.

باید پرسید مگر ماده ۸ برنامه در باره "واگذاری رایگان زمین به دهقانان" شعار مرحله دموکراتیک نیست؟ پس چرا از ذکر آن خودداری نکردید؟ مگر ماده ۲ برنامه: "استقرار آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک از قبیل آزادی مذهب، بیان، مطبوعات، اجتماعات، سندیکاها و احزاب برای نیروهای خلقی شعار مرحله دموکراتیک نیست؟ پس چرا آن را حذف نکردید؟ مگر شعار "حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود" در مرحله عالی‌تر انقلاب اعتبار خود را از دست می‌دهد که جبهه ملی آن را از برنامه

خود تبعید کرده است؟ اصولاً کدام یک از مواد برنامه شما متعلق به مرحله بالاتر از مرحله دموکراتیک است تا در ماده مربوط به طبقه کارگر در جستجوی شعار "مرحله عالی تر" باشید؟

نه، دوستان عزیز! جای خالی برنامه را نمی توان با حجم ادعا پر کرد. برنامه ای که کم ترین شعاری در باره طبقه کارگر نداشته باشد و حق ملت ها را در تعیین سرنوشت خویش و تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد را مسکوت بگذارد، البته مورد قبول بورژوازی ملی ایران و ناسیونالیست ها و خرافاتیان می تواند باشد، ولی در نزد زحمت کشان ایران محلی نخواهد داشت.

"ایران آزاد" در اثر "توجه عمیق تر به مسائل تاریخی و ایدئولوژیک" به این نتیجه رسیده است که شعار افزایش دستمزد کارگر ان "با وجود ظاهر فریبنده اش شعار تاریخی بورژوازی است. بنابراین ادعا: گویا بورژوازی با شعار افزایش دستمزد کارگران قدم بعرضه تاریخ نهاده است!

اما حتی آنهایی که به مسائل تاریخی و ایدئولوژیک توجه عمیق ندارند می دانند که شعار تاریخی بورژوازی عبارت بود از آزادی تجارت، آزادی فروش نیروی کار، آزادی سرمایه، آزادی رقابت. هیچ گاه شعار بهبود زندگی کارگران شعار بورژوازی نبوده است. بورژوازی و پرولتاریا دو طبقه متضاد آشتی ناپذیراند. سود یکی در زیان دیگری است. بهبود زندگی کارگران و افزایش دستمزد آنها شعار مطالباتی طبقه کارگر است که در اثر مبارزات سرسخت تا حدودی به بورژوازی تحمیل می شود. این شعار نه فقط در دوران انقلاب دموکراتیک ملی، بلکه در مرحله تدارک انقلاب سوسیالیستی، به منظور دفاع از حقوق کارگران، تجهیز آنها و کشاندن آنها به مبارزات صنفی و سیاسی، از مبرم ترین شعارهای مطالباتی طبقه کارکر بشمار می آید. البته انقلاب دموکراتیک نوین که در پیش پای خلق ماست انقلابی از نوع قدیم بورژوا - دموکراتیک که بدیكتاتوری بورژوازی و استقرار رژیم سرمایه داری منجر شد نیست، بلکه انقلابی است به رهبری طبقه کارگر، با شرکت کلیه طبقات خلق (کارگران، دهقانان، پیشه وران، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران، بورژوازی ملی) که هدفش برقراری حکومت این طبقات و استقرار رژیمی به سود خلق است. انقلاب دموکراتیک نوین سرمایه های امپریالیستی و وابسته به امپریالیسم و رشته های

کلیدی اقتصاد را ملی می‌کند ولی هر نوع مالکیت خصوصی را از بین نمی‌برد (زیرا که شرایط عینی امروزی اجتماع ما چنین اجازه‌ای نمی‌دهد) بورژوازی ملی را که از یوغ امپریالیسم و بقایای فئودالیسم رهایی یافته تحت نظارت خود به توسعه صنعت و تجارت تشویق می‌کند، مالکیت دهقانی را توسعه می‌بخشد، و به این طریق برای گذار به مرحله سوسیالیستی انقلاب زمینه فراهم می‌آورد. چنین دولتی مسلماً یکی از وظائفش توجه به زندگی زحمت‌کشان و بالا بردن دستمزد کارگران است. شعار "بهر کس به اندازه کارش" شعار دوران سوسیالیستی است که مالکیت سوسیالیستی در آن حکمفرما شده است نه شعار این دوران. اما "ایران آزاد" شعار بهبود زندگی زحمت‌کشان و افزایش دستمزد کارگران را "شعار انحرافی" می‌داند و شعار دیگری هم بجای آن نمی‌گذارد.

باین طریق ما که برای بهبود زندگی زحمت‌کشان و افزایش دستمزد کارگران مبارزه می‌کنیم و دولت انقلاب دموکراسی نوین را موظف با اجرای این اصل می‌دانیم از دو طرف مورد حمله قرار می‌گیریم: یکی از طرف ارتجاع به نام منافع طبقات حاکمه، و دیگر از طرف "ایران آزاد" به نام "توجه عمیق‌تر به مسائل تاریخی و ایدئولوژیک"! واقعیت اینست که "ایران آزاد" دید روشنی از مسائل فوق ندارد و عبارات آشفته و درهم او بیش‌تر برای ارباب ایدئولوژیک است تا برای اقتاء. "ایران آزاد" از "مرحله عالی‌تر" صحبت می‌دارد ولی نمی‌گوید که این کدام مرحله است؟ آیا مرحله سوسیالیستی است یا مرحله‌ای که رویزونیست‌ها مرحله "رشد غیر سرمایه‌داری" می‌نامند؟ این همه ابهام برای چیست؟ مسلماً برای روشن شدن مواضع ایدئولوژیک نیست. مسلماً به سود طبقه کارگر ایران نیست. مسلماً به وحدت واقعی - و نه صوری - نیروهای انقلابی کمک نمی‌کند.

جالب توجه است که این ابهام در اکثر نوشته‌های "ایران آزاد" به چشم می‌خورد. در همین شماره در مقاله دیگری به این عبارت بر می‌خوریم: "نیروهای انقلابی باید از ابتدا خود را آماده کند، طبقه را آگاه ساخته و در خور مبارزاتی که اجتناب‌ناپذیر است تجهیز کند".

کدام طبقه را باید آگاه ساخت و تجهیز کرد؟ طبقه کارگر را؟ دهقانان را؟ بورژوازی ملی را؟

مگر مسلم نیست که خلق ایران از طبقه واحدی تشکیل نمی‌شود و تکیه بر طبقات مختلف به نتایج اجتماعی مختلف خواهد انجامید؟ پس چرا "ایران آزاد" اصرار دارد که هم از طبقه صحبت کند و هم آن را مبهم بگذارد؟

"ایران آزاد" در همین مقاله در بیان "مشکل انقلاب در شیلی" می‌نویسد: "عدم وجود هژمونی و سازمان با قدرت انقلابی که از پشتیبانی کامل طبقه برخوردار باشد..." ولی منظور از "سازمان با قدرت انقلابی" کدام سازمان است؟ سازمان کارگران؟ سازمان دهقانان؟ حزب طبقه کارگر؟ گروه چریک‌های گواریست؟ کدام یک؟ این سازمان می‌بایست از پشتیبانی طبقه برخوردار باشد. ولی کدام طبقه؟ بورژوازی ملی؟ خرده‌بورژوازی شهری؟ دهقانان؟ کارگران؟ کدام یک؟ خواننده سرگشته باید این "کدام" ها را در کجا جستجو کند؟

چه خوبست که "ایران آزاد" در همین شماره می‌نویسد: "از همه آزادی خواهان می‌خواهیم که نظر خود را اعم از تأیید یا انتقاد، از نکاتی که نوشته شده و یا نکاتی که باید به متن اضافه شود، با ما در میان بگذارند".

ما این خواست دوستان جبهه ملی را انجام دادیم و خواهیم داد.

توفان دوره سوم شماره ۸۶ دوره سوم مهر ۱۳۵۳ اکتبر ۱۹۷۴

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML086.pdf>

خرابکاری رویونیست‌ها

مجله دنیا در سرمقاله شماره ۲ (مرداد ۱۳۵۳) از "کامیابی‌های بزرگ" "نیروهای انقلاب" صحبت می‌کند و این کامیابی را در "یافتن زبان مشترک"، «مشخص کردن هدف مشترک»، "پیدا کردن دید درست از دوستان و دشمنان" می‌بیند. در اینجا سخن ما بر سر این مسائل نیست، بحث در باره‌ی آن‌ها را به موقع دیگر موکول می‌کنیم. اما سرمقاله دنیا کمی پایین‌تر می‌افزاید: "این کامیابی بزرگی

است که بخش‌های مهمی از وابستگان به جبهه ملی راه خود را به طور مشخص از راه گروه‌های مائوئیستی جدا کرده و در جهت وحدت نیروهای واقعاً انقلابی و ضدامپریالیستی میهن ما گام برمی‌دارند."

منظور سرمقاله از وحدت "بخش‌های مهمی از وابستگان به جبهه ملی" با «نیروهای واقعاً انقلابی» چیزی جز نزدیک شدن جبهه ملی با رویزیونیست‌های حزب توده ایران می‌تواند باشد، زیرا که در همین سرمقاله "مائوئیست‌های ایرانی ... (مانند گردانندگان "توفان"، "ستاره سرخ" و روزنامه به اصطلاح "کمونیست")" را با وقاحت بی‌نظیری که نمونه آن را فقط در شاه ایران می‌توان سراغ کرد، مدافعین رژیم به حساب آورده است و بنابراین منظور سرمقاله از "نیروهای واقعاً انقلابی" این سازمان‌ها نیستند. در مورد چریک‌های ایران موضوع روشن‌تر است. "جبهه ملی" با آنها هیچ‌گاه سر ناسازگاری نداشته که اکنون صحبت بر سر وحدت با آنها باشد. بنابراین باقی می‌ماند رویزیونیست‌ها و مقصود سر مقاله از گام برداشتن "بخش‌های مهمی از وابستگان جبهه ملی" در جهت وحدت با "نیروهای واقعاً انقلابی" چیزی جز "یافتن زبان مشترک" "جبهه ملی" با رویزیونیست‌ها نیست.

البته این "بخش‌های مهم وابستگان به جبهه ملی" هنوز در قبال این سرمقاله نظری ابراز نداشته‌اند، ولی از قرائن پیداست که توافقی‌هایی با رویزیونیست‌ها بر سر مسئله‌ای که برای اینها اهمیت حیاتی دارد یعنی مسئله شناختن اتحاد شوروی به مثابه دوست خلق‌ها و مبارزه با جمهوری توده‌ای چین حاصل آمده است.

دارودسته کمیته مرکزی شادمان است از اینکه "جبهه ملی" را با خود همداستان ساخته و در نتیجه صفوف یکپارچه مبارزان خارج از کشور را بر هم زده و مبارزه را تا حدودی فلج کرده است.

رویزیونیست‌های ایرانی سال‌هاست در این زمینه مشغول فعالیت اند و در دو سه سال اخیر با اعزام عمال مخفی و علنی خود به اروپای باختری و به ایران فعالیت خرابکارانه خود را تشدید کرده‌اند. آنها سال‌هاست در آرزوی آنند که کنفدراسیون را به آلت اجرای مقاصد ضدانقلابی خود و اتحاد شوروی بدل کنند و اگر در این مقصود توفیق نیافتند فعالیت آن را فلج کنند و در راه انحلال آن گام بردارند، آنها سال‌ها

است در آرزوی آنند که در صفوف مبارزان تخم نفاق بپراکنند و مبارزه خارج از کشور را علیه رژیم ایران، علیه سوسیال امپریالیسم تضعیف کنند، آنها سال‌ها است در آرزوی آنند که جنبش مارکسیست-لنینیست ایران را که هر روز بر نفوذ مادی و معنوی آن می‌افزاید به شکست و ناکامی بکشانند.

"یافتن زبان مشترک" با "جبهه ملی" که از یکی دو سال پیش آغاز شده و "جبهه ملی" نیز متأسفانه به آن روی خوش نشان داده و به دنبال مقاصد آنها روان گردیده، راه خرابکاری را برای آنان صاف و هموار ساخته است. بیهوده نیست که سر مقاله مجله دنیا "یافتن زبان مشترک" را تهنیت می‌گوید و ابراز اطمینان می‌کند که این "روند روشن‌بینی!" همه نیروهای انقلابی میهن ما را در بر خواهد گرفت!

وضع ناگواری که در درون جنبش خارج از کشور پیش آمده محصول همین فعالیت خرابکارانه رویزونیست‌ها است و چنانچه سدی در برابر آنها ایجاد نگردد آنها را در پیش‌برد هدف‌های ضدانقلابی خود جری‌تر و گستاخ‌تر خواهد کرد.

امروز بر کسی پوشیده نیست که شاه ایران از جنبش جوانان خارج از کشور به شدت ناراضی است. فقط این جنبش است که از روی جنایات و خیانت‌ها و تبه‌کاری‌های رژیم پرده برمی‌دارد و شاه را به مثابه دژخیم خلق‌های ایران و خدمت‌گزار امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا به همه جهانیان می‌نماید. اگر امروز شاه به هر نقطه‌ای که گام می‌گذارد با نفرت و خشم توده‌ها مواجه می‌گردد، این نتیجه افشاگری‌های جنبش خارج از کشور و به ویژه کنفدراسیون است. هر گونه فتور و سستی در این مبارزه و از آن مهم‌تر تضعیف کنفدراسیون که بر اثر خرابکاری‌های رویزونیست‌ها تا سرحد انحلال می‌تواند پیش رود رضایت عمیق شاه را فراهم خواهد ساخت. شاه خود هم اکنون با دست نیکخواه‌ها و لاشائی‌ها بر علیه کنفدراسیون و جنبش انقلابی خارج از کشور توطئه می‌چیند.

هدف‌های شاه ایران و رویزونیست‌های شوروی و ایرانی در مورد جنبش خارج از کشور یکسان است و هر دو نیز با دست‌های ناپاک خود علیه این جنبش به خرابکاری مشغولند. با کمال تأسف با ید گفت که در این دو سه سال اخیر نقش جبهه ملی در درون کنفدراسیون در انطباق با روح همکاری و به مصلحت و تقویت این سازمان نبوده است.

رویزیونیست‌های ایرانی سال‌ها است می‌کوشند چهره امپریالیستی شوروی را بپوشانند، کشور شوروی را کشوری سوسیالیستی بنمایانند و در نتیجه توده‌های مردم و به ویژه طبقه کارگر ایران را بفریبند و به دنبال خود بکشانند نتیجه‌ای که بر این امر مترتب می‌گردد از هم‌اکنون آنچنان روشن است که چشم را می‌زند. نتیجه این خواهد بود که انقلاب ایران راه کج خواهد رفت. ثمرات انقلاب به جای آنکه نصیب توده‌های مردم شود به دست رویزونیست‌ها خواهد افتاد و به دنبال آن یا همراه با آن امپریالیسم شوروی بر میهن ما مسلط خواهد شد و دوران اسارت تازه‌ای برای خلق‌های ما آغاز خواهد گردید.

تا موقعی که حزب توده ایران حزب طبقه کارگر بود جبهه ملی به غلط در همه حال دعوت حزب توده را به اتحاد مبارزه علیه دشمنان خلق رد کرد. بعد هم که این حزب به آرمان‌های طبقه کارگر پشت پا زد هر بار که رویزونیست‌ها دست خود را به سوی وی دراز کردند به حق دست رد بر سینه آنها گذاشت.

"جبهه ملی" سیاست شوروی را لااقل در مورد ایران ضدانقلابی و ضد سوسیالیستی می‌داند و خود او از پیش‌قدمان طرح نخستین قطعنامه‌های کنفدراسیون دائر به محکوم کردن سیاست شوروی نسبت به ایران بوده است. اکنون چه شد که این واقعیات همه به دست فراموشی سپرده شده است؟ آیا "جبهه ملی" ضرورتی نمی‌بیند که تغییر موضع خود را با ذکر علل آن در برابر افکار عمومی بگذارد؟!

"جبهه ملی" اکنون "زبان مشترک" خود را با رویزونیست‌های حزب توده در این مسئله چگونه توجیه می‌کند؟ در اینجا صحبت برسر مسئله بی‌اهمیت نیست. بر سر مسئله‌ای است که با مشی نیروهای انقلابی در ارتباط است. آیا "جبهه ملی" فکر نمی‌کند که باید موضع خود را در قبال این مسائل برای نیروهای انقلابی روشن سازد؟ با اینکه "جبهه ملی" دارای نشریات متعددی است و توانائی آن را دارد که نظریات خود را در معرض قضاوت عمومی بگذارد چرا از این کار طفره می‌رود؟

پیشروی رویزونیست‌ها به همین تمام نمی‌شود. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی که پیوسته به حق رویزونیست‌ها را عناصر ضدانقلابی، اخلاک‌گر، مدافعان رژیم شاه، دشمنان سرسخت کنفدراسیون و غیره معرفی می‌کرد اکنون از یکی از اعضای "کمیته مرکزی" آن با عنوان "فرزند خلق" نام می‌برد. نامی که در پاره‌ای موارد از

فرزندان واقعی خلق دریغ داشته است. کنفدراسیون دانشجویان با این عنوان، آب تطهیر بر سر همه اعضای "کمیته مرکزی" ریخته است. در درون "کمیته مرکزی" ممکن نیست یکی از اعضاء "فرزند خلق" باشد و دیگران خائن به خلق. خائنین خود آن فرزند خلق را بیرون خواهند راند. درواقع هیچ تفاوتی در ماهیت امر میان آن "فرزند خلق" و دیگر اعضای کمیته مرکزی در میان نیست. دارودسته کمیته مرکزی تا کسی را همجنس خود نداند، تا رضایت خاطر اربابان شوروی را به دست نیاورد وی را به عضویت "کمیته مرکزی" برنمی‌گمارد. هیچ بهانه‌ای به ویژه اگر متکی بر دروغ‌های رویزیونیست‌ها باشد توجیه کننده این عنوان نیست.

چنین است نتایج نامطلوبی که "زبان مشترک" با "جبهه ملی" به بارآورده است. رویزیونیست‌ها بیهوده پای‌می‌کوبند. تلاش‌های مذبحخانه آن‌ها مانند تلاش‌های همه نیروهای ضد انقلاب در تمام اعصار تاریخ محکوم به شکست است و این حکم تاریخ است.

سیاست سازمان ما همیشه "جبهه ملی" را به مثابه نیروی انقلابی ایران شناخته و با همین معیار با "جبهه ملی" رفتار کرده است. "جبهه ملی" خود بهترین شاهد این مدعا است. سازمان ما طی سال گذشته پیوسته از اتحاد همه نیروهای خارج از کشور برای مبارزه مشترک در حول برنامه‌ای مشترک دفاع کرده و همه را به موضع گیری در قبال آن و کوشش برای تحقق آن فرا خوانده است. سازمان ما انتظار دارد "جبهه ملی" از راهی که در پیش گرفته بازگردد و به صفوف مبارزان انقلابی بپیوندد همکاری خود را با آنها نزدیک‌تر و عمیق سازد. ما "جبهه ملی" را از ادامه این راه برحذر می‌داریم چون ادامه این راه به یقین - و این بار واقعاً - به ترکستان خواهد انجامید.

شماره ۸۸ دوره سوم آذرماه ۱۳۵۳ دسامبر ۱۹۷۴

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML088.pdf>

با اصول انقلابی سوداگری نشاید

هر روز که می‌گذرد این حقیقت که "بخش‌های مهمی از وابستگان جبهه ملی راه خود را به طور مشخص از راه گروه‌های مائوئیستی جدا کرده و در جهت وحدت با نیروهای واقعا انقلابی و ضدامپریالیستی میهن (؟؟) ما گام بر می‌دارند". (مجله دنیا) بیش‌تر چهره نامیمون خود را می‌نمایاند و این امر نمی‌تواند مایه تاسف نیروهائی که واقعا شیفته آزادی و استقلال میهن‌اند و به خاطر آن صمیمانه و صادقانه می‌رزمند، نباشد.

اما این امر با توجه به ماهیت طبقاتی "جبهه ملی" نه شگفت‌انگیز است و نه غیر قابل انتظار. طبقات غیر پرولتری تا زمانی در جبهه انقلاب، در کنار توده‌های خلق باقی می‌مانند که بتوانند به منافع طبقاتی خود جامه عمل بپوشانند. اما همین‌که پرولتاریا در پیشاپیش توده‌های خلق به خاطر تحقق آرمان‌های طبقاتی خود به پیش می‌تازد، آنگاه این طبقات که منافع خود را در مخاطره می‌بینند، برای پس زدن پرولتاریا و توده‌های مردم نخست به سرکوب آنها می‌پردازند و چنانچه باز هم توفیق نیابند به دشمنان خلق می‌پیوندند تا یباری آنها موقعیت از دست رفته خود را باز یابند. در تاریخ مبارزات و انقلابات طبقه کارگر نمونه‌های این حکم کم نیست. "جبهه ملی" نیز از این حکم مستثنی نیست.

بیش از ده سال "جبهه ملی" بر اثر خیانت دارودسته کمیته مرکزی و ضعف نیروهای مارکسیست-لنینیست، در جنبش ملی و دموکراتیک خارج از کشور سیادت داشت و چون نقش انقلابی بازی می‌کرد تمام جنبش یار و پشتیبان آن بود. پشتیبانی بی‌دریغ و همه جانبه سازمان ما از "جبهه ملی" در جنبش خارج از کشور به علت خصلت انقلابی "جبهه" و نقش انقلابی آن بود و این پشتیبانی ما از "جبهه ملی" و مناسبات دوستانه (و البته یکجانبه) ما حتی از نظر رویزونیست‌ها نیز پنهان نمانده بود. طی ده سال گذشته در جنبش خارج از کشور تحولات بسیاری پیش آمد. نیروهای مارکسیست-لنینیست کم کم توانستند با اشاعه نظریات و افکار انقلابی خود در توده‌های دانشجوی نفوذ کنند. گسترش دامنه نفوذ نیروهای وفادار به طبقه

کارگر کم کم سیادت بلامنازع "جبهه ملی" را در جنبش ملی و دموکراتیک خارج از کشور در زیر علامت سؤال قرارداد، مساعی "جبهه ملی" برای حفظ موقعیت خود اثری نبخشید و همین ناکامی، "جبهه ملی" را بر آن داشت که از جنبش ملی و دموکراتیک خارج از کشور روی برتابد و به سوی گروهی از دشمنان خلق و به طور مشخص به دارودسته کمیته مرکزی و سوسیال امپریالیسم شوروی گرایش یابد.

دو سال پیش نشریه "باختر امروز" متعلق به "بخش خاورمیانه سازمان‌های جبهه ملی ایران در خارج از کشور" نغمه نوئی ساز کرد و با آن باب گرایش به سوی شوروی و عمال آنرا گشود. این نشریه در مقاله‌ای تحت عنوان "قطبی شدن خاورمیانه" برای امپریالیسم شوروی حساب خاصی متفاوت با امپریالیسم آمریکا باز کرد و نوشت: "با وجود شناختی که از سیاست شوروی داریم این سیاست لااقل همکار و هم پیمان صهیونیسم نیست" یا "با وجودی که نفوذ شوروی مطلوب آزادی‌خواهان نیست ولی نفوذ آمریکا صد برابر بدتر است". (شماره آذر ۱۳۵۱۹).

سازمان ما همان موقع در ارگان خود هشدار داد که امپریالیسم خوب و بد ندارد و این قضاوت باختر امروز "از عدم توجه لازم به ماهیت امر است و می‌تواند در آینده موجب نتیجه‌گیری‌های زیانمند گردد" این نتایج زیانمند هم اکنون در برابر ما است.

"جبهه ملی" در خارج از کشور با آنکه از استعمال واژه امپریالیسم در مورد شوروی خودداری می‌ورزید، ولی شوروی را با بیانی توصیف می‌کرد که از آن چیزی جز امپریالیسم مفهوم نمی‌افتاد. مثلاً نشریه "ایران آزاد" در یکجا خطاب به نخست وزیر شوروی چنین می‌نویسد: "...سیاست شما دفاع از مبارزه خلق‌ها علیه استعمار نیست، دفاع از منافع اتحاد شوروی است. در هر جای دیگر نیز (و از آنجمله در فلسطین - توفان) شما بشرطی از نهضتی حمایت می‌کنید که نفع شما این دفاع را ایجاد کند"، درست است شما بر سر دفاع از مبارزه ضداستعماری نمی‌توانید با خونخوارترین امپریالیسم تاریخ تفاهم کنید"، راهی که برای شما می‌ماند اینست که با تأمین منافع خود در بعضی نقاط گیتی، دست حریف را در بعضی نقاط دیگر باز گذارید". (شماره ۳۳، ۱۳۴۴)

"ایران آزاد" در جای دیگر منافع شوروی و آمریکا را توضیح می‌دهد: "در عین حال که امپریالیسم بین‌المللی (!؟) و اتحاد شوروی در زمینه مسائل عمده بین‌المللی

از در سازش با یک‌دیگر در آمده‌اند معه‌ذا برسر چپاول منابع زیرزمینی کشوری ستمکش و حاصل دسترنج این ملل فقیر تضادهای فراوانی بین امپریالیسم و شوروی وجود دارد که هر کدام به سهم خود کوشش می‌نمایند نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی خویش را با تضعیف موضع دیگری توسعه بخشند" (شماره ۶۲، ۱۳۴۸) (تکیه از توفان). بدین ترتیب اتحاد شوروی "منابع زیر زمینی کشورهای ستمکش" را "چپاول" می‌کند، "حاصل دسترنج این ملل فقیر" را میرباید و مناطق "نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی خویش را...توسعه می بخشند". این صفات جز از استعمار و امپریالیسم نمی تراود. در ضمن نشریه به سازش و مبارزه شوروی و آمریکا بر سر مناطق نفوذ با صراحت سخن میراند. از این جملات به روشنی بر می‌آید که "جبهه ملی" تفاوتی میان امپریالیسم شوروی و امپریالیسم آمریکا نمی‌دید و به درستی نمی‌دید. عمل "جبهه ملی" نیز در این دوران در انطباق با این نظریات بود. نغمه نو "جبهه ملی" به هیچ‌وجه حاکی از تغییر در ماهیت امپریالیستی شوروی نبود، چنین تغییری مطلقاً وجود نداشت، "جبهه ملی" با این نغمه در واقع از همان زمان راه خود را از راه جنبش دموکراتیک ملی جدا می‌کرد و در این راه پیش می‌رفت.

در تاریخ ۸ ژانویه امسال، به منظور دفاع از جنبش خلق عمان اعلامیه‌ای انتشار می‌یابد که در پای آن امضای "جبهه ملی" در کنار سازمان‌های "حزب دموکرات کردستان (ایران)"، "جبهه آزادیبخش اهواز"، "جبهه خلقی برای آزادی بلوچستان" به چشم می‌خورد. امضای "جبهه ملی" در کنار این سازمان‌ها هیچ معنی دیگری جز برسمیت شناختن آنها ندارد. همه و از آنجمله نویسنده "لوموند دیپلماتیک" نیز از آن چنین درکی داشته‌اند. اما نشریه "باختر امروز" علی‌رغم هر گونه عقل سلیم مدعی است که اعلامیه‌ای که به منظور دفاع از جنبش خلق عمان (ظفار) توسط سازمان ما و سازمان‌های فلسطینی و تعداد دیگری از سازمان‌ها در تاریخ ۸ ژانویه ۷۴ امضا شد، این شبهه را در پاره‌ای محافل و مطبوعات (متجمله لوموند دیپلماتیک) به وجود آورده است که ما کلیه سازمان‌های امضا کننده اعلامیه را مورد تأیید قرار داده ایم. این تصور مبتنی بر واقعیت نیست. غرض ما از امضاء این اعلامیه تأیید ضمنی سازمان‌ها و خطمشی و اهداف امضا کنندگان...نبوده است." (شماره ۵۵ تیرماه ۱۳۵۳) (تکیه از توفان است).

آیا "جبهه ملی" پس از سال‌ها اشتغال به سیاست اینقدر ساده لوح است که نمی‌داند امضاء خود را نباید همراه با سازمان‌هایی که ماهیت، خط‌مشی و اهداف آنها مورد تأیید نیست در پای سند گذاشت ولو آنکه این سند به خاطر دفاع و پشتیبانی از خلق قهرمان ظفار باشد؟ "جبهه ملی" نمی‌توانست خود به تنهایی اعلامیه‌ای در پشتیبانی از خلق ظفار انتشار دهد؟ آیا نیروها و سازمان‌های سیاسی ایرانی دیگری نبودند که با آنها به صدور اعلامیه‌ای مبادرت ورزید؟ آیا "جبهه ملی" با این عذر بدتر از گناه حاضر است فردا با "حزب ایران نوین" در تأیید اشغال جزائر سه گانه خلیج فارس که آنها را "جزء لایتفک خاک ایران" می‌داند سندی امضاء کند؟

اگر واقعا موضوع بهمین جا خاتمه می‌یافت آنرا ممکن بود ناشی از اشتباه دانست و از آن گذشت. اما با دقت کمی از ماهیت این سازمان‌ها و اهداف آنها که نمی‌تواند از دید "جبهه ملی" پنهان باشد معلوم می‌شود که سخن بر سر سهو و اشتباه نیست. سازمان‌های مورد نظر همه مخلوق شوروی‌اند، دو تایی آنها با دست عمال شوروی و به منظور تجزیه ایران ایجاد شده‌اند و مطلقا نمی‌توان آنها را به حساب جنبش‌های ملی گذاشت.

نظر سازمان ما در مورد مسئله ملی در ایران با صراحت تمام بیان شده و ما عمیقا بدان وفاداریم، لکن ما نمی‌توانیم موافق باشیم که امپریالیسم شوروی یا هر امپریالیسم دیگر بخاطر مطامع و آزمندی‌های خود تمامیت ارضی ایران را در مخاطره افکند و میهن ما را به تجزیه بکشاند. تحریکات سوسیال امپریالیسم شوروی را در میان خلق‌های ایران به منظور تجزیه میهن ما نمی‌توان با اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها برابر گرفت و با آن موافقت داشت. همه از سلاح‌هایی که وزارت خارجه عراق به سفارت این کشور در پاکستان به نیت پخش در میان شورشیان بلوچ ارسال گردید با خبرند. آخر دولت عراق که خود با مسئله کردها دست بگریبان است چگونه می‌تواند با تجزیه کشور دیگری موافق باشد و سلاح در اختیار تجزیه کنندگان بگذارد؟ نقشه‌ای که از "کشور بلوچستان" در مطبوعات ایران بچاپ رسید و حتی رادیوی شوروی پیک ایران نیز نتوانست با قاطعیت آنرا ساخته رژیم شاه اعلام کند، تمام کرمان، سیستان، بخش بزرگی از ایالت فارس و تمام قسمت شرقی خراسان را در بر می‌گیرد و با اتحاد شوروی هم مرز می‌شود! بلوچستان کجا و مرز اتحاد شوروی کجا

! روشن است که در پشت این پرده دست اتحاد شوروی در کار است و "جبهه ملی" نمی‌تواند به این حقایق واقف نباشد مضافاً به اینکه وجود خلق‌های ایران را هم افسانه می‌داند و با هیچ جنبش ملی سر سازگاری ندارد. کدام سازمانی حاضر است امضای خود را در زیر سندی در ردیف سازمان‌هایی بگذارد که با دست امپریالیسم به منظور تجزیه ایران آفریده شده‌اند؟ بدینسان مسلم است که امضای "جبهه ملی" را در پای اعلامیه مشترک جز قدمی در راه نزدیکی به دارودسته کمیته مرکزی و سوسیال امپریالیسم شوروی طور دیگری نمی‌توان تعبیر کرد.

نزدیکی "جبهه ملی" به دارودسته کمیته مرکزی بهمین جا متوقف نمی‌گردد و کار بجائی می‌رسد که از اعضاء دارودسته کمیته مرکزی بعنوان "فرزند خلق" نام می‌برد و اعضای کمیته مرکزی را در ردیف فرزندان قهرمانی مانند احمد زاده، بدیع زادگان، مهرنوش ابراهیمی، برادران رضائی، پاکنژاد، گل سرخی، اشرف دهقانی و دیگر قهرمانان می‌گذارد.

سازمان ما در موقع خود ضمن مقالاتی در توفان به روشنی اعلام داشته است که با راهی که این مبارزان در پیش گرفته‌اند موافق نیست و هنوز در موضع خود باقی است. اما سازمان ما برای این فرزندان انقلابی، احترام عمیقی دارد، از شجاعت، تهور و جسارت انقلابی، فداکاری و از خود گذشتگی آنان، از وفاداری آنان به امر انقلاب درس می‌گیرد و اعضای سازمان ما می‌کوشند این خصائل انقلابی را سر مشق قرار دهند. عنوان پر افتخار "فرزند خلق" برازنده این قهرمانان است. نام بردن از اعضای کمیته مرکزی بعنوان فرزند خلق، قرار دادن نام فرزندان خلق در کنار افرادی از دارودسته کمیته مرکزی توهین به مقام والای فرزندان خلق است و هیچ مبارز انقلابی نمی‌تواند بر آن صحنه گذارد.

"جبهه ملی" در گذشته چه خوب می‌نوشت: "چه می‌توان گفت به آنهایی که چون قباخان حرفه‌ای در چهار سوق بازار سیاسی دهان به تقبیح جنازه مثله شده و بالاترین فرزندان خلق از کف و ناسزا پر کرده‌اند و آنهم به نام اپوزیسیون و در زوروق اصطلاحات سیاسی ای از قبیل "آناشیسیم"، "سکتاریسم" و غیره. حساب و حواله کسانی که شرم از رسوائی ندارند به سنگ و ناسزای کودکان گوچه وبازار است و بس" (ایران آزاد شماره ۸۰ تیرداد ۱۳۵۰).

حالا همین "جبهه ملی" که خود را وارث بلامنازع مبارزات این فرزندان خلق هم می‌داند بیمی ندارد که مقام آنها را تا درجهٔ اعضای دارودستهٔ کمیتهٔ مرکزی تنزل دهد و برای توجیه خطای خود افراد کمیتهٔ مرکزی حزب رویونیست را با میلیون‌ها کارگر سادهٔ فریب خورده هم سطح بگذارد. فقط کسانی این عذر بدتر از گناه را می‌تراشند که می‌خواهند سازش خود را با رویونیسم توجیه کنند.

باری "جبهه ملی" با گرایش جدی به سوی گروهی از دشمنان خلق در راهی گام گذاشته که نتیجهٔ آن قراردادن خود در خارج از جنبش دموکراتیک ملی است. چنین پیش آمدی اگر چه عمیقاً مایهٔ تاسف و تأثراً است ولی واقعیتی است انکار ناپذیر. ما هنوز امیدواریم که "جبهه ملی" به جمع دوستان خود به پیوند و در مبارزه علیه رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا و شوروی یار و هم‌سنگر آنها باشد. ولی اگر این امید به ناامیدی بدل شود هر گونه هم‌گامی و هم‌داستانی با "جبهه ملی" دور شدن از خط‌مشی انقلابی، دور شدن از آرمان‌های انقلابی خلق‌های ایران و افتادن در دام سوسیال امپریالیسم شوروی و عمال ایرانی آن یعنی دارودستهٔ کمیتهٔ مرکزی است.

دوستانی به ما "اندرز" می‌دهند که باید نرمش بخرج داد "آوانس" داد و "جبهه ملی" را از گسستن از جنبش بازداشت. سازمان ما در قبال "جبهه ملی" هرگز از نرمش و گذشت دریغ نورزیده است. اما در موقعی که این "جبهه" راه کجی اختیار کرده و با لجابت شگفتی آنرا دنبال می‌کند وظیفهٔ همهٔ نیروهای انقلابی است که با انتقاد دوستانه "جبهه" را از ادامهٔ این راه برحذر دارند. در چنین لحظه‌ای روش مامشات و کجدارو مریز، توده‌ها را به گمراهی خواهد کشانید و جز تسلیم در برابر کجروی مفهوم دیگری نخواهد داشت. این دوستان بجای آنکه با اندرزه‌های خود "جبهه ملی" را براه راست آورند در واقع به ما راه تسلیم می‌آموزند و خود می‌دانند که بر سر اصول نمی‌توان سازش کرد، نمی‌توان مرز میان دوستان و دشمنان را زدود.

جنبش دموکراتیک ملی ما بر سر دو راهی است: یا همراه با سوسیال امپریالیسم شوروی و دارودستهٔ کمیتهٔ مرکزی علیه آزادی و استقلال خلق‌های ایران و یا همراه با خلق‌های ایران علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و دارودستهٔ کمیتهٔ مرکزی به خاطر آزادی و استقلال. راه سومی نیست. هر گونه مامشات در حکم روی گردانیدن

از اصول انقلابی، روی گردانیدن از آرمان‌های طبقه کارگر است و سازمان ما هرگز
به آن تن در نخواهد داد.

توفان شماره ۹۸ دوره سوم مهر ۱۳۵۴ اکتبر ۱۹۷۵

مراجعة کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TM>
[L098.pdf](#)

"خط راست" پوششی برای خط راست و "چپ"

مفاهیم "خط راست" و "خط رزمده" به برکت پیروان خط راست و خط
"چپ" آنچنان در هم ریخته که باید به توضیح آن پرداخت. این امر از آن جهت
ضروری است که اتهام "خط راست" به سازمان ما نیز بسته می‌شود منتها
اتهام‌زنندگان جرئت و جسارت آنرا ندارند که اتهام خود را صریح و علنی مطرح سازند
و طی مقاله‌ای، اطلاعیه‌ای، "فراخوانی" در اختیار همگان بگذارند زیرا خود آنها
بیش‌تر و بهتر از هر کس می‌دانند که اتهاماتشان پوچ و بی پایه است و در محکمه
افکار عمومی محکوم خواهد شد. اینست که اتهام خود را پنهان به شکل نجوا و در
گوشی اشاعه می‌دهند. این شیوه مبارزه ناجوانمردانه ممکن است در معدودی ناآگاه
تأثیر بخشد ولی توده جوانان را نخواهد فریفت. بالاخره سازمان ما اکنون بیش از
هشت سال است که به تبلیغ خط‌مشی خود در همه زمینه‌ها مشغول است و این
خط‌مشی بر همه کسانی که ماهنامه و نشریات سازمان توفان را می‌خوانند و تعداد
آنها هم کم نیست معلوم است. و لذا این شیوه مبارزه ناجوانمردانه ناگزیر دیر یا زود
با شکست و رسوائی اتهام‌زنندگان تمام خواهد شد چنانکه در گذشته نیز با شکست
اتهام‌زنندگان دیگری تمام شد.

این اتهامات در چه مسائلی تبلور می‌یابند؟ بدیهی است ما در اینجا به مسائل
سیاسی و ایدئولوژیک توجه داریم. مبارزه ما مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی است و
سازمان ما هیچ‌گاه از آن انحراف نجسته است.

نخستین اتهام از جانب واماندگانی عنوان می‌شود که بدون تکیه بر یکی از دو ابرقدرت کاری از آنها ساخته نیست و به ویژه از جانب کسانی که بدامان امپریالیسم شوروی و ستون پنجم آن، دارودسته "کمیتۀ مرکزی" پناه برده‌اند، با آنها زبان مشترک یافته‌اند که نتیجه ناگزیر آن نزدیکی و همکاری با رویزیونیست‌ها و گروه‌های مطرودی مانند ترسکیست‌ها، آنارشییست‌ها و نظائر آنهاست. یافتن زبان مشترک و همکاری مشترک با امپریالیسم شوروی و ستون پنجم آن که دشمنان آزادی و استقلال خلق‌های ایرانند و اسارت جدیدی را برای خلق‌های ایران تدارک می‌بینند خود خط راست است، خط ارتجاعی است. خط راست واقعی درست در اینجا است. اما آنها این خط راست را خط "رزمندۀ" می‌خوانند و مشی سازمان ما را به علت اینکه به امپریالیسم شوروی بدیدۀ امپریالیسم می‌نگرد و آنرا با جدیت و پی‌گیری افشاء می‌کند مشی "راست" می‌نمایانند. از کی تا بحال افتادن در دامان امپریالیسم خط "رزمندۀ" است و مبارزه با امپریالیسم خط "راست"؟ اما آنها به علت موضع ضعیف خود مطلب را طور دیگری می‌گردانند و اتفاقاً در موضع ضعیف‌تری می‌افتند. چرا مبارزه با امپریالیسم شوروی "خط راست" است؟ به این "دلیل" که سازمان ما گویا مبارزه با امپریالیسم شوروی را "عمده" کرده و از مبارزه با رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا غافل مانده است!

آیا صحیح است که سازمان ما با افشاء ماهیت امپریالیستی شوروی از مبارزه با رژیم غافل مانده است؟ نه، برای بطلان این قضاوت مغرضانه کافی است نظری ولو سطحی به شماره‌های ماهنامۀ توفان انداخت. هیچ گروه یا سازمانی به مقیاس سازمان توفان و با استواری و پی‌گیری علیه رژیم شاه مبارزه نکرده است، آنهم مبارزه‌ای همه جانبه. اتهام‌زندگان خود به این اتهام باور ندارند و در واقع هم باور نکردنی است بهمین جهت هم آنرا پنهانی در گوش این و آن می‌خوانند تا شاید تأثیری بگذارد.

آیا درست است که سازمان ما مبارزه با امپریالیسم شوروی را "عمده" کرده است؟ نه، درست نیست. ما در سطح جهانی امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم روس را بزرگ‌ترین و نیرومندترین دشمنان خلق‌های جهان و ایران می‌شمایم و بهمین عنوان با هر دو می‌رزمیم. اما اگر در حال حاضر امپریالیسم آمریکا در نزد خلق‌های

جهان، به مثابه امپریالیسم، رسوا و آبروبخته است شوروی، این امپریالیسم نواخته نقاب سوسیالیسم بر چهره زده وبا تکیه بر گذشته کشورشوراها و نام لنین و استالین هنوز می‌تواند کسانی را بفریبد. وظیفه همه سازمان‌های انقلابی، وظیفه همه شیفتگان آزادی و استقلال است که نقاب از چهره او بر گیرند و ماهیت او را آنگونه که واقعا هست نشان دهند. سازمان ما این وظیفه انقلابی خود را انجام می‌دهد و آنرا دنبال خواهد کرد. وظیفه همه سازمان‌های انقلابی و همه شیفتگان آزادی و استقلال است که ستون پنجم شوروی، احزاب رویونیست را که هدفی جز اسارت خلق‌ها به دست بورژوازی نواخته شوروی ندارند افشاء کنند، به خلق‌ها هشدار دهند و آنها را از افتادن در دام این احزاب بر حذر دارند. سازمان ما این وظیفه خود را نیز به ویژه در مورد دارودسته "کمیته مرکزی" انجام می‌دهد و آنرا از این پس نیز دنبال خواهد کرد.

سازمان ما طی مقالاتی در ماهنامه توفان نظریات خود را در مورد ماهیت امپریالیستی شوروی انتشار داده و می‌دهد. اتهام‌زندگان شاید نظریات ما را نمی‌پذیرند، در این صورت چه خوب است نظریات خود را در معرض افکار عمومی بگذارند، ما را نیز روشن کنند. اما موضع اتهام‌زندگان در اینجا نیز آنچنان ضعیف است که جرئت و توانائی آنها ندارند به چنین کاری دست زنند. در زمانی که خلق‌ها و دولت‌ها هر روز بیش‌تر به ماهیت امپریالیستی شوروی پی می‌برند و آنرا در لفافه یا بی‌پرده اظهار می‌دارند دشوار است بتوان دفاع از شوروی را بر عهده گرفت و از آن مشکل‌تر واقعیتی است که بر ماهیت امپریالیستی شوروی گواهی می‌دهند. احزاب رویونیست خود روز بروز بیش‌تر در دفاع از شوروی در می‌مانند.

در سطح ایران، امپریالیسم متفوق و مسلط امپریالیسم آمریکا است و ناگزیر مبارزه با این امپریالیسم در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد. در واقع مبارزه با رژیم شاه با مبارزه با امپریالیسم آمریکا در می‌آمیزد. اما ما در سطح ایران نیز امپریالیسم شوروی و ستون پنجم آنها از یاد نمی‌بریم همانگونه که امپریالیسم‌های دیگر را به دست فراموشی نمی‌سپاریم.

در انقلاب مشروطه آزادی‌خواهان هم با روسیه تزاری می‌رمزیدند و هم با انگلستان استعمارگرو هیچکس این ایراد یا اتهام را بر آنان وارد نساخت که از پیکار

با محمد علی شاه غافل مانده اند. مگر اینکه اتهام‌زندگان لازم بدانند در تاریخ مشروطه تجدید نظر بعمل آید و آزادی‌خواهان به علت مبارزه با دو امپریالیسم، همکار محمد علی شاه ارزیابی شوند!!

چنین است ماهیت اتهام دوستداران دارودسته "کمیته مرکزی" و امپریالیسم شوروی. در اینجا خط راست خود را در پشت مبارزه با "خط راست" پنهان می‌کند. در جای دیگر از موضع دیگری و در ارتباط با کنفدراسیون مشی سازمان ما "راست" ارزیابی می‌شود. سازمان ما پیرو خط راست است زیرا که با گنجاندن "خواست سرنگونی رژیم" در منشور کنفدراسیون مخالف است، مخالف است با اینکه در منشور آورده شود "کنفدراسیون خواستار سرنگونی رژیم شاه" است از دوحال خارج نیست:

یا اینکه کنفدراسیون خواستی را در منشور می‌گنجاند که قصد و توانائی آنرا ندارد که به آن دست یابد به عبارت دیگر خواستی که از حدود حرف فراتر نمی‌رود در اینصورت خواستی پوچ و بی‌معنی است. انسان وقتی چیزی را می‌خواهد به خاطر تحصیل آن نیز تلاش می‌کند مگر آنکه خواستی تخیلی و ممتنع‌الحصول باشد که خواستی تو خالی است. هر سازمان وقتی خواستی را در برنامه خود می‌گنجاند به دنبال تحقق آن نیز می‌رود، یک سازمان جدی خواستی را مطرح نمی‌کند برای آنکه حرفی زده باشد و دل خوش دارد که خواستی "انقلابی" مطرح کرده است. هوداران گنجاندن "خواست سرنگونی رژیم" در منشور خود اعتراف می‌کنند که منظور کوشش در تحقق آن نیست چون کنفدراسیون توانائی آنرا ندارد. اگر چنین است چرا باید بر روی آن لجوجانه اصرار ورزید و به خاطر آن به سوی تعمیق انشعاب در کنفدراسیون رفت. ما برعکس برآنیم که در منشور کنفدراسیون وظائفی باید مطرح شود که انجام آنها در توانائی کنفدراسیون باشد و کنفدراسیون واقعا برای انجام آنها فعالیت کند نه آنکه به خاطر انقلابیگری کاذب خواستی را مطرح کند که از تحقق آن عاجز و ناتوان است.

و یا اینکه "خواست سرنگونی رژیم" برای کنفدراسیون امری جدی است و از دائره حرف فراتر می‌رود و مرحله عمل را در بر می‌گیرد. در این صورت کنفدراسیون ماهیت خود را به مثابه سازمان توده‌ای گم می‌کند و به یک سازمان صرفا سیاسی به

یک حزب سیاسی بدل می‌گردد. لذا باید مانند حزب سیاسی عمل کند. خواست سرنگونی رژیم اگر واقعا جدی و پی‌گیر باشد به معنی تصرف قدرت سیاسی است با تمام نتایجی که بر آن مترتب می‌گردد و از آنجمله اینکه تصرف قدرت سیاسی یا حتی سرنگونی رژیم چگونه و از چه راهی باید انجام گیرد، به خاطر دست یافتن به چه مقاصدی، از چه طریقی. بدین ترتیب هنگامی که "خواست سرنگونی رژیم" جدی و پی‌گیر گرفته شود تمام مسائل انقلاب اجتماعی به دنبال آن مطرح می‌گردد که کنفدراسیون به هیچ یک از آنها پاسخ نمی‌دهد و نمی‌تواند پاسخ دهد.

هوداران گنجاندن "خواست سرنگونی رژیم" در منشور در واقع از کنفدراسیون یک سازمان "شتر گاو پلنگ" می‌سازند. بدین معنی که نه از آن می‌توانند یک حزب سیاسی بسازند چون حزب سیاسی محل تجمع صنف دانشجوی نیست و هر کس که سرنگونی رژیم را خواستار باشد بهر صنف و طبقه‌ای که تعلق داشته باشد و در هر سینی از عمر خود که باشد باید بتواند در صورت تمایل در حزب سیاسی عضویت پیدا کند در حالی که در کنفدراسیون جایی برای غیر دانشجوی و افراد مسن یا حتی کسانی که دوره دانشجویی را به پایان رسانیده‌اند نیست. بنابراین کنفدراسیون به مثابه یک سازمان دانشجویی دارای خصلت حزب سیاسی نیست و نمی‌تواند باشد. اما از سوی دیگر چون در آن فقط عناصر آگاه دانشجویان عضویت می‌یابند و تعداد این عناصر در جمع دانشجویان اندک است کنفدراسیون این بار خصلت توده‌ای خود را از دست می‌دهد. می‌بینید که با گنجاندن خواست سرنگونی در منشور، کنفدراسیون نه حزب سیاسی از آب در می‌آید و نه سازمان توده‌ای و این درست آن چیزی است که گروهائی به غلط بر روی آن اصرار می‌ورزند. گذشته از آنکه گنجاندن "خواست سرنگونی رژیم" در منشور چنانکه بارها متذکر شده‌ایم می‌تواند برای کنفدراسیون مشکلات سیاسی به وجود آورد و موجودیت آنرا در مخاطره افکند.

گنجاندن "خواست سرنگونی رژیم" در منشور چیزی جز چپ‌روی و تبدیل کنفدراسیون به یک سازمان آوانگارد (کدام طبقه؟) نیست و تمام چپ‌روها مشی صحیح را "خط راست" می‌خوانند. بنابراین تعجیبی ندارد اگر سیاست سازمان ما به علت مقاومت در برابر این چپ‌روی "خط راست" نامیده شود.

"دلیل" دیگری که بر "راست" بودن سیاست سازمان ما ارائه می‌دهند اینست که سازمان ما خواستار شرکت هر چه وسیع دانشجویان در کنفدراسیون بوده و می‌باشد. شرکت هر چه بیش‌تر دانشجویان در کنفدراسیون گویا به معنی پائین آوردن کیفیت کنفدراسیون و تنزل سطح آن تا سطح آگاهی توده‌های وسیع دانشجویی است. البته اگر کنفدراسیون باید سازمان آوانگارد باشد، محل تجمع افراد آگاه و زبده دانشجویان باشد در اینصورت جایی برای توده دانشجوی باقی نمی‌ماند. اما کنفدراسیون سازمانی توده‌ای است، یگانه محلی است که توده دانشجوی می‌تواند در آن گرد آید، به طور متشکل مبارزه کند، بیاموزد و سطح آگاهی خود را ارتقاء دهد. و این وظیفه رهبری کنفدراسیون است که از طرق مختلف مبارزه پراتیک و تئوریک آگاهی توده دانشجوی متشکل در کنفدراسیون را بالا برد، نه آنکه برای حفظ "کیفیت" معدودی، توده دانشجوی را رها کند و بحال خود گذارد. اگر کنفدراسیون مرکز تجمع زبده دانشجویان است پس آن سازمانی که توده دانشجوی باید در آن جمع آید و مبارزه کند کدام است؟ اگر کنفدراسیون مرکز تجمع عناصر آگاه و زبده است پس نقش سازمان‌های سیاسی کجا می‌رود؟

کسانی با تبختر به شما می‌آموزند که توده‌ها آفریننده تاریخ‌اند ولی وقتی در برابر توده‌ها قرار می‌گیرند به این عنوان که سطح آگاهی آنها پائین است از آنها دوری می‌گزینند. آنها از توده‌هایی سخن می‌گویند که در ذهن خود آفریده‌اند و نه توده‌هایی که در واقعیت خارج وجود دارند.

ما در خارج از کشور با توده دانشجوی سروکار داریم که بهر تقدیر در نتیجه تماس با علم و دانش، تماس با حوادثی که در جهان روی می‌دهد، تماس با وسائل ارتباط جمعی، رادیو، تلویزیون، روزنامه و غیره آگاهی خود بخود در سطحی است که می‌تواند در صفوف کنفدراسیون در آید. وقتی با توده دانشجوی برخوردی چنین صورت گیرد، برخورد با توده‌های کارگر و دهقان از هم اکنون معلوم است.

این افتخار سازمان ما است که پیوسته بر روی جلب توده‌های وسیع جوانان دانشجوی به کنفدراسیون اصرار ورزیده است. سازمان ما به توده‌های خلق و از آنجمله به توده دانشجوی بدیده احترام و اعتماد می‌نگرد. ما این واقعیت را که توده‌ها در اکثریت خود عقب مانده‌اند انکار نمی‌کنیم ولی همین توده‌های عقب مانده‌اند که باید

آگاه کرد، مشکل ساخت، به مبارزه کشانید و بهترین عناصر آنها را به حزب طبقه کارگر جلب کرد. بهترین محل تجمع توده‌ها سازمان‌های توده‌ای است که کنفدراسیون در زمره آنها است. این وظیفه عناصر آگاه کنفدراسیون و به ویژه رهبری کنفدراسیون است که در جلب توده دانشجو به کنفدراسیون از هیچ کوششی فرو نگذارند.

حالا کسانی پیدا می‌شوند که سیاست سازمان ما را در جلب توده دانشجو به کنفدراسیون از مظاهر "خط راست" بشمار می‌آورند به این عنوان که گویا سطح رزمندگی کنفدراسیون را پائین می‌آورد. اینها یک آن هم نمی‌اندیشند که خود از "خط چپ" از خط دوری از توده‌ها پیروی می‌کنند و در بدترین سکتاریسم می‌افتند. اینجا است که آنها چپ‌روی خود را در پشت مبارزه با "خط راست" پنهان می‌دارند. بدین ترتیب پیروان خط راست و "چپ" نقاب مبارزه با "خط راست" بر چهره زده اند. دانشجویان باید ماهیت این مبارزه را که امروز به انشعاب کنفدراسیون انجامیده در یابند. فقط توده دانشجو است که می‌تواند سازمان خود کنفدراسیون را از بحران کنونی برهاند، دوباره بوضع سابق برگرداند و با این عمل خود نقش خود را در افشاء رژیم شاه و دفاع و پشتیبانی از مبارزات خلق و زندانیان سیاسی ایفا کند.

نظر سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در مورد جبهه ملی ایران که در گزارش سالیانه نشریه توفان در نشست ۱۹۷۴/۱۰/۲۸ هیئت مرکزی توفان ارزیابی و تصویب شده است:
سند شماره ۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"۵- در اوضاع خارج از کشور وضع دشواری پیش آمده است. دشواری به طور عمده بر اثر چرخشی است که در مواضع "جبهه ملی" صورت گرفته است. "جبهه ملی" از آنجا که دوران سیادت خود را در جمع نیروهای انقلابی به طور مشخص در کنفدراسیون سپری می‌بیند در دنبال تکیه‌گاهی است که بتواند موقعیت خود را نگاه دارد. این تکیه‌گاه را مدتی است در رویزیونیست‌های ایرانی و سوسیال امپریالیسم شوروی یافته است. اکنون در مبارزه با "کمیته مرکزی" و سوسیال امپریالیسم

شوروی به قهقرا بازگشته و در پی آنست که کنفدراسیون را به نزدیکی با آنها بکشاند تا به کمک آنها سیادت خود را همچنان حفظ کند.

مع الوصف ارزیابی ما از "جبهه ملی" هنوز همان است که در قطعنامه و نوشته‌های سازمان ما آمده است. ما "جبهه ملی" را در این مرحله از انقلاب همچنان نیروی انقلابی می‌شماریم و تضادهای خود را با آن از زمره تضادهای درون خلق به حساب می‌آوریم و آنها را می‌کوشیم از طریق اصل "وحدت - مبارزه - وحدت" حل کنیم متأسفانه "جبهه ملی" به تدریج اختلافات خود را با سازمان ما تشدید می‌کند و می‌کوشد تضاد میان ما و خود را به تضادی انتاگونیستی بدل نماید. ماهیت مبارزه "جبهه ملی" با سازمان ما به نظر من، در امر هژمونی در جنبش انقلابی است. ما باید مسلماً بکوشیم "جبهه ملی" را از راهی که در پیش گرفته باز داریم و این کار را از طریق انتقاد از گام‌ها و اقدامات غلط آن انجام دهیم. در طول یکی دو سال گذشته تمام هجوم و حمله "جبهه ملی" و حتی دشنام‌ها و ناسزاهای آنها ما ندیده انگاشته و به سکوت برگزار کرده ایم. اکنون وقت آنست که در برابر کجروی‌های آن بایستیم. ما به هیچ‌وجه از این کار خوشنود نیستیم ولی گناه آن از ما نیست از خود "جبهه ملی" است."

ارزیابی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان از "سازمان انقلابی حزب توده ایران"

برخورد توفان به "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در سازمان دانشجویی و نوع همکاری با آنها، جدا از مبارزهای نبود که سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان با خود این تشکیلات به انجام رسانید. نخست این که در آن دوران بسیاری از اعضاء انقلابی حزب توده ایران با سیاست اپورتونیستی و رویزیونیستی رهبری حزب توده ایران به مخالفت برخاستند. بر شالوده شورش این اعضاء انقلابی حزب توده ایران بر ضد رهبری اپورتونیست و رویزیونیست آن یعنی کمیته مرکزی حزب توده ایران، جریان جدائی از حزب توده ایران در دسته‌بندی و گروه‌های متعدد مارکسیستی-لنینیستی شکل گرفت.

تنها بخشی از این طغیان‌گران در درون تشکیلی کاستریستی جمع شدند که بعدها نام "سازمان انقلابی" حزب توده ایران را بر خود نهادند. این سازمان به علت مشی نادرست خود قادر نبود و نشد همه مارکسیست لنینیست‌های ایران را که به مخالفت با کمیته مرکزی حزب توده ایران بپا خاسته بودند جمع کند. رهبران این سازمان حتی خودشان عضو حزب توده ایران نبودند و در حداکثر خود تماس‌هایی در دوران جوانی با سازمان جوانان حزب توده ایران داشتند. آنها با درک ناچیز تئوریک از ماهیت مبارزه ضد رویزیونیستی در جهان، نخست تئوری‌های کاستریسم و گواریسیم را پذیرفتند و برای آموزش جنگ پارتیزانی چریکی عازم کشور کوبا شدند و از مبارزه با رویزیونیسم حزب توده ایران که وظیفه اساسی کمونیست‌های ایران و جهان بود، طفره رفتند. این سازمان با سیاست انتقادی نسبت به سازشکاری حزب توده ایران پا گرفت و در اوایل، خود را حتی ادامه دهنده راه حزب توده ایران دانسته و نام حزب توده انقلابی را برای خود برگزید. ولی این سازمان عملاً ضد حزب طبقه کارگر بود، زیرا احیاء حزبی را که وجود داشت و یا به ادعای آنها باید به وجود می‌آمد به آغاز مبارزه مسلحانه موکول می‌کرد و از نظر آنها در روند این مبارزه بود که حزب طبقه کارگر باید پدید می‌آمد و این همان تئوری تقدم مبارزه مسلحانه بر وجود حزب بود. آنها مدعی بودند "همه چیز در خدمت مبارزه مسلحانه و همه فعالیت‌ها در جهت احیاء حزب طبقه کارگر" است.

روشن است که این تفکر گام‌های نخست پیدایش نظریات چریکی در ایران بود که با حضور "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در خارج از کشور شروع شده بود. این سازمان با الهام از مبارزه روشنفکران کوبائی و آمریکای لاتین دست به ماجراجویی زد و هر روز بیش‌تر از روز قبل از توده‌ها و طبقه کارگر

دور شد. آنها بعد از شکست در این راه فرصت طلبانه پیرو اندیشه مائوتسه دون شدند و این بار می‌خواستند با نسخه‌برداری از راه انقلاب چین آنرا در ایران مو به مو پیاده کنند. آنها به علت فقدان سنت‌های انقلابی، ماهیت شتابزده روشنفکری خرده‌بورژوازی از خطائی به خطای دیگر متوسل می‌شدند و برای تسکین نارضائی اعضاء خویش از هیچ دروغی فروگذار نکردند. رهبری این سازمان با سوء استفاده از روحیه انقلابی دانشجویان آنها را طعمه سیاست‌های ماجراجویانه خویش گردانید. آنها همین سیاست ماجراجویانه خرده‌بورژوازی روشنفکری را به کنفدراسیون جهانی دانشجویی تحمیل کردند و می‌خواستند سازمان توده‌ای دانشجویی را به دنبالچه افکار ماجراجویی سازمان خود بدل کنند. آنها در پی آن بودند که کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را به راه انقلاب کوبا بکشاند و تمام نظریاتی که آنها در این دوره طرح می‌کردند، آغشته به این بیماری بود. تبلیغ سیاست درس‌نخواندن و برای انجام انقلاب عازم ایران شدن از فقدان درک طبقاتی آنها از مبارزه ناشی می‌شد و درک نمی‌کردند که چنین سیاستی تنها تاثیرات آتشین گذرا داشته و در زمان پیدایش نخستین مشکلات و شکست، روحیه یاس و سرخوردگی و خیانت را در دانشجویان فریب خورده تقویت می‌کند. سیاست ماجراجویی آنها زمینه‌های رشد افکار انحرافی را تقویت کرد و به دست دشمنان جنبش کمونیستی ابزار ضربه زدن به آن را داد.

البته این سازمان در این دوره بر ضد استبداد حکومت پهلوی مبارزه می‌کرد و دانشجویان و اعضایش را با روحیه ضدامپریالیستی تربیت می‌نمود. سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان و جبهه ملی ایران در این دوره متحداً با تحمیل سیاست‌های "چپ" روانه این سازمان به کنفدراسیون جهانی مشترکاً مبارزه می‌کردند و مانع می‌شدند که آنها کنفدراسیون را به زائده سیاست‌های کاستریستی خویش بدل کنند. این سازمان تا زمان انشعاب گروه "کادر"ها از این سازمان و خیانت سلسله بزرگی از رهبرانش، با سماجت در کنفدراسیون جهانی بر ضد سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان مبارزه می‌کرد و تلاش داشت که جبهه ملی ایران را با خودش در همه زمینه‌ها از جمله ممانعت از گسترش توفان هم‌آوا کند که مدت‌های بسیار در این امر موفق بود. آنها مشترکاً از شرکت اعضاء سازمان توفان در کادر رهبری کنفدراسیون جهانی با اکثریتی که در کنگره‌ها داشتند جلوگیری می‌کردند. جبهه ملی ایران ترجیح می‌داد که این همکاری را با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران علی‌رغم "چپ" روی‌ها و ماجراجویی‌های آنها ادامه دهد. نخست اینکه آنها بر ضد گذشته انقلابی حزب توده ایران و سنت‌های انقلابی آن مبارزه می‌کردند و این گذشته انقلابی را با برچسب "پورتونیسیم تاریخی حزب توده ایران" به لجن می‌کشیدند و این باب طبع جبهه ملی ایران برای استتار اشتباهات رهبری خود دکتر محمد

مصدق نیز بود. دوم اینکه این سازمان ضد حزبیت و احیاء حزب طبقه کارگر بود و با تقدم مبارزه مسلحانه بر احیاء حزب، طبقه کارگر را بی‌سرپرست می‌کرد و به گمراهی رهنمون می‌شد که مورد رضای جبهه ملی ایران نیز بود. جبهه ملی ایران با شم طبقاتی خویش می‌فهمید که این تشکل از نظر طبقاتی به آنها نزدیک‌تر است تا به کمونیست‌های توفانی. سوم اینکه این تشکل هرگز مبارزه روشن ضد رویزیونیستی انجام نداد و در انتقادات رویزیونیست‌ها به رفیق استالین همیشه جانب "احتیاط" را می‌گرفت که سرانجام نیز ماهیت خویش را در دشمنی با رفیق استالین نشان داد. جبهه ملی ایران این تزلزل آنها، به ویژه در مقابل مواضع روشن سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را حس کرده و در آنها متحدان ضد کمونیست خویش را پیدا می‌کرد. چهارم اینکه در رهبری سازمان م-ل توفان دو تن از رهبران برجسته حزب توده ایران رفقا احمد قاسمی و غلامحسین فروتن شرکت داشتند که "سازمان انقلابی" حزب توده بر ضد آنها مبارزه می‌کرد. این مبارزه بر ضد توفان کمونیستی به جای مبارزه با حزب توده رویزیونیستی، باب طبع جبهه ملی ایران بود و این جریان بورژوازی را در ایران و در جنبش دانشجویی از نظر فکری و ایدئولوژیک تقویت می‌کرد. تنها بدنامی این سازمان و خیانت و خودفروختگی مویی از رهبرانش به رژیم محمدرضا شاه، جبهه ملی ایران را مجبور کرد از این اتحاد تنگاتنگ دست بکشد و ناچار شود با سازمان م-ل توفان در سطح رهبری کنفدراسیون جهانی همکاری کند. البته در همان زمان نیز در داخل جبهه ملی ایران یک جریان نسبتاً سالم و دموکراتیک با گرایش به سمت چپ به وجود آمده بود که به عنوان گروه "کارگر" مشهور بود. این دوستان از بسیاری جهات در عرصه مبارزه دموکراتیک و ضدامپریالیستی و تاکتیک‌های سنجیده مبارزه، درک مشترکی با سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان داشتند و این درک و همکاری تا آغاز انشعاب از کنفدراسیون جهانی ادامه داشت و متأسفانه با خیانتی که آنها به ایده‌های اساسی خویش نمودند، به این همکاری پایان دادند. این گروه نقش مهمی در مهار جبهه ملی ایران به عهده داشت و تا زمانیکه در یک دوره طولانی نقش موثری در رهبری کنفدراسیون جهانی و سیاست‌های بیرونی و درونی آن بازی می‌کرد، به تقویت و گسترش کنفدراسیون جهانی یاری رسانید. ناگفته نماند که این درک مشترک در عرصه مبارزه دموکراتیک و ضدامپریالیستی به نزدیکی توفان و تشکلی که آنها بعداً به نام "سازمان مبارزه برای ایجاد جنبش مستقل کارگری" ایجاد کردند منجر شد و چه در زمان انقلاب در داخل ایران و چه پس از سرکوب انقلاب و مهاجرت کادرهای کمونیست به خارج از کشور، این مبارزه مشترک تا حدودی ادامه پیدا کرد و به ایجاد مجمع مشترکی برای وحدت کمونیست‌های ایران با انتشار ارگانی به نام "ندای وحدت" منجر شد.

این دوستان یعنی محمود راسخ افشار، فرهاد سمنار و منصور بیات‌زاده در بدو امر نقش قابل توجهی در هدایت مبارزه دموکراتیک و ضدامپریالیستی و تقویت کنفدراسیون جهانی ایفاء کردند. رفقای ما با این رفقا در درک مشترک در بسیاری مسایل هم‌نظر بودند. با پافشاری آنها بود که برای نخستین بار رفقای ما در کادر رهبری کنفدراسیون جهانی در ترکیب جبهه ملی ایران و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران شرکت کردند. ما در این زمینه در بررسی رویدادهای تاریخی کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی به این مسایل بار دیگر و روشن‌تر برخورد خواهیم کرد. اما در اینجا باید به نقش "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در جنبش کمونیستی تا آن حدی که به توضیح مواضعش برای کنفدراسیون جهانی دانشجویی ضرورت دارد بپردازیم.

توفان در فروردین سال ۱۳۴۷ در مقاله "مرگ عباس سغائی"، نقش رهبران این سازمان^۱ را در کشتن رفیق عباس سغائی عضو رهبری سازمان افسری حزب توده ایران، عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران برملا ساخت و در کنار تجلیل از اقدام عناصر صمیمی که واقعا در پی رهایی طبقه کارگر بودند نوشت که این سازمان:

"... از نفوذ ماجراجویان و فرصت‌طلبان و عمال اخلاص‌گر امپریالیسم و رویونیسم خالی نتواند بود... شیوه اینان صریحا و بدون کم و کاست شیوه فاشیستی بود، شیوه دشمنان سوگند خورده مارکسیسم-لنینیسم بود، شیوه رویونیست‌های ورشکسته بود...".

۱- کورش لاشائی، بیژن حکمت و محسن رضوانی

۲- به نقل از کتاب "ماتئویسم در ایران: سازمان انقلابی حزب توده ایران، سازمان رهاییبخش خلق‌های ایران، حزب رنجبران/نگارنده محمود نادری - تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، (۱۳۹۷).

در سال ۱۳۴۵ آقای فتح‌الله لاشائی فرماندار تهران و پدر کورش لاشائی بعد از سفر "مخفیانه" پسرش به چین از طرف اداره ساواک فراخوانده می‌شود که به آلمان سفر کرده و شرایط تماس پسرش را با ساواک فراهم آورد.

"نماینده ساواک [حسن علوی‌کیا] با نام مستعار پاکدل در کلن با کورش لاشائی دیدار کرد. نماینده ساواک به تهران چنین گزارش کرد:

طبق قرائی که با کورش لاشائی گزارده بودم در ساعت ۳ بعدازظهر در هتل حاضر شد و در اطاق اینجانب ملاقات و مذاکراتی به شرح زهرا او انجام گردید.

ابتدا اینجانب در مورد مسائل مملکتی و ملی توضیحات مفصلی به او داده و درباره ترقیات اخیر ایران چه از نقطه‌نظر سیاست داخلی و چه از نقطه‌نظر سیاست خارجی و وزنی

رهبران "سازمان انقلابی" نظیر کورش لاشائی^۲، بیژن حکمت، محسن رضوانی کمر به قتل رفقا قاسمی، فروتن و سغائی بستند و با بستن نان و آب بر روی آنها و امتناع از دادن داروی قلب به عباس سغائی یکی از کمونیست‌های انقلابی ایران را به قتل رساندند. توفان در افشاء ماهیت آنها نوشت:

۲- به نقل از کتاب "ماتئوسیم در ایران: سازمان انقلابی حزب توده ایران، سازمان رهائیبخش خلق‌های ایران، حزب رنجبران/ نگارنده محمود نادری - تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۹۷).

در سال ۱۳۴۵ آقای فتح‌الله لاشائی فرماندار تهران و پدر کورش لاشائی بعد از سفر "مخفیانه" پسرش به چین از طرف اداره ساواک فراخوانده می‌شود که به آلمان سفر کرده و شرایط تماس پسرش را با ساواک فراهم آورد.

"نماینده ساواک [حسن علوی کیا] با نام مستعار پاکدل در کلن با کورش لاشائی دیدار کرد. نماینده ساواک به تهران چنین گزارش کرد:

طبق قراری که با کورش لاشائی گذارده بودم در ساعت ۳ بعدازظهر در هتل حاضر شد و در اطاق اینجانب ملاقات و مذاکراتی به شرح زیر با او انجام گردید.

ابتدا اینجانب در مورد مسائل مملکتی و ملی توضیحات مفصلی به او داده و درباره ترقیات اخیر ایران چه از نقطه‌نظر سیاست داخلی و چه از نقطه‌نظر سیاست خارجی و وزنی که امروزه ایران در دنیا دارد صحبت کردم، سپس در مورد وضع جوانان و وظایف ملی آنها و شرکت در برنامه بزرگ ایران نیز توضیح داده و از این طریق احساسات او را تحریک نمودم، و در خاتمه از اینکه جوانان ما با احساسات زیاد دستخوش تبلیغات بیگانه و بیگانه‌پرستان شده و در راهی قدم برمی‌دارند که مالا به ضرر خود و منافع ملی ایرانست و وظیفه ما است که آنها را به راه راست هدایت نمائیم صحبت کردم، مشارالیه مقداری از صحبت‌ها را تأیید و بیان داشت که من همیشه آرزو دارم به ایران برگردم و به مملکت من خدمت کنم و یقین بدانید پس از خاتمه دوره تخصصی حتی یک روز هم توقف نخواهم کرد، ولی به طوری که پدرم می‌گفت قطعا در مراجعت به ایران مشکلاتی برای من فراهم خواهد شد، گفتم البته اگر ما بتوانیم باهم تفاهم پیدا کنیم قطعا هیچ مشکلی برای شما فراهم نخواهد شد حتی در پیشرفت کار شما هم موثر خواهد بود.

اظهار کرد چه کار باید کرد تا این تفاهم فراهم شود گفتم در صورتی که شما حاضر باشید صادقانه مرا در جریان فعالیت‌هایی که کرده و می‌کنید قرار دهید، گفت من در هیچ نوع فعالیتی دخالت ندارم و جدا مشغول گذراندن دوره تخصصی هستم اطلاعاتی که به شما می‌دهند فکر نمی‌کنید ممکن است صحیح نباشد گفتم یقین بدانید تا وقتی به مطلبی

اطمینان حاصل نشود ترتیب‌باز داده نخواهد شد و اگر از فعالیت شما خبر نداشتیم اصولاً چنین ملاقاتی لازم نبوده من از قسمت زیاد فعالیت شما اطلاع دارم خود شما هم خوب می‌دانید که چه نوع فعالیتی دارید و با چه گروهی همکاری می‌کنید و چه مسافرت‌هایی کرده‌اید. اگر بخواهیم این تفاهم ایجاد شود باید با هم از روی کمال صداقت صحبت کنیم، گفت معذالک قطع داشته باشید مقداری از اطلاعاتی که به شما داده‌اند صحیح نیست. سؤال کردم ممکن است به من بگوئید در ماه ژوئن امسال به کجا مسافرت کرده‌اید اظهار کرد من در تمام ماه ژوئن در اینجا بودم و خیلی آسان است تحقیق کنید، زیرا بیمارستان نمی‌تواند برخلاف حقیقت گزارش بدهد. گفتم ولی من خوب می‌دانم که شما چه روزی با چه هواییما از آلمان به ایتالیا رفته و از آنجا نیز به چه ترتیب و به کجا رفته‌اید. اظهار کرد اشتباه در همین جا است ولی مدتی به فکر فرو رفتم؛ گفتم چرا فکر می‌کنید قطعاً حس می‌کنید که اطلاع من درست است زیرا خود شما عامل بوده‌اید، بعد از کمی تأمل اظهار کرد من حاضرم به مرور از آن گروهی که صحبت کردید کناره‌گیری کنم، ولی بهتر است که شما فقط با این شرط و اطمینانی که در آینده پیدا خواهید کرد توقع دیگری از من نداشته باشید. گفتم من موافقم که شما بتوانید خود را بکلی کنار بکشید. ما هم کنترل خواهیم کرد ببینیم تا چه حد در این مورد راست می‌گوئید، ولی قبلاً باید لاقلاً تا حدودی به هم نزدیک شویم. گفت اگر شما بخواهید در مورد اشخاص چیزی سؤال کنید من از نظر انسانی حاضر نیستم اطلاعاتی به شما بدهم ولو آن که صد درصد به ضرر من تمام شود و یا حتی مجبور باشم برای همیشه در خارج ایران زندگی کنم.

چون احساس کردم واقعا این بیان را به صورت جدی عنوان می‌کند. گفتم من به هیچ وجه نمی‌خواهم از شما در مورد اشخاص صحبت کنم و از شما اطلاعی بگیرم و خواهید دید که هیچ شرطی هم با شما ندارم به خاطر پدر بیمار و مادر و خانواده تو می‌خواهم ترا نجات داده و به دامن آنها برگردانی موافقم که شما بکلی کنار بگیرید. اما حالا که تا اینجا با هم توافق داریم از شما فقط یک سؤال می‌کنم اگر بتوانید جواب صادقانه بدهید تا حد بیش‌تری به بیانات شما اطمینان پیدا خواهم کرد شما فقط به من بگویید مسافرت ماه ژوئن شما چگونه بود. گفت مطلب از همین‌جا شروع می‌شود من حرفی می‌زنم و شما بعد سؤال دیگری می‌کنید و این جریان تسلسل خواهد داشت. گفتم نه به شما اطمینان می‌دهم که دیگر سؤالی نکنم گفت با این شرط به شما می‌گویم که من به این مسافرت نرفتم بلکه از گذرنامه من استفاده شد. شما می‌توانید صدق این مطلب را از بیمارستان و پلیس مونیخ

سؤال نمائید و مطمئن شوید که راست می‌گویم اما از من سؤال نکنید که گذرنامه را به کی دادم و چه کسی از آن استفاده کرد گفتم نه وقتی شما نخواهید بگویند اصراری ندارم، اما یقین دارم روزی ما با هم بهتر از این جلسه صحبت خواهیم کرد فقط چند سؤال کلی از شما دارم که هیچ جنبه شخصی و اطلاع از نام افراد ندارد، آیا شما می‌دانید تا به حال چند نفر به چین فرستاده شده‌اند، گفت من به شما گفتم سؤال دور تسلسل دارد. گفتم این سؤال فقط جنبه کلی دارد و ابدا اسمی از اشخاص نمی‌بریم اظهار کرد در این مورد هیچکس نمی‌تواند بگوید و جدا صادقانه می‌گویم که ابدا اطلاع ندارم چند نفر رفته‌اند، گفتم لاف‌بگویی خود شما چند نفر را می‌دانید که رفته‌اند، اظهار کرد من چند نفر انگشت‌شمار بیش‌تر نمی‌دانم شاید آنهایی که در بالا قرار گرفته‌اند اطلاع داشته باشند، ولی من به راستی اطلاع ندارم، گفتم سؤال دیگر آیا شما می‌دانید این گروه تا به حال چند عضو دارد. خندید و گفت گروه این سؤال خیلی عجیب است زیرا کسی چنین اطلاعی داشته باشد باید در بالای این گروه باشد والا امثال من ابدا اطلاعی ندارند. گفتم ولی قطعاً می‌توانید بگویند چند نفر در مونیخ هستند، گفت آنها را شما هم خوب می‌شناسید و احتیاج به توضیح من نیست، همین قدر باید بگویم تقریباً اکثریت توده‌ای‌های سابق در اروپای غربی با آنها همکاری دارند. گفتم این اطلاع شما صحیح نیست زیرا هنوز هسته‌های طرفدار شوروی هم وجود دارند گفت البته ولی آنها خیلی در اقلیت هستند بعد به دنبال این مطلب گفت اصلاً مگر اینها را شما با اهمیت تلقی می‌کنید. گفتم اگر حقیقت را بخواهید نه، ما هیچ اهمیتی به آنها نمی‌دهیم. اما مایل هستم از آلوده شدن عده‌ای جوانان ساده‌جولگری کنیم از این نقطه‌نظر علاقه داریم آنها را بشناسیم و از فعالیتی که دارند مستحضر شویم، تصور نکنید ما از خطر آنها می‌ترسیم. ملاحظه کردید که دو نفر از رفقای شما به جنوب ایران اعزام شدند و حداکثر سعی را نمودند که بلوایی به راه اندازند عاقبت ناکام مراجعت کردند.

ما دلسوزی برای آنهایی می‌کنیم که بی‌جهت گول این گروه را می‌خورند و می‌خواهیم از خطری که آنها را تهدید می‌کند جلوگیری نمائیم ولی حالا من از شما می‌پرسم آیا واقعا به نظر شما که با آنها هستید اینها ارزشی دارند، اظهار کرد صراحتاً باید بگویم نه چون آنچه شما می‌شنوید با آنچه محتوی این گروه است خیلی فاصله دارد اما در مورد اینکه گفتید هدف شما جلوگیری از گرایش جوانان ساده به طرف این گروه و یا دستجات دیگر است. من فکر می‌کنم اقدامات شما به‌هیچ‌وجه کافی نیست، شما باید همانطور که آنها تبلیغ می‌کنند تبلیغاتی در مقابل آنها داشته باشید والا آنها با تمام وسائلی که دارند در داخل جوانان تبلیغ

می‌کنند. اما شما چه می‌کنید، گفتم چگونه باید تبلیغ کرد، مگر اخبار رادیوها و جرائد را نمی‌خوانند آیا این همه اقدامات اساسی و بزرگ که در ظرف چند سال اخیر در ایران شده و در همه‌جا انتشار یافته کافی نیست. گفت من نمی‌دانم، اما آنچه مسلم است همانطور که می‌بینید اقدامات تبلیغاتی شما در مقابل تبلیغات آنها اثر اساسی ندارد، حالا باید خودتان بگردید و عیب کار را پیدا کنید چون متوجه شدم حاضر نیست اطلاعات دقیق بدهد بهتر دیدم موضوع را برای این جلسه به همین جا خاتمه دهم در موقع خداحافظی گفتم اگر موافق باشید من هر وقت به مونیخ آمدم با هم به همین ترتیب ملاقات کنیم قطعاً خود شما متوجه هستید که اگر از ملاقات من با خودتان با کسی صحبت کنید دیگر رفقا به شما اطمینانی نخواهند داشت. البته از نقطه نظر شخص من مانعی ندارد ولی ضرر متوجه خود شما است، گفت من از شما ترس دارم که این مطلب را علنی کنید ولاً قطع بدانید که خود من چیزی نخواهم گفت اگر این شرط را قبول دارید من حاضرم در آینده نیز به همین طریق با شما ملاقات کنم تا شما هم اطمینان بیش‌تری به من پیدا کنید، این شرط را قبول کردم و قرار شد در آینده نیز یکدیگر راملاقات کنیم.

نظریه:

گرچه از این مصاحبه نتیجه مثبتی در انجام طرحی که داشتیم گرفته نشد ولی از مجموع رفتار و گفتار و بیانات او احساس می‌کنم ممکن است در آینده بتوان از نزدیک‌تر با او صحبت کرد. طرز برخورد اولیه او با موقع خداحافظی با اینجانب خیلی فرق داشت و همین‌قدر که اذعان کرد جزو این گروه است و ظاهراً از گذرنامه او استفاده کرده‌اند و پاسخ‌هایی که به سؤالات اینجانب داد تاحدی موید این نظریه است. متنها برای چنین فردی باید وقت خیلی بیش‌تری صرف شود و لااقل در هر ماه یکبار با او ملاقات به عمل آید. قطعاً این کار برای اینجانب بسیار مشکل است، متأسفانه غیر از خود اینجانب هم کس دیگر برای اینکار مناسب نیست، در هر حال سعی خواهم نمود بتوانم او را بیش‌تر ملاقات کنم.

اکنون در وهله اول اینجانب سعی خواهم کرد به وسیله دوستان شرکت‌های آلمانی روشن کنم آیا اظهار او در مورد نرفتن به مسافرت در ژوئن ۱۹۶۶ صحیح است یا نه، اگر این موضوع روشن شود:

اولا- می‌توان به بیانات او اطمینان بیش‌تری پیدا کرد.

ثانیا - این اطلاع اگر ثابت شود بسیار جالب خواهد بود.

ولی در هر صورت تصور می‌کنم لازم باشد از طریق اداره دوم اقدام شود در آینده از گذرنامه این افراد حتماً عکسبرداری شود تا واقعیت روشن گردد. - پاکدل^۱

چند روز بعد نامه‌ای بدین مضمون از سوی اداره کل سوم برای پاکدل ارسال می‌شود:

محترماً

۱- مقرر فرمایند منبع در مکاتبات، مشارالیه با نام رمز انوشروان نامیده شود.

۲- نتیجه مذاکرات با او بسیار عالی بوده و امیدبخش است.

در اختیار گرفتن او پیروزی درخشانی است که ما را تا رده دوم رهبری از جریان مطلع خواهد کرد. در صورتی که مصلحت باشد در ملاقات بعدی به او در جواب اینکه به تدریج کناره‌گیری خواهد کرد اظهار فرمایند به هیچ‌وجه چنین کناره‌گیری به مصلحت نیست. آیا این کناره‌گیری نتیجه مواجه شدن به عملیات پوچ و بی‌فایده و راه انحرافی آنهاست و وی اعتقادش متزلزل شده یا اینکه به خاطر پدرش می‌خواهد از آنها کناره‌گیری نموده ولی در باطن معتقد به آنهاست. به خصوص جمله که اظهار نموده «آنها را مهم نمی‌داند و برای آنها ارزشی قائل نیست» می‌بایست تقویت گردد. البته کار مشکلی است که بتوان او را وادار به همکاری کرد ولی شخصیت جناب آقای پاکدل و نفوذ کلام ایشان در این مورد سهمی بس عظیم دارد با استفاده از همین دو قدرت است که می‌توان به او اعلام نمود به هیچ‌وجه کناره‌گیری تو لازم نیست تو بهترین و عالی‌ترین خدمت را می‌توانی انجام دهی. ما از تو به هیچ‌وجه اطلاعیه علیه افراد نمی‌خواهیم بلکه می‌خواهیم از تجربیات و نظریات تو به نفع مملکت استفاده کنیم می‌بایست تو سعی کنی تا مرحله رهبری پیش بروی همه گونه کمک و معاش زندگی تو تأمین خواهد شد و حتی می‌بایست از کار بیمارستان خود کم کرده و به فعالیت خود بیفزاید گرچه ملاقات با او وقت می‌خواهد که متأسفانه جناب آقای پاکدل درگیری زیاد دارند ولی چون موضوع مهم است هر نوع مصلحت ایجاب کند اقدام فرمایند به نظر می‌رسد که بعد از دومین ملاقات. ملاقات‌های بعدی اگر نزدیک‌تر انجام گیرد مفیدتر خواهد بود.

۳- پدرش اظهار می‌داشت که قرار است جناب آقای پاکدل نتیجه ملاقات را برای من مرقوم فرمایند با توجه به پایان مذاکرات آنجناب با انوشیروان درباره حفاظت موضوع تصور می‌رود اینکه پدرش از جریان مطلع نگردد در او تأثیر جالبی خواهد گذاشت در صورتی که مصلحت باشد با از مرکز به پدر او اعلام گردد که وی حاضر به ملاقات با جناب آقای پاکدل

نشده و لازم است مجدداً نامه جهت او بنویسد یا اینکه از آنجا مستقیماً به مشارالیه چنین نامه‌ای مرقوم فرماید.^۲

دیدار بعدی علوی‌کیا [= پاکدل] و لاشایی چند ماه بعد صورت گرفت. در گزارش ایستگاه ساواک در آلمان غربی به مرکز آمده است:

هفته گذشته در مونیخ با آقای دکتر انوشیروان ملاقات نمودم. برخورد اولیه خیلی دوستانه بود و به محض آنکه به او تلفن کردم با قراری که گذاردیم موافقت نمود در این ملاقات که بالغ بر دو ساعت به طول انجامید سعی اینجانب آن بود که او را به واقعیات متوجه سازم. از گذشته و حال و آینده صحبت شد وضع حاضر در ایران برای او کاملاً تشریح گردید و چنین وانمود شد که از نظر آینده او توجه مخصوص داریم بدان مناسبت که پدر و خانواده‌اش از من تقاضا کرده‌اند به هر طریق باشد او را از راه غلطی که می‌رود برحذر دارم گرچه نتیجه تا آن حد که انتظار داریم گرفته نشد ولی به طور محسوس بیانات اینجانب در او اثر کرده بود.

او در بیانات خود مرتباً به این نکته تکیه می‌نمود که پس از ملاقات اولیه با اینجانب بدون آنکه دوستان خود را برنجانند و یا مشکوک کند از هر گونه فعالیتی بر کنار بوده و در آینده نیز از هر فعالیتی خودداری خواهد نمود ولی حاضر نیست بکلی ارتباط خود را با دوستانش قطع کند. اظهار می‌کرد درست است من با آنها همکاری ندارم و درست است که فکر می‌کنم اقدامات و عملیات آنها بی‌نتیجه و بی‌فرجام است ولی نمی‌توانم یک‌باره ۱۸۰ درجه بر گردم و حتی ارتباط خود را با دوستانم قطع کنم. در اینجا به او گفتم هیچکس نمی‌گوید شما ۱۸۰ درجه بر گردید، روابط و دوستی خود را حفظ کنید ولی اگر معتقد هستید که آنها راه غلط می‌روند و اگر معتقد هستید اقداماتی که در ایران می‌شود به نفع مردم است و اگر آنها را دوست دارید سعی کنید آنها هم به واقعیات متوجه شوند. اظهار کرد هر کسی آزاد فکر می‌کند و من چنین تحمیلی نمی‌توانم به آنها بکنم. خود آنها باید به مرور متوجه شوند اما از جهت خود من اطمینان داشته باشید راست می‌گویم و در آینده خواهید دید که آنچه گفته‌ام درست بوده. به او گفتم شما از یک طرف می‌گویید اطمینان داشته باشیم که کنار رفته‌اید از طرف دیگر در جشن عید شریعت کرده پهلوی آقای Heldmann می‌نشینید و آقای فرازی مرتب می‌آید از شما مثل یک رهبر دستور می‌گیرد. کدام درست است خندید و گفت اینها فکر می‌کنند من چیزی می‌دانم و چون آقای هلدمن هم بود می‌آمدند و می‌رفتند البته همانطور که گفتم من نمی‌توانم یک‌باره همه این پیوندها را پاره کنم و حتی در

مجالسی که دارند شرکت ننمایم چون مذاکره بیشتر در این مورد را بی نتیجه دیدم از ادامه آن خودداری کرده و صحبت را به مطالب دیگر برگردانیدم.

پرسیدم از مهدی تهرانی چه خبر دارید. گفت مهدی تهرانی اخیرا از چین برگشته به طوری که می دانم با فرازی تماس گرفته است. هنوز با من تماسی نگرفته ولی قطعاً تماس خواهد گرفت. سؤال کردم کجا است. اظهار کرد هیچ نمی دانم همین قدر می دانم که در اروپا است. سؤال کردم آیا باز هم مراجعت خواهد کرد یا می خواهد در اینجا بماند.

اظهار کرد به طوری که شنیدم قصد دارد دیگر مراجعت نکند گفتم واقعا شما فکر می کنید مهدی کار خوبی کرده گفت به عقیده من نه. او بهتر بود که تحصیلات خود را تمام می کرد. من هم مکرر در گذشته به او گفته ام که خویست لاقل یک رشته ساده را ببیند ولی او آدم تبلی است و بالاخره نتوانست تحصیل کند گفتم آیا به عقیده شما به جای این فعالیت ها که هیچگاه ثمره ای نداشته و نخواهد داشت بهتر نیست شما جوانان تحصیل کنید و بعد به مملکت تان بروید هم به کشور هم به مردم خدمت کنید اظهار کرد البته که بهتر است به همین جهت خود من با هر سختی بوده تحصیلات خود را انجام داده و همیشه تصمیم دارم به ایران برگردم برای دو بچه هم که دارم خیال دارم سال آینده خانم و بچه ها را به ایران بفرستم که فارسی بخوانند.

بعد در مورد فرازی سؤال کردم او مخارجش را از کجا می آورد گفت کار می کند و پول درمی آورد گفتم چقدر درمی آورد گفت در حدود هفتصد مارک در ماه گفتم ولی با این پول چطور می تواند آپارتمان سه اتاقه اجاره کند اتومبیل داشته باشد و زندگی آبرومندی بکند گفت من تصور می کنم با این درآمد چون تنها است بخوبی می تواند زندگی کند گفتم شما چقدر می گیرید گفت ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ مارک در ماه گفتم شما با این پول و سطح زندگی آلمان که روز بروز بالا رفته و می رود خوب حس می کنید و باید تصدیق کنید که یک نفر به تنهایی نمی تواند با ۷۰۰ مارک مثل او زندگی کند خود شما با زن و بچه فقط یک اتاق دارید آیا زندگی شما بخوبی می گذرد اظهار کرد نه ما به سختی می گذرانیم. نمی دانم شاید حرف شما صحیح باشد.

بعد در مورد فیروز فولادی از او سؤال کردم اظهار نمود او مدتی پاریس بود و سپس به رم رفت فعلا در رم ساکن شده است او نتوانست تحصیل کند و هر روزی به یک جایی رفت در نتیجه عاطل ماند او جوان بسیار ساده و خوبی است پرسیدم با او هیچ ارتباطی داری جواب داد بی اطلاع نیستم گاهی از او خبر می رسد.

از او سؤال کردم آیا بچه‌ها قصد دارند در مسافرت شاهنشاه کاری بکنند گفت البته آنها قصد دارند تظاهراتی بکنند ولی از حدود تظاهرات و اعلامیه خارج نخواهد بود. در خاتمه اظهار کرد به شما اطمینان می‌دهم در فعالیت رفقا شرکت نداشته باشم و با تبسم گفت مطمئن باشید یک دفعه اشتباه کرده گذرنامه‌ام را در اختیار آنها گذاردم دیگر چنین عملی از من سرنخواهد زد و تقاضا دارم در آینده هر وقت به مونیخ آمدید اجازه دهید شما را ببینم گفتم قطعاً همین کار را خواهیم کرد.

نظریه

به نظر اینجانب با اینکه این بار نیز نتیجه خوبی از ملاقات مابه دست نیامد معه‌ها با مذاکرات مفصلی که با او شد احساس کردم که این بار لغزشی بیش‌تر از دفعه اول در او پیدا شده ولی شخصاً تصور نمی‌کنم امکان داشته باشد او را استخدام نمود در آینده مجدداً ملاقات با او ادامه خواهد داشت. / کهن^۳.

کوروش لاشایی در گفت‌وگوهای خود با حمید شوکت از ارتباطش با نماینده ساواک در کلن پرده برداشته است. دیگر بنیانگذاران سازمان انقلابی نیز در این باره سخنی نگفته‌اند. بنابراین نمی‌دانیم آیا این ارتباطات اقدامی مستقل و تک‌روانه از سوی لاشایی بوده است یا رهبری سازمان برای کسب اطلاع از نوع و میزان دانسته‌های ساواک درباره خود. با غنیمت شمردن فرصت، لاشایی را به دیدار و گفت‌وگو با علوی‌کیا ترغیب کرده است. البته می‌توان احتمال داد که لاشایی نزدیک‌ترین فرد به خود، یعنی محسن رضوانی را در جریان این ملاقات گذاشته باشد. دومین دیدار آخرین دیدار نیز بود. پنج ماه بعد، بخش ۳۱۵ در مورد لاشایی گزارشی تهیه کرد و در پایان نظر داد:

با توجه به اینکه طرح عملیاتی مزبور جهت استخدام کوروش لاشایی به نتیجه نرسیده در چنین شرایطی که مشارالیه همچنان در بین گروه طرفدار چین به فعالیت پرداخته و با دشمنان مملکت ارتباط دارد ادامه خدمت پدر نامبرده (فرماندار فعلی تهران) و خواهر وی (منشی رئیس کل تشریفات دربار شاهنشاهی) در مشاغل حساس به مصلحت نمی‌باشد در صورت تصویب مراتب به اداره کل چهارم اعلام گردد.^۱

^۱ - اسناد ساواک، پرونده انفرادی کوروش لاشائی نامه شماره ۲۴۴۶، مورخه ۴۵/۹/۱۱ از مریم به اداره کل سوم.

^۲ - اسناد ساواک، پرونده انفرادی کوروش لاشائی نامه مورخه ۴۵/۹/۱۷ از مرکز به جناب آقای پاکدل.

^۳ - اسناد ساواک، پرونده انفرادی کوروش لاشائی نامه شماره ۵۴۸، نامه مورخه ۴۶/۲/۱۹ از نارنج به اداره کل سوم.

"...اینان وقتیکه سلاح تهدید و تطمیع را بی اثر یافتند و خطر افشاء مواضع لرزان و مشکوک خویش را حس کردند سراسیمه وار نقشه کشیدند که سغائی و دو رفیق دیگر را از سر راه بردارند یعنی در واقع فرمان سازمان امنیت ایران و رویزیونیسم جهانی را به موقع اجراء درآورند...".

توفان بر اساس تجربی که از حوادث مشابه در سایر احزاب کمونیستی به دست آورده بود نوشت:

"... حوادث مذکور حاکی است که چگونه یک شارلاتان سیاسی با استفاده از شرایط کنونی نهضت کمونیستی به صورت رهبر "در مقیاس اروپا" درمی آید، چگونه رویزیونیست ها عمال خویش را با نقاب مارکسیست- لنینیست در صفوف انقلاب جا می زنند تا به موقع به افنای انقلابیون و شکست انقلاب کمک کنند، چگونه رویزیونیست ها با ایادی خود در احزاب و سازمان های مارکسیستی- لنینیستی به جاسوسی و خرابکاری می پردازند...".

"سازمان انقلابی" حزب توده ایران آئینه تمام نمای این بررسی بود.

توفان شماره ۸ دوره سوم فروردین ۱۳۳۷ آوریل ۱۹۶۸

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML008.pdf>

مرگ عباس سغائی

مرگ رفیق عباس سغائی که در بیست فوریه گذشته در یکی از بیمارستان‌های برلن غربی روی داد با برخی از مسائل جنبش کمونیستی ایران در پیوند است و جا دارد که در باره آن سخن گفته شود.

رفیق عباس سغائی در نخستین سال‌های تأسیس حزب توده ایران به آن پیوست. از اعضای مرکزی سازمان افسری بود. پس از بهمن ۱۳۲۷ در مقام دادیاری حکومت نظامی تهران خدمات گرانبهائی به حزب خود که کادرها و رهبرانش تحت تعقیب و یا زیر زنجیر پلیس و ارتش بودند انجام داد. در پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران بسمت عضو مشاور انتخاب شد. آنگاه که رهبری حزب توده ایران به رویزیونیسم گرائید وی در موضع مارکسیسم-لنینیسم باقی ماند و بعد از آنکه پلنوم یازدهم بر خطامشی رویزیونیستی صحنه گذاشت به‌مراه دوتن دیگر از اعضای کمیته مرکزی پرچم مبارزه با آن خطامشی را برافراشت. در اعلامیه‌ای که سه نفر مذکور در شهریور ۱۳۴۴ صادر کردند چنین می‌خوانیم:

هیچ قید و بند بوروکراتیکی نمی‌تواند و نباید مارا از اقدام جسورانه و بند گسل در راه احیاء حزب انقلابی توده ایران باز دارد. باید با مغز خود و با تکیه بر عمل نهضت انقلابی ایران و جهان کار کرد. باید به ابتکار توده مردم در یافتن راه‌های متنوع مبارزه میدان داد... ما یقین داریم که رژیم شاه و هر رژیم دیگر دست‌نشانده امپریالیسم سرانجامی جز شکست رسوا نخواهد داشت و این شکست نصیب کسانی نیز خواهد شد که با اتخاذ خطامشی غیر انقلابی و اپورتونیستی از مبارزه انقلابی با این رژیم باز ایستاده اند. مقارن ایامی که مبارزه بر سر دو خطامشی در درون کمیته مرکزی حزب توده ایران می‌گذشت در اروپای غربی بین اعضای و کادرهای حزب توده ایران افکار ضد رویزیونیستی، اراده دفاع از مارکسیسم-لنینیسم، عزم مبارزه با رویزیونیست‌ها قوت می‌گرفت و به تدریج شکل سازمانی می‌یافت. این جریان امید بخشی بود که به همه مارکسیست‌ها - لنینیست‌های ایران نیروی تازه می‌داد. از این جهت وقتی که افرادی به نام سازمان مذکور با آن سه عضو کمیته مرکزی تماس گرفتند با آغوش باز از آنها استقبال شد و سغائی با وجود ضعف جسمانی خویش و باوجود آنکه مانند آن دوتن هیچ سند قانونی برای اقامت در کشور سرمایه‌داری نداشت به نیت کمک به احیاء حزب طبقه کارگر ایران مخفیانه عازم اروپای غربی

گردید. یقیناً این سه نفر با سابقه و تجارب خویش بخوبی می‌دانستند که هر سازمان نوظهوری اگر چه بر اثر مبارزه جوئی انقلابیون صدیق به وجود آمده باشد از نفوذ ماجراجویان و فرصت طلبان و عمال لاخلال‌گر امپریالیسم و رویزیونیسم خالی نتواند بود. ولی این را نیز می‌دانستند که طرد این گونه عناصر فقط در طی مبارزه میسر می‌گردد و فقط در کوره مبارزه است که سره از ناسره شناخته می‌شود. از این جهت مشتاقانه به سازمان مذکور پیوستند و رفیق سغائی جان خود را بر سر این مبارزه نهاد.

شاید هنوز برخی از افراد که سغائی و دو رفیق دیگر صمیمانه به آن پیوستند از شیوه‌ای که در درون سازمان در مبارزه بر علیه آنها به کار برده شد بخوبی آگاه نباشند.

شرح اختلافات سغائی و دو رفیق دیگر با آن چند تنی - که انحرافات ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی‌شان هر روز کم و بیش آشکار شده است - در این مقاله محلی ندارد.

منظور ما در این جا فقط بیان شیوه‌ای است که اینان در مبارزه با سغائی و دو رفیق دیگر به کار بردند. شیوه اینان صریحاً و بدون کم و کاست شیوه فاشیستی بود، شیوه دشمنان سوگند خورده مارکسیسم-لنینیسم بود، شیوه رویزیونیست‌های ورشکسته بود. اینان وقتیکه سلاح تهدید و تطمیع را بی‌اثر یافتند و خطر افشاء مواضع لرزان و مشکوک خویش را حس کردند سراسیمه وار نقشه کشیدند که سغائی و دو رفیق دیگر را از سر راه بردارند، یعنی در واقع فرمان سازمان امنیت ایران و رویزیونیسم جهانی را به موقع اجراء در آورند. اینان سغائی و دو رفیق دیگر را به قصد نابودی آنها ناگهان در کشور امپریالیستی، در کشور "شیطان زرد"، در کشوری که فقط به دارندگان سیم و زر حق حیات می‌دهد، بدون کم‌ترین ارتباط، بدون کم‌ترین وسیله امرار معاش تنها گذاشتند و خندان خندان در کمین نشستند که گیوتین گرسنگی و بی‌خانمانی کی بر گردن آنها فرود خواهد آمد، و راه فریب‌کاری‌های سیاسی اینان را کی خواهد گشود. در چنین شرایطی سغائی پس از چند ماه تحمل، به این خیال که چون حزب رومانی صریحاً در برابر احزاب مارکسیستی-لنینیستی موضع نگرفته در برابر رویزیونیست‌های شوروی استقلال

عمل نشان می‌دهد از دولت رومانی تقاضای پناهندگی کرد. ولی دولت رومانی که نخست وعده موافق داد بعداً - تحت فشار چه عواملی؟ - شرایط ناپهنجاری برای او فراهم آورد و بالاخره او را که افسر فراری، مبارز کمونیست، فاقد سند قانونی، تحت تعقیب پلیس و سازمان امنیت ایران بود باجبار به آلمان فدرال فرستاد، وضع سغائی در آلمان فدرال دشوارتر و جانفرسا تر گردید.

بیماری قلبش شدت یافت و در بیمارستان افتاد. در این موقع مشقات یک ساله، بی‌دوائی و بی‌غذائی و دربدری کار خود را کرده و سغائی را از پای در آورده بود. چون فرا رسیدن مرگ را حس کرد به زن و دو فرزندش که در آلمان دموکراتیک هستند آگهی داد و به امید اینکه به آخرین دیدار آنها نائل آید خود را با حال احتضار به یکی از بیمارستان‌های برلن غربی کشانید. ولی رویونیست‌های حزب توده ایران و آلمان دموکراتیک تا آخرین لحظه موافقت نکردند که سغائی به آلمان دموکراتیک پا بگذارد و از زن و دو فرزندش دیداری کند. به این طریق دشنه‌ای که از جبهه متحد رویونیست‌ها به دست افرادی که چهره منافق خویش را در لابلائی پرچم سرخ پنهان ساخته‌اند به سوی آن سه عضو کمیته مرکزی دراز شده بود بالاخره در سینه رفیق سغائی فرونشست.

مرگ سغائی برهان تازه‌ای بر حقانیت مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها است. مرگ سغائی به ما فرمان می‌دهد که در مبارزه خویش پایدارتر و استوارتر باشیم. مرگ سغائی نشان می‌دهد که رویونیست‌ها چون در عرصه ایدئولوژیک و سیاسی به شکست‌های سخت دچار آمده و بی‌تقاب شده‌اند فعالیت اصلی خود را به اتهام پراکنی، نفاق‌افکنی توطئه‌گری و خرابکاری متوجه ساخته‌اند. شیوه عمده کار آنها تروتسکیستی و فاشیستی است. فیلسوفانه از "هومانیسم" دم می‌زنند و واقعا هم در برابر امپریالیست‌ها و جاسوسانشان، در برابر جونسون‌ها و محمدرضا شاه‌ها، در برابر دله دزدها، خودفروخته‌ها، بی‌پرنسیب‌ها بسیار هومانیست و خلیق و مهربان‌اند ولی در برابر مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها کین‌جو، درنده و خون‌خوارند. سازمان‌های مارکسیستی - لنینیستی باید به این نکته توجه کافی داشته باشند. باید به این اعتقاد راسخ برسند که رویونیست‌ها در مبارزه با نیروهای انقلابی در صف امپریالیست‌ها و مرتجعان دیگر جای دارند.

مرگ سغائی داغ ننگی است بر چهره آن افرادی که خود را در کنار مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها جا داده‌اند و از پشت به آنها خنجر می‌زنند، افرادی که در کوبیدن سه عضو کمیته مرکزی در همه حال با رویزیونیست‌ها هم‌آهنگی کردند، افرادی که چند سال نهضت مارکسیستی-لنینیستی ایران را به عناوین مختلف در رخوت و گمراهی نگه داشتند، فرصت‌های گرانهائی را فرار دادند، و زمینه مساعد فعالیت را چنان برهم زدند که برای بهبود آن زحمات و مشقات فراوان لازم است. حوادثی که در حزب کمونیست بلژیک، کمونیست ونزوئلا و حزب سوسیالیست کوبا گذشته است می‌تواند پرتو جدیدی بر عملیات زیان‌کارانه این ماجراجویان سیاسی و گرداننده یا گردانندگان پشت پرده آنها بیفکند. حوادث مذکور حاکی است که چگونه یک شارلاتان سیاسی با استفاده از شرایط کنونی نهضت کمونیستی به صورت رهبر "در مقیاس اروپا" در می‌آید، چگونه رویزیونیست‌ها عمال خویش را با نقاب مارکسیست-لنینیست در صفوف انقلاب جا می‌زنند تا به موقع به افشای انقلابیون و شکست انقلاب کمک کنند، چگونه رویزیونیست‌ها با ایادی خود در احزاب و سازمان‌های مارکسیستی-لنینیستی به جاسوسی و خرابکاری می‌پردازند.

حوادث مذکور نه فقط برای مارکسیست‌ها-لنینیست‌های ایران بلکه برای همه احزاب و سازمان‌های مارکسیستی-لنینیستی جهان درس عبرتی است. در ایران باید سرچشمه وجود این گونه افراد را کشف کرد، باید ریشه آنها را در آورد، باید شیوه‌های آنها را محکوم ساخت، باید از رخنه نظائر آنها در جنبش مارکسیستی-لنینیستی با هوشیاری کامل جلو گرفت.

ما امیدواریم که رفقای دیگر مارکسیست-لنینیست ما نیز که با ایمان و انرژی انقلابی آنها به دست این افراد بازی شده است به نتیجه‌گیری و اتخاذ تصمیم لازم دست بزنند.

فوسوسا که عباس سغائی در گذشت، و ای خوشا که با در گذشت هیچکس مبارز ه پایان نمی‌پذیرد.

گرامی باد خاطره سغائی

در آبانماه ۱۳۴۷ یعنی تقریباً ۷ ماه بعد از درج مقاله مرگ عباس سغائی در توفان و افشاء رهبران این سازمان، سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان نقد خویش را به "سازمان انقلابی" با توجه به انشعابی که در آن صورت گرفته بود و این انشعاب بررسی و تحلیل‌های توفان را مورد تأیید قرار می‌داد ادامه داد و نقش منفی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران سندسازی، فریب توده دانشجو و... را بر اساس اسنادی که خود آنها منتشر کرده بودند برجسته کرد.

توفان شماره ۱۵ دوره سوم آبان ۱۳۴۷ نوامبر ۱۹۶۸

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TM>

L015.pdf

"سازمان انقلابی"

روزنامه "توده" پس از یکسال و نیم تعطیل دوباره به صورت جزوه‌ای منتشر شده است. در مقدمه جزوه گفته می‌شود که علت تعطیل یکسال و نیم "مبارزه درونی حاد" سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور "بوده و اینک این سازمان یکی از مهم‌ترین بحران‌های رشد خود را پشت سر گذاشته و "با تصحیح اشتباهات" خود مصمم تر و قاطع تر به کار پرداخته است.

ولی تجربه چهارساله نشان داده است که صحبت از "مبارزات درونی" و "تصحیح اشتباهات" در نزد گردانندگان این سازمان چیز دیگری جز بازی با کلمات نیست. اینان اصل مارکسیستی-لنینیستی انتقاد از خود را به صورت وسیله‌ای برای تسکین کادرها و از میدان بدر کردن منتقدان صدیق در آورده اند. اینان مدعی اند که سازمانشان یگانه سازمان مارکسیستی-لنینیستی است و "اکنون از نظر کیفی بدرجه‌ای رسیده است که اعتماد تمام مارکسیست -لنینیست‌ها و نیروهای انقلابی خارج و داخل کشور را به سوی خود جلب کرده است" (روزنامه توده شماره ۸) ولی در هر برخورد مشخص سازمانشان با مسائل مختلف اجتماعی، ناچار اعتراف می‌کنند که کم‌ترین نشئه مارکسیستی-لنینیستی در آن برخورد وجود نداشته است. باین تفاوت که این ادعا از ته دل است و این اعتراف از نوک زبان.

بطوری که معلوم است جلسه‌ای که در زمستان ۱۹۶۴ تشکیل شد و بعدها نام کنفرانس اول بخود گرفت جلسه موسسان "سازمان انقلابی" است یعنی پایه گذار سازمانی است که به قول گردانندگان از "اعتماد تمام مارکسیست- لنینیست‌ها و نیروهای انقلابی خارج و داخل کشور" برخوردار شده است. ولی خود سازمان اعتراف می‌کند که: شرکت کنندگان در این کنفرانس دارای وحدت ایدئولوژیکی نبودند و تصور صحیح و روشنی در باره‌ی انقلاب و راه مسلحانه آن نداشتند. آخر کسانی که وحدت ایدئولوژیک نداشته و فاقد تصور صحیح و روشنی از انقلاب و راه مسلحانه آن بودند چگونه توانستند سازمانی مارکسیستی- لنینیستی بنیاد نهند؟ آیا سازمان مارکسیستی- لنینیستی می‌تواند بدون وحدت ایدئولوژیک مارکسیستی- لنینیستی بنیاد گذاری شود؟

دومین کنفرانس در پائیز ۱۹۶۵ تشکیل شد که یک سال بعد در گزارش کنفرانس فوق العاده در باره‌ی آن گفته می‌شود: "ما در آن زمان عینک نزدیک بین خود را بر چشم گذاشته بودیم... دچار پراگماتیسم بودیم و به هیچ وجه مسئله را از دید استراتژیکی، از دید طولانی بررسی نمی‌کردیم" و اینک نویسندگان جزوه بر آنند که: اصولا کنفرانس دوم به "مصالحه ایدئولوژیک" دست زده بوده است (جزوه صفحه ۴). مصالحه ایدئولوژیک معنای دیگری جز این ندارد که ایدئولوژی پرولتری (مارکسیستی - لنینیستی) با ایدئولوژی (بورژوازی) همزیستی مسالمت آمیز داشته و به عبارت دیگر ایدئولوژی پرولتری با ایدئولوژی بورژوائی سازش داده شده است. آیا از این مقدمه نتیجه نمی‌شود که کنفرانس دوم کنفرانس رویزیونیستی بوده و آنچه به وجود آورد، نیز رویزیونیستی است؟

در جزوه ادعا می‌شود که "دریک ارزیابی عمومی می‌توان گفت که خط اساسی مبارزه سازمان ما درست بوده" است (ص ۶). کدام "خط اساسی" بر همه روشن است که خط اساسی "سازمان انقلابی" همان مصوبات کنفرانس دوم می‌باشد. تا امروز چنانکه معلوم است هیچ کنفرانس عادی دیگری از طرف این سازمان تشکیل نشده و مصوبات کنفرانس مذکور پیوسته مبنای عمل بوده و هنوز بقوت خود باقی است. پس باز می‌پرسیم: کدام خط اساسی؟ همان خط اساسی که کنفرانس دوم

تصویب کرد؟ همان خط اساسی که بقول شما مولود مصالحه ایدئولوژیک بود؟ آیا امروز نیز همان مولود مصالحه ایدئولوژیک را غسل تعمید می‌دهید؟

کنفرانس فوق العاده در تابستان ۱۹۶۶ تشکیل شد. در گزارش کنفرانس چنین می‌خوانیم: "ما در حزبی تربیت شده‌ایم که اپورتونیسم کهنسال در تمام رگ و ریشه آن نفوذ کرده بود. ما در حزبی تربیت شده‌ایم که رهبری آن در مجموع خطامشی صحیحی نداشته است... پس از تلاشی حزب توده نیز در تشکیلات وابسته به "کمیته مرکزی" در خارج بوده‌ایم که چراغ راهنمای آن (۱) ایدئولوژی غیر پرولتری و ضدانقلابی بوده است... نقش تعیین کننده را موضع طبقاتی بازی می‌کند... سازمان ما را به طور اعم روشنفکران تشکیل می‌دهند و این زمینه بسیار مساعدی برای رشد اپورتونیسم و ریزیونیسم می‌باشد... ما باید تدریجا از روشنفکران چپ به روشنفکران پرولتری تبدیل شویم... برای اجرای خطی مشی توده‌ای باید در میان توده‌های مردم بود... سازمان ما در میان توده‌های مردم نیست..." در اینجا صحبت از افراد معینی نیست، صحبت از "ما" است صحبت از مجموعه سازمان و افراد آن است. اگر این اعترافات صمیمانه است چگونه می‌توان سازمانی را که افرادش مجموعا از اپورتونیستی کهن‌سال تغذیه کرده‌اند، زمینه مساعدی برای رشد اپورتونیسم و ریزیونیسم دارند، روشنفکر چپ اند نه روشنفکر پرولتری، جدا از توده‌های مردم اند، خطامشی توده‌ای ندارند... سازمانی مارکسیستی - لنینیستی نامید؟

حقیقت اینست که این اعترافات صمیمانه نیست، برای نمایش است، از روی ریاست، برای فریب این و آن است. در همین قطعه‌نامه بعد از آنکه نوشته اند: "برای اجرای خطامشی توده‌ای باید در میان توده‌های مردم بود" و اضافه کرده‌اند که "سازمان ما در میان توده‌های مردم نیست" و به این طریق اعتراف کرده‌اند که سازمانشان ضرورتا خطامشی توده‌ای ندارد در دو صفحه بعد ناگهان عنان لاف و گراف را از دست داده نوشته اند: "کسانی که... با توده‌ها نبوده اند، با آنها زندگی نکرده‌اند، مبارزه را از پشت میز در خارج انجام داده‌اند مسلم است که خطامشی توده‌ای ما را نمی‌فهمند!" همان کسانی که در دو صفحه قبل خود را روشنفکران چپ (و نه روشنفکران پرولتری) و جدا از توده‌های مردم و فاقد خطامشی می‌شمردند ناگهان به صورت قهرمانان خدمت به خلق در می‌آیند که با توده‌ها بوده‌اند با آنها

زندگی کرده‌اند، خطمشی توده‌ای دارند، و کیست که در کمالاتشان جرات تردید داشته باشد!

این تناقضات نشانه چیست؟ نشانه عدم صداقت است. جزوهای که اینک بعنوان شماره ۱۰ روزنامه توده منتشر شده نیز هدف دیگری جز مغلطه ندارد. در این جزوه اعترافات تازه‌ای مطرح است، اعترافاتی که مضمون آنها از دید هیچ صاحب نظری پوشیده نبود ولی نخستین بار است که گردانندگان "سازمان انقلابی" بر زبان آورده‌اند. امروز پس از گذشت چهارسال، اعتراف می‌شود که "سازمان انقلابی" در تمام دوران موجودیت خود به لزوم حزب طبقه کارگر برای انقلاب ایران، به آموزش مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون در زمینه انقلاب در کشورهای نظیر ایران اعتقاد نداشته و به راهی می‌رفته است که عناصر غیر مارکسیست به ویژه در آمریکای لاتین تبلیغ می‌کنند. در صفحه ۲ جزوه چنین می‌خوانیم: قرار دادن آن (یعنی راه کوبا) در مقابل راه انقلاب چین و ویتنام... برخورد ماجراجویانه به مبارزه مسلحانه، بزرگ کردن نقش قهرمانان و کم بها دادن به نقش توده‌ها و نفی نقش حزب پیشقراول... این گرایشها در سازمان ما هم تاثیر خود را گذاشته بود. ولی در اینجا فقط گوشه‌ای از حقیقت را بروز داده‌اند تا بتوانند تمام حقیقت را بپوشانند. حقیقت اینست که "گرایش‌های" مذکور نه فقط در سازمان تاثیر داشت بلکه مشی اصلی سازمان را تشکیل می‌داد. در صفحه ۴ جزوه گوشه بزرگ‌تری از حقیقت بروز داده می‌شود. در آنجا چنین می‌خوانیم: سازمان ما درک عمیقی از حزب پرولتاریائی نداشت و ارتباط آن را با مبارزه مسلحانه به درستی درک نمی‌کرد. ما در مورد ساختمان حزب و مبارزه مسلحانه دارای یک دید التقاطی بودیم. ما ایجاد سازمان‌های مارکسیستی- لنینیستی را در روستا نه قبل از شروع مبارزه مسلحانه توسط کار مخفی طولانی، بلکه در درون "نطفه‌های مبارزه پارتیزانی" می‌دیدیم، بسیج دهقانان را نه توسط کار سیاسی سازمان مارکسیستی- لنینیستی بلکه کار گروه‌های پارتیزانی توسط عملیات مسلح می‌پنداشتیم. اینجا دیگر صحبت از مجموعه سازمان است. "سازمان انقلابی" در مورد ساختمان حزب و مبارزه مسلحانه "دید التقاطی" داشته است. آیا دید التقاطی همان دید رویونیستی نیست؟ آیا دید رویونیستی در مورد حزب طبقه کارگر همان دید نفی حزب طبقه کارگر نیست؟

مطابق این اعتراف "سازمان انقلابی" عقیده داشته و در واقع منتظر بوده است که "نطفه‌های مبارزه پارتیزانی" - معلوم نیست به دست کی و به رهبری کی - به وجود آید، دهقانان بوسیله گروه‌های پارتیزانی - که ترکیب و ماهیت سیاسی و رهبری آنها معلوم و روشن نیست - بسیج شوند و آنگاه...و فقط آنگاه سازمان‌های مارکسیستی-لنینیستی در روستا - معلوم نیست چگونه - قدم بعرصه نه‌د. کی باید حزب طبقه کارگر بظهور برسد و ظهور او چقدر با "ظهور حضرت" فاصله خواهد داشت معلوم نیست. اینست خلاصه توطئه‌ای که در عرض چند سال بر علیه حزب طبقه کارگر ترتیب داده بودند!

اینک می‌گویند روش خود را اصلاح کرده‌ایم! آیا راست است که اصلاح کرده‌اند؟ به هیچ وجه راست نیست. بار دیگر به عبارت صفحه ۴ که ما در بالا نقل کردیم مراجعه کنید. چنانکه عبارت نشان می‌دهد آنها برای "کارمخفی طولانی" و سپس "شروع مبارزه مسلحانه" وجود "سازمان‌های مارکسیستی-لنینیستی را لازم می‌شمارند نه حزب واحد مارکسیستی-لنینیستی را". امروز هم معتقداند که لازمه "کار مخفی طولانی" و "شروع مبارزه مسلحانه" حزب طبقه کارگر نیست. نظریه امروز آنها همان نظریه دیروزی است با این تفاوت که امروز ازهمه جانب علامت "پرچم سرخ مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون" بر آن وصله زده اند.

بسیار عبرت انگیز است که نویسندگان "توده" حزب توده ایران را بارها به باد ناسزا گرفته‌اند که چرا در سال‌های ۴۰ و ۵۰ نتوانسته است از تجارب حزب کمونیست چین و اندیشه مائوتسه دون بهره بگیرد و جنگ توده‌ای را وسیله تحصیل قدرت قرار دهد، و به این علت حزب توده ایران را "رفرمیست" و "اپورتونیست" می‌شمارند. ولی خودشان در سال‌های ۶۰ در سال‌هایی که چین توده‌ای در بحبوحه درخشش است، در سال‌هایی که اندیشه مائوتسه دون جهان را در زیر پر گرفته است، در سال‌هایی که مارکسیسم-لنینیسم در اثر نبرد عظیم ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی به مرحله عالی‌تری گام نهاده است، در سال‌های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، راه انقلاب چین را بدور افکنده، "راه کوبا" را برگزیده، به مبارزه مسلحانه برخورد ماجراجویانه داشته، نقش حزب پیشقراول را نفی

می‌کردند. و معذالک یک سر مو از پیشوائی آنها بر مارکسیست لنینیست‌ها کم نشده است، نه رفرمیست اند، نه اپورتونیست اند و نه خرده‌بورژوا!

اعتراف دیگر نویسندگان جزوه مربوط به "همزیستی مسالمت‌آمیز" آنها با رویزیونیسم است. در صفحه ۴ چنین می‌خوانیم: سازمان ما نتوانست از همان آغاز به طور همه جانبه رویزیونیسم معاصر و تظاهرات گوناگون و مشخص آنرا در جنبش کارگری ایران باز شناسد و با آن قاطعانه به مبارزه برخیزد. سازمان ما پس از تشکیل تا مدتی از انتشار ارگان خودداری کرد و به این ترتیب از پلمیک و مبارزه با رویزیونیسم غافل ماند.

ولی حتی این اعتراف بسیار ناقص هم صادقانه نیست زیرا که در صفحه دیگر عکس آنرا نوشته اند. این جملات را در صفحه ۵ بخوانید: "سازمان ما به مثابه تنها سازمان مارکسیستی-لنینیستی با رویزیونیسم به طور علنی و نسبتاً وسیع به مبارزه برخاسته و از مارکسیسم-لنینیسم دفاع کرده است". این جملات را در صفحه ۶ بخوانید: "سازمان ما در مقیاس ایران سازمانی است که با رویزیونیسم معاصر و رویزیونیست‌های وطنی به مبارزه برخاسته و از مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون دفاع کرد".

گرداندگان "سازمان انقلابی" بقول خودشان از آغاز تشکیل سازمان تا انتشار روزنامه توده یعنی تا فروردین ۱۳۴۵ از پلمیک و مبارزه با رویزیونیسم غافل مانده اند". سپس مجموعاً ۸ شماره روزنامه انتشار داده‌اند که حالا مدعی اند دو شماره اول آن در اختیار سه تن از اعضای کمیته مرکزی بوده است (صفحه ۴ جزوه). باقی می‌ماند ۶ شماره. سپس مجدداً مدت یکسال و نیم از انتشار روزنامه خودداری کرده‌اند. بنابراین تمام ادعای آنها در مورد مبارزه با رویزیونیسم در عرض چهارسال منحصر می‌شود به ۶ شماره روزنامه. بگذریم از اینکه ۶ شماره مذکور سرشار از انحرافات ضد مارکسیستی-لنینیستی است. ولی اگر هم آن ۶ شماره را حاوی مبارزه ضد رویزیونیستی بدانیم آیا اینست آن مبارزه "نسبتاً وسیع" که گرداندگان توده از آن لاف می‌زنند؟ آیا اینست آن "دفاع از مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون" که اینان سرمایه خویش ساخته اند؟

در عرض همین مدت "سازمان انقلابی" دو جزوه از نشریات "راه کوبا" منتشر ساخت. یکی بعنوان "جنگ پارتیزانی" و دیگری بعنوان "جنگ پارتیزانی، راهی برای کسب قدرت حاکمه" که نام آنها را در فهرست انتشارات خود مغرورانه بر بالای نام "مسائل لنینیسم" استالین قرار می‌داد. مضمون این دو جزوه همان است که امروز "سازمان انقلابی" آن را "برخورد ماجراجویانه به مبارزه مسلحانه"، "بزرگ کردن نقش قهرمانان"، "کم بها دادن به نقش توده‌ها"، "نفی نقش حزب پیشقراول" می‌شمارد. آیا انتشار این جزوات در جهت اشاعه مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون انجام می‌گرفت؟ واقعیات نشان می‌دهد که آنچه خط اصلی فعالیت "سازمان انقلابی" را ترسیم کرده و می‌کند دفاع از مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون نیست. اینکه گردانندگان روزنامه توده پشت سرهم، بجا و بی‌جا، کلمات "مارکسیسم-لنینیسم" و اندیشه مائوتسه دون را تکرار می‌کنند به منظور پوشاندن ماهیت امر است. جزوه اخیر نشان می‌دهد که گردانندگان "سازمان انقلابی" بجای آنکه لبه تیز مبارزه خود را بجانب ارتجاع و امپریالیسم و ریزیونیسم متوجه سازند آن را به جانب مبارزان با ارتجاع و امپریالیسم و ریزیونیسم برگردانده‌اند. کینه ورزی آنها به سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان گواه روشن این امر است. توفان مارکسیستی-لنینیستی به شهادت صفحات روزنامه ارگانش درسراسر حیات خود لحظه‌ای از مبارزه با رژیم کودتا، امپریالیسم و ریزیونیسم باز نایستاده است. مشی او در مورد چگونگی احیاء حزب طبقه کارگر ایران در عرصه کشور، عملی ساختن انقلاب قهرآمیز بر آموزش مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون قرار دارد. انتقاد صحیح را می‌پذیرد و اتحاد کلیه مارکسیست‌ها - لنینیست‌های ایران را از جان و دل خواستار است. هر ضربتی که بر سازمان توفان وارد آید مورد تأیید و باعث تحسین رژیم محمدرضا شاه و امپریالیست‌ها و ریزیونیست‌های شوروی و ایرانی خواهد بود. ولی در عین حال موجب افشاء ضربت‌زنان خواهد گردید و این امر به سود نهضت مارکسیستی-لنینیستی و به سود پیشرفت انقلاب ایران تمام خواهد شد. بدون تردید آن عده جوانانی که با شور و شوق به "سازمان انقلابی" روی آورده و پس از چند سال تلاش و کوشش با حقایق تلخی که برخی از آنها را در فوق نشان دادیم روبرو شده‌اند شهامت اتخاذ تصمیم

قطعی خواهند داشت و سرانجام راه مبارزه انقلابی را در کنار سایر مارکسیست - لنینیست‌های ایران خواهند یافت.

۱ - جالب توجه است که سازمانی "انقلابی"، "ایدئولوژی غیر پروتتری و ضدانقلابی" را "چراغ راهنما" می‌خواند.

در مورد این مقاله باید یادآور شد که در نشست هیأت مرکزی مورخ ۶۸/۱۱/۰۱ این مقاله‌ی توفان راجع به "سازمان انقلابی" خوانده شد و به اتفاق آراء مورد تأیید هیئت مرکزی قرار گرفت. در سال ۱۳۴۹ پرویز نیکخواه یکی از رهبران "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در زندان شاه تسلیم شد و به مداح شاه بدل گردید. توفان در تاریخ تیرماه همان سال در مقاله "سر و ته یک کرباس" نوشت:

"ارزیابی ما از "سازمان انقلابی" برخوانندگان توفان پوشیده نیست. ما این سازمان را از روی خیانتی که افراد آن مرتکب شده و می‌شوند قضاوت نمی‌کنیم، همچنانکه ملاک ارزیابی ما از حزب توده ایران خیانت بهرامی‌ها، یزدی‌ها، شرمینی‌ها و دیگران نیست. ما "سازمان انقلابی" را از آنجهت مطرود می‌دانستیم که از همان آغاز به علت انحرافات ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی خود و به علت نفوذ عمال دشمن در مقامات بالای آن، در خدمت رویزیونیست‌ها و سازمان امنیت قرار داشت."

توفان شماره ۳۵ دوره سوم تیر ۱۳۴۹ ژوئیه ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TM_L035.pdf

سر و ته یک کرباس

خودفروشی و خیانت عناصری فرومایه وسیله‌ای به دست سازمان امنیت داد تا به صحنه‌سازی‌های تازه‌ای بپردازد. منظور از این صحنه‌سازی‌ها این است که از زبان این عناصر خودفروخته به مردم ایران و جهان اعلام دارد که "انقلابات شاهانه" جامعه ایران را دگرگون ساخته، مناسبات فتودالی را از روستای ایران بر افکنده، برای دهقانان زندگی نوی آفریده، ایران را در شاهراه صنعتی شگرفی انداخته، سیاست مستقل و ملی در پیش گرفته یا به طور خلاصه از ایران نیمه مستعمره و نیمه فتودال کشوری مستقل و متریقی پدید آورده است. اگر نیروهای انقلابی از ایران به مثابه کشوری نیمه مستعمره و نیمه فتودال سخن می‌رانند، "انقلابات شاهانه" را جز تحکیم زنجیر اسارت خلق ما، تشدید غارت ثروت‌های سرزمین ما از جانب امپریالیسم، تشدید استثمار زحمت‌کشان میهن ما یا به عبارت دیگر جز خیانت به مصالح و منافع خلق ایران نمی‌دانند، گویا به خاطر آنست که از واقعیت دوراند، آمار در اختیار ندارند، در زندان به بررسی نتایج حاصل از "انقلابات شاهانه" ننشسته‌اند. هرکس که خود را در اختیار سازمان امنیت بگذارد و بخدمت شاه خائن درآید به یکباره از "عالم غیب" حقایق بر او مکشوف می‌گردد، از "پندارهای واهی" بیرون می‌آید و به دنیای واقعیات فرو می‌افتد و آنگاه پیشواشناسانه می‌تواند طی پیامی که انتشار آنرا از سازمان امنیت می‌خواهد "حقایق مکشوفه" را برای دوستان و دانشجویان بازگو کند و آنانرا به تسلیم در برابر رژیم دعوت نماید. خائن همه را به کیش خود پندارد. او گویا نمی‌داند که پیام سازمان امنیت ولو آنکه از دهان "نیکخواهی" بر آید پیام سازمان امنیت است و نفرت همگانی بدرقه آن. تقریرات و تحریرات تسلیم شدگان به شاه نشانه قوت و حقانیت رژیم نیست، نشانه ضعف و پوچ بودن ادعاهای آن است.

در گذشته رجال سرشناسی مانند جانسون، نیکسون، پادگورنی، برژنف، کاسکین، دوگل و... بوفور اقدامات رژیم و "رهبری شاهنشاه" را ستوده‌اند و اکنون نیز ساده‌لوحینند. پس چگونه است که سازمان امنیت دست بدامان افرادی خود فروش گمنام زده است تا آنچه را که دشمنان خلق ایران گفته‌اند با تفصیل بیش‌تری تکرار کنند؟ دلیل آن روشن است. سازمان امنیت را این بار به فتوای "مائوئیست" ها نیاز افتاده برای آنکه از یکسو ثابت کند که حتی "انقلابیون" و "مائوئیست" ها،

هنگامیکه در برابر واقعیات قرار می‌گیرند به ناچار "انقلابات شاهانه" را تایید می‌کنند و از سوی دیگر اینگونه وانمود سازد که آنهایی که خود را انقلابی و طرفدار مبارزه مسلحانه می‌نمایانند در واقع مردمانی جبون و زبوند، در سخن از انقلاب قهرآمیز دم می‌زنند ولی آنگاه که پای آزمایش به میان می‌آید راه تسلیم به دشمن در پیش می‌گیرند. سازمان امنیت خیانت این فرومایگان را برجسته می‌کند برای آنکه در صفوف عناصر انقلابی و وفادار به مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائو، تزلزل و آشفتگی پدید آورد و آنها را از مبارزه منحرف و دلسرد گرداند. هدف اساسی سازمان امنیت از این صحنه‌سازی‌ها، مبارزه با افکار انقلابی و به ویژه با کمونیسم است، مبارزه با آن نیروی رشد یابنده‌ای است که نه تنها ثبات، بلکه حیات رژیم را هم تهدید می‌کند.

اما همان طور که انتظار می‌رفت بهره‌برداری از خیانت این عناصر در انحصار سازمان امنیت و شاه باقی نماند. رویزونیست‌های حزب توده ایران نیز فرصتی یافتند تا ناجوانمردانه به مارکسیست-لنینیست‌ها و پیروان اندیشه مائو بتازند و خیانت عناصری چند را دلیل حقانیت خود بشمارند.

در گذشته رویزونیست‌ها "سازمان انقلابی" را که از همان آغاز لانه عمل رویزونیست و سازمان امنیت گردید و همچنین خط‌مشی کاستریستی آنرا "مائوئیست" نامیدند برای آنکه با استفاده از انحرافات بی‌حد و حساب آن، اندیشه مائوتسه دونگ را در زیر حملات خویش بگیرند. اکنون نیز خیانت تنی چند از افراد این سازمان را وسیله حمله و هجوم به وفاداران مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائو قرار داده‌اند.

ارزیابی ما از "سازمان انقلابی" برخوانندگان توفان پوشیده نیست. ما این سازمان را از روی خیانتی که افراد آن مرتکب شده و می‌شوند قضاوت نمی‌کنیم همچنان‌که ملاک ارزیابی ما از حزب توده ایران خیانت بهرامی‌ها، یزدی‌ها، شروینی‌ها و دیگران نیست. ما "سازمان انقلابی" را از آن جهت مطرود می‌دانستیم که از همان آغاز به علت انحرافات ایدئولوژی، سیاسی و تشکیلاتی خود و به علت نفوذ عمال دشمن در مقامات بالای آن، در خدمت رویزونیست‌ها و سازمان امنیت قرار داشت.

"سازمان انقلابی" با آنکه چپ و راست از اندیشهٔ مائو دم می‌زند در واقع آلتی است در دست رویزیونیسم و ارتجاع برای مبارزه با مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون، برای جلوگیری از احیاء حزب طبقه کارگر و جلوگیری از مبارزه با رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم. دشنام‌ها، اتهامات و دشمنی‌های آن علیه سازمان توفان تصادفی نیست. و باید اذعان کرد که این سازمان در انجام وظیفه‌ای که بدو محول گردیده نهایت کوشش را به کار برده است و با ایدئولوژی، سیاست و شیوه تشکیلاتی ضدانقلابی خود تاکنون خدمات شایانی به رویزیونیسم و ارتجاع کرده است. پیوستن افرادی از این سازمان به دشمن نخستین خیانت این سازمان نیست، آخرین آن نیز نمی‌باشد.

اما معلوم نیست کجای خیانت افرادی از این سازمان دلیل حقانیت رویزیونیست‌ها و نشانه وفاداری آنها به مارکسیسم-لنینیسم است؟ مگر نه اینست که این افراد به تکرار همان حرف‌های پرداخته‌اند که رویزیونیست‌های ایرانی و اربابان سوسیال امپریالیست آنها گفته‌اند. این آقایان گویا گفته‌ها و نوشته‌های خود و اربابان خود را به دست فراموشی سپرده‌اند و لذا جا دارد که با یادآوری‌هایی چند، آنها را از عالم نسیان بیرون کشیم.

نخست ببینیم افرادی که خیانت کرده و به اردوی دشمن پیوسته‌اند چه گفته‌اند و چه نوشته‌اند.

یکی از آنها از "تحولات عظیمی که در روستای ایران و در امر صنعتی شدن کشور بوقوع پیوسته" سخن می‌راند. دیگری بر آنست که در ایران همه چیز دگرگونی یافته است، راه مستقل و مترقی ایران بدون اتکاء به شرق یا غرب و با همزیستی با هردو به ساختمان زیربیزی بنای اقتصادی... توجه دارد، مناسبات سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای پدیدار گشته است، نظام قرون وسطائی کهن فرو ریخته و روابط و ابزار جدید تولید جایگزین آن شده است. "...طرح‌های بسیار مترقی، چون فرهنگ و بهداشت برای همه و تامین اجتماعی در شرف پیاده شدن است".

"...حرکت به سوی صنعتی کردن کشور، پیکار علیه بی‌سواد، شرکت زنان در امور اجتماعی، گسترش فرهنگ و بهداشت... اتخاذ سیاست مستقل ملی... به کار

بستن همزیستی مسالمت‌آمیز، حوادثی جز اینها که در تاریخ معاصر میهن ما نمونه‌ای همانند نمی‌توان یافت."

"بی‌شک نقطه عطف این حرکت تاریخی را ششم بهمن ۱۳۴۱ می‌باید بشمار آورد."

"نخست شاهنشاه را سپاس می‌باید گفت که با بدعتی در خور زمانه... رهبری امور را به دست گرفتند و حصار دیرین را که بین ایشان و ملت جدائی می‌انداخت از میان برداشتند."

این یاوه‌سرائی‌ها بدون شک خیانت به خلق است، ستایش شاه و استعمارنویں است. مداحی و چاپلوسی ننگینی است. در این ارزیابی نمی‌توان با بلندگویان روزیونیست‌های ایرانی هم‌زبان و هم‌آواز نبود. لیکن این یاوه‌سرائی‌ها همان است که روزیونیست‌ها خود سال‌هاست به طور صریح یا درپرده بخورد مردم ایران می‌دهند. این حقیقت دیگر بر کسی پوشیده نیست معذالک برای مقایسه یادآوری پاره‌ای از درفشانی‌های آنها لازم است.

"بطوری که اطلاع دارید مطبوعات شوروی و رادیوی شوروی که مبین عقاید و نظریات جوامع ما می‌باشد در اصلاحاتی که از طرف اعلیحضرت شاهنشاه اعلام گردید، مخصوصاً چنان اصلاحاتی که با منافع قشرهای وسیع سکنه مربوط است مانند اصلاحات ارضی، تفویض حقوق زنان و غیره حسن استقبال می‌کنند. مردم شوروی درک می‌کنند که اجرای اقدامات با مشکلات معینی همراه است و در این مورد نیز به طور اجتناب ناپذیر بین کهنه و نو تضاد به وجود می‌آید. می‌توان پیش‌بینی کرد که عملی ساختن اصلاحاتی که پیریزی شده تاثیر مثبتی در ارتقاء سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم ایران خواهد بخشید". (از سفیر شوروی در ۱۳۴۲).

جوامع شوروی با علاقه خاصی مراقب اقدامات دولت ایران در زمینه ترقی و پیشرفت اقتصادیات و کشاورزی و نیروهای تولیدی ایران می‌باشند. مهم‌ترین قدمی که در این زمینه برداشته شده اصلاحاتی است که در سال‌های اخیر در ایران انجام می‌گیرد و هدف آن عبارتست از بهبود وضع دهقانان و واگذاری تسای حقوق به زنان که هم اکنون فعالانه در حیات اجتماعی ایران شرکت می‌جویند. (از دبیر

حزب "کمونیست" شوروی). "در سایه توجهات مخصوص اعلیحضرت شاهنشاه ایران پیشرفت‌های سریع و بسیار موثری در ایران مشاهده می‌شود." "در ایران انقلابات اصلاحات ارضی بدون خونریزی صورت گرفت و این موفقیت قبل از هر چیز نشانه خردمندی شاه ایران است." (از روزنامه نگار شوروی ۱۳۴۵).

"در اتحاد شوروی سیاست خارجی ملی مستقل ایران را محترم می‌شمارند" (از نخست وزیر شوروی ۱۳۴۷).

"نقش شاهنشاه در میسر گردانیدن بر قراری مناسبات حسن همجواری بین ایران و شوروی"، "رهبری خردمندانه شاهنشاه است که انگیزه اقدامات مهمی در سال‌های اخیر در جهت تحکیم و توسعه وضع اقتصادی گردید. و سیاست خارجی ایران و نقش همزیستی مسالمت‌آمیز آن... در خور همه گونه تمجید است" (از روزنامه شوروی ۱۳۴۸).

"همچنین افتخار می‌کنم که درودهای خود را تقدیم ملت ایران نمایم که تحت رهبری شاهنشاه آریا مهر به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی عظیم به منظور ایجاد یک اقتصاد عظیم و نوین در کشور و ریشه‌کن کردن بی‌سوادی و پیشرفت اجتماعی زنان شده است" (از رئیس جمهور بلغارستان).

"انقلاب ایران کاملاً تحقق یافته است و این انقلاب دیگرتئوری نیست، بلکه مردم ایران در فروردین ۲۷ ژانویه ۱۹۶۳ (همان ششم بهمن ۴۱ - توفان) بدان رای موافق دادند و اکنون نام افتخارآمیز انقلاب شاه و مردم یا انقلاب سفید را پیدا کرده است" (از مطبوعات لهستان).

"شاهنشاه یک هدف اصلی که منظور آن بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی ملت ایران است برای خود تعیین نموده اند... رئیس سازمان برنامه شوروی بایسکوف ضمن مسافرت اخیر خود به ایران خاطرنشان ساخت: طی دو سال اخیر کشور ایران خود را از قیود اقتصادی دول سرمایه‌داری رهائی داده است" (رادیو پراگ آبان ۱۳۴۸).

"اصلاحات ارضی... با افزایش نسبی علاقه دهقانان به ثمرات کار خود در تسریع رسوخ سرمایه‌داری در ده امکانات بیش‌تری برای رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستائی فراهم می‌آورد." (از مجله دنیا از گان تئوریک و سیاسی حزب توده ایران).

ایران "اکنون کشوری صنعتی، کشاورزی است یعنی امروز اقتصاد ایران در مقام اول

است نه کشاورزی". (مجله دنیا). "تولید گروه کشاورزی به تدریج مقام اول خود را به تولید گروه صنعتی می‌دهد". "برنامه پنج‌ساله چهارم گام مهمی در جهت صنعتی کردن کشور است". "اشتباه خواهد بود اگر بجهت مثبت تحولی که در این جهت در کشور ما روی می‌دهد توجه لازم نشود یا به آن کم بها داده شود". (مجله دنیا). در جای دیگر از "استقلال سیاسی ایران گفتگو می‌شود که گویا با ادامه وابستگی اقتصادی آن به امپریالیسم در تضاد افتاده است". (مجله دنیا).

اینها است شمه‌ای از آنچه که رویزونیست‌های خودی و بیگانه در باره شاه، رژیم‌اش و اصلاحات‌اش سروده یا برشته تحریر در آورده اند. یک نظر ولو سطحی به ارزیابی رویزونیست‌ها از شاه و وضع ایران به روشنی نشان می‌دهد که نیکخواه و گروه خائن او جز تکرار گفته‌های رویزونیست‌ها کاری نکرده‌اند. نیکخواه از انقلاب مسالمت‌آمیز سخن می‌راند" چرا که در خونریزی فی نفسه فضیلتی نیست" (البته منظور خونریزی شاه و طبقات حاکمه نیست چون نیکخواه در آن فضیلت بسیار می‌بیند و آنرا تأیید می‌کند). رویزونیست‌ها نیز راه مسالمت‌آمیز انقلاب را بر گزیده اند. نیکخواه از تعبیر مضحک "محدودات جغرافیائی سرمایه" نتیجه می‌گیرد که باید درهای کشور را بروی سرمایه‌های خارجی باز گذاشت، رویزونیست‌ها نیز بر آنند که "ما با هر دولتی که به تکامل نیروهای مولده در کشور ما کمک کند ما با این عمل آن دولت موافقیم". (مجله دنیا).

نیکخواه از همزیستی مسالمت‌آمیز میان شرق و غرب و حتی در داخل کشور میان طبقات گفتگو می‌کند. رویزونیست‌ها هم همین را می‌گویند. نیکخواه قیام دلیرانه مردم ایران را در هفته خونین مرداد با یک چرخش زبان بی‌شرمانه محکوم و شاه را در کشتار هزاران مردم بی‌گناه تبرئه می‌کند، رویزونیست‌ها نیز چنین کردند.

می‌بینید که مواضع اساسی گروه خائنین درست همان مواضع رویزونیست‌ها است. رویزونیست‌ها که نیکخواه و دیگران را خائن می‌شمردند اگر بوئی از درستی و درستکاری برده باشند باید به خیانت خود در قبال خلق ایران اعتراف کنند. اما آنها صحنه‌سازی سازمان امنیت را وسیله قرار می‌دهند برای آنکه خیانت خود را در زیر خیانت دیگران بپوشانند، از آنهم بی‌شرمانه‌تر خیانت دیگران را دلیل حقانیت و نشانه وفاداری خود به مارکسیسم-لنینیسم به حساب می‌آورند. به این شیوه عمل چه نامی

می‌توان داد؟ اما نه مردم ایران آن اندازه از لحاظ سیاسی ساده‌لوح اند که روش روزمره رویزیونیست‌ها را در قبال شاه، اصلاحاتش و سیاست‌اش نبینند و نه با هیچ شعبده‌ای می‌توان رویزیونیسم و اپورتونیسم را سیما و جلوه مارکسیسم-لنینیسم بخشید. رویزیونیست‌ها محکوم تاریخ اند.

توفان شماره ۳۵ دوره سوم تیر ۱۳۴۹ ژوئیه ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/T>

[ML035.pdf](#)

قطعه‌نامهٔ هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان

ارتداد و خیانت عده‌ای از سران و کادرهای "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور"، به سازمان امنیت ایران از یکسو و رویزیونیست‌های حزب تودهٔ ایران از سوی دیگر فرصت جدیدی داد که مارکسیسم-لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون و به طور کلی هر گونه فکر انقلابی را مورد حمله قرار دهند. به ویژه رویزیونیست‌های حزب تودهٔ ایران ناجوانمردانه کوشیدند تا "سازمان انقلابی" را که بارها از طرف سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان افشا شده است بعنوان مظهر اندیشهٔ مائوتسه دون در ایران جلوه‌گر سازند و با این تزویر بر اندیشه تابناک مائوتسه دون که مارکسیسم-لنینیسم دوران ماست غبار شک و تردید بپاشند. کار وقاحت بجائی کشید که در تبلیغات رویزیونیست‌های حزب توده ایران "مائوئیسم" با تسلیم طلبی مترادف آورده شد.

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان بارها ماهیت "سازمان انقلابی" و شیوه‌های فعالیت او را در اسناد و مقالات مختلف مورد تحلیل قرار داده است. در این موضوع در جلسهٔ تیر ماه هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان به مناسبت ارتداد و خیانت عده‌ای از سران و کادرهای "سازمان انقلابی" تجدیدبحث بعمل آمد که به نتایج زیرین منتهی گردید:

"قضاوت ما در باره "سازمان انقلابی" مبتنی بر خیانت این عده و یا آن رهبر نیست. احتمال چنین خیانت‌هایی را در هیچ سازمانی نمی‌توان منتفی انگاشت. قضاوت ما در باره "سازمان انقلابی" از ماهیت خود او و مجموعه گفتار و کردارش سر چشمه می‌گیرد. ما بر آنیم که سرگذشت اخیر "سازمان انقلابی" سرگذشتی تصادفی، ناگهانی و دور از انتظار نیست، بلکه نتیجه ناگزیر وجود آن است. چگونگی تشکیل "سازمان انقلابی" بسیار عبرت انگیز است:

از نخستین روزهایی که عده‌ای از کادرها و اعضای حزب توده ایران به مخالفت با اپورتونیسم و رویزیونیسم رهبری و دفاع از مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون برخاستند، رویزیونیست‌ها - همان طور که در همه جا عمل کردند - عده‌ای از دست آموزان خود را به میان آنها فرستادند و آنان جریان را در اختیار گرفته و به سود رویزیونیسم گردانند. جلسه‌ای که بعدها کنفرانس اول سازمان انقلابی نامیده شد، به دست یکی از رویزیونیست‌های معروف حزب توده ایران تشکیل یافت که بعدها در پس پرده قرار گرفت.

بدیهی است که امپریالیسم و سازمان امنیت ایران نیز از اهمیت نهضت مارکسیستی-لنینیستی نوین غافل نبودند و در عمل برآمدند جاپائی برای خویش در این نهضت بیابند. "سازمان انقلابی" هم با شیوه‌های ناهنجار خود شرایط مساعدی برای عمال امپریالیسم و سازمان امنیت فراهم آورد. زندگی این سازمان و به ویژه خیانت‌های اخیر آشکار می‌سازد که فعالیت خرابکارانه امپریالیسم و سازمان امنیت در "سازمان انقلابی" قرین موفقیت بوده است.

"سازمان انقلابی" برنامه مارکسیستی-لنینیستی نداشت و هیچ‌گاه از وحدت ایدئولوژیک برخوردار نبود. اسناد مختلفی که از طرف این سازمان انتشار یافته، حاوی انواع انحرافات ضد مارکسیستی-لنینیستی است. در واقع این سازمان بر مشی کاستریستی - گواربستی به وجود آمد و - علی‌رغم تظاهراتی که به پیروی از اندیشه مائوتسه دون داشت - نتوانست و نخواست به مارکسیسم لنینیسم فرارسد. روشن است که چنین سازمانی نمی‌تواند پرورنده ایمان و انضباط و فداکاری باشد، ایمانی علمی، انضباطی آهنین و فداکاری پرولتاریائی.

سازمان انقلابی به کار ایدئولوژیک و سیاسی توجه نداشت و اساس کار خود را بر صحبت‌های در گوشی نهاده بود. مدت‌ها از انتشار روزنامه امتناع می‌ورزید و مناظرات سیاسی از آن جمله مبارزه با رویونیسم را امری بیهوده و دست و پا گیر و غیر انقلابی و مانع اقدام به جنگ پارتیزانی بشمار می‌آورد. بعدها در اثر گردش حوادث و به خصوص در اثر مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی سازمان توفان، ناچار شد به برخی از مناظرات سیاسی دست بزند. ولی اساس کار او در این دوره نیز روشنگری ایدئولوژیک و سیاسی نبود، بلکه تظاهر دروغین به کلیات مارکسیسم-لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون و جلوگیری از پیشرفت مبارزات سازمان توفان بود. کار ایدئولوژیک و سیاسی هرگز به صورت وظیفهٔ مستمر و منظم سازمان انقلابی در نیامد و هرگز از مضمون ذهنی و ضد مارکسیستی-لنینیستی تهی نشد.

سازمان انقلابی به علت مشی کاستریستی خود با این حقیقت مارکسیستی-لنینیستی که "سیاست باید در مقام فرماندهی باشد" و حزب باید به تفنگ‌ها فرمان دهد، معتقد نبود و می‌پنداشت که هرکس تیرانداختن و جنگیدن بلد باشد، پارتیزان خوبی است و جنگ انقلابی می‌تواند با چنین پارتیزان‌هایی آغاز شود و به پیروزی برسد. این پندار با واقعیت افسارگسیخته تظاهر و لاف و گزاف توأم شد و باعث گردید که سازمان انقلابی هر ماجراجو و هر بی‌کاره را برای جنگ پارتیزانی انتخاب کند، امری که سرانجامی جز رسوائی نمی‌توانست داشته باشد.

هیچ اصل تشکیلاتی در "سازمان انقلابی" مراعات نمی‌شد. کار تشکیلاتی "سازمان انقلابی" بر اصل مارکسیستی-لنینیستی مرکزیت دموکراتیک مبتنی نبود، بلکه بر فراکسیون‌بندی تکیه داشت. چند نفر در رهبری سازمان کارها را از طریق غیر تشکیلاتی در دست خود متمرکز کرده بودند. ارگان رهبری به معنای حقیقی وجود نداشت. اطلاعات نادرست و مغرضانه به سازمان داده می‌شد. کنفرانس‌هایی که تشکیل می‌گردید تظاهری بیش نبود. افراد بر اساس ملاک‌های عینی انتخاب نمی‌شدند. تصمیمات در خارج از جلسات و در اثر نجوای فتنه انگیزانه اتخاذ می‌شد. تهدید و تطمیع افراد امری رایج بود. خون تازه جریان نمی‌یافت. خون فاسد تمام رگ و ریشهٔ سازمان انقلابی را فرا گرفته بود.

سازمان انقلابی به اندازهٔ خروشچف به توده‌ها بی‌اعتقاد بود و می‌پنداشت که برای همیشه می‌توان به مردم دروغ گفت و مردم را برای همیشه در دام دروغ نگهداشت. دروغگوئی، شایعه‌پراکنی، اتهام‌زنی از شیوه‌های اساسی سازمان انقلابی بود. بدیهی است که این شیوه‌ها نه فقط با مارکسیسم-لنینیسم و مشی توده‌ای، بلکه با هیچ جریان مرفعی اجتماعی سازگار نیست و عاقبتی جز عاقبت خروشچف و گوبلز بیار نمی‌آورد.

همهٔ این عوامل باعث شد که "سازمان انقلابی" از روز نخست هستهٔ شکست را در درون خود داشته باشد.

هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان از پدیده‌های فوق درس می‌گیرد و به این مناسبت تاکید بر مراتب زیرین را ضروری می‌شمارد:

سازمان توفان یگانه سازمان مارکسیستی-لنینیستی ایران است. این سازمان است که حزب طبقهٔ کارگر را در عرصهٔ ایران احیاء خواهد کرد. تمام نیروی خود را در راه گسترش و تقویت سازمان توفان به کار بریم. وحدت سازمان توفان را مانند مردمک چشم گرامی داریم. به حفظ و تحکیم آن همت بگماریم. در هر جا و هر مقام که هستیم از هر گونه عملی که به این وحدت زیان برساند اجتناب ورزیم.

فعالیت ایدئولوژیک و سیاسی را چه در داخل و چه در خارج از سازمان گسترش دهیم. بکوشیم که مارکسیسم-لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون هر چه بیش‌تر با جان کادرها و اعضای سازمان و توده‌ها آمیخته گردد. مبارزه با رویزیونیسم را خواه در عرصهٔ تئوری و خواه در عرصهٔ فعالیت روزانهٔ سیاسی و اجتماعی تقویت کنیم.

با تبلیغات سفسطه‌آمیز و تفرقه‌افکن و یاس‌آور رویزیونیست‌ها و عمال رژیم محمدرضا شاه پیوسته در پیکار باشیم.

امپریالیسم آمریکا و حکومت محمدرضا شاه را از لحاظ استراتژی خوار بشمریم و محکوم بنابودی بدانیم. در نبرد با آنها جرات انقلابی داشته باشیم، ولی از لحاظ تاکتیک از هر گونه ماجراجویی بهره‌نیزیم. آماده نبرد طولانی باشیم و به کامیابی‌های آسان و زودرس امید نبندیم.

بر هوشیاری بیفزائیم، پنهانکاری را بیش از پیش مراعات کنیم. هرگز دسائس سازمان امنیت و رویزیونیست‌ها را مبنی بر نفوذ و خرابکاری در سازمان توفان از نظر دور نداریم.

از غرور بپرهیزیم.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان

هیئت مرکزی تیر ماه ۱۳۴۹

ضمیمه توفان شماره ۳۵ تیر ۱۳۴۹ ژوئیه ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML035.pdf>

"سهم غارتگر و غارت زده"

"نقشه زیرین از روزنامه کیهان مورخ ۲۸ آبان ۱۳۴۷ نقل شده است:



منطقه‌ای که در نقشه ملاحظه می‌کنید شامل است بر بندر عباس، جاسک، میناب، جیرفت، بافق تا بندر لنگه و جزیره لارک. این منطقه ۴۵ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد و بقول روزنامه کیهان بیش از خاک کشور هلند است.

این منطقه را محمدرضا شاه به کنسرسیومی مرکب از چهار شرکت آمریکائی به منظور "کشت و صنعت" واگذار کرده است.

مساحت این منطقه را که ۴۵ هزار کیلومتر مربع است به خاطر داشته باشید و آن را با مساحت بهره‌برداری‌های دهقانی ایران مقایسه کنید. در میهن غارت‌زده ما ۵۹۳۰۰۰ واحد زراعتی کمتر از ۱ هکتار زمین دارند و تعداد واحدهای زراعتی که مساحتشان کمتر از ۵ هکتار است بر ۱۲۲۶۰۰۰ بالغ می‌شود. (مراجعه شود به مجموعه سخن‌رانی‌های چاپ شده در مجله بانک مرکزی ایران سال ۱۳۴۷). آنگاه در چنین کشوری با یک گردش قلم ۴۵ هزار کیلومتر مربع از اراضی را برای "کشت و صنعت" به امپریالیست‌های آمریکائی وامی‌گذارند، اینجاست تفاوت میان سهم غارت‌زده و غارتگر.

فقط منطقه بندرعباس و کرمان نیست که به امپریالیست‌ها بذل و بخشش شده است. قطعات بزرگ دیگری از خاک میهن ما تحت همین عنوان "کشت و صنعت" به امپریالیست‌ها تقدیم گردیده که صورت برخی از آنها را ما در شماره پیشین توفان یاد آور شدیم.

مرگ بر محمدرضای وطن فروش!

دونامه

برای آنکه نمونه‌ای از واکنش خلق ایران در برابر صحنه‌سازی‌های سازمان امنیت به دست دهیم دو نامه زیرین را که از ایران نوشته شده است از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم:

از نامه اول

...به باوه‌سرائی‌های پرویز و امثال پرویز گوش ندهید. در اینجا با حرف بله، فقط با حرف و هو و جنجال باصطلاح خیلی کارها انجام شده است. ولی همه‌اش هو و جنجال است. کار واقعا مهمی که اثر محسوسی در زندگی اکثریت مردم محروم و بدبخت مملکت ما داشته باشد صورت عمل بخود نگرفته است. مقداری سرمایه‌های خارجی برای اینکه کالاهای خود را ارزان تمام کنند چند کارگاه برای مونتاز ایجاد کرده و تعدادی بر کمپادورها افزوده اند. با اینها هم تنبانی برای فاطی درست

نمی‌شود. اینگونه کارهای کوچک و خیانت‌آمیز جواب شکم میلیون‌ها گرسنه و گدای بی‌خانمان را نمی‌دهد. دهات همچنان ویران است. دهقانان گرسنه مثل سیل شهرها سرازیر می‌شوند و بر تعداد گدایان شهرها افزوده می‌شود، چون در محل خود نه نان دارند، نه فرهنگ و نه بهداشت، نه امنیت و نه هیچ چیز. هم اکنون تنها در پایتخت ده‌ها و صدها هزار نفر گدا و ده‌ها هزار روسی و دزد و جیب‌بر و هزاران اماکن فساد و شیره کش خانه و افیون و تریاک و هروئین و هزارنوع فساد وجود دارد. با این حال روزنامه‌های معلوم‌الحال نوشته بودند و در رادیو و تلویزیون هم گفته شد که گویا مملکت ما "از لحاظ اقتصادی از ژاپن و از لحاظ اجتماعی از سوئد عالی‌تر است". ایران و تهران بهشت جنایت‌کاران است. برای بقیه جهنمی است سوزان و اما هو و جنجال زیاد است. بشنو و باور مکن...

از نامهٔ دوم

...روزنامه‌های ایران پر است از چرندیات پرویز و دیگران. البته بدون شک خودش یا خودشان هم می‌دانند که بسیار چرند می‌گویند. غیر از تف و لعنت چیزی نصیبشان نخواهد شد، چون مردم به ویژه جوانان گول اینگونه چرندیات را نخواهند خورد چون گفته‌هایشان با واقعیات مطابقت ندارد. یا گول خورده‌اند یا عمداً می‌خواهند همه را گول بزنند. بهر حال اینگونه اشخاص حتی در نظر مخالفین هم ارج و منزلتی ندارند و آدمک‌های پست و بی‌ارزشی می‌باشند...

توضیح

در شمارهٔ پیشین وعده کردیم که آمار و ارقامی در بارهٔ "اصلاحات ارضی" شاه از نظر خوانندگان گرامی بگذرانیم.

رشتهٔ کشاورزی زمینه‌ای است که رژیم کودتا بیش از همه در آن فریب‌کاری، لاف‌زنی و چشم‌بندی می‌کند، زیرا که این رشته مستقیماً با اکثریت زحمت‌کشان ایران و با انقلاب دهقانان سر و کار دارد. در اینجا آنقدر قوانین، آئین‌نامه‌ها، تصویب‌نامه‌ها، نطق‌ها، گزارش‌ها، آمار و ارقام درهم متضاد و گیج‌کننده وجود دارد که پژوهنده اگر به نکات و مسائل اساسی توجه نکند و در پی فروع و جزئیات باشد بجائی نخواهد رسید. در مورد نتایج "اصلاحات ارضی" و مراحل دو گانهٔ آن آمار و

ارقام گوناگونی در دست است. ما آخرین و پر لاف و گزاف‌ترین آنها را از مجموعه "به مناسبت هفتمین سالگرد انقلاب شاه و مردم" (منتشر از طرف مرکز تدارک وزارت اطلاعات) نقل می‌کنیم.

روزنامه توفان بارها در افشا ماهیت "اصلاحات ارضی" رژیم شاه مقاله نوشته است و اینک توجه خوانندگان گرامی را در بررسی آمار و ارقام این صفحه به نکات زیرین معطوف می‌دارد:

"اصلاحات ارضی" شاه - چنانکه خود شاه گفته است - هدفش به طور عمده جلوگیری از انقلاب دهقانی ضمن تحکیم مالکیت بزرگ است. این "اصلاحات" حاکی از مصادرة مالکیت‌های بزرگ نیست، بلکه حاکی از خرید قسمتی از اراضی مالکان بزرگ است. هر مالکی می‌تواند یک ده شش دانگ داشته باشد، و حد نصابی برای دهات کم‌تر از شش دانگ او موجود نیست. اصولاً هر ملکی که با افزایش کشاورزی بهره‌برداری شود (و به عبارت بهتر: هر ملکی که سازمان اصلاحات ارضی چنین گواهی نامه‌ای در باره‌اش صادر کند) از تقسیم‌شدن بر کنار می‌ماند. باغات میوه و قلمستان‌ها نیز که ممکن است میلیون‌ها تومان قیمت و محصول داشته باشند از تقسیم شدن برکناراند.

جدا کردن قسمتی از زمین برای فروش به دهقانان کاملاً به میل و اراده مالک است و بدیهی است که او بهترین اراضی را برای خود نگه می‌دارد و بدترین آنها را به دهقانان می‌فروشد. قیمتی که در مقابل یک قطعه زمین از دهقان ستانده می‌شود بالاترین قیمت ممکن است.

دهقان در پای ورقه خرید انگشت می‌زند ولی این به معنای آن نیست که حتماً صاحب زمین می‌شود. او تا ۱۵ سال باید اقساط کمرشکن بپردازد و سرنوشت‌اش در دست مالک و مامور دولت باشد و بدون تردید اکثر این گونه دهقانان به پرداخت کلیه اقساط قادر نخواهند بود و بالاخره در حسرت مالکیت قطعه زمین کوچکی باقی خواهند ماند.

آن عده از دهقانانی که طبق قانون مرحله دوم "اصلاحات ارضی" بجای مزارعه‌کاری به اجاره‌داری می‌رسند در واقع همان حداکثر مالکانه سابق را به شکل جدید خواهند پرداخت و بارقرون وسطائی را همچنان بر دوش خواهند داشت.

بر خلاف آنچه رژیم کودتا و رویزیونیست‌های ایرانی تبلیغ می‌کنند اجاره‌داری کوچک دهقانان زحمت‌کش از بقایای قرون وسطی است، مترقی نیست، به رهایی تولید از قیود کهن کمک نمی‌کند. اما مالکان در برابر قطعات نامرغوب اراضی خویش منابع عظیمی پول به دست می‌آورند که آن را در تشدید استثمار زحمت‌کشان شهر و ده به کار خواهند انداخت.

نقش دولت ضد ملی و ضد دموکراتیک نیز در این جریان دارای اهمیت درجه اول است. بدیهی است که دولت کودتا تقویت‌کننده سرمایه‌های امپریالیستی و کمپرادوری و مالکیت‌های بزرگ غارتگر در روستای ایران است و تمام نیروی اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را در این راه به کار برده و خواهد برد این امر به تشدید اختلافات طبقاتی در روستای ایران خواهد انجامید.

ما بیش از این تفصیل نمی‌دهیم و خوانندگان گرامی را به مطالعه دقیق اسناد، آمار و ارقام رسمی دولت که در این صفحه آمده است دعوت می‌کنیم.

از زندگی دهقانان

از ۶۶۶۰۰ روستای ایران فقط ۱۶۰۰ روستا برق دارند یعنی کمتر از ۳ درصد. این میزان هم بیش‌تر مربوط به دهات بزرگ است. از ۵۰ هزار ده ایران که هر یک بین ۱ تا ۵۰ خانوار جمعیت دارند فقط ۶۸۰ ده صاحب برق است یعنی کمتر از ۱/۵ درصد. گزارش سالیانه و ترازنامه بانک مرکزی ایران در اسفند ۱۳۴۷).

در اسرائیل هر نفر به طور متوسط سالیانه ۴۲۰ عدد تخم مرغ می‌خورد و در آمریکا هر نفر ۳۲۰ عدد و در ایران هر نفر ۵ عدد (توجه کنید که در ارقام متوسط مذکور همه طبقات ثروتمند و مرفه به حساب آمده‌اند). (مجله "دهقان روز" بهمن ۱۳۴۸).

"وجود بهره زیاد و نبودن عوائد کافی... زارع را اغلب مقروض نگه می‌دارد و به تحقیق می‌توان گفت که در حالات حاضر اغلب مقروض بودن یکی از مشکلات زندگی روستائیان... است... در حال حاضر زارع علاوه بر اینکه جهت اقدامات تولیدی خود احتیاج به وام دارد برای رفع احتیاجات غیر تولیدی خود نیز محتاج دریافت وام است." ("مجموعه سخن رانی‌های چاپ شده در شعبه بانک مرکزی سال ۱۳۴۷").

اگر یک زارع بدبخت بخواهد وامی بگیرد با هزار جور مشکلات روبروست. (اطلاعات ۱۸ آذر ۱۳۴۷).

بانک کشاورزی فقط در مقابل گروی که دریافت می‌دارد به زارع قرض می‌دهد. بنابراین فقط زارعی می‌تواند از بانک کشاورزی قرض بگیرد که زمین یا مالکیت دیگر داشته باشد و یا محصول کشاورزی خود را قبلاً بیمه کرده باشد تا بتواند آن را نزد بانک کشاورزی گرو بگذارد. زارع تهی‌دست اصولاً قادر بر قرض گرفتن از بانک کشاورزی نیست. (مجله اطاق بازرگانی - مرداد ۱۳۳۹).

در سال ۱۳۳۹ از ۱۹۱ هزار بهره‌بردار خوزستانی، ۱۰۷ هزار زیر بار قرض بودند. فقط ۲ درصد این قرضه‌ها را بانک کشاورزی و صندوق روستائی پرداخته بود. بقیه را دهقانان از مراجع غیردولتی گرفته بودند. اگر نرخ بهره را که... در حدود ۵۰ درصد است در نظر بگیریم به سنگینی بار قروض روستائیان پی می‌بریم.

"وام‌های بزرگ بانک کشاورزی بیش‌تر به مالکین و خرده مالکین که دارای وثیقه معتبر هستند اعطاء می‌شود و تأثیری در وضع روستائیان ندارد." (مجله تحقیقات اقتصادی آبان ۱۳۴۳).

شاه و دهقانان

بسختان او توجه کنید:

"کفش نپوشیدن یکی از عادات ناپسند دهنشینان است." (اطلاعات ۱۱ دی ۱۳۳۶).

"این مسئله (محدودیت مالکیت) به آن ترتیب که بعضی تصور می‌کنند نیست. محدودیت مالکیت از این نظر باید مورد توجه قرار گیرد که مالکیت تقویت شود... البته باید اراضی وسیع باشد که مالکین بتوانند دائره فعالیت ماشین را در زمین‌های خود توسعه دهند..." (اطلاعات ۱۰ دی ۱۳۳۶).

"مهم‌ترین مسئله کشاورزی ایران وجود اراضی وسیع نیست، بلکه فقدان کشاورزان و دهقانان ماهر برای کشت زمین‌های مزبور می‌باشد." (اطلاعات ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۸).

"اگر ما تحولی از بالا شروع نکنیم مسلماً دچار یک انقلابی از پائین خواهیم بود." (کیهان ۸ اسفند ۱۳۴۱).

دکتر امینی نخست وزیر وقت در کنفرانس مالکان می گوید:
 "همشهری آذربایجانی من اشاره به مصادرهٔ املاک کرد. کدام مصادره؟ ما می‌گوئیم یک ده شش‌دانگی را برای مالک بگذاریم... حتی اعلیحضرت نظر داشتند که اگر ۳ تا ده در یک محل واقع و بهم چسبیده هم بود، آنجا را یک ده حساب کنیم و به مالک واگذار نمائیم." (اطلاعات ۲۸ بهمن ۱۳۴۰).

مسئله مالکیت ارضی

شاه از پدر خود املاکی به وسعت ۳ میلیون جریب زمین که شامل هزار و یک ده می‌شود بارت برده است. ارزش این املاک در حدود ۱۰۰ میلیون دلار (۳۵ میلیون لیبرهٔ استرلینگ) است. (اطلاعات هفتگی ۱۶ مهر ۱۳۴۰ نقل از خبرگزاری رویتر).
 دکتر امینی - نخست وزیری که "اصلاحات ارضی" از زمان او شروع شد - گفته است:

نه مصادره‌ای در کار هست و نه فشار و نه انقلابی. حالا باید تند گفت و یک قدری آهسته عمل کرد. حالا از این کلمات تند و وحشتناک و این ترتیبات انقلابی، دیگر وحشت واقعی نکنید." (اطلاعات ۱۲ شهریور ۱۳۴۰).

"ارسنجانی وزیر کشاورزی گفت: ترتیبی داده ایم که آقایان مالکین خاطرشان جمع شود و کارخانه‌های دولتی را با تضمین سود ۶ درصد بجای افساط املاک به آنها خواهیم داد." قیمت کلیهٔ اراضی که به مالکین پرداخت خواهد شد ۷ میلیا رد تومان است. (اطلاعات ۲۹ آبان ۱۳۴۱).

"وزیر اصلاحات ارضی گفت: باغات میوه، قلمستان‌ها، اراضی زراعی مکانیزه که با کارگران کشاورزی اداره می‌شوند در اختیار مالکان خواهند ماند و دولت برای توسعه و بهبود آنها کمک‌های مالی و فنی خواهد کرد." (خواندنی‌ها ۲ تا ۵ آذر ۱۳۴۷).

در کرمان "بسیاری از زمین داران بزرگ به این جهت که باغات شامل اصلاحات ارضی نمی‌باشند زمین را تبدیل به "باغ پسته" کرده‌اند.(اطلاعات ۲۶ مرداد ۱۳۴۳).

"برای اجرای قوانین اصلاحات ارضی نه تنها املاک مالکین مشمول، مصادره نشد و نه تنها از نظر میزان قیمت این املاک از کسی تقاضای تخفیف بعمل نیامد بلکه برای تعیین و پرداخت بهای اراضی مالکین مشمول، با تبعیت از عرف روش معمول در بازار ایران قبل از اجرای قوانین و مقررات اصلاحات ارضی، برای خرید اراضی مزروعی اقدام گردید". بهای عادلانه هر ملک با سود شش در صد به اقساط پانزده ساله به مالکین پرداخت می‌شود. (کتابچه "به مناسبت هفتمین سالگرد انقلاب شاه و مردم" تهیه شده در مرکز تدارک وزارت اطلاعات - ۶ بهمن ۱۳۴۸)

در مرحله اول اصلاحات ارضی ۱۵۸۰۰ قریه (اعم از شش دانگ و کم‌تر از شش دانگ) از مالکان به حساب دهقانان خریداری شده است، یعنی تقریباً ۱۰۸۰۰ ده شش‌دانگی که معادل ۱۸٪ از مجموعه قراء ایران (۵۸ هزار می‌باشد) بهای قراء خریداری شده مذکور معادل است با ۹۷۷۱۹۵ میلیون ریال که اگر سود ۶ درصد را بر آن بیفزائیم مساوی می‌شود با ۱۰۳۵۸۲۷ میلیون ریال. پرداخت مبلغ مذکور در عرض مدت ۱۵ سال صورت خواهد گرفت از قرار سالی ۶۹۰۰۰ میلیون ریال. و چون زمین‌های مذکور به ۷۳۵۷۰۰ خانوار فروخته شده هر زارعی که زمین دریافت کرده باید (بطور متوسط) سالیانه مبلغ ۹۳۳۰۰ ریال بپردازد (بدیهی است که این پرداخت از دهقانان تهی‌دست و میانه ساخته نخواهد بود - توفان).

در مرحله دوم اصلاحات ارضی آماری در دست نیست که چه مقدار زمین از مالکان خریداری و به دهقانان فروخته شده است. آمار موجود فقط حاکی است که ۵۶۲۰۰ نفر زارع زمین خریده اند.

(پس مجموعه خانوارهایی که در مرحله اول و دوم اصلاحات ارضی توانسته‌اند زمین بخرند کم‌تر از ۸۰۰ هزار می‌شود که اگر تعداد متوسط افراد خانواده آنها را ۵ حساب کنیم بر ۴ میلیون نفر بالغ می‌گردد. این حداکثر ادعای رژیم است، و اگر آن را هم به پذیریم، در نظر گرفتن اینکه اکثریت این عده قادر بر پرداخت اقساط

سنگین نخواهند بود و مالکیت نارس آنها خواهد خشکید حقارت اقدام رژیم کودتا بر ما روشن می‌گردد - توفان).

(کتابچه "به مناسبت هفتمین سالگرد انقلاب شاه و مردم" تهیه شده در مرکز تدارک وزارت اطلاعات - ۶ بهمن ۱۳۴۸).

مالکینی که در مرحله دوم اصلاحات ارضی، ملک خود را بجای مزارعه به اجاره می‌دهند مبلغ اجاره را طبق قانون چنین معین می‌کنند: "معدل عایدات سه سال اخیر ملک، بدون در نظر گرفتن عوارض" (و این مبلغ بسیار سنگین است و با سنگینی مزارعه برابری می‌کند. - توفان).

(کتابچه "به مناسبت هفتمین سالگرد انقلاب شاه و مردم" تهیه شده در مرکز تدارک وزارت اطلاعات - ۶ بهمن ۱۳۴۸).

صورتی از املاک تیمور بختیار پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی (املاک مذکور بعدا به علت وجود تضاد بین شاه و بختیار مصادره شد. ولی جالب توجه است که املاک مذکور چون هیچ‌یک شش‌دانگه نیست مشمول قانون اصلاحات ارضی نگردیده است. مسلما مالکانی نظیر تیمور بختیار بسیار زیاداند): ۱- سه دانگ از قریه درک در بختیاری، ۲- سه دانگ از قریه بوزنجان در بختیاری، ۳- یک دانگ و نیم از قریه خشوبه در لنجان بختیاری در ریه انار مری، ۴- یک دانگ و نیم از قریه ممکا در بختیاری، ۵- سه دانگ از قریه پرندگان در بختیاری، ۶- یک دانگ و نیم از قریه بتوند در خوزستان، ۷- یک دانگ و سه چهارم دانگ در کردکوی گرگان، ۸- چهار دانگ از قریه انار مرز در گرگان، ۹- سه دانگ از قریه اردل ه از قریدر بختیاری، ۱۰ - سه دانگ و سه حبه از قریه اورگان در بختیاری، ۱۱- شش دانگ و داغ و بالابند در گلپایگان اصفهان، ۱۲- یک باب باغ با ساختمان در تهران معروف به باغ تاج، ۱۳- یک باب باغ در تهران پارس، ۱۴- یک باب باغ در الهیه شمیران، ۱۵- یک باب باغ به مساحت ۱۰ هزار متر در رامسر... (کیهان ۲ تیر ۱۳۴۸)

سرود روستا

...

چو خورشید رستخیز
کند جلوه در افق
چو این کهنه روستا
شود پایگاه خلق
چو زین کهنه روستا
برآید سپاه خلق
از این جلوه گاه غم
از این چشمه ساررنج
پدید آید آتشی
شتابان چو آذرخش
درخشان چو آفتاب
به توفندگی چو میخ
به تابندگی چو تیغ
بسوزد بنای جور
فروزد شرار رزم
فرازد درفش سرخ
کشاووز روستا
به پیگرد رنجبر
نبرد آزما شود
دو سیلاب پیشتاز
هم آهنگ و هم نورد
هم آواز و هم نبرد
یکی پتک آهنین
بدست از پی ستیز
یکی تیغ جوهرین
بکف بهر رستخیز
از این غول پاگلی

نماند نشانه ای

وزین ببر کاغذی

به گهنامه جهان

بماند فسانه‌ای

"واصف" باختری (شاعر افغانی)

امپریالیست‌ها و سوسیال‌امپریالیست‌ها

و "اصلاحات ارضی" شاه

خبر نگار "واشنگتن استار" می‌نویسد: "پادشاه ایران در عملی کردن اصلاحات ارضی نه تنها سرنوشت آینده این کشور شاهنشاهی وسیع را...تعیین می‌کند بلکه سرنوشت آینده جهان آزاد را نیز در شرق میانه تعیین می‌نماید". (کیهان ۱۳ آبان ۱۳۳۷).

"آمریکائی‌ها اظهار نظر کرده‌اند که پشتیبان لایحه جدید تقسیم املاک هستند".

"یکی از برنامه‌های اساسی دولت امینی که مورد نظر آمریکائی‌ها ست و یکی از عوامل موثر در پشتیبانی آنها از حکومت فعلی بشمار می‌رود، برنامه اصلاحات ارضی است".

"دکتر امینی ناچار در زیر فشار افکار عمومی و ضرورت زمانی و مکانی کشور و چاره اندیشی کشورهای دوست ایران یا کشورهای که در هر صورت نمی‌خواهند در ایران یک رژیم کمونیستی و "دموکراتیک توده‌ای" برقرار شود می‌خواهد قدم بسیار کوچک اما مفید و بسیار لازمی در این راه بر دارد". (خواندنی‌ها ۳ بهمن ۱۳۴۰ نقل از جراید تهران).

"چتر باولزمشاور ویژه کندی گفت: واکنش محافل واشنگتن نسبت به برنامه اصلاحات ارضی ایران "خیلی خوب" است". (کیهان ۲۱ بهمن ۱۳۴۰).

بلافاصله پس از سفر بولینگ معاون وزارت خارجه آمریکا به تهران لایحه اصلاحات ارضی حاضر و حتی تصویب شد. ۲۰ میلیون دلار بقیه کمک آمریکا هم پرداخت گردید. (تهران اکونومیست ۲۳ دی ۱۳۴۰).

"اقدام دکتر ارسنجانی در باره اصلاحات ارضی در آمریکا خیلی مورد توجه قرار گرفته..." (خواندنی‌ها ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۱).
از نامه کندی به شاه: پیروزی آن اعلیحضرت را در رفتارندم تاریخی روز شنبه گذشته (۶ بهمن) صمیمانه تبریک می‌گوئیم". (بامشاد ۱۴ بهمن ۱۳۴۱).
این رفرم "یک پیشرفتی است که میلیون‌ها دهقان را از اسارت فتودالی نجات می‌دهد". (مجله شوروی عصر جدید ۲۰ فوریه ۱۹۶۳).
نامه کندی به شاه و مقاله ایزوستیا در تائید "اصلاحات ارضی" شاه، "همردیف و هم ارز با یک بیمه نامه عمر است". (خواندنی‌ها ۳۰ بهمن ۱۳۴۰).

حرف من اینکه: چرا کوشش و زحمت از ماست
حاصلش از دگران؟
این جهان یکسره از فعله و دهقان برپاست
نه که از مفتخوران

لاهوئی

عامل ظالم به سنان قلم
دزدی با تیر و کمان می‌کند
آنکه زیان می‌رسد از وی به خلق
فهم ندارد که زیان می‌کند

سعدی"

توفان شماره ۴۰ دوره سوم آذر ۱۳۴۹ دسامبر ۱۹۷۰

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/TML040.pdf>

رویزیونیست‌ها و "سازمان انقلابی"

رویزیونیست‌ها و در راس آنها رویزیونیست‌های شوروی آشفته‌گی فکری بی‌سابقه‌ای در نهضت کمونیستی و به طور کلی در جنبش انقلابی جهانی به وجود آوردند که غلبه بر آن مستلزم مبارزهٔ پی‌گیر و طولانی مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها است. اگر مسلک‌های مرده و نیم مرده‌ای مانند ترسکیسم و آنارشیزم توانستند دوباره جان بگیرند این امر یکی از نتایج خرابکاری رویزیونیست در نهضت کمونیستی و کوشش آن در بی‌اعتبار ساختن مارکسیسم - لنینیسم است. اگر امروز آوانتوریسم و سکتاریسم در بعضی از کشورها به صورت پدیدهٔ رایج در آمده این امر کفارهٔ گناهان اپورتونیستی رویزیونیست‌هاست.

ولی به تدریج که مارکسیسم - لنینیسم معاصر یعنی اندیشهٔ مائوتسه دون بر رویزیونیسم که خطر عمده در نهضت کمونیستی و کارگری جهانی است چیره می‌شود زمینهٔ پیدایش و رشد سایر انحرافات نیز از بین خواهد رفت و نبرد با آنها تسهیل خواهد شد.

پیروزیهای عظیمی که نصیب مارکسیسم - لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون گردیده، به ویژه کامیابی‌های انقلاب اکتبر چین و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، شور بی‌پایانی در خلق‌های جهان برانگیخته است. دوران ما دوران اندیشهٔ مائوتسه دون است. اما این به آن معنی نیست که همهٔ هواداران این اندیشه آن را به درستی درک می‌کنند و به درستی به کار می‌برند. ما در بسیاری از کشورها به گروهائی بر می‌خوریم که خود را "مائوئیست" می‌خوانند ولی در واقع اگر چه بر ضد جامعهٔ سرمایه‌داری پرچم بر افراشته‌اند و حتی صداقت انقلابی دارند هنوز از اندیشهٔ مائوتسه دون به دور و در قید نظریات خرده‌بورژوايانه خویش‌اند و چه بسا که با احزاب مارکسیستی - لنینیستی واقعی در تضاد و مبارزه می‌افتند. افرادی نیز هستند ماجراجو و فرصت‌طلب که می‌خواهند از آشفته‌گی استفاده کنند و تظاهر به اندیشهٔ مائوتسه دون را وسیلهٔ پیش‌برد اغراض خویش سازند.

ترس رویزیونیست‌ها و امپریالیست‌ها از احزاب مارکسیستی - لنینیستی و هواداران اندیشهٔ مائوتسه دون است نه از این گروه‌ها و افرادی که نتیجهٔ عملشان

جز شکست و نومیدی نخواهد بود. ولی در عین حال گروه‌ها و افراد مذکور را وسیله حمله بر مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون می‌گردانند. شیوه رویزیونیست‌ها و امپریالیست‌ها اینست که این گروه‌ها و افراد متظاهر به اندیشه مائوتسه دون را بزرگ می‌کنند و بر سر زبانها می‌اندازند از یک طرف حملات آنها را بر احزاب مارکسیستی-لنینیستی غنیمت می‌شمردند و از طرف دیگر خطاهای فاحش و بالاخره شکست‌های آنها را بپای مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون می‌نویسند. این شیوه‌ای است که در بسیاری از کشورها نمونه دارد و به ویژه در فرانسه به چشم می‌خورد.

رویزیونیست‌های حزب توده ایران نیز پیوسته به این شیوه توسل جسته اند. آنها از نخستین روز از ماهیت "سازمان انقلابی" از بنیاد گذاران آن، از مسلک کاستریستی آن، از خصومتش با مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون آگاه بودند ولی یک لحظ از این نیرنگ دور نشدند که آن را سازمانی خالص "مائوئیستی" بخوانند و آنگاه خرابکاری و شکست و تلاشی آنها ناشی از اندیشه مائوتسه دون جلوه دهند.

"سازمان انقلابی" مانند سایر پیروان کاستریسم به لزوم حزب طبقه کارگر اعتقاد نداشت و نقش دهقانان را در جنگ پارتیزانی درک نمی‌کرد. شعرهای او وروش او در موقع قیام فارس و کردستان از مواضع نادرست ایدئولوژیک سرچشمه می‌گرفت. البته مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها از هر جنبشی که بر ضد دیکتاتوری محمدرضا شاهی است دفاع می‌کنند و بر خلاف رویزیونیست‌ها ایمان راسخ دارند که قهر ضدانقلابی را فقط با قهر انقلابی می‌توان درهم شکست. مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها به این کلام بزرگ معتقداند که قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید، ولی نه به آن معنا که نقش ایدئولوژی، سیاست و سازمان فراموش شود. بعقیده مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها سیاست باید در مقام فرماندهی بنشیند، حزب باید به تفنگ‌ها فرمان دهد، آنکه تاریخ را می‌سازد توده‌ها هستند نه قهرمانان. حزب طبقه کارگر، جنگ توده‌ای و جبهه واحد سه سلاح مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها است. اما "سازمان انقلابی" که از فرماندهی تفنگ دم می‌زد و در پی سود جوئی آتی از قیام

فارس و کردستان بود به آن اندازه که توانست در آنها مداخله‌ای داشته باشد نقش همراه کننده داشت.

رویزیونیست‌ها از شکست قیام فارس و کردستان استفاده کردند تا نادرستی روش کاستریستی "سازمان انقلابی" را به حساب مارکسیسم-لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون بگذارند. دو مقاله تحت عنوان "سرنوشت یک شعار" و "بار دیگر در بارهٔ سرنوشت یک شعار" به این منظور نوشته شده است. به ادعای آنان "شعار مبارزه مسلحانه و جنگ پارتیزانی" در ایران با شکست روبروگشته است و اینک می‌توان نفسی به آسودگی کشید و در بستر مسالمت‌آمیز آرامید.

اما تجربهٔ قیام فارس و کردستان شاهد دیگری بر صحت آموزش مائوتسه دون است که می‌گوید: "حزب با انضباطی که با تئوری مارکسیسم-لنینیسم مسلح است و اسلوب انتقاد از خود را به کار می‌بندد و با توده‌های مردم پیوند دارد، ارتشی که توسط چنین حزب رهبری می‌شود، جبههٔ واحدی مرکب از تمام طبقات و گروه‌های انقلابی به رهبری چنین حزبی - اینست سه سلاح عمده‌ای که ما بدان وسیله دشمن را مغلوب ساخته‌ایم". بدیهی است که در قیام فارس و کردستان و همچنین در تبلیغات "سازمان انقلابی" اصولاً به این آموزش مائوتسه دون و به تدارک این سه سلاح عمده توجه نشد و از این جهت جانبازی‌های قهرمانانه نیز به کامیابی نینجامید. صحت و قوت درخشان اندیشهٔ مائوتسه دون را در وجود جمهوری توده‌ای چین می‌توان دید، در ویتنام شکست‌ناپذیر میتوان دید، در جنگ‌های توده‌ای پیروزمند برمه، تایلند، کامبوج، هند، کلمبیا و غیره و غیره می‌توان دید. و هرجا انحرافی از این اندیشه روی داده زمینه‌ای برای شکست فراهم شده است.

رویزیونیست‌های حزب توده ایران از تأثیر هم‌میهنان ما از کشتار فارس و کردستان سوء استفاده می‌کنند و فریادکشان می‌پرسند: "بهای اشتباهات را کی خواهد پرداخت؟" سؤال آنها بقصد تجربه اندوزی نیست بلکه بر مبنای متهم ساختن اصول انقلابی است. این اشخاص که از "بهای اشتباهات" صحبت می‌دارند از خیانت رویزیونیست‌های یونان که نهضت پرمانهٔ خلق را با افسانهٔ راه مسالمت‌آمیز تخدیر کردند و شرایط کودتای خونین و نظامی و استقرار دیکتاتوری فاشیستی و حبس هزاران و قتل و زجر صدها یونانی را فراهم آوردند سخن

نمی‌گویند. از خیانت رویونیست‌های برزیل که با همان افسانه، همین سرنوشت را برای کشور خود تدارک دیدند یاد نمی‌کنند. این حقیقت را نمی‌بینند که اگر حزب کمونیست اندونزی از تعلیم مارکسیسم-لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون غفلت نورزیده، سیاست استقلال در جبههٔ واحد را از دست ننهاده و راه قهر آمیز انقلاب را تدارک دیده بود شکست عظیم انقلاب اندونزی پیش نمی‌آمد و نیم میلیون نفر دست بسته به قتل نمی‌رسیدند.

راهی که رویونیست‌ها در برابر قیام فارس و کردستان می‌گذارند راه مسالمت آمیز، راه امیدبستن به هیئت حاکمه، راه سازش و خیانت به منافع اساسی خلق‌های ایران است.

راهی که ما در برابر قیام فارس و کردستان می‌گذاریم راه جنگ انقلابی به دست توده‌های عظیم خلق در زیر رهبری حزب طبقهٔ کارگر است. این راهی است دشوار و طولانی ولی یگانه راهی است که به پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک خلق می‌انجامد.

در سال ۱۳۵۱ کورش لاشائی همه کاره "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، قاتل عباس سغائی، "انقلابی بی‌همتا"، مسئول خرابکاری در جنبش کمونیستی و ضد رویونیستی ایران، به یکباره ماهیت ناسالم خویش را در خود فروشی به سازمان امنیت با همان روشی که خود به حسن علوی کیا پیشنهاد داده بود، نشان داد. تمام رویدادهای اخیر با تحلیل سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در مورد ناسالم بودن رهبری این سازمان مطابقت کامل داشت. نقشی را که کورش لاشائی و تعداد زیادی از رهبران خائن این سازمان در زمان پیدایش جنبش ضد رویونیستی در جهان در پیش گرفته بودند، در همدستی با شاه و سازمان امنیت کامل کردند. توفان در مقاله "دیروز به شیوه‌ای و امروز به شیوه دیگر" نقش آنان را مجدداً فاش نمود.

سازمان امنیت به کارگردانی پرویز ثابتی به نمایشاتی در تلویزیون ایران با همکاری کورش لاشائی دست زد، تا ثابت کند که جنبش دانشجویی ایران در خارج

از کشور در زیر رهبری کفدراسیون جهانی به کژراه می‌رود و از پیشرفت‌ها و تحولات واقعی در ایران که گویا با دست شاه انجام شده است، به علت عدم مطالعه و عدم دسترسی به آمار و اسناد خبر ندارد. وی در تائید سخنان پرویز نیکخواه تبلیغ کرد که شاه سیاست "مستقل و ملی" داشته و باید از سیاست‌های شاه در عرصه جهانی حمایت نمود و نباید با تحلیل‌های نادرست، منافع ایران را به زیر پا گذاشت. این آقای "انقلابی"^۳ و مار خوش خط و خال در هرم تبلیغاتی و حمایت از شاه تا راس سازمان "لژیون خدمتگزاران حقوق بشر" ارتقاء یافت و به مشاور سیاسی - ایدئولوژیک محمدرضا شاه بدل شد. وی با دکتر محمد باهری (دبیرکل حزب رستاخیز و معاون کل وزارت دربار به عضویت حزب مردمِ اسدالله علم در آمد. ناگفته نماند که تصویر خواهرش فریده لاشائی قبل از دستگیری به عنوان ندیمه فرح پهلوی در مطبوعات ایران منتشر شده بود. تراژدی تاریخ این است که این آقای "انقلابی" تئوریسین خواست "تغییر بنیادی جامعه" توسط توده دانشجو در کفدراسیون جهانی بود و حال خودش نشان می‌داد که برخورد به تغییر بنیادی جامعه یعنی تغییر شیوه تولید عمیقاً طبقاتی است و نمی‌تواند خواست قشر دانشجو به حساب آید.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان به درستی اشاره کرد که اپوزیسیون ایران و از جمله دانشجویان ایرانی برخلاف ادعاهای خودفروختگان اخیر دچار کمبود اطلاعات نیستند، زیرا اطلاعات و آمار به اندازه کافی از جانب رژیم حاکم در ایران منتشر می‌شود. إشکال، حجم آمار نیست، جعلیاتی است که به عنوان آمار منتشر

^۳ - حتی تا به امروز نیز عده‌ای تلاش می‌کنند تا از چهره این خائن که مشاور محمدرضا شده و برای وی تئوری خلق می‌کرد، قهرمان میهن‌پرستی بسازند که دلش برای ایران و زحمتکشان می‌سوخت. نویسنده خاطرات لاشائی آقای حمید شوکت که در بازتاب سخنان پامنبری ید طولائی دارد و هر دروغ لاشائی را چون سکه نقد زر می‌پذیرد، در پی تطهیر این جاسوس فراری به آمریکا در بعد از انقلاب ایران برآمده است. کار به جایی رسیده که یکی از علائم انقلابی بودن این آدم گویا این است که همسرش ملکه زیبایی بوده و وی این ملکه زیبایی را برای خدمت به خلق تنها گذاشته و به کردستان در نزد جلال طالبانی که با روس‌ها و دولت بعث عراق پیوند نزدیک داشته رفته و سپس از آنجا عازم ایران شده است. آنها کتمان می‌کنند که پدر لاشائی فرماندار تهران و خواهرش ندیمه فرح پهلوی بوده تا ماهیت طبقاتی وی به عنوان عضوی از طبقه حاکمه پنهان بماند.

می‌شود. توفان نشان داد که این آمارها جعلی است و سانسور و خفقان در ایران مانع از آن است که به این جعلیات پاسخ داده شود. توفان نشان داد که رژیم پهلوی در کنار زندان، شکنجه و اعدام با اسلحه مبارزه ایدئولوژیک و تبلیغاتی به جنگ اپوزیسیون ایران آمده است.

خودفروشی کادرها و رهبران "سازمان انقلابی" حزب توده ایران نظیر عباس اردیبهشت، اردشیر فرید مجتهدی، موسی رادمنش، محمود صادقین، بیژن قدیمی، سیاوش پارسائزاد، پرویز نیکخواه، کورش لاشائی، محمد جاسمی، سیروس نهاوندی و... تا آن زمان ضربات سختی به "حیثیت" این سازمان بدنام وارد آورد. تمام رویدادها در تأیید جزوهای بود که سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان تحت عنوان "نمونه منفی" در مورد ماهیت این عده و در جزوه دیگری در تکمیل آن به نام "نامه به رفقا" منتشر کرده بود.

بدنامی و شکست این سازمان و انشعابات متعددی که در درون آن صورت گرفت، چنان ضربه‌ای به سیاست‌های "چپ" روانه و ماجراجویانه آنها زد که بعد از یک دوران یاس و سرخوردگی از سیاست‌های "چپ" روانه‌ای که در کنفدراسیون جهانی در پیش گرفته بودند، دست کشیدند و گرایش‌های راست در آنها تقویت شد و حتی این نغمه‌ها به گوش می‌رسید که باید در مورد ایران تحقیقات بیش‌تر نمود و از اظهار نظرهای تند خودداری کرد. این نغمه‌های شوم به طور غیرمستقیم امضائی بر زیر نظریات پرویز نیکخواه و کورش لاشائی بود.

بر اساس این ترازنامه منفی نظر هیئت مرکزی توفان بر این بود که شرکت این افراد در رهبری کنفدراسیون جهانی به حیثیت کنفدراسیون صدمه زده و اعتماد توده دانشجو را متزلزل می‌کند. با این ارزیابی سازمان توفان حاضر نبود به همکاری با آنها در کنفدراسیون جهانی تن در دهد.

در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۰/۰۷/۰۴ راجع به کنگره فدراسیون آلمان بحث شد. تصمیم جلسه در مورد شرکت ما در لیست هیات دبیران چنین بود:

"در کنگره در لیستی که با "سازمان انقلابی" است شرکت نخواهد شد."

در نشست هیأت مرکزی مورخ ۷۰/۰۷/۱۰ تصمیم گرفته شد بخشنامه در مورد عدم شرکت در لیست با "سازمان انقلابی" ارسال شود.

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان به انتشار یک بخشنامه داخلی در این زمینه دست زد:

سند شماره ۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"بخشنامه"

"سازمان انقلابی" از همان اوان پیدایش و فعالیت خود به علت خطامشی انحرافی و شیوه نادرست کار نطفه شکست و ناکامی را با خود همراه داشت، نطفه‌ای که با گذشت زمان نمی‌توانست رشد و تکامل نیابد و به شکست نینجامد. خیانت اخیر سران و افراد آن و تسلیم آنها به سازمان امنیت رژیم شاه از مظاهر رشد این نطفه است.

ما "سازمان انقلابی" را از همان آغاز به مثابه "نمونه منفی" ارزیابی کردیم زیرا فعالیت این سازمان در تمام عرصه‌ها از ایدئولوژی، سیاست و تشکیلات گرفته تا سبک کار و شیوه‌های مبارزه ترازنامه‌ای منفی داشته است. نقش منفی ترمز کننده و مخرب این سازمان به جنبش مارکسیستی- لنینیستی محدود نمی‌گردد، بلکه تمام دجنش انقلابی میهن ما را در بر می‌گیرد. کنفدراسیون دانشجویان نیز از آن مستثنی نیست.

ما در گذشته نزدیک شاهد چپ‌روی‌های این سازمان در سازمان‌های دانشجویی و کنفدراسیون دانشجویان بوده‌ایم. ما شاهد بوده‌ایم که چگونه این سازمان با تمام قوا می‌کوشید کنفدراسیون را که یک سازمان توده‌ای است و باید هر چه بیش‌تر دانشجویان را در خود گرد آورد به "آوانگارد مارکسیست- لنینیست" تبدیل کند و از آن به منزله آلتی برای پیشرفت مقاصد خاص خویش استفاده نماید. چپ‌روی‌های این سازمان بدون شک به کار جنبش انقلابی میهن ما و از آنجمله کنفدراسیون لطمات فراوانی وارد ساخته است.

اکنون باید کوشید تاثیرشوم این سازمان را از کنفدراسیون برانداخت. این کوشش به ویژه از آن جهت ضروری است که رهبران و افرادی از این سازمان خود را در بست در اختیار سازمان امنیت گذاشته‌اند و شرکت دادن این سازمان در رهبری

سازمان‌های دانشجویی و کنفدراسیون از حیثیت و اعتبار کنفدراسیون در محافل دموکراتیک بین‌المللی خواهد کاست و جوانان و دانشجویان را نسبت به کنفدراسیون بدبین و بدگمان خواهد کرد. چیزی که نمی‌تواند در سرنوشت کنفدراسیون و سرنوشت مبارزات آن بی‌تأثیر بماند. "سازمان انقلابی" و اعضای آن اگر ذره‌ای به تقویت و پیشرفت کار سازمان‌های دانشجویی و کنفدراسیون علاقمند باشند خود از شرکت در رهبری سازمان‌های دانشجویی و از آنجمله کنفدراسیون امتناع خواهند ورزید و بیش از این در راه تضعیف و بی‌اعتباری کنفدراسیون نخواهند کوشید.

با شناسایی عمیق به ماهیت "سازمان انقلابی" ما هیچ‌گاه به همکاری با آن عقیده نداشتیم معذالک از آنجائیکه ما به حفظ و تقویت روزافزون کنفدراسیون علاقه فراوانی داریم اگر بر اثر عدم همکاری ما در شرایط اصرار دوستان جبهه ملی و هواداران کنفدراسیون کار انتخاب رهبری کنفدراسیون به بن بست می‌انجامید و کنفدراسیون بدون رهبری می‌ماند امکان همکاری ما موجود بود. اما اکنون وضع در جهت افشاء "سازمان انقلابی" تغییر فاحشی یافته است و شرکت این سازمان در رهبری سازمان‌های دانشجویی و به ویژه کنفدراسیون صریحاً در حکم تضعیف آنهاست و هیچ گروه یا سازمان اگر واقعاً به حفظ و تحکیم کنفدراسیون علاقمند باشد نمی‌تواند با شرکت این سازمان در رهبری سازمان‌های دانشجویی روی موافق نشان دهد و با آن به مبارزه بر نخیزد.

دوستان جبهه ملی در ارگان خود "ایران آزاد" برآند که "آنچه در کنگره اخیر صورت گرفت قدم اول ولی اساسی در جهت یافتن راه خروج کنفدراسیون از وضعیت نامناسبی است که در چند سال اخیر گریبان گیر آن شده است". ما امیدواریم که آنها با توجه بحوادث اخیر از نظر خود باز گردند. اما آنچه که مربوط به ماست با شرکت "سازمان انقلابی" در ارگان‌های رهبری سازمان‌های دانشجویی رضایت نخواهیم داد ولو آنکه این موضع‌گیری کار انتخاب رهبری سازمان‌های دانشجویی را به بن بست بکشاند. برای سازمان ما اتحاد و وحدت نیروها حد و مرزی دارد که در وراء آن هیچگونه اتحاد و وحدت امکان پذیر نیست.

سازمان ما به خاطر کوشش در جلوگیری از بروز چنین وضعی از تمام رفقای سازمانی می‌طلبد که این مسائل را به میان دانشجویان ببرند و به ویژه با دوستان

جبهه ملی به بحث بپردازند و آنها را با موضع سازمان ما آشنا کنند و به آنها تذکر دهند که اصرار آنها در شرکت دادن "سازمان انقلابی" در رهبری کنفدراسیون و سازمان‌های دانشجویی فقط به زیان کنفدراسیون تمام می‌شود و به دسائس خرابکارانه سازمان امنیت و رژیم موفقیت می‌دهد.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان
هئیت مرکزی"

بعد از خیانت کورش لاشائی رفقای ما با آقای حسن ماسالی از رهبران جبهه ملی ایران تماس گرفته و مطرح ساختند که به علت بدنامی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و پیدا شدن یک سلسله جاسوسانی در درون آنها که پایانی بر آن متصور نیست، صلاح در این است که جبهه ملی ایران از حمایت از این سازمان در کنفدراسیون جهانی دست بردارد و تلاش کند با همکاری توفان رهبری کنفدراسیون جهانی را به پیش ببرد. جبهه ملی ایران در آن تاریخ حاضر نشد به توصیه توفان عمل کند و حتی حسن ماسالی به نماینده سازمان اعلام کرد که چنانچه ما این تحلیل خودمان را در کنگره به صورت علنی مطرح کنیم و در موردش به بحث بپردازیم و پیشنهاد خود را مبنی بر مصلحت عدم شرکت این عده در هیئت دبیران طرح نمائیم و اسناد خویش را روی میز بگذاریم، آنها حاضرند به همکاری خویش با "سازمان انقلابی" پایان دهند. این پیشنهاد تحریک‌آمیز که هدفش به جان هم انداختن "سازمان انقلابی" و توفان و بی‌طرفی و نظاره‌گری جبهه ملی بود از جانب توفان رد شد. ولی حسن ماسالی که فردی پرووکاتور بود و مصالح جنبش دانشجویی برایش اهمیت نداشت، به دست‌پروردگان خود توصیه نمود که لیستی مشترک از دبیران متعلق به جبهه ملی و "سازمان انقلابی" و توفان را به کنگره دوازده کنفدراسیون ارائه دهند. هر نامزد دبیری کنفدراسیون جهانی باید با موضوع‌گیری خویش بیان کند به چه دلیل نمی‌خواهد با سایر نیروها در راس کنفدراسیون جهانی به صورت دبیر کنفدراسیون همکاری کند. برای تقویت این سیاست تحریک‌آمیز، جبهه ملی ایران بدون مذاکره با توفان نخست رفیق علی سعادت و به علت غیب وی رفیق فریدون منتقمی را در لیست خود در کنار نامزدهای "سازمان انقلابی" جای داده بود. توفان که با توجه به مذاکرات قبلی با حسن ماسالی متوجه این سیاست تحریک‌آمیز شده بود، قبلاً به رفقا علی سعادت و فریدون منتقمی اطلاع داد که برای پیشگیری از درگیری‌های لفظی، محل کنگره دوازده کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت را ترک

کنند. دسیسه جبهه ملی ایران که منجر به خوانش نام علی سعادت‌ی حتی بدون تماس قبلی و بدون اطلاع وی انجام شد با این نیت بود که وی در باره‌ی ترکیب هیأت دبیران پیشنهادی جبهه ملی به موضع‌گیری بپردازد که در اثر غیبت وی و همچنین عدم حضور رفیق منتقمی بی‌اثر ماند. سازمان م-ل توفان از همان کنگره نهم کنفدراسیون خواهان آن بود که هیأت دبیران کنفدراسیون جهانی نه به صورت لیستی که بیان همکاری و کنار آمدن سازمان‌های سیاسی با یک‌دیگر بود، بلکه به صورت فردی که بیان شرکت توده دانشجوی در تعیین سرنوشت خویش به صورت مستقیم و اعتماد به نمایندگانش محسوب می‌شد، انتخاب شود.

این سیاست فقط یک‌بار و آنهم در کنگره نهم کنفدراسیون جهانی اجراء شد ولی سایر نیروهای درون کنفدراسیون جهانی حاضر نشدند بعداً به آن تن دهند. شرکت در لیست‌های دبیران در واقع به صورت تحمیلی در آمد.

توفان در کنگره دوازدهم در لیست دبیران متشکل از جبهه ملی، "سازمان انقلابی" و کادرها شرکت نکرد، تنها در کنگره چهاردهم حاضر شد بدون شرکت "سازمان انقلابی" در رهبری، در لیست دبیران کنفدراسیون جهانی شرکت کند. در این دوره بود که سیر رویدادها وضعیت سیاسی را طوری به پیش‌برد که به صورت جبری نزدیکی به "سازمان انقلابی" حزب توده ایران به سازمان م-ل توفان تحمیل شد، زیرا سازمان اخیر در عرصه فعالیت دانشجویی خود از نظریات انحرافی‌اش دست برداشته و خود را موافق با نظریات توفان نشان می‌داد. دلایل این نزدیکی را باید به صورت زیر بیان کرد:

۱ - جبهه ملی ایران تلاش داشت از خط‌مشی سنتی و مترقی خویش در کنفدراسیون جهانی دست بکشد و خط‌مشی چریکی را به کنفدراسیون جهانی تحمیل کند و ماهیت این سازمان توده‌ای، دموکراتیک را که تنها صدای متحد و رسای اپوزیسیون انقلابی در خارج از کشور بود، دگرگون ساخته و کنفدراسیون جهانی را به زائده جنبش مسلحانه چریکی و به پشت این جنبش مسلحانه بدل کرده و ماهیت کنفدراسیون را تغییر داده و آنرا عملاً از بین ببرد. تلاش توفان برای یافتن راه حل مشترک و مورد توافق با جبهه ملی ایران در همه زمینه‌ها به بن‌بست کشید. در جریان کنگره فدراسیون آلمان که جبهه ملی اقلیتی را در آن نمایندگی می‌کرد و توفان اکثریت نمایندگان کنگره را در اختیار داشت، پیشنهادی از جانب ما به نمایندگی رفیق فریدون منتقمی به جبهه ملی ایران از طریق آقای سعید کاظمی داده شد که بر مبنای مصوبات سیاسی کنگره کنفدراسیون جهانی و فدراسیون آلمان، هیئت دبیران مشترکی از جبهه ملی ایران و توفان به نسبت یک به دو انتخاب گردند. جبهه ملی ایران این پیشنهاد منطقی را که بازتاب تناسب نیرو در کنگره بود، رد کرد. توفان با نرمش و توجه به مصالح

جنبش پیشنهاد کرد که هیئت دبیران مشترکی به نسبت دو نفر از جبهه ملی ایران و یک نفر از توفان انتخاب شود و این علی‌رغم آن بود که جبهه ملی ایران در کنگره نیروئی نداشت و این توفان بود که با نرمش حاضر شده بود سیاست همکاری با جبهه ملی ایران را بر اساس مصوبات و منشور کنفدراسیون جهانی مستحکم کرده و زمینه را برای همکاری در کنگره ۱۵ام کنفدراسیون جهانی و تلاش برای دوری آنها از خط‌مشی چریکی و نزدیکی به حزب توده ایران، فراهم آورد. جبهه ملی ایران حتی این پیشنهاد را که آشکارا به نفع آنها به نظر می‌رسید نیز رد کرد و در پاسخ پرسش ما بیان کرد که فقط در ترکیبی شرکت می‌کند که اکثریت آن مرکب از نمایندگان جبهه ملی و گروه "کادر"ها باشند. در کنگره فدراسیون آلمان گروه "کادر"ها نیروئی نبودند و تازه نقش آنها که ما در کنفدراسیون جهانی در ترکیب دبیران شاهد روزانه آن بودیم، نقشی مخرب و به ضرر جنبش دانشجویی بود و توفان هرگز نمی‌توانست با شرکت آنها در دبیران به طور کلی تا چه برسد به ترکیبی از آنها با جبهه ملی ایران به نسبت دو نفر از جبهه ملی و "کادر"ها، همراه با یک نفر از توفان موافقت کند. در زمانیکه تمام تلاش‌های ما برای رهبری فدراسیون آلمان در همکاری با جبهه ملی ایران با شکست روبرو شد و کنگره بدون دبیر آنها در آن شرایط بحرانی و مملو از فضای مسموم انشعاب‌طلبی و تفرقه‌افکنی بود، توفان جبرا به همکاری با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران به نسبت دو به یک تن در داد تا شاید بتواند وحدت کنفدراسیون جهانی را که "سازمان انقلابی" نیز در آن زمان با تجدید نظر در بسیاری از نظریات "چپ" روانه خویش به آن اعتقاد داشت، حفظ کند.

۲ - حزب توده ایران از طریق عمال خویش در کنفدراسیون جهانی و از طریق نفوذ در جبهه ملی ایران در تلاش بود، ماهیت انقلابی کنفدراسیون را با نزدیکی این سازمان به حزب توده ایران و اتحاد شوروی تغییر دهد و با اخلال در کنفدراسیون جهانی نابودی این سازمان را تدارک ببیند.

۳ - جریانی به نام گروه "کادر"ها از سیاست‌های جبهه ملی ایران برای تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی تحت عنوان "خط رزمنده" دفاع می‌کردند و رهبران آنها که عوامل مشکوک به همکاری با حزب توده و شوروی بودند در تحریکات بر ضد سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان و پرووکاسیون در درون کنفدراسیون جهانی از هیچ اقدام خرابکارانه‌ای در این سازمان ابا نداشتند.

۴ - سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست - لنینیست) اتحادیه کمونیست‌های ایران در خواب ناز رفته بودند و با اتخاذ سیاست "نه سیخ بسوزد و نه کباب" تا روز آخر عمرشان به ماهیت مبارزه سیاسی درون کنفدراسیون جهانی پی نبردند و به عنوان آلت دست جبهه ملی ایران عمل نمودند. فراموش نکنیم که این سازمان در مورد تئوری "سه دنیا" نیز یک دید التقاطی داشت و مبارزه بر سر آن را یکی

از بحث‌های **درون جنبش کمونیستی**، یعنی تنها میان کمونیست‌ها و نه مبارزه‌ای میان کمونیست‌ها و ضد کمونیست‌ها می‌دانست و تبلیغ می‌کرد.

۵ - تلاش سازمان م- ل توفان برای مذاکره و همکاری با سران جبهه ملی ایران و اتحادیه کمونیست‌های ایران با اعلام وفاداری نسبت به منشور کنگره ۱۲ام کنفدراسیون جهانی و قطعنامه‌های ضد "کمیته مرکزی" حزب توده ایران و ضد سیاست‌های ضد خلقی شوروی بی‌نتیجه ماند و حتی پیشنهاد توفان مبنی بر این که بر مبنای منشور کنگره ۱۲ام و مصوبات کنفدراسیون جهانی، ترکیبی از دبیران با اکثریت سه نفر از جبهه ملی و دو نفر از توفان برای رهبری به وجود آید، با شکست روبرو شد.

۶ - تجربه همکاری ما با ترکیب جبهه ملی ایران و گروه "کادر"ها و نقش مخرب "کادر"ها در رهبری کنفدراسیون جهانی، در دوره دبیری کنگره چهاردهم تا پانزدهم کنفدراسیون، نشان داد که شرکت گروه "کادر"ها در رهبری کنفدراسیون جهانی فقط می‌تواند به پراکندگی و گنبدگی کنفدراسیون جهانی کشانده شود و لذا همکاری با آنها که تجربه تلخش در مقابل ما قرار داشت، راه حل گذار از بحران در درون کنفدراسیون جهانی نبود. فراموش نکنیم که گروه "کادر"ها از جمعی مخالف تئوری "سه دنیا" و هواداران تئوری "سه دنیا"، از جمعی بی‌هویت سیاسی هم هوادار خط‌مشی چریکی و هم مخالف خط‌مشی چریکی، هم هوادار شوروی و هم مخالف شوروی، هم هوادار چین و هم مخالف چین و... تشکیل شده بودند. اینان فرصت‌طلبانه و با بی‌پرنسیپی شگفتی برای برهم زدن کنفدراسیون جهانی هر دم از یکی از انبان‌های تبلیغاتی و تسلیحاتی خویش به تهاجم و تبلیغات دست می‌زدند.

۷ - "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در اثر شکست‌های فراوان به تصحیح خط‌مشی "چپ" روانه دانشجویی خود مبادرت کرده بود و این در حالی صورت می‌گرفت که سایر نیروهای درون کنفدراسیون جهانی به جای پای همان سیاست‌های "چپ" روانه سابق - "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، پا می‌گذاشتند و می‌خواستند از کنفدراسیون جهانی یک حزب سیاسی درست کنند و کمیت دانشجویی را در پای کیفیت "رزمنده" کنفدراسیون جهانی قربانی نمایند. "سازمان انقلابی" در خفا تئوری "سه دنیا" را پذیرفته بود، ولی جرات نمی‌کرد به صورت علنی به دفاع روشن از آن بپردازد. آنها از سیاست‌های دولت توده‌ای چین در حمایت از حکومت‌های ارتجاعی به عنوان دول دنیای سوم دفاع می‌کردند. "سازمان انقلابی" نشریاتی توسط هواداران خود در دفاع از سیاست خارجی جمهوری چین و در دفاع از اصل همزیستی مسالمت‌آمیز در عرصه سیاست خارجی منتشر کرد. آنها بر خلاف گذشته اصل را در سازمان توده‌ای نه بر کیفیت، بلکه بر کمیت قرار می‌دادند و مخالف آن بودند که کنفدراسیون جهانی به پشت جبهه مبارزه مسلحانه سازمان‌های چریکی بدل شده و به یک حزب

سیاسی تبدیل گردد، حزبی که هدفش کسب قدرت سیاسی است. آنها در سیاست تبلیغاتی خویش بر ضد شاه و حکومت ایران هنوز فعال بودند. اینکه سیاست مخالفت با شاه دست‌نشانده امپریالیسم را، از ترس تبلیغات مخالفان به کار می‌بردند و یا اینکه آنها از انطباق تئوری "سه دنیا" بر رژیم شاه به همان نتایجی نمی‌رسیدند که رفقای چینی رسیده بودند و یا اینکه دودوزه بازی می‌کردند، چون شرم داشتند که به صراحت از سیاست‌های نیکخواه و لاشائی که شاه را "مستقل و ملی" اعلام کرده‌اند و این تبلیغات با تبلیغات شاه همخوانی داشت، حمایت کنند، بر ما به صورت همه جانبه روشن نبود. در تمام سیاست‌های - "سازمان انقلابی" حزب توده ایران از گذشته تزویر و ریاکاری می‌بارید. سایر نیروهای سیاسی نیز از این "محسنات" بی‌بهره نبودند که ما در قبل به آنها اشاره کرده‌ایم.

همکاری سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان در تحت چنین شرایطی با - "سازمان انقلابی" حزب توده ایران آغاز شد. ما شرط احتیاط را با این سازمان هرگز از دست ندادیم. تمام گذشته ناسالم این سازمان بر دوش ما نیز سنگینی می‌کرد. کمیته دانشجویی با احتیاط و وسواس نظریات آنها را مورد بررسی قرار می‌داد تا مبدا با روش دورویانه‌ای که دارند موارد و یا مسایل را به صورت مبهم در دفاع از سیاست "مستقل و ملی شاه" به کنفدراسیون جهانی حقه کنند. ما برای اینکه غافلگیر نشویم با آنها به ایجاد یک کمیته مشترک رهبری مبارزات دانشجویی در کنفدراسیون جهانی دست زدیم. فریدون منتقمی، پرویز سیروس نیا، اصغر تفنگساز و بهرام دژبخش عضو این کمیسیون بودند. در داخل این کمیسیون معلوم بود که همکاری ما برای مدت طولانی دوام آور نیست، زیرا آنها نمی‌فهمیدند که جبهه ملی ایران تصمیم خویش را برای همکاری با شوروی‌ها و حزب توده ایران گرفته است و در پی برهم زدن کنفدراسیون جهانی است. توفان در مذاکرات مکرری که با جبهه ملی ایران برای حفظ وحدت کنفدراسیون جهانی کرده و با عدم موفقیت روبرو شده بود به این تجربه واقف بود. وظیفه ما در حال حاضر افشاء نقش جبهه ملی ایران و سیاست‌های تفرقه‌افکنانه آنها در کنفدراسیون جهانی بود و نه اینکه مرکز ثقل فعالیت‌های خویش را بر افشاء نشریه "سپهر" که از جمله توسط مهدی خانباتهرانی منتشر و مدیریت می‌شد، بگذاریم و توده دانشجو را به آدرس عوضی بفرستیم. - "سازمان انقلابی" حزب توده ایران نمی‌خواست بورژوازی ملی ایران را برنجانند و ترجیح می‌داد به دنباله‌رو آنها بدل شود و "چپ‌روی" نکند.

وقتی انشعاب در کنفدراسیون جهانی بعد از کنگره ۱۶ام قطعیت پیدا کرد، همکاری توفان و "سازمان انقلابی" نیز به پایان رسید. انتخاب توفان در آن دوران در واقع انتخابی میان بد و بدتر بود. متأسفانه سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان علی‌رغم قدرت یگانه‌اش به ویژه در فدراسیون آلمان هنوز

اکثریت نصف به اضافه یک را نداشت تا بتواند همه دبیران را از نیروی خودش برگزیند. در آن دوران در یک طرف سازمان توفان قرار داشت و در طرف دیگر، جبهه ملی ایران، - "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، گروه "کادر" های یک و دو، اتحادیه کمونیست‌های ایران که هیچکدام از آنها بدون توفان قادر به کسب رهبری فدراسیون آلمان نبودند و توفان نیز تنها می‌توانست با یکی از این گروه‌ها به اکثریت نصف بعلاوه یک نایل آید که تلاشش برای گزینش بهترین حالت با عدم موفقیت روبرو شده بود.

یک رویداد تاریخی، بسیاری از نیروهای سیاسی ایران را در خارج از کشور، از سرنوشت غم‌انگیزشان نجات داد و راه فرار تئوریک و توضیحات سیاسی برای همه آنها را در تاریخ ایران باز گذارد. این رویداد تاریخی انقلاب شکوهمند ایران بود که نقطه پایانی بر ادامه زندگی این سازمان‌ها در خارج محسوب می‌شد و آغاز زندگی سیاسی جدیدی در ایران بود.

اگر انقلاب ایران چند سال دیرتر صورت می‌گرفت امکان مانور و بندبازی‌های سیاسی برای گروه‌های نامبرده باقی نمی‌ماند. عیار واقعی آنها روشن می‌شد. گروهک ناچیز "اتحاد مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر" ناچار بود ماهیت "سه دنیائی" خویش را زودتر رو کند. اتحادیه کمونیست‌های ایران ناچار بود تکلیف خود را سرانجام با تئوری "سه دنیا" روشن کند و نشان دهد که با ایجاد سازمان دانشجویی جدیدش به نام مضحک "کنفدراسیون احیاء" چه نوع سازمانی را می‌خواهد احیاء کند و سرانجام درکش از یک سازمان توده‌ای دانشجویی چیست؟ آیا به دنبال حزب است و یا به دنبال یک سازمان صنفی توده دانشجوی که به فعالیت‌های سیاسی نیز می‌پردازد، مورد نظر وی است.

جبهه ملی ایران باید ماهیت خودش را روشن می‌کرد که "کمونیست" است یا ضدکمونیست؟، چریک است یا ضد چریک؟ از سرمایه‌داری ملی و مذهب دفاع می‌کند و یا از جامعه سوسیالیستی در ایران؟ آنوقت همه تک نفرها و گروهک‌های اختراعی "کمونیستی" درون جبهه ملی ایران که معلوم نیست بر چه اساسی به جز وحدت بر سر دشمنی با کمونیسم با هم کنار آمده و همکاری می‌کردند، ناچار بودند نقاب جبهه ملی ایران را به دور ببندازند، پوست انداخته و یا مجدداً به همان قالب قبلی فرو روند. انقلاب ایران بن بست جبهه ملی ایران را حل کرد. انقلاب ایران به جریان‌های ورشکسته نیمه مرده سیاسی که کار مبارزه را در خارج با "چپ" روی به بن بست کشانده بودند، مجدداً امکان تنفس و ادامه بقاء داد.

توفان شماره ۶۶ دوره سوم بهمن ۱۳۵۱ فوریه ۱۹۷۳

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/T>

ML066.pdf

دیروز به شیوه‌ای و امروز به شیوه دیگر

سخن پراکنی کورش لاشائی از رادیو تلویزیون تهران از آن لحاظ در خور بررسی نیست که ملاکی برای قضاوت در باره "سازمان انقلابی" باشد. بیش از دو سال پیش که چند تن دیگر از گردانندگان سازمان مذکور به پشت رادیو و تلویزیون آمدند هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در قطعنامه تیرماه ۱۳۴۹ (توفان ۲۵) به این مناسبت گفت:

"قضاوت ما درباره "سازمان انقلابی" مبتنی بر خیانت این عضو یا آن رهبر نیست. احتمال چنین خیانت‌هایی را در هیچ سازمانی نمی‌توان منتفی انگاشت. قضاوت ما در باره "سازمان انقلابی" از ماهیت خود او و مجموعه گفتار و کردارش سر چشمه می‌گیرد. اینک همین مطلب را به مناسبت سخن پراکنی کورش لاشائی تکرار می‌کنیم.

بنظر ما مورد کورش لاشائی از لحاظ زیرین قابل توجه است: رژیم شاه می‌خواهد چنین جلوه دهد که گویا فردی انقلابی را بدام انداخته و نخستین خیانت کورش لاشائی را به مردم ایران عرضه داشته است. و حال آنکه سخن پراکنی کورش لاشائی در تلویزیون به سود رژیم شاه، نخستین خیانت او نیست بلکه حلقه‌ای از سلسله دراز خیانت‌های اوست و شاید بزرگ‌ترین آنها هم نباشد. در قطعنامه هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان که بدان اشاره کردیم چنین گفته شده است:

"از نخستین روزهایی که عده‌ای از کادرها و اعضاء حزب توده ایران به مخالفت با اپورتونیسم و رویزیونیسم رهبری و به دفاع از مارکسیسم-لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون برخاستند رویزیونیست‌ها - همان طور که در همه جا عمل کردند - عده‌ای از دست آموزان خود را به میان آنها فرستادند و آنان جریان را در اختیار گرفته به سود رویزیونیسم گردانند. جلسه‌ای که بعدها کنفرانس اول سازمان انقلابی نامیده شد به دست یکی از رویزیونیست‌های معروف حزب تودهٔ ایران تشکیل یافت

که بعدها در پس پرده قرار گرفت. بدیهی است که امپریالیسم و سازمان امنیت ایران نیز از اهمیت نهضت مارکسیستی- لنینیستی نوین غافل نبودند و درصدد برآمدند جا پائی برای خویش در این نهضت بیابند. "سازمان انقلابی" هم با شیوه‌های نابهنجار خود شرایط مساعدی برای عمل امپریالیسم و سازمان امنیت فراهم آورد."

بدیهی است که در قطعنامه هیئت مرکزی سازمان توفان هر جا از "سازمان انقلابی" سخن گفته می‌شود اشاره به مشی سیاسی و تشکیلاتی او، برنامه عمل او و گردانندگان اوست نه افراد ساده‌ای که خود قربانی این فریب کاران اند.

باری، کورش لاشائی یکی از سه نفری بود که از "کنفرانس اول" بعنوان رهبر بیرون آمدند و او رقیبانی را از میدان بدر کرد و عنوان خود را تا آخر نگه داشت. جهت عمده فعالیت کورش لاشائی را می‌توان به طور خلاصه چنین شمارش کرد:

کوشش در بی اعتبار ساختن مارکسیسم- لنینیسم و به ویژه اندیشه مائوتسه دون. این یکی از ویژگی‌های "سازمان انقلابی" است. کم‌تر نشریه‌ای را می‌توان یافت که کلمات "مارکسیسم- لنینیسم"، "اندیشه مائوتسه دون"، "مبارزه مسلحانه"، "انقلاب فرهنگی"، "خدمت به خلق" را به اندازه نشریه "توده". "ستاره سرخ" تکرار کرده باشد. ولی آنچه در زیر این کلمات خودنمایی می‌کرد عبارت بود از ملغمه‌ای از افکار نیهیلیستی، آنارشستی، پرדونیستی، بلانکیستی، گواریستی و غیره. این امر به رویزیونیست‌های حزب توده ایران فرصت بسیار مغتنمی می‌داد که با استفاده از آن به مقابله با مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون برخیزند. کورش لاشائی و همدستانش هر طغیان و شورش را در ایران به حساب جنگ توده‌ای (و نیز به حساب خود) گذاشتند و رویزیونیست‌ها فوراً شکست آن را به مثابه شکست جنگ توده‌ای برخ انقلابیون واقعی ایران کشیدند. کورش لاشائی و همدستانش تا آنجا که توانستند از نبرد تبلیغاتی بر علیه رویزیونیسم و در دفاع از مارکسیسم- لنینیسم، به بهانه اینکه این کار مانع "فعالیت عملی انقلابی" می‌شود، به بهانه اینکه "ما کوهی هستیم" و غیره و غیره جلو گرفتند.

کورش لاشائی و همدستانش با تمام قوا و با توسل به معتقدات گواریستی مانع احیاء حزب طبقه کارگر ایران شدند. در رساله "نمونه منفی" به درستی گفته شده است که بزعم "سازمان انقلابی" برای آنکه حزب طبقه کارگر احیا شود باید مبارزه

مسلحانه در مقیاس کشور گسترش یابد، در تمام گروه‌هایی که بجنگ پارتیزانی اشتغال دارند هسته‌های حزبی تشکیل گردد، لااقل یک پایگاه انقلابی در کشور به وجود آید، آنگاه هسته‌های حزبی می‌توانند مذاکرات را برای تشکیل کنگره شروع کنند و کنگره حزب طبقه کارگر را بنیاد خواهد نهاد. این طرح، احیاء حزب طبقه کارگر را موکول به آینده نامعلومی می‌سازد و در واقع آن را نفی می‌کند. این طرح کمک بزرگی به رویزیونیست‌ها و رژیم محمدرضا شاه بود.

کوروش لاشائی و همدستانش عجله و حرارت شگفت‌انگیزی داشتند در اینکه گذشته نهضت کارگری و کمونیستی ایران را با استفاده از غلطیدن حزب توده ایران به رویزیونیسم سیاه گردانند تا مبدا سنن انقلابی و جانبازی‌های پر افتخار گذشته به جوانان ایران در مبارزات آینده الهام بخشد!

همچنانکه در قطعنامه هئیت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان اشاره شده است کوروش لاشائی و همدستانش به هیچ اصل تشکیلاتی مارکسیستی-لنینیستی پایبند نبودند، اطلاعات نادرست و مغرضانه به سازمان خود می‌دادند، اعضاء ساده خود را که برخی از آنها امروز بیدار می‌شوند می‌فریفتند، کنفرانس‌های صوری و خالی از مضمون دموکراتیک دائر می‌کردند، تهدید و تطمیع افراد را شیوه رایج خود ساخته بودند. "دروغ‌گوئی، شایعه‌پراکنی، اتهام‌زنی، از شیوه‌های اساسی سازمان انقلابی بود". آنان "چند سال نهضت مارکسیستی-لنینیستی ایران را بعنوان مختلف در رخوت و گمراهی نگهداشتند، فرصت‌های گرانبهائی را فرار دادند، و زمینه مساعد فعالیت را چنان برهم زدند که برای بهبود آن زحمات و مشقات فراوان لازم است". (توفان شماره ۸).

کوروش لاشائی و همدستانش صدمات بسیار به جنبش دانشجویی وارد ساختند. هرکس و هر سازمانی که در صدد دفاع از مواضع مارکسیستی-لنینیستی بر آمد از طرف کوروش لاشائی و همدستانش مور حملات کین‌توزانه‌تر و بی‌شرمانه‌تر از حملات سازمان امنیت قرار گرفت. شیوه این عناصر در برخورد با سه تن از رفقا (سغائی، فروتن و قاسمی) - همان طور که در توفان شماره ۸ آمده است - صریحا و بدون کم و کاست شیوه فاشیستی بود، شیوه دشمنان سوگندخورده مارکسیسم-لنینیسم بود، شیوه رویزیونیست‌های ور شکسته بود. اینان... نقشه کشیدند که سغائی

و دو رفیق دیگر را از سر راه بردارند یعنی در واقع فرمان سازمان امنیت ایران، روزیونیسم جهانی را به موقع اجرا در آورند. و در اثر تدارکات اینان بود که بالاخره رفیق سغائی از پای در آمد. تاریخ نهضت کارگری و کمونیستی ایران فراموش نمی‌کند که دست ناپاک لاشائی در خون عباس سغائی است.

کورش لاشائی مهم‌ترین هدف خود را نابود ساختن سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان می‌دانست و مقالات و جزوات متعدد در ایراد اتهام و افترا بر سازمان ما منتشر ساخت و آنها را به زبان‌های خارجی نیز ترجمه کرد تا جنبه جهانی به حملات خود داده باشد. ماهنامه توفان در اردیبهشت ۱۳۴۸ که یورش دو جانبه "سازمان انقلابی" و روزیونیست‌های حزب توده ایران بر سازمان ما شدت بی‌سابقه یافته بود تحت عنوان "تقارن دو حمله" چنین نوشت: "نخستین چیزی که از این یورش مشترک به چشم می‌خورد هم‌داستانی و هم‌آوازی گروهی کاستریست با دارودسته روزیونیست‌های حزب توده ایران است. جای تردید نیست که از هم اکنون سازمان امنیت، این سگ پاسبان امپریالیسم و طبقه حاکمه ایران، در نهان در طرف آنهاست و بزودی آشکارا به صف آنها خواهد پیوست." و حوادث همان طور جریان یافت که توفان پیش‌بینی کرده بود: سازمان امنیت به یورش دو جانبه روزیونیست‌ها و "سازمان انقلابی" پیوست. و امروز هم کورش لاشائی صریحا به سازمان امنیت می‌پیوندد.

باید این نکته را بهمه انقلابیون ایران یاد آور شد که آن بازیگری - به نام کورش لاشائی - که امروز در تلویزیون سازمان امنیت ایران جلوه می‌فروشد خائن نوظهور و تازه‌کاری نیست، بلکه خائن دیرینه و کهنه کاری است که دیروز به شیوه‌ای و امروز به شیوه دیگر بدشمنی با انقلاب ایران عمل می‌کند.

باید بین "سازمان انقلابی" با گرداندگانی نظیر کورش لاشائی، با برنامه و مشی انحرافیش، با نقش فتنه‌انگیز و نفاق‌افکنش و افراد ساده‌ای که بهوای مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون و آرزوی انقلاب به این سازمان پیوسته‌اند فرق گذاشت. وظیفه ماست که این افراد را در پرتو تجارب خودشان و به یاری بحث‌های برادرانه و صبورانه از دام امثال کورش لاشائی برهانیم و به سوی وحدت کلیه مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها رهنمون شویم.

توفان شماره ۶۷ دوره سوم اسفند ۱۳۵۱ مارس ۱۹۷۳

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/T>[ML067.pdf](#)

نتیجه‌گیری‌های "علمی" و "فلسفی" خیانت

آزموده را آزمودن، اگر آنطور که در ضرب المثل آمده پشیمانی نیآورد، لااقل آب درهاون سائیدن است. سازمان امنیت بار دیگر خودفروخته‌ای را به پشت رادیو و تلویزیون کشانید تا در آنجا آنچه را که از "غیب" بوی الهام شده بگوش شنوندگان برساند و همان ترهات خودفروختگان دیگر را که چیزی جز نفرت همگانی برای آنها بیار نیآورد تکرار کند. سازمان امنیت بارها آزموده است که این افسون در نمی‌گیرد و جوانان پر شور و میهن‌پرست ما هر بار این "رهبران" را از خود رانده اند، سازمان امنیت به تجربه در یافته است که هرکس در هر مقام و مرتبه‌ای که باشد، همین‌که بخدمت سازمان امنیت در آمد دیگر جائی در میان مردم برای او نیست و حرف‌هایش اثری نمی‌بخشد، اما باز آزموده را می‌آزماید. دلیلش اینست که سازمان امنیت آنجا که شکنجه‌گاه‌هایش تمام می‌شود، آنجا که گلوله‌هایش کارگر نمی‌افتد دیگر کاری ازش ساخته نیست و ابلهانه تصور می‌کند که اگر اباطیلی را ده یا صد بار از دهان این و آن تکرار کرد، تکرار می‌تواند شیاری در مغز باقی گذارد و تأثیری بخشد.

سازمان امنیت اینبار شخصی به نام کورش لاشائی را برای مصاحبه به پشت رادیو و تلویزیون کشانید برای آنکه همان مطالب خود فروختگان دیگر را موبه مو تکرار کند، ایران را بهشت مردم و بهشت جهان بنمایاند، در ذم سازمان‌های انقلابی، در ذم کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی مهملاتی بیافد، "انقلابات شاهانه" را بستاید و ترجیع بند آخری را نیز مبنی بر اینکه جوانان، دانشجویان، شما واقعیت ایران را نمی‌شناسید و در اشتباهید، بخواند و چراغ‌الله خود را از سازمان امنیت

بگیرد. روشن است که این سخنان نه در کسی کارگر می‌افتد نه واقعیت سر سخت ایران را تغییر می‌دهد. فقط امواجی است که در اثیر پراکنده می‌شود و بس. اما لاشائی در عین حال که "کاسبکاری" از قماش خود فروختگان دیگر است، در عین حال که وظیفه‌اش پس از این در و آن در زدن تکرار همان مطالبی است که خوانده و شنیده‌ایم، "دکان" خود را دارد و در معرفی کالاهای سازمان امنیت شگرد خاص خود را به کار می‌برد.

کسی که در گذشته با شیوه کار این مزور که مزدوری در نهاد او است آشنائی داشته است می‌داند که او هیچوقت و در هیچ مسئله‌ای در جاده راست قدم بر نمی‌داشت، عمداً جریان را براه غلط (می‌کشانید و وقتی خطای او آشکار می‌گشت آنگاه برای آنکه خود را "انقلابی" نشان‌دهد، به "سبک انقلابی" از خود انتقاد می‌کرد. انتقاد از خود در دست او نقابی بود که با آن خرابکاری‌های خود را می‌پوشانید و در ضمن انتقاد را نشانه روحیه انقلابی خویش می‌نمایاند و از دیگران هم می‌خواست که به همین سبک عمل کنند تا بار رویزیونیسم خویش را سبک گردانند. اکنون نیز در پشت رادیو و تلویزیون بار دیگر به انتقاد از خود پرداخته است. اگر در گذشته از خود انتقاد می‌کرد که مارکسیسم-لنینیسم را نفهمیده، نقش دهقانان را به درستی در نیافته، و فکر مبارزه مسلح را از رژی دبره و چه گوارا بعاریت گرفته، کنفدراسیون را می‌خواسته است به صورت سازمان کوچک آوانگارد در آورد و... اکنون از خود انتقاد می‌کند که واقعیت ایران را به درستی نمی‌شناخته، به مبارزه با این واقعیت برخاسته و مغلوب شده است، "در این هنگامه تسلیم شرافت‌مندانه و قبول اشتباهات و نمودن واقعیت از ضد واقعیت نه فقط وظیفه ملی (!؟) بلکه ادای مسئولیتی است که شخص نسبت بخودش هم دارد". این مرد شاید پس از آنکه در سراسر زندگی اجتماعی خود به عمد واقعیت و حقیقت را زیر پا گذارده و سپس "اشتباه" خود را به تازیانه بسته است، او که در سراسر زندگی پیوسته از شاخه‌ای به شاخه دیگر پریده است، اکنون با قیافه "انقلابی" به شما می‌گوید "واقعیت" را در یافته و "شرافت‌مندانه تسلیم" آن شده است و موعظه می‌کند که مرد انقلابی نباید لجاجت بخرج دهد و در برابر واقعیت به‌ایستد. نترسید از این که بگوئید اشتباه کرده‌اید اعتراف به اشتباه و انتقاد از خود خصلت انقلابی است. اگر او به خدمت

سازمان امنیت در آمده برای اینست که خصلت انقلابی خود را همچنان حفظ کرده است! شما هم اگر انقلابی هستید و می‌خواهید انقلابی باقی بمانید به سازمان امنیت به پیوندید، اگر بخواهید از "بدترین ایدالیست‌ها" نباشید (اینجا یقه شما را بعنوان فیلسوف می‌گیرد)، "ذهنیت و ایده‌های مربوط به زمان و کسان دیگر را بر عینیت مقدم" ندارید، ذهنیت و ایده‌های شاه و من تبعش را که عین "عینیت" است بپذیرید. چنین است یکی از از شگردهای او برای معرفی این کالای بنجل سازمان امنیت که گویا ایرانی‌های خارج از کشور واقعیت جامعه ایران را به درستی نمی‌شناسند.

لاشائی از تجربه صحبت می‌کند و متذکر می‌شود که شکست تجربه دال برآنست که در شرایط و عوامل تجربه، در مقدمات و تدارک تجربه اشتباهی رخ داده است و اگر شکست تکرار شد معلوم می‌شود کاراز ریشه نادرست است. این یک اصل تخطی ناپذیر در همه علوم است که شکست‌های پیاپی در تجربه گواهی بر آنست که مرد تجربه‌گر خلاف قانون‌مندی عمل می‌کند، موضوع مورد تجربه را خوب نمی‌شناسد و شیوه کارش با روند موضوع تطابق ندارد. اما تجربه‌گر کیست؟ تجربه کدامست؟ شکست تجربه چگونه است؟ لاشائی تسلیم خود و چند تن دیگر را به حساب شکست تجربه انقلابی می‌گذارد و بر اساس آن تئوری "علمی" می‌سازد. این تجربه اول نیست. نیکخواه، پارسا نژاد و دیگران و بالاخره من! این طرز توجیه تئوری‌های علمی فقط به درد سازمان امنیت می‌خورد که خیال می‌کند با این نیرنگ‌های "دانشمندانه" به فریب توده‌ها و روشنفکران توفیق خواهد یافت. بتاریخ جنبش‌های انقلابی جهان نظری بیندازید.

خودفروشان نظیر لاشائی، نیکخواه و دیگران فراوانند اما تجربه آنها تجربه خیانت است، نه تجربه انقلاب و نه تجربه عدم معرفت به واقعیت. علی‌رغم خیانت آنها واقعیت همچنان سر سخت باقی مانده، انقلاب همچنان به پیش رفته و پیروز شده است. می‌بینید که اینجا هم می‌خواهد به شیوه "علمی" به شما بقولاند که من خیانت کردم، او خیانت کرد، ما خیانت کردیم. پس واقعیت رژیم ایران آن نیست که شما می‌پندارید! واقعا که صغری و کبری و نتیجه‌گیری باهم می‌خواند و "استدلال" قوی‌تر از این ممکن نیست!!

لاشائی عیب جوانان خارج از کشور را در این می‌بیند که دنباله‌رواند و برای اثبات دنباله‌روی آنها بازهم "علوم" تحویل شما می‌دهد! او به شما می‌گوید وقتی فرد به صورت جمع درآمد دیگر از قانونمندی فرد پیروی نمی‌کند بلکه تابع قانونمندی جمع می‌گردد و "در جمع هر صدا صدای دیگران را به دنبال می‌آورد و هرکس دیگری را می‌کشد"، "در جمع با فریادی می‌توان همه را به فریاد واداشت یا با قهقهه‌ای همه را بخنده درآورد" "شخصی که به درون جمع افتاد در انبوه تحلیل می‌رود و به دنبال آن کشانده می‌شود، فرد از فکر مستقل باز داشته می‌شود" می‌بینید که او با استناد به "قانونمندی رفتار جمع" که با رفتار فرد متفاوت است، این حکم سازمان امنیت و رویزیونیست‌ها را توجیه می‌کند که مبارزه جوانان خارج از کشور از آگاهی فردی آنان به رژیم نکبت بار شاه برنمی‌خیزد، عده معدودی جلو افتاده اند، واقعیت ایران را دگرگون می‌سازند و "جمع جوانان را بنا به قوانین علمی به دنبال خود می‌کشانند. نتیجه اینکه مبارزه جوانان خارج از کشور علیه رژیم شاه معلول "انبوهی" است که محصول قانونمندی "جمع" است.

این نیز طرز "استدلالی" است که هیچ‌یک از خودفروختگان بدان دست نیافته اند، این همان "منطقی" است که ارتجاع سیاه بکار می‌برد برای آنکه توده‌ها را آلت دست این و آن نشان دهد، این همان "منطقی" است که مبارزه توده‌ها را ناشی از شعور اجتماعی آنها که خود انعکاس هستی اجتماعی آنها است نمی‌داند بلکه تحریک عامل خارجی قلمداد می‌کند.

این "منطق" به هیچ‌وجه تازگی ندارد منتها لاشائی آنرا در لفافه "قانونمندی" عرضه می‌دارد. لاشائی مفهوم "جمع" و فرد را مفهومی که در اینجا مورد نظر است نمی‌فهمد. اگر جوانان خارج از کشور را که در سراسر جهان از اقصی نقطه آسیا گرفته تا اروپا و آمریکا و حتی در یک کشور واحد مانند آمریکا یا فرانسه پراکنده‌اند بتوان "جمع" نامید، آنگاه دیگر مفهوم فرد در مقابل جمع جایی پیدا نمی‌کند. در این صورت سی میلیون جمعیت ایران را نیز می‌توان علی‌رغم پراکندگی "جمع" نامید. در این صورت چرا "جمع" اهالی کشور صدای لاشائی را که از پشت رادیو بلند می‌شود تکرار نمی‌کند و به دنبال سخنان او نمی‌رود؟ اگر فی‌المثل صدائی در اروپا نظیر آنرا در ژاپن یا در لوس آنجلس به دنبال می‌آورد چگونه است که صدای نحس

شاه چنین معجزه‌ای بار می‌آورد، برعکس خشم و نفرت بر می‌انگیزد؟ چگونه است که این همه تبلیغات رژیم شاه با این همه نیرو و وسائل قادر نیست توده‌ها و از آنجمله جوانان را از "فکر مستقل" باز دارد و به سوی رژیم بکشاند؟

سازمان امنیت این بار لاشائی را با سلاح "علم" جنگ ایرانیان خارج از کشور فرستاده تا شاید نتیجه بیش‌تری بگیرد. اما دفاع از رژیم در زیر هرلقافه‌ای که صورت گیرد محکوم به شکست است و مدافعان رژیم از دفاع خود جز کینه و نفرت مردم طرفی نخواهند بست.

در برخورد به نظریات انحرافی "سازمان انقلابی" که آنها را با حيله‌گری به درون کنفدراسیون می‌آورد، توفان به افشاء این سیاست آنها برای رفقای سازمانی در تاریخ ۱۹۷۲ پرداخت:

سند شماره ۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

نشریه داخلی: "برای وحدت اندیشه و عمل، نشریه ۸، سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان

در باره چند نظریه انحراف‌آمیز

در این مرحله که نهضت ملی و ضدامپریالیستی خلق ایران و مبارزات خلق ایران و مبارزات قهرآمیز و گرایش به مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائو تسه دون روزبروز توسعه و تعمیق می‌یابد زیان نظریه‌ای که لزوم رهبری حزب طبقه کارگر را نفی می‌کند بیش از همیشه است.

چنانکه می‌دانیم گروهی به نام "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور" که هنوز بقایایی از آن برجاست، در نفی لزوم رهبری حزب طبقه کارگر ایران لجاج و پی‌گیری خاصی دارد. فعالیت او در این زمینه از آن جهت زیان‌مندتر است که اولاً به نام مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائو تسه دون قدم به میان می‌گذارد و ثانیاً - برخلاف برخی از انقلابیون صادق ولی اشتباهکاری که آنان نیز به لزوم رهبری حزب طبقه کارگر ایران معتقد نیستند - زیر بار صراحت و صداقت نمی‌رود و

می‌کوشد که نظریه خود را در لفافه‌ای از عبارات چندپهلوی پوشاند و هربار به تناسب موقع به تغییر فرمول‌های خویش دست بزند.

سازمان ما قبلاً در مقالات متعدد توفان و در جزوه "نمونه نفی" به افشای "سازمان انقلابی" پرداخته است ولی اینک لازم می‌آید که به مناسبت نشریه جدید وی در این باب تجدید سخن شود.

شماره ۲۱ نشریه "توده" که یکسال پس از شماره قبلی انتشار یافته باردیگر مصروف به گذشته "حزب توده ایران" و تکرار همان مغالطه‌های پیشین درباره ماهیت این حزب از بدو تأسیس است. ولی از پیشگفتار نشریه برای اصرار مجدد در نفی لزوم رهبری حزب طبقه کارگر ایران استفاده شده است. البته این ادعای نادرست - مانند همیشه - عاری از صراحت و صداقت است و چنان طرح می‌شود که گوئی صحبت بر سر زمان و شرایط احیاء - و بقول نویسنده نشریه ایجاد - حزب طبقه کارگر است نه بر سر نفی کلی آن. در پیشگفتار گفته می‌شود که:

"تجربه تاریخی و حقیقت عام مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون به ما این درس را می‌دهد که بدون یک حزب واقعا انقلابی نمی‌توان از عهده بسیج و متشکل ساختن توده‌های میلیونی برآمد، آنها را در مبارزه طبقاتی و ملی به درستی رهبری نمود و پیروزی را به دست آورد. به معنی ویژه‌ای می‌توان گفت در اوضاع خوب داخلی و جهانی، اگر این باریکه‌ها، جویبارها و رودخانه‌های مبارزات توده‌ای در میهن ما به دریا تبدیل نمی‌شوند... بدان علت است که خلق ما مرکز رهبری خود را از دست داده و هنوز هم نتوانسته است باردیگر آن را به وجود آورد. از اینجااست که مارکسیست-لنینیست‌ها ایجاد یک حزب واقعا انقلابی را وظیفه مرکزی خود قرار داده‌اند" (صفحه ۴)

در بررسی این عبارت، نخست باید به یک مطلب فرعی یعنی به آن "مرکز رهبری" که خلق ایران از دست داده و هنوز هم نتوانسته است بار دیگر آن را به وجود آورد توجه کرد. البته "مرکز رهبری" مذکور در نظر نویسنده پیشگفتار، حزب توده ایران (حتی پیش از غلطیدن در اپورتونیسم و رویزیونیسم) نیست زیرا که بنابر ادعای او حزب توده ایران به مثابه حزب خرده‌بورژوازی به وجود آمد و هیچ‌گاه تا حد

حزب طبقه کارگر و "مرکز رهبری خلق" رشد نیافته است. ولی در هرحال معلوم می‌شود که در ایران یک "مرکز رهبری" - شاید مثلاً در وجود حزب کمونیست ایران که در ۱۹۳۰ تشکیل شد و در زمان "عظمت رضا شاه" از میان رفت - وجود داشته که بعدها از دست رفته و خلق ایران "هنوز هم نتوانسته است باردیگر آن را به وجود آورد". یعنی به عقیده نویسنده پیشگفتار، خلق ایران و مارکسیست‌لنینیست‌ها باید این مرکز رهبری را "بار دیگر بوجو آورند". اگر چنین است باید پرسید: مگر بار دیگر به وجود آوردن همان احیاء نیست؟ پس چرا سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان به مناسبت اینکه از احیاء حزب طبقه کارگر ایران سخن گفته مورد آنهمه اتهامات از طرف "سازمان انقلابی" قرار گرفته است؟ پس آن همه جنجال که "سازمان انقلابی" بر سر "احیاء" یا "ایجاد" برپا کرد و هنوز هم ادامه می‌دهد به چه منظور است؟

هم برای ما که حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران (پیش از غلطیدن در اپورتونیسم و رویزونیسم) را حزب طبقه کارگر می‌شماریم و هم برای آنانی که فقط حزب کمونیست ایران را حزب طبقه کارگر بشمارند طبیعتاً مسئله احیاء، مسئله "بار دیگر به وجود آوردن" مطرح است و فقط کسانی که وجود هرگونه حزب طبقه کارگر، هرگونه مرکز رهبری خلق را در گذشته منکر باشند، مسئله احیاء جای خود را به مسئله ایجاد خواهد داد.

شاید این بحث ظاهراللفظی، زائد به نظر رسد. ولی مسئله "احیاء" یا "ایجاد" نمونه‌ای از گرد و خاکی است که "سازمان انقلابی" در پیرامون مسائل برپا می‌کند تا به پوشاندن حقایق کمکی شده باشد. در اینجا به روشنی دیده می‌شود که چگونه "سازمان انقلابی" در پیرامون مسائل برپا می‌کند تا به پوشاندن حقایق کمکی شده باشد. در اینجا به روشنی دیده می‌شود که چگونه "سازمان انقلابی" سه چهار سال جنجال، اکنون بدون سر و صدا موضع عوض می‌کند و آهسته آهسته مفهوم احیاء را با عبارت "بار دیگر به وجود آوردن" در نظریات خود در مورد حزب می‌گنجانند. این شاهد دیگری بر عدم صراحت و صداقت اوست. از این حاشیه بگذریم و به متن بپردازیم.

از عبارتی که نقل کردیم چنین تصور می شود که "سازمان انقلابی" خواستار "ایجاد" حزب طبقه کارگر است. اما هر ورقی که از پیشگفتار می خوانیم گوشه ای از این تصویر برپاد می رود. هنوز یک صفحه از عبارت فوق دور نشده ایم که نویسنده پیشگفتار در اشاره به سازمان ما می گوید:

"در شرایط کنونی می توان سه نکته اساسی نادرست را ترسیم کرد که ماهیتاً همان نظریات گذشته ایشان را (در مورد حزب طبقه کارگر) تشکیل می دهند."

این "سه نکته اساسی نادرست" که در مورد حزب طبقه کارگر دامن گیر سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان شده است کدام است؟
نکته اول را نویسنده پیشگفتار چنین بیان کرده است:

"۱- برای ایجاد حزب کمونیست، انتقاد و طرد رفرمیسم و اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران ضروری نیست. در نتیجه، جمع بندی از گذشته جنبش کارگری ایران هم ضرورتی ندارد."

آیا ادعای مخالفت سازمان ما با جمع بندی گذشته جنبش کارگری ایران درست است؟ واقعیات پاسخ می دهد که بکلی نادرست است. سازمان ما هرگز به مخالفت با جمع بندی گذشته جنبش کارگری ایران برخاسته و بلکه در هر فرصت و بقدر توانائی خود و به اندازه مورد نیاز نهضت انقلابی ایران به این کار پرداخته است. برای نمونه می توان به مقاله توفان شماره ۷ مورخ اسفند ۱۳۴۶ تحت عنوان "حزب توده ایران" مراجعه کرد. برای نمونه می توان در "نامه به رفقا" که در ۱۳۴۷ از طرف سازمان ما انتشار یافته است بخش "دو دوره در تاریخ حزب توده ایران" را از نظر گذرانید.

"اما بررسی گذشته فقط به خاطر آن است که بر راه حال و آینده پرتو افکند و مبارزات را با روشنی بیش تری بسرمنزل مقصود برساند نه آنکه ما را در خود فرو برد و از مبارزه باز دارد. اگر باید از گذشته آموخت نباید آنچنان در گذشته غرق شد که حال و آینده را فراموش کرد... اما کسانی هستند که بگذشته چسبیده اند، گذشته را مفتاح باب آینده می شمارند، برای آنها بدون آنکه گذشته نهضت کارگری ایران در تمام جزئیات آن روشن شود گویا به هیچ گونه فعالیتی نمی توان دست زد و نباید دست زد... هدف آنها در واقع اینست که ما را به گذشته میخکوب کنند و مانع از آن

گردند که ما در راه اجرای وظایف خود گام برداریم؟" (توفان شماره ۱۴ مهر ۱۳۴۷ مقاله "گذشته و آینده")

به عقیده "سازمان انقلابی" "فقط آن کس به جمع‌بندی گذشته جنبش کارگری ایران موفق شده است که حزب توده ایران را از آغاز تاسیس و در تمام دوران حیاتش حزبی رفرمیست و اپورتونیست و خرده‌بورژوا بشناسد. اگر شناخت جمع‌بندیش باطل است، این آقایان وقتی که از "بررسی" گذشته جنبش کارگری سخن می‌رانند منظورشان پژوهش حقیقت نیست، بلکه تأیید تصورات مغرضانه‌ای است که می‌خواهند با بدترین شیوه‌های جعل و تحریف و شانتاژ در اذهان مردم فرو کنند. خودشان می‌گویند: "اطلاعات و اسناد ما در باره گذشته حزب توده ایران محدود می‌باشد" (توده شماره ۲۱ صفحه ۲) ولی ادعایشان درباره صحت قضاوتی که (حتی در صورت فرض حسن نیت) از این اطلاعات و اسناد محدود و ناشی می‌شود نامحدود است!

این بود نخستین نکته نادرستی که به عقیده "سازمان انقلابی"، دامنگیر سازمان ما در احیاء حزب طبقه کارگر شده است.
نکته دوم کدام است؟ از نویسنده پیشگفتار بشنوید:

"۳ - وحدت مارکسیست-لنینیست‌ها برای ایجاد حزب ضروری نیست. گروه آنها (یعنی سازمان توفان) می‌تواند خود را حزب اعلام کند، بعد هر کسی خواست می‌تواند به آنها بپیوندد" (صفحه ۵).

آیا این ادعا درست است و تا چه اندازه درست است؟
واقعیت اینست که سازمان ما از بدو تأسیس هرگز دید خود را به اعضا و هوادارن خود محدود نساخت، بلکه همه مارکسیست لنینیست‌ها و همه انقلابیون را در احیاء حزب طبقه کارگر در عرصه ایران در نظر داشت. اینکه سازمان ما نخستین سند برنامه‌ای خود را (ضمیمه شماره ۴ ماهنامه توفان) تحت عنوان "وظایف مبرم مارکسیست‌ها - لنینیست‌های ایران" منتشر ساخت ناظر بر همین امر است. ماهنامه

توفان در همان دومین شماره خود تحت عنوان "مبارزه به خاطر وحدت همه نیروهای مارکسیستی- لنینیستی ایران" چنین نوشت:

"اینک گردآوردن و سازمان دادن همه نیروهای مارکسیستی - لنینیستی... در دستور روز قرار دارد... کلیه کسانی که به آموزش مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائوتسه دون وفاداراند و در راه آن مبارزه می کنند در صف واحدند و می توانند و باید به وحدت سازمانی نائل آیند... افراد و گروه ها و سازمان های مارکسیستی - لنینیستی... می توانند تضادهای درونی خویش را - که از زمره تضادهای درون خلق است - به درستی حل کنند... پراکندگی نیروهای مارکسیستی- لنینیستی ایران در درجه اول به سود امپریالیسم، به سود ارتجاع ایران، به سود رویونیسم جهانی و رویونیست های ایرانی است."

سازمان ما پیوسته به این اعتقاد وفادار بوده و هر جا فردی، گروهی و یا سازمانی مارکسیست- لنینیست یافته، مشتاقانه به دنبال آن شتافته است. سازمان ما هرگز گرفتار تنگ نظری گروهی نیست. مسلما حزب طبقه کارگر باید مجمع همه مارکسیست- لنینیست ها باشد. ولی این به آن معنی نیست که وحدت کلیه افراد و گروه ها و یا سازمان های مارکسیستی، را باید شرط قبلی احیاء حزب طبقه کارگر به شمار آورد. بلکه وجود حزب طبقه کارگر، خود بهترین وثیقه تحقق چنین وحدتی است. در مقدمه طرح برنامه و اساسنامه حزب طبقه کارگر ایران، تنظیمی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان چنین می خوانیم:

" برنامه و اساسنامه حاضر نه فقط پایه ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی سازمان ما را بیش از پیش محکم می گرداند و مرحله جدیدی از تکامل را به روی او می گشاید، بلکه سازمان ما امیدوارست که مارکسیست ها - لنینیست های دیگر نیز این برنامه و اساسنامه را لااقل در کلیات آنها عملا بپذیرند، در انتقاد و تکمیل و بهبود آنها اقدام کنند و به این طریق برنامه و اساسنامه حاضر مایه وحدت کلیه مارکسیست ها - لنینیست های ایران گردد."

لنین کبیر در دورهٔ تأسیس حزب سوسیال دموکرات روسیه می‌گفت: "پیش از آنکه متحد شویم باید مرزها را روشن کنیم." سازمان ما در طول بیش از چهار سال فعالیت خود و اخیراً با انتشار طرح برنامه و اساسنامهٔ حزب طبقهٔ کارگر ایران تا آنجا که در توانائی اوست مرزها را روشن ساخته و صمیمانه جویای وحدت کلیهٔ افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیستی و لنینیستی بوده و هست.

در اینجا تذکر این نکته نیز لازم است که برخی از گروه‌هایی که خود را مارکسیست - لنینیست می‌نامند، اگرچه صمیمیت و صداقت و فداکاری انقلابی دارند در واقع در مواضع مارکسیستی - لنینیستی نیستند. وظیفهٔ ماست که از تمام امکانات خود برای نزدیکی و بحث‌های رفیقانه و صبورانه با آنها استفاده کنیم و مسلماً بسیاری از آنها در اثر تجربه و ارتقاء سطح آگاهی به مواضع مارکسیستی - لنینیستی خواهند پیوست. ولی در همه حال باید از برخورد مجامله آمیز و عاری از انتقاد و از وحدت غیراصولی و مخدوش پرهیز کرد.

شاید نویسندهٔ پیشگفتار در امر "وحدت مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها" به "سازمان انقلابی" اشاره می‌کند. در آن صورت صریحاً باید گفت که این سازمان که با استفاده از فرصت‌های مناسب و تظاهر غلیظ به مارکسیسم - لنینیسم و اندیشهٔ مائو تسه دون به عملیات ماجراجویانه و فتنه‌انگیزانه و به پخش نظریات کاستریستی و گواریستی پرداخته و می‌پردازند تا کنون یکی از عوامل موثر تفرقه نهضت مارکسیستی - لنینیستی ایران بوده است. همین شماره نشریهٔ توده و پیشگفتارش گواه روشنی بر این ماهیت اوست. افشاء کامل این سازمان یکی از شرایط وحدت نهضت مارکسیستی - لنینیستی و جنبش ملی و ضدامپریالیستی ایران به شمار می‌آید.

این بود دومین ایرادی که "سازمان انقلابی" در امر احیاء حزب طبقهٔ کارگر بر سازمان ما وارد می‌داند.
اما نکتهٔ سوم:

"۳- "پیوند مارکسیست-لنینیست‌ها با توده‌ها قبل از ایجاد حزب ضروری نیست و حتی مسئله داخل کشور و خارج کشور بودن هم نقشی ندارد."

بینیم که این شعار مارکسیستی-لنینیستی "پیوند با توده‌ها" که به صورت یکی از ترجیح‌بندهای عوام‌فریبانه "سازمان انقلابی" در آمده به چه معنی است. اگر توده‌ها را به معنای وسیع در نظر بگیریم در آن صورت باید تعریف لینی را ملاک قرار داد که می‌گوید:

توده‌ها عبارتند از "مجموعهٔ زحمت‌کشان و آنهایی که به وسیلهٔ سرمایه استثمار می‌شوند، به ویژه آنهایی که کمتر از همه تشکل و آگاهی یافته‌اند، آنهایی که بیش‌تر از همه در زیر فشارند و کمتر از همه در دسترس تشکیلات‌اند".
با چنین توده‌هایی چگونه می‌توان جز به طریق جمعی و متشکل و رهبری شده، پیوند برقرار کرد؟

برخلاف آنچه برخی از روشنفکران بنا بر طبیعت انفرادطلب خویش می‌پندارند، پیوند با توده‌ها امری انفرادی نیست و تعلیم آموزگاران پرولتاریا حاکی از اینکه باید به میان توده‌ها رفت به آن معنی فهمیده نمی‌شود که هرکس سرخود گیرد و به میان توده‌ها برود و برحسب شناخت و ارادهٔ خویش دست به عمل بزند. پیوند با توده‌ها مستلزم شناخت جمعی و عمل متشکل است که از طرف ستاد پرولتاریا رهبری شود. پیشاهنگان پرولتاریا بدون حزب طبقهٔ کارگر قادر به پیوند با توده‌ها نخواهند بود. و اصولاً وقتی که در نزد مارکسیست‌ها -لنینیست‌ها از پیوند با توده‌ها سخن می‌رود از یک طرف توده‌ها در نظر گرفته می‌شوند و از طرف دیگر حزب مارکسیستی-لنینیستی طبقهٔ کارگر. پیوند با توده‌ها امری نیست که از امروز تا فردا حاصل شود. بلکه در طی مدتی طولانی و در اثر مبارزات سرسخت حزب طبقهٔ کارگر صورت می‌پذیرد. پیوند با توده‌ها شرط قبلی تشکیل حزب نیست بلکه یکی از آثار و نتایج آن است. هر فرد آگاهی که خواستار پیوند با توده‌هاست باید نخست به حزب طبقهٔ کارگر بپیوندد.

هیچ‌یک از احزاب طبقهٔ کارگر در آغاز تأسیس خود در پیوند با توده‌ها نبوده‌اند. هم اکنون احزاب مارکسیستی-لنینیستی که از احزاب رویزیونیستی جدا شده‌اند

اکثراً پیوند ضعیفی با توده‌ها دارند. کافی است که مثلاً حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست فرانسه را با حزب کمونیست رویزیونیست فرانسه مقایسه کنید. هنوز توده عظیم کارگران و زحمت‌کشان فرانسه تحت نفوذ رویزیونیست‌های فرانسه‌اند و حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست فرانسه که از ژوئن ۱۹۶۸ به بعد در شرایط دشوار مخفی به فعالیت ادامه می‌دهد از لحاظ تعداد اعضاء، حزب کوچکی است. ولی تردیدی نمی‌توان داشت که نفوذ رویزیونیست‌ها در توده‌های مردم فرانسه روز به روز جای خود را به نفوذ مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها خواهد داد، و این امر فقط در اثر وجود حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست و فعالیت انقلابی آن میسر شده و خواهد شد. ادعای اینکه مارکسیست‌ها لنینیست‌های فرانسه می‌بایست قبلاً با توده‌ها پیوند می‌یافتند و بعداً به تأسیس حزب دست می‌زدند ادعای بی‌معنایی است که از عدم درک مفهوم پیوند و چگونگی تحقق آن ناشی می‌گردد.

این بود سه ایرادی که نویسنده پیشگفتار "توده" شماره ۲۱ بر سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در امر احیاء حزب طبقه کارگر وارد می‌کرد. پس چگونه باید حزب طبقه کارگر ایران را احیاء یا ایجاد کرد؟ نویسنده پیشگفتار مدعی است که برای ایجاد حزب طبقه کارگر باید به چهار اقدام دست زد. اقدام اول کدام است؟ نویسنده پیشگفتار پاسخ می‌دهد:

"۱- "مارکسیست-لنینیست‌ها باید خود را به توفان مبارزات توده‌ای کنونی بیندازند".

"بدیهی است که شرکت فعال در مبارزات توده‌ای وظیفه کلیه طبقات و قشرهای خلق و به ویژه انقلابیون است و آنها را آزموده و آبدیده می‌کند. ولی آیا شرکت فعال در مبارزات توده‌ای را می‌توان شرط قبلی عضویت در حزب طبقه کارگر و یا شرکت در تأسیس آن بشمار آورد؟ آیا حدود این شرط چیست؟ آیا این "استاز" شرکت در مبارزات توده‌ای کی به پایان می‌رسد؟"

نویسنده پیشگفتار می‌گوید:

"درعین حال، شرکت در جنبش‌های توده‌ای، خود همان پروسهٔ بردن مارکسیسم-لنینیسم-اندیشهٔ مائوتسه دون به میان توده‌ها و تلفیق آن با شرایط مشخص است. این خود تدارکی اساسی برای ایجاد حزب کمونیست می‌باشد." (صفحهٔ ۹)

باز نویسندهٔ پیشگفتار نمی‌تواند خود را از تفکر انفراد منشانه برهاند. لنین که می‌گوید:

"آگاهی سوسیال دموکراتیک باید از خارج در جنبش خودبخودی کارگران نفوذ کند (منتخابات به فارسی جلد اول قسمت اول صفحهٔ ۲۷۷) این نکته را برعلیه اکونومیست‌ها مطرح می‌سازد و ثابت می‌کند که برای سرنگونی تزاریسیم سازمان کارگران کافی نیست، بلکه سازمان انقلابیون مجهز به تئوری انقلابی (یعنی حزب طبقهٔ کارگر) لازم است و این حزب است که نهضت زحمت‌کشان را در پرتو تئوری انقلابی خود رهبری خواهد کرد. لنین از اینکه آگاهی سوسیال دموکراتیک باید از خارج در جنبش خودبخودی کارگران نفوذ کند، هرگز به این نتیجه نمی‌رسد که سوسیال دموکرات‌ها باید جدا جدا و یا به صورت محافل پراکنده و بدون تشکل در حزب طبقهٔ کارگر به انتقال مارکسیسم به توده‌ها دست بزنند. کتاب "چه باید کرد؟" لنین پایه گذار تئوریک حزب طبقهٔ کارگر است نه مبلغ پراکندگی تشکیلاتی. نفوذ مارکسیسم لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون در توده‌ها از منبع حزب طبقهٔ کارگر و از طریق سازمان‌های توده‌ای صورت می‌گیرد نه از راه روشنفکران منفرد. لنین که از لزوم عامل ذهنی در انقلاب سخن می‌گوید به حزب انقلابی طبقهٔ کارگر نظر دارد نه به افراد غیر متشکل. تلفیق مارکسیسم-لنینیسم و اندیشهٔ مائوتسه دون با شرایط مشخص کشور نتیجهٔ تجارب جمعی است. وظیفهٔ حزب طبقهٔ کارگر است و فقط از او ساخته خواهد بود نه از افراد پراکنده.

نویسنده می‌گوید که شرکت در جنبش‌های توده‌ای که "خود همان پروسهٔ بردن مارکسیسم-لنینیسم-اندیشهٔ مائوتسه دون به میان توده‌ها و تلفیق آن با شرایط مشخص است"، "تدارکی اساسی برای ایجاد حزب کمونیست می‌باشد."

ولی نمی‌گوید که در کجای این پروسه بی‌انتها می‌توان و باید به "ایجاد حزب کمونیست" دست زد. دستور او فقط منفی است: عجلالتا حزب تشکیل ندهید. ولی کی باید تشکیل داد؟ نویسنده جوابی برای این سوال ندارد.

اینک ببینیم اقدام دومی که برای ایجاد حزب طبقه کارگر ایران لازم می‌باشد کدام است. اقدام مذکور را نویسنده پیشگفتار چنین بیان می‌کند:

"۲- باید به کار ایدئولوژیک وسیع برای ایجاد شرایط دموکراتیک در جنبش مارکسیستی - لنینیستی، برای بالا بردن روحیه انقلابی، و به ویژه کمک متقابل به یکدیگر دست زد... تنها با یک کار ایدئولوژیک عمیق و پی‌گیر و وسیعی در این زمینه در جنبش چپ است که می‌توان محیط گرم سیاسی برای پیش‌برد امر وحدت مارکسیست- لنینیست‌ها به وجود آورد". (صفحه ۹)

این عبارت نمونه‌ای از جملات گیج کننده "سازمان انقلابی" است. خواننده به حق از خود می‌پرسد: منظور از "ایجاد شرایط دموکراتیک در جنبش مارکسیستی- لنینیستی چیست؟" مگر امروز در جنبش مارکسیستی- لنینیستی ایران شرایط دموکراتیک وجود ندارد؟ اصولاً وقتی که جنبش کمونیستی ایران متمرکز نیست چگونه می‌توان از دموکراسی یا فقدان دموکراسی سخن گفت؟

مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون کی و کجا "بالا بردن روحیه انقلابی و به ویژه " کمک متقابل به یکدیگر " را شرط قبلی تأسیس حزب طبقه کارگر دانسته است؟ روحیه انقلابی تا چه درصد باید بالا برود و کمک متقابل به چه حد نصابی باید برسد تا "سازمان انقلابی" اجازه تأسیس حزب صادر کند؟

مسلماً کسی که "کار ایدئولوژیک عمیق، پی‌گیر و وسیع" را بدون حزب طبقه کارگر انجام خواهد داد دیگر احتیاجی به ایجاد یا احیاء حزب طبقه کارگر نخواهد داشت.

اقدام سومی که برای تدارک ایجاد حزب طبقه کارگر لازم است از این هم جالب تر است. توجه بفرمائید که نویسنده پیشگفتار چه می‌گوید:

"۳- با به کار برد موضع، نقطه نظر و اسلوب مارکسیستی - لنینیستی، با پافشاری بر روی راه قهرآمیز انقلاب، جنبش انتقاد از رفرمیسم و اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران را عمیق تر و وسیع تر سازیم... بدون انتقاد عمیق و وسیع از

رفرمیسم و اپورتونیسم حزب توده ایران، بدون قطع همه جانبه از آن نمی‌توان زمینه را برای ساختمان حزب کمونیست واقعی به وجود آورد.

نخست باید به این نکته توجه کنیم که تا اینجا همه صحبت بر سر "ایجاد" حزب بود نه بر سر "ساختمان" آن. نویسنده پیشگفتار در آغاز این قسمت صریحا نوشته است: "سیاست ما برای مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست و تدارک برای آن" و دو شرط نخستین و نیز شرط چهارم را به عنوان مقدمه "ایجاد" حزب بیان داشته، ولی ناگهان از "ایجاد" به "ساختمان" که مسئله دیگری است می‌گذرد. آیا باید این کار را برعدم وقوف او بر تفاوت بین ایجاد و ساختمان حمل کرد یا بر مغالطه عمدی او؟ در هر صورت ما با توجه به مجموعه بحثی که نویسنده پیشگفتار گسترش داده است "ساختمان حزب" را در این عبارت او به معنای "ایجاد حزب" می‌گیریم.

پس سومین شرط ایجاد حزب عبارتست از تعمیق و توسعه "جنبش انتقاد از رفرمیسم و اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران".

چنانکه می‌دانیم سال‌هاست که "سازمان انقلابی" به این "جنبش انتقاد" مشغول است و کمتر شماره‌ای از نشریه "توده" یا "ستاره سرخ" را می‌توان یافت که از رفرمیسم و اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران سخنی نگفته باشد. اکنون نیز که "توده" شماره ۲۱ پس از سالی تأخیر انتشار می‌یابد نود و چهار صفحه به این امر اختصاص داده است. معذالک در مقدمه چنین می‌خوانیم:

"ما آگاهیم که این کار ما دارای نقایص زیادی است و دو دلیل اساسی هم دارد: اول اینکه درک ما از مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون پائین است و دوم اینکه اطلاعات و اسناد ما درباره گذشته حزب توده ایران محدود می‌باشد."

پس برای اینکه حزب طبقه کارگر احیاء شود باید چندانی صبر کرد که محدودیت اطلاعات و اسناد "سازمان انقلابی" درباره حزب توده ایران و نازل بودن درک او از مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائو تسه دون از میان برود. ولی آیا برای این صبر ایوب پایانی پیش‌بینی می‌شود؟ همه می‌دانند که در شرایط دیکتاتوری لگام گسیخته ایران که در دست داشتن هر ورقه‌ای از اسناد گذشته حزب توده به منزله سند محکومیت صاحب آن است، گردآوری اسناد لازم در حکم غیر ممکن است و

شاید این امر فقط پس از سرنگونی سلطنت محمدرضا شاه و برقراری رژیم دموکراتیک امکان پذیر باشد. پس آیا به این طریق احیاء حزب طبقه کارگر ایران به صورت وعده سرخرمن در نمی آید؟

بهانه "نازل بودن درک ما از مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائو تسه دون" نیز همیشه می تواند به قوت خود باقی باشد. این آقایان در آنجا که بر گذشته حزب توده ایران و یا بر سازمان توفان می تازند چنان با قاطعیت اظهار نظر می کنند و چپ و راست حکم و فتوا می دهند که گویی "حجت الاسلام" مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائو تسه دون اند ولی در آنجا که تواضع دروغین می تواند وسیله فرار آنها باشد ناگهان صدای خود را ضعیف می کنند و سر خجالت به پیش می افکنند و معذرت می طلبند که "درک ما از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون پائین است!" این هر دو تاکتیک در خدمت یک هدف است: منصرف ساختن مارکسیست ها - لنینیست ها از احیاء حزب طبقه کارگر ایران.

اینک بپردازیم به چهارمین و آخرین اقدامی که برای ایجاد حزب کمونیست ایران لازم است. نویسنده پیشگفتار چنین می گوید:

"باید به یک گرایش ایدئولوژیک نادرست دیگر که مسئله تشکیل حزب کم بها می دهد توجه جدی نمود. این ایدئولوژی همان ایدئولوژی دست زدن به مبارزه مسلحانه جدا از توده ها است. باید این مسئله را درک کرد که "جنگ انقلابی جنگ توده ها است و تنها با بسیج توده ها و اتکا به آنهاست که می توان به چنین جنگی دست زد."

حتما خواننده گرامی از خواندن عبارت بالا شادمان شده است، زیرا که می بیند که "سازمان انقلابی" از نظریه ای که خود سال ها مبلغ آن بوده - و در واقع امروز هم هست - انتقاد می کند. ولی این انتقاد سطحی سابقه دارد. قبلا نیز "توده" شماره ۱۰ چنین نوشته بود:

"سازمان ما درک عمیقی از حزب پرولتاریایی نداشت و ارتباط آن را با مبارزه مسلحانه به درستی درک نمی کرد. ما در مورد ساختمان حزب و مبارزه مسلحانه دارای یک دید التقاطی بودیم. ما ایجاد سازمان های مارکسیستی - لنینیستی را در روستا، نه قبل از شروع مبارزه مسلحانه توسط کار مخفی طولانی، بلکه در درون

نطفه‌های مبارزه پارتیزانی "می‌دیدیم، بسیج دهقانان را نه توسط کار سیاسی سازمان مارکسیستی-لنینیستی بلکه در گروه‌های پارتیزانی توسط عملیات مسلح، می‌پنداشتیم."

اما اگر "سازمان انقلابی" ظاهراً از این نظر انتقاد می‌کند، در واقع با اصل آن موافق است. زیرا که بی‌اعتقادی خود را به لزوم حزب طبقه کارگر همچنان حفظ کرده است و در کار سیاسی در میان دهقانان و در امر مبارزه مسلحانه فقط از سازمان‌ها و گروه‌های متفرق مارکسیستی-لنینیستی صحبت می‌دارد نه از حزب طبقه کارگر.

ضمناً در اینجا انتقاد از "گرایش ایدئولوژیک نادرستی که به مسئله تشکیل حزب کم بها می‌دهد" به صورت دست‌آویزی جهت جلوگیری از احیاء حزب طبقه کارگر در آمده است. به نتیجه‌گیری نویسنده پیشگفتار توجه کنید که پس از انتقاد فوق در بیان چهارمین نکته اساسی در "تدارک تشکیلاتی" حزب طبقه کارگر می‌نویسد:

"باید در جنبش چپ که روحیه رزمنده و شور انقلابی است دست به کار ایدئولوژیک عمیق درباره نقش توده‌ها، بینش توده‌ای زد، تا این انقلابیون با سمت‌گیری صحیح سیاسی، به میان توده‌های کارگر و دهقان روند و در میان آنها جهان‌بینی خود را نوسازی کنند. مارکسیست-لنینیست‌ها باید بر اساس اصول با این نیروی انقلابی متحد شده و آنها را به شرکت در تدارک برای ایجاد حزب کمونیست دعوت نمایند." (صفحه ۹)

بدیهی است که تبلیغ در میان کلیه انقلابیون و از آن جمله گروه‌هایی از انقلابیونی که "مبارزه مسلحانه جدا از توده‌ها" دست می‌زنند و "به مسئله تشکیل حزب کم بها می‌دهند" وظیفه مستمر مارکسیست‌ها-لنینیست‌هاست ولی چرا باید احیاء حزب طبقه کارگر را به اصلاح مشی این گروه‌ها و پیوستن آنها به مارکسیسم-لنینیسم موکول نمود؟ چرا باید آنقدر در انتظار نشست که این گروه‌ها "سمت‌گیری صحیح سیاسی" بیابند و "به میان توده‌های کارگر و دهقان روند و در میان آنها جهان‌بینی خود را نوسازی کنند" و فقط آنگاه... فقط آنگاه آنها را "به شرکت در تدارک برای ایجاد حزب کمونیست" دعوت کرد؟ توجه داشته باشید که

پس از آنهم که این گروه‌ها از کلیه این مراحل گذشتند و جهان‌بینی خود را نوسازی کردند تازه از آنها برای شرکت در ایجاد حزب کمونیست دعوت نمی‌شود. نه، هنوز زود است، از آنها برای "شرکت در تدارک برای ایجاد حزب کمونیست" دعوت می‌شود!

اینها فوت و فن‌هایی است که فقط "سازمان انقلابی" می‌تواند به کار برد تا شاید نیت نهایی خویش را در جلوگیری از احیاء حزب طبقه کارگر ایران پوشیده بدارد.

از روزی که "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور" پا به عرصه گذاشت تا امروز که فقط خرده ریزه‌هایی از آن باقی است نقش عمده‌اش مبارزه با مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائو تسه دون در زیر پرچم مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائو تسه دون، تفرقه افکنی در میان انقلابیون ایران، جلوگیری از احیاء حزب طبقه کارگر ایران بوده و در ایفای این نقش شوم چه رنگ‌ها که عوض کرده و چه شیوه‌های زشت که به کار برده است. سازمان توفان بارها مواضع این انحلال طلب لجوج را درهم کوبیده است و تا وقتی که اثری از او باقی است از این وظیفه باز نخواهد ایستاد."

اسناد و بحث‌های داخلی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان در زمینه چگونگی همکاری با "سازمان انقلابی"

در زیر خواننده با یک سری نظریات توفان در مورد شرکت در لیست هیات دبیران کنفدراسیون جهانی و فدراسیون‌ها که نقش آنها را در کنفدراسیون منفی ارزیابی می‌کند، روبرو می‌شود. ارزیابی سازمان ما این بود که رفقای ما در کنگره‌ها نمی‌توانند به دبیرانی رای دهند که ما مطمئن هستیم خط‌مشی کنفدراسیون را زیرپا گذاشته و نظریات نادرستی را با کسب مقام دبیری به کنفدراسیون تحمیل می‌نمایند. هیات مرکزی توفان بر این اساس اظهار نظر کرده و سیاست خود را به رفقای سازمانی ابلاغ نموده بود. رفقای ما در کنگره‌ها بر این مبنا عمل می‌کردند. متأسفانه تصمیم به این مهمی زمانی می‌توانست عملی شود که ما بتوانیم نظر جبهه ملی ایران را برای تحقق این تصمیم که به نفع کنفدراسیون بود جلب کنیم. تمام تلاش‌های ما در این زمینه متأسفانه با شکست روبرو شد. سازمان ما برای پیدا کردن راه حل پیشنهاد انتخابات فردی را به جای انتخابات لیستی مطرح کرد، زیرا با این اقدام از نفوذ سازمان‌های سیاسی کاسته می‌شد و بر نفوذ فعالین دانشجویی مورد اعتماد توده دانشجو که حتی می‌توانستند وابستگی‌های سازمانی و گروهی داشته باشند، افزوده می‌گردید. گرچه این پیشنهاد یکبار عملی شد، ولی جبهه ملی ایران و سایر سازمان‌های سیاسی از تن دادن به این تصمیم فرار کردند و باز وضع به صورت انتخابات لیستی درآمد. وضعیت عینی نشان می‌داد که سازمان ما با توجه به آرایش نیروها و زمینه تجربه و اصولیت آنها در کار مبارزه سیاسی قادر نیست این خواست خود را عملی کند. سپس این بحث مطرح شد که با توجه به وضعیت کنونی آیا صلاح سازمان هنوز در آن است که از شرکت در لیست دبیران کنفدراسیون خودداری کند؟ در نتیجه بحث‌ها رفقا به این نظر رسیدند که این موضع ما باعث می‌شود که همواره لیست دبیران مرکب از کسانی باشد که مورد تأیید ما نبوده و به کنفدراسیون صدمه می‌زنند. راه مبارزه با آن در شرایط کنونی این است که ما با شرکت خود در لیست دبیران حداقل در این ترکیب مانع شویم که صدمات بزرگ‌تر از آنچه در نتیجه فقدان ما می‌توانست پدید آید به کنفدراسیون نخورد.

حال به تصمیمات نگاهی بیندازید تا برایتان قابل فهم گردد:

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۱۹۷۰/۱۲/۰۴

۲- تعیین مرز برای اینکه ما در چه درجه همکاری‌های کنفدراسیونی با افراد "سازمان انقلابی" تن در دهیم. قرار شد بهروز در جلسه محدود آینده در باره‌ی روح قطعنامه "مبنی بر عدم همکاری با سازمان انقلابی" صحبت کرده و نتایج آنرا به گودرز و صدف برساند."

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۳/۰۴ در مورد کنگره کنفدراسیون: در مورد وظایف شعبه دانشجویی بحث شد. "در لیست هیات دبیران کنفدراسیون با عناصر وابسته به "هیات اجرائیه" و "کادرها" به هیچ‌وجه و در هیچ حالتی شرکت نشود." این پیشنهاد نخست رد شد و سرانجام در رای‌گیری مجدد بعد از بحث فراوان تصویب شد."

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۳/۱۹ در باره‌ی کنگره کنفدراسیون بحث شد."

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۴/۰۳ در باره‌ی کنگره کنفدراسیون، وظایف شعبه دانشجویی. "عمل رفقای نماینده در کنگره مبنی بر عدم شرکت در لیست مؤتلفه هیات دبیران با جبهه ملی، هیات اجرائیه و کادرها منطبق با تصمیم جلسه عمومی هیات مرکزی (۷۱/۰۳/۰۴) بوده است که به اتفاق آراء تصویب شد."

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۹/۱۱ در مورد شرکت در لیست هیات دبیران:

"ما در هیات دبیران در هیچ لیستی که شامل افرادی از سازمان انقلابی، کادرها، رویونیست‌ها باشد شرکت نمی‌کنیم و در هیچ حالی به نمایندگان این گروه رای نمی‌دهیم ولی اگر انتخابات فردی صورت گرفت و [کنگره] به کاندیداهای سازمان ما برای شرکت در رهبری کنفدراسیون رای داد، می‌توانیم آنرا بپذیریم، در صورتی که اکثریت انتخاب‌شوندگان از عناصر بالا نباشند."

در همین نشست مورخ ۱۹۷۱/۰۹/۱۱ نقطه نظر توفان در مورد برگزاری کنگره مستقل فدراسیون آلمان طرح شد و با نظر نادرست مسئول شعبه دانشجویی مخالفت گردید. در مصوبه رهبری توفان می‌آید:

"پیشنهاد شعبه مبنی بر تلفیق رهبری فدراسیون و کنفدراسیون (آنطور که در گزارش آمده) تصویب نشد. قرار شد کار فدراسیون مثل گذشته اداره شود."

"در همین نشست قرار شد در یکی از جلسات آینده در باره‌ی منشور کنفدراسیون صحبت شود. شعبه دانشجویی از هم اکنون در فکر تهیه کاندیدای رهبری دوره آینده کنفدراسیون باشد. این پیشنهاد به اتفاق آراء تصویب شد"

(گزارش شعبه دانشجویی مورخ ۱۹۷۱/۰۹/۱۱)

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۹/۲۳ قرار شد در مورد کنگره فدراسیون آلمان و تشویق رفقا به شرکت فعال در آن بخشنامه‌ای از طرف شعبه دانشجویی تنظیم گردد. پیشنهاد رفیق حسن:

به رفقای سازمانی بخشنامه‌ای فرستاده شود که در آن گفته شود از آنجا که در آن بخش بخشنامه سابق مبنی بر عدم شرکت با "سازمان انقلابی" در ارگان‌های رهبری کنفدراسیون تفسیرهای گوناگونی شده است، این قسمت بخشنامه فعلا دارای اعتبار نیست. فرمول این بخشنامه توسط رفیق حسن به جلسه محدود آینده ارائه خواهد شد. مقرر شد در جلسه عمومی آینده در مورد منشور کنفدراسیون و تصمیماتی برای کنگره اتخاذ شود."

سند شماره ۵ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"بخشنامه"

"سازمان ما سال گذشته طی بخشنامه‌ای به همه رفقای سازمانی، پس از افشاء ماهیت "سازمان انقلابی"، با شرکت این سازمان در هیئت دبیران کنفدراسیون به مخالفت برخاسته و از رفقای سازمانی خواسته بود که موضع سازمان ما را برای

دانشجویان و به ویژه برای دوستان جبهه ملی توضیح دهند و این دوستان را از اصرار در شرکت "سازمان انقلابی" در هیئت دبیران کنفدراسیون بر حذر دارند. در این بخشنامه آن قسمت که مربوط به "ماهیت سازمان انقلابی" است بر همه روشن است. اما آن قسمت که موضوع شرکت این سازمان را در هیئت دبیران کنفدراسیون مطرح می‌سازد موجب ابهاماتی گردیده است. از این جهت هیئت مرکزی سازمان قسمت اخیر را باردیگرمورد بررسی قرار داد و تصمیمات مشخص اتخاذ و به رفقای مسئول ابلاغ کرد. از رفا خواهشمند است از این پس قسمت دوم بخشنامه مذکور را به علت تفسیرهای گوناگون اصولاً ملاک قضاوت و عمل قرار ندهند، تا تصمیمات مشخص از طرف رفقای مسئول به آنها ابلاغ گردد.

هیئت مرکزی

س-م-ل-ت

"۷۱/۱۰/۱۴"

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۲/۰۳/۱۸ خطامشی سازمان توفان در کنفدراسیون. تجدید بحث در باره شیوه رای دادن به هیات دبیران."

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۲/۰۴/۲۹ تجدید نظر در مورد شیوه رای دادن به هیات دبیران پیشنهاد: "تصمیم هیات مرکزی مبنی بر عدم شرکت سازمان در لیست هیات دبیران همراه با اعضای هیات اجراییه و کادرها و رویزیونیست‌ها از این تاریخ ملغی می‌شود" با اکثریت آراء تصویب شد."

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۲/۰۵/۲۷ تصمیم هیات مرکزی به صورت زیر در آمد:

"در مورد چگونگی شرکت در ارگان‌های رهبری کنفدراسیون، پیشنهاد: رفقای ما کوشش کنند اکثریت افراد ارگان‌های کنفدراسیون از ما و جبهه ملی باشند. اگر این امکان پیش نیامد می‌توانند بجز با رویزیونیست‌ها و وابستگان هیات حاکمه با دیگران در لیست شرکت کنند". در همین نشست: خطامشی "ما و کنفدراسیون" تصویب شد.

سند شماره ۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

نشریه داخلی: "برای وحدت اندیشه و عمل"، شماره ۸، سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان
"خطمشی سازمان توفان در قبال کنفدراسیون"

ما و کنفدراسیون

۱ - کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در حال حاضر رساترین صدائی است که علیه جنایات و خیانت‌های شاه و دولت ایران در سراسر جهان طنین می‌افکند. نقش برجسته کنفدراسیون در شناساندن ماهیت ضد ملی و ضد دموکراتیک حکومت شاه، در مبارزه با این حکومت و با پشتیبانان خودی و بیگانه آن، در پشتیبانی از مبارزات توده‌های مردم ایران به خاطر آزادی و استقلال، در دفاع از حقوق حقه توده دانشجو در قبال تجاوز و اجحاف، در ابراز همبستگی با نهضت‌های دموکراتیک و ضدامپریالیستی جهان، سازمان ما را بر آن می‌دارد که کنفدراسیون را همه جانبه مورد پشتیبانی قرار دهد و در حفظ و حراست آن بکوشد. حفظ و حراست کنفدراسیون به ویژه در شرایط کنونی که شاه و پشتیبانان وی در امحاء و نابودی آن اصرار می‌روزند وظیفه کلیه نیروهای انقلابی و از آنجمله سازمان ماست.

رفقای سازمانی ما وظیفه دارند در سازمان‌های دانشجویی شرکت جویند، در پیش‌برد امور این سازمان‌ها، در پیش‌برد امور کنفدراسیون از هیچ کوششی فرو نگذارند، اهمیت نقش کنفدراسیون را برای توده دانشجو تشریح کنند. آنها را به شرکت و فعالیت در سازمان‌های دانشجویی ترغیب و تشویق نمایند و آن چنان محیط جالب و آموزنده‌ای در سازمان‌های دانشجویی پدید آورند که توده دانشجو با میل و رغبت به آن بپیوندند.

۲ - حفظ کنفدراسیون مستلزم حفظ وحدت صفوف آن است، وحدتی اصولی و پیکارجویانه در چارچوب مشی کنفدراسیون که باید به خاطر آن با هرگونه اندیشه و عمل تفرقه‌افکنانه به مبارزه برخاست. همبستگی و وحدت در درون کنفدراسیون ضامن کامیابی در مبارزه است.

۳ - کنفدراسیون سازمانی است توده‌ای و می‌تواند و باید اکثریت عظیم توده دانشجو را دربرگیرد. گسترش کنفدراسیون هم از لحاظ افزایش تعداد سازمان‌های دانشجویی و چه از لحاظ افزایش تعداد اعضای هر یک از این سازمان‌ها به تقویت و

تحکیم کفدراسیون یاری می‌رساند و مبارزه آنرا ثمربخش‌تر و استقامت آنرا در برابر حملات شاه و مخالفان بیش‌تر می‌کند. کنگره کفدراسیون اکنون توسعه سازمانی را در منشور خویش گنجانیده است.

رفقای سازمانی ما باید به استقبال منشور کفدراسیون بشتابند. در هر محلی که سازمان دانشجویی نیست و برای آنها امکان کوشش برای ایجاد چنین سازمانی هست بلادرنگ به این کار اقدام کنند اعم از آنکه خود مقیم آن محل باشند یا نباشند. رفقای سازمانی ابتکار خود را به کار اندازند که جلسات سازمان دانشجویی رونق گیرد و دانشجویان هر چه بیش‌تر به آنها روی آورند.

رفقای ما تا آنجا که امکان دارد و هر موقع که فرصت به دست آید باید موضوع اهمیت گسترش کفدراسیون را در سازمان‌های دانشجویی خود مطرح سازند، این سازمان‌ها را به فعالیت در این زمینه بکشانند. با ارائه طرح‌ها و طرق مشخص از طرف این سازمان‌ها به هیئت دبیران کفدراسیون، انجام آنها را از هیئت دبیران بخواهند. سازمان ما و رفقای ما می‌توانند به کلیه هواداران خود ندا دهند که در انجام این وظیفه دانشجویی و میهنی غفلت نورزند.

۴ - گسترش کفدراسیون با خطمشی آن پیوند ناگسستنی دارد. کفدراسیون سازمانی است دموکراتیک ضدامپریالیست که در کنار دفاع از حقوق حقه دانشجویان از مبارزات خلق ایران علیه رژیم شاه و حامیان خودی و بیگانه‌اش همه جانبه پشتیبانی می‌کند. مبارزه با حکومت فاشیست شاه و امپریالیسم حامی آن، آن چنان شعار عامی است که اکثریت عظیم دانشجویان را می‌توان به گرد آن گرد آورد. و همین خطمشی است که در منشور کفدراسیون آمده است.

هرگونه انحراف از این خطمشی در جهت چپ یا راست، هرگونه انحرافی از این خطمشی که نتیجه‌اش تبدیل کفدراسیون از سازمان توده‌ای به سازمان سیاسی باشد، هرگونه انحرافی که توده دانشجو را از گرد کفدراسیون بپراکند بدون شک به تضعیف کفدراسیون و تضعیف مبارزات آن خواهد انجامید.

وظیفه سازمان ما که صمیمانه خواهان حفظ و تقویت و تحکیم کفدراسیون است و وظیفه رفقای سازمانی این است که به دفاع از خطمشی صحیح در

کنفدراسیون همت گمارند، با هرگونه انحرافی از خط‌مشی که زیانمند به خصلت توده‌ای کنفدراسیون باشد به محض بروز آن به مبارزه بخریزند.

۵ - شعبه دانشجویی موظف است با دادن رهنمودهای مشخص در هر مورد و هر موقع خط‌مشی فوق را به طور پی‌گیر و مداوم به مرحله اجراء در آورد. شعبه دانشجویی برای انجام کلیه فعالیت‌های خود می‌تواند از شعب نشریه ارگان، تشکیلات، تعلیمات و یا هر شعبه دیگری کمک بگیرد و هر جا که مشکلی پیش آید که خود به حل آن قادر نبود آنرا در هیئت مرکزی مطرح کند.

شعبه دانشجویی باید تا آنجا که در قدرت وی است بکوشد که فعالیت کنفدراسیون به نحو احسن مبری از هرگونه کجروی جریان یابد. در صورت بروز خطا یا اشتباه آنرا به شکل مناسبی به مقامات مربوطه کنفدراسیون تذکر دهد و در صورت لزوم به انتشار مقاله‌ای در ارگان‌های کنفدراسیون یا حتی در ارگان مرکزی سازمان ما دست زند.

شعبه دانشجویی موظف است سیاست سازمان ما را در کنگره کنفدراسیون از پیش تدارک ببیند و آنرا در جریان کنگره سازمان دهد.

در ۱۹۷۲/۰۵/۲۷ به تصویب رسید."

در مورد ادامه فعالیت و همکاری با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، سازمان توفان جمع‌بندی زیر را ارائه داد و بر اساس آن فعالیت خویش را به پیش‌برد.

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۴/۰۳/۲۵ در مورد منشور صحبت شد و بنا شد منشوری در مورد کنفدراسیون بر مبنای نظریات سازمان تدوین گردد. در مورد سازمان‌های انقلابیون کمونیست، سازمان انقلابی، کادرها صحبت و بحث گردید و نتایج زیرین مورد توافق کلیه رفقا بود.

۱ - سازمان انقلابیون کمونیست اشتباهات خود را در مجموع با تمام اشکالاتش اصلاح نموده است و مواضعش به مارکسیسم-لنینیسم نزدیک‌تر است.

۲ - سازمان انقلابی مواضع خودش را در مواردی آنگونه که از ارگانش بر می‌آید اصلاح نموده است ولی عدم صداقت این سازمان در برخورد به گذشته و اشتباهاتش کاملاً روشن است و در عین حال ماهیت تشکیلاتی این سازمان مورد سؤال است و باید با احتیاط در مورد آن رفتار نمود.

۳ - کادرها دارای نظریات سازمان برافکن و نادرستند و ضد هر گونه تشکل می‌باشند در عین اینکه می‌تواند در بین آنان عناصر صادق نیز موجود باشد."

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان بعد از همکاری با "سازمان انقلابی" در عرصه جلوگیری از انشعاب در کنفدراسیون و مبارزه در چهارچوب منشور کنگره ۱۲ در شکل کمیته مشترک دانشجویی، سازمان به نتایجی رسید که آن را در مصوبات زیر جمع‌بندی نمود:

صورت جلسه هیات مرکزی توفان در تاریخ دوشنبه ۱۹۷۵/۱۱/۱۰ صفحه ۱۱۸ صورتجلسه:

۱- هیئت مرکزی سازمان توفان بر آنست که سازمان انقلابی با توجه به سابقه در روند تکامل آن نه تنها سازمانی قابل اعتماد نیست، بلکه از صداقت انقلابی نیز برخوردار نمی‌باشد.
 به اتفاق آراء تصویب شد

۲- علل فوق و علیرغم تغییراتی که در مشی سازمان انقلابی روی داده هیئت مرکزی سازمان توفان سازمان انقلابی را کماکان سازمان مارکسیستی-لنینیستی ~~نیست~~ ^{فدائین} نمی‌داند. فریزر، شمشیر، سهر کاروان مجتمع: فراز، برام

۳- به علت شرایط خاص فوق که سازمان انقلابی داراست، برگزاری محلات مشترک بین هیئت در مرکزی دو سازمان وابسته به نظر هیئت مرکزی سازمان مادر محسوب شده و باید بطور مشخص سرور از یابی قرار گیرد.
 به اتفاق آراء تصویب شد

۱- هیئت مرکزی سازمان توفان بر آنست که سازمان انقلابی با توجه به سابقه و روند تکامل آن نه تنها سازمانی قابل اعتماد نیست، بلکه از صداقت انقلابی نیز برخوردار نمی‌باشد.

به اتفاق آراء تصویب شد

۲- به علل فوق و علیرغم تغییراتی که در مشی سازمان انقلابی روی داده هیئت مرکزی سازمان توفان سازمان انقلابی را کماکان سازمان مارکسیستی-لنینیستی نمی‌داند.

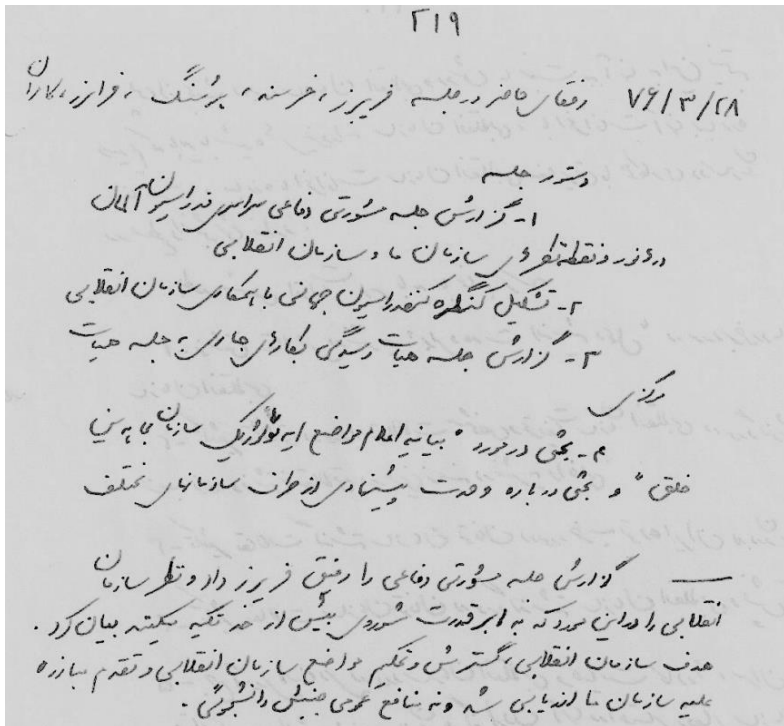
موافقین: فریبرز، خرسند، سنجر، کامران

ممتنع: فرامرز، بهرام

۳- به علت شرایط خاص فوق که سازمان انقلابی داراست، برگزاری جلسات مشترک بین هیئت‌های مرکزی دو سازمان وابسته به نظر هیأت مرکزی سازمان ما در هر مرتبه بوده و باید به طور مشخص مورد ارزیابی قرار گیرد.

به اتفاق آراء تصویب شد."

سند مورخ ۱۹۷۶/۰۳/۲۸ صفحه ۲۱۹ صورت جلسه هیئت مرکزی:



پس از بررسی از طرف کمیته برادران انقلاب به تشکیل کنگره ایران هدف این
سازمان نه تشکیل کنگره ایران، سازمان ما این نتیجه رسید که تشکیل کنگره ایران تا
زمانی که اکثریت ما این نیست و خط روشنی آن بدست ما تعیین نیست و روشنی
اندیشه‌ای و تعیین روش و وظیفه مشخص ما در حال حاضر تقویت اندیشه‌ای برده که همین
استهلال را به قبل فرست سازمان انقلابی بنی بر تشکیل کنگره ایران خواهیم
داشت. با اتفاق آراء

۲۲.

پس از بحث در مورد سازمان انقلابی و روش ما نسبت به آنها به این نتیجه
رسیدیم که باید با شیوه دگرخیزانه سازمان انقلابی، با افروختن آنها به بار
برفست. به بار افروختن سازمان انقلابی منافی با همکاری و دوستی
در سطح دانشجویی ندارد.

بطور مشخص اقدامات زیر باید انجام بدهد

۱- نوشتن مقاله‌ای در نشریه دگر و عدت اندیشه و عمل و در مورد برادران
سازمان انقلابی

۲- تکثیر مقالاتی در مورد استهلالات مشخص و ترفیفات سازمان انقلابی در مورد گذشته
حزب توده و نوشتن مقالاتی در همین زمینه در نشریه داخلی

۳- تکثیر مقالات گذشته سازمان توفان در مورد حزب توده ایران در روزنامه

۴- تکثیر مقالات سازمان توفان در مورد گذشته سازمان انقلابی و بخش آن

۵- جمع آوری این در مورد سازمان انقلابی و حیانت ماکدرا، سران
و تاریخچه سیدایش این سازمان و که اردن آنها به اختیار رفتار سازمانی.

با اتفاق آراء

۱۹۷۶/۰۳/۲۸ رفقای حاضر در جلسه فریبرز، خرسند، هوشنگ، فرامرز، کامران

دستور جلسه

۱- گزارش جلسه مشورتی دفاعی سراسری فدراسیون آلمان در هانور و نقطه‌نظرهای سازمان ما و سازمان انقلابی.

۲- تشکیل کنگره کنفدراسیون جهانی با همکاری سازمان انقلابی.

۳- گزارش جلسه هیات رسیدگی به کارهای جاری به جلسه هیات مرکزی

۴- بحث در مورد "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین" و بحثی در باره وحدت پیشنهادی از طرف سازمان‌های مختلف.

_____ گزارش جلسه مشورتی دفاعی را رفیق فریبرز داد و نظر سازمان انقلابی را در این مورد که به ابرقدرت شوروی بیش از حد تکیه می‌کند بیان کرد. هدف سازمان انقلابی، گسترش و تحکیم مواضع سازمان انقلابی و تقدم مبارزه علیه سازمان ما ارزیابی شد و نه منافع عمومی جنبش دانشجویی.

پس از ارزیابی از چگونگی برخورد سازمان انقلابی به تشکیل کنفدراسیون و هدف این سازمان از تشکیل کنفدراسیون، سازمان ما به این نتیجه رسید که تشکیل کنفدراسیون تا زمانی که اکثریت ما تامین نیست و خطمشی آن به وسیله ما تعیین نمی‌شود منتفی است. پس از تامین اکثریت ما می‌بایستی برخورد نسبت به تشکیل کنفدراسیون ارزیابی و تعیین شود. وظیفه مقدماتی ما در حال حاضر تقویت فدراسیون‌ها بوده که همین استدلال را در قبال خواست سازمان انقلابی مبنی بر تشکیل کنفدراسیون خواهیم داشت.

به اتفاق آراء"

"صفحه ۲۲۰"

پس از بحث در مورد سازمان انقلابی و روش ما نسبت به آنها به این نتیجه رسیدیم که باید با شیوه‌های مزورانه سازمان انقلابی، با انحرافات آنها به مبارزه

برخاست. مبارزات با انحرافات سازمان انقلابی مغایرتی با همکاری دو سازمان در سطح دانشجویی ندارد.

به طور مشخص اقدامات زیر باید به انجام برسد.

۱- نوشتن مقاله‌ای در نشریه "وحدت اندیشه و عمل" در مورد برخورد به سازمان انقلابی.

۲- تکثیر مقالاتی در مورد استدلالات مشخص و تحریفات سازمان انقلابی در مورد گذشته حزب توده ایران و نوشتن مقالاتی در همین زمینه در نشریه داخلی.

۳- تکثیر مقالات گذشته سازمان توفان در مورد حزب توده ایران در درون سازمان.

۴- تکثیر مقالات سازمان توفان در مورد گذشته سازمان انقلابی و پخش آن.

۵- جمع‌آوری اسنادی در مورد سازمان انقلابی و خیانت کادرها، سران و تاریخچه پیدایش این سازمان و گذاردن آنها در اختیار رفقای سازمانی.

به اتفاق آراء"

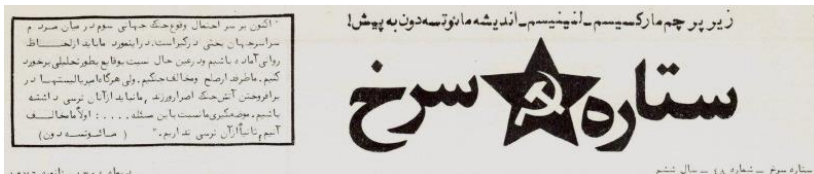
سیاست اپورتونیستی و مودیانه "سازمان انقلابی حزب توده ایران" در برخورد به تنوری "سه دنیا"

"سازمان انقلابی" حزب توده ایران در عرصه‌ای که از طرف نیروهای ضد رژیم و میهن‌پرست انتقادات به جمهوری توده‌ای چین در رابطه با سیاست خارجی آن کشور به رهبری نخست وزیر و وزیر امور خارجه چین رفیق چوئن لای انجام می‌گرفت سکوت مطلق اختیار کرده بود ولی در عوض از هر موقعیتی استفاده می‌کرد تا بر روی این انتقادات دامنه‌دار و مستمر پرده ساتری بکشد. این روش در درجه نخست به مبارزات مردم ایران صدمه زده و خود اعضای این سازمان را با روحیه تردید و دودلی و دوز و کلک تشکیلاتی تربیت می‌کرد. اصولیت انقلابی در مبارزه به فراموشی سپرده می‌شد که آخر نیز به نابودی این سازمان انجامید.

وقتی آنها در درون ایران از راست به "چپ" درغلتیدند و راه فرار را در پیش گرفتند تشکیلات داخلی آنها به رهبری هوشنگ امیرپور و علی صادقی آقایان محسن رضوانی و مجید زربخش را از حزب رنجبران اخراج کردند. جالب بود که انتقاد اعضای باقی‌مانده رهبری به این دو نفر این بود که ما همیشه به کمیته مرکزی حزب توده ایران انتقاد داشتیم که صحنه مبارزه را در زمان بحران ترک کرده و به شوروی و آلمان شرقی در رفته‌اند حال رهبران خود ما نیز صحنه مبارزه را در هنگام خطر ترک کرده، فرار کرده و به آلمان غربی و آمریکا پناه برده‌اند. حقیقت تلخی آشکار شده بود و آن اپورتونیسم تاریخی "سازمان انقلابی" بود که می‌خواست آن را به تمام جنبش کمونیستی ایران سرایت دهد.

سند شماره ۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

ستاره سرخ - شماره ۴۸ - سال ششم



"رفیق چوئن لای، میهن پرست، انترناسیونالیست و کمونیست کبیر

رفیق چوئن لای عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، عضو کمیسیون دائمی بوروی سیاسی، معاون صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، صدر شورای دولتی جمهوری توده‌ای چین و رئیس کمیسیون ملی کنفرانس مشورتی سیاسی توده‌ای چین، در روز ۸ ژانویه ۱۹۷۶ به درود حیات گفت.

کلیه کمونیست‌ها، انقلابیون، زحمت‌کشان و آزادی‌خواهان جهان و از جمله در میهن ما از مرگ رفیق چوئن لای عمیقاً اندوه‌ناکند، خاطره این انقلابی کبیر پرولتری مسلماً در قلب میلیون‌ها انسان شیفته آزادی و سوسیالیسم برای همیشه زنده و جاویدان خواهد ماند.

سراسر زندگی رفیق چوئن لای، نمونه عالی زندگی یک کمونیست وفادار به آرمان‌های پرولتاریا و خلق‌های ستمدیده جهان، رهبر و سازمانده خستگی‌ناپذیر انقلاب بود. او در سنین جوانی به صفوف جوانان انقلابی چین پیوست، در سال ۱۹۱۹ یکی از فعالین و سازماندهان جنبش ضدامپریالیستی ۴ ماه مه بود و در جریان این جنبش دستگیر و زندانی شد، پس از زندان عازم فرانسه گردید و در پاریس به سازماندهی و کار انقلابی در میان جوانان و دانشجویان چینی خارج از کشور پرداخت. پس از دو سال کار سیاسی در خارج در ۱۹۲۲ به عضویت حزب کمونیست چین درآمد، و بنا به تصمیم حزب برای شرکت مستقیم در جنبش انقلابی چین به داخل رفت.

سالهای ۱۹۲۵ - ۱۹۳۵ فعالیت عمده رفیق چوئن لای شرکت در سازماندهی جنبش مسلحانۀ توده‌های چین بود و از طرف حزب رهبری ارتش یکم به او واگذار گردید.

در سال ۱۹۲۷ در پنجمین کنگره حزب کمونیست چین به عضویت کمیته مرکزی و بوروی سیاسی برگزیده شد، رفیق چوئن لای تا لحظه مرگ در این دو مقام، در خدمت به ایده آل‌های والای کمونیسم انجام وظیفه کرد.

در دوران جنگ میهنی ضدژاپنی، نقش ارزنده‌ای در ایجاد وحدت وسیع خلق و جبهه متحد علیه متجاوزین فاشیست ژاپن ایفاء نمود. رفیق چوئن لای بلافاصله پس از کسب قدرت سیاسی از جانب خلق و حزب کمونیست چین در ۱۹۴۹ به مقام

نخست وزیر چین توده‌ای انتخاب گردید و نقش بزرگ خود را در سازماندهی دولت و چین نوین، تحت رهبری رفیق مائوتسه دون ایفاء نمود.

رفیق چوئن لای در ساختمان ایدئولوژیک- سیاسی حزب کمونیست چین، در استواری بر روی مواضع پرولتری، در کوشش عمیق برای حفظ وحدت درونی حزب و در عین حال در مبارزه قاطع علیه دشمنان پرولتاریا نمونه عالی بود.

زندگی رفیق چوئن لای با کلیه‌ی شکست‌ها و پیروزی‌ها و با راه پریچ و خم، بغرنج و طولانی مراحل مختلف انقلاب کبیر چین عجین بود. او نمونه فداکاری و از خود گذشتگی در راه خلق بود. کار و مبارزه خستگی ناپذیر، سرسختانه، پرشور و انقلابی، زندگی و برخورد ساده و صمیمانه، فروتنی و عشق به توده‌ها، تنفر عمیق نسبت به دشمنان خلق و کمونیسم، دور اندیشی و جرات انقلابی، اصولیت و نرمش‌پذیری، کاردانی و حاکمیت بر اوضاع در مجموع حتی در سخت‌ترین شرایط، از خصائل برجسته او بودند.

رفیق چوئن لای در ساختمان حزب پر افتخار کمونیست چین، در سازماندهی ارتش سرخ کارگران و دهقانان، در ایجاد جبهه متحد، در سازماندهی دولت توده‌ای و ساختمان چین سوسیالیستی در حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا در چین، در پیش‌برد سیاست بین‌المللی چین توده‌ای بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری قش ارزنده‌ای ایفاء نمود.

زندگی این انقلابی کبیر پرولتری مملو از آموزش‌های بزرگ برای کلیه کمونیست‌های جهان است، ما مارکسیست-لنینیست‌های ایران نیز از زندگی رفیق چوئن لای، رزمنده کبیر حزب کمونیست چین و فرزند انقلابی پرولتاریای جهان می‌آموزیم و در این لحظات که از دست رفتن او موجب اندوه عمیق ماست غم خود را به نیرو تبدیل می‌کنیم و در راه آزادی خلق‌های میهن خود و جهان از قید امپریالیسم و ارتجاع و در راه رسیدن به جامعه کمونیستی خالی از هر گونه استثمار و ستم طبقاتی راهی را که رفیق چوئن لای تا آخرین لحظات زندگی پر افتخارش در آن به پیش رفت، گام می‌گذاریم و باگرامی داشتن خاطره او، پرچم سرخ مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را تا پیروزی نهائی پرولتاریا و سوسیالیسم و کمونیسم بر افراشته نگه می‌داریم.

افتخار ابدی بر رفیق چوئن لای، رهبر، سازمانده و فرزند کبیر پرولتاریای چین.
رفیق چوئن لای، انقلابی تا به آخر، جاودانه زنده است."

در این نوشته آنهم در سال ۱۹۷۶ که ماهیت تئوری ارتجاعی "سه دنیا" بر ملا شده بود، "سازمان انقلابی" بدون کوچکترین اشاره منتقدانه‌ای نسبت به این تئوری و نقش چوئن لای در دعوت از اشرف پهلوی خواهر توامان شاه به جمهوری توده‌ای چین، به تجلیل از وزیر امور خارجه و نخست وزیر چین می‌پردازد که این سبک کار نماد سیاست عمومی و اپورتونیستی این سازمان در برخورد به مسایل حاد روز بود. بهترین راه فرار همان مسکوت گذاردن مسئله و نپرداختن به آن بوده و به جای حل مسئله باید صورت مسئله را حذف کرد.

شعار "اپورتونیسیم تاریخی حزب توده ایران"، اسلحه مبارزه کورش لاشانی - بیژن حکمت - محسن رضوانی علیه جنبش کمونیستی ایران به منظور قطع تبادل تجربه دو نسل جنبش کمونیستی ایران

"سازمان انقلابی" حزب توده ایران که خود را توده‌ای و ادامه دهنده راه این حزب جا می‌زد و به همین سیاق نام مناسب این "تحلیل" را بر خود گذارده بود، در آغاز کار، با شعار "احیاء حزب طبقه کارگر ایران" به میدان آمد. این شعاری بود که رفقا قاسمی، فروتن و سغائی نیز از آن دفاع کرده و میراث انقلابی حزب توده ایران را در گذشته نمایندگی می‌کرد. این شعار ارثیه و سنتی گرانبها برای جوانانی به ارمغان می‌آورد جوانانی که تازه پا به عرصه مبارزه گذاشته بودند. این میراث انقلابی می‌توانست الهام‌بخش راه نسل کمونیست‌های جوان ایران باشد تا از گذشته این جنبش بریده نشده و خود را از خانواده واحد جنبش کمونیستی ایران در گذشته بدانند و مسئولیت حمل این بار مقدس را به دوش کشند. ایمان و وفادرای به سنن انقلابی گذشته جنبش کمونیستی تنها عبارات بیهوده نیست بلکه یک اقدام سیاسی اجتماعی است که بازتاب ایده‌های انقلابی بوده که به صورت نیروی مادی در میان توده‌های مردم در آمده است. احترام به گذشته به مفهوم نیرو و مقاومت است و نشان می‌دهد که این راه استمرار دارد و توانائی معنوی آن بر گنجینه‌ای از فداکاری استوار بوده که هرگز نخواهد شکست و در حافظه تاریخ ایران ماندگار خواهد بود. توده‌ای در جامعه ایران مترادف با کمونیست بود و نه "اپورتونیست". این گنجینه گذشته را نمی‌باید به رویزیونیست‌ها تقدیم کرد، باید کمونیست‌ها آنرا بر دوش می‌کشیدند و ثابت می‌کردند که چگونه رویزیونیست‌ها به آرمان‌های کمونیست‌های قهرمان ایران در گذشته خیانت کرده‌اند و این مارکسیست لنینیست‌ها هستند که نماینده واقعی و صادق گذشته جنبش کمونیستی ایران می‌باشند و باید این بار را به دوش کشیده به نسل آینده منتقل کنند. نسل‌ها تاریخ را بر بنیاد تجارب گذشتگان می‌سازند و نه بر پی‌های ویران شده افسانه‌سرایان و بی‌خبران.

"سازمان انقلابی" که رهبران ضدکمونیست و ضد توده‌ای بودند و به دنبال ماجراجویی و رویزیونیسم "چپ" روان گشتند می‌خواستند "نوآور" باشند و تاریخ را از نو بنویسند. آنها به آنچه احترام نمی‌گذاشتند سنت و گذشته بود و به این جهت با شعار "گذشته اپورتونیسیم تاریخی" به جنگ سنت‌ها و گنجینه تجربیات انقلابی نسل گذشته‌ی کمونیست‌های ایران آمدند و اپورتونیسمی از خود در جنبش کمونیستی باقی گذاشتند که ننگ تاریخ ایران است. آنها با ماجراجویی صدها نفر جوان انقلابی را به

شعار "اپورتونیسیم تاریخی حزب توده ایران"، اسلحه مبارزه کورش لاشائی -
بیژن حکمت - محسن رضوانی علیه جنبش کمونیستی ایران به منظور قطع تبادل
تجربه دو نسل جنبش کمونیستی ایران

کشتن دادند و همه رهبران آنها در زمان سرکوب جنبش فرار را برقرار ترجیح داده و یا به خدمت دشمن در آمدند. آنها در عین اینکه گذشته الهام بخش کمونیست‌های توده‌ای را نفی می کردند از خود لاشه متغنی به جای گذاردند که از همان روز نخست به نفع رویزیونیست‌های حزب توده ایران کار کردند. آنها این اجازه را به رویزیونیست‌ها دادند که خود را مالک مطلق این گذشته بدانند و بنمایند و سرنوشت جنبش مارکسیستی لنینیستی را سرنوشت "سازمان انقلابی" حزب توده ایران جلوه دهند. سازمان فوق با این شعار از مبارزه روشن با رویزیونیست‌های حزب توده ایران از همان بدو امر طفره می رفت و به جای تکیه بر نظریات رویزیونیستی آنها در هر جا فرود می آمد ساطور مبارزه با "گذشته تاریخی اپورتونیسیم حزب توده ایران"، مبارزه با رفقا قاسمی و فروتن را به کف می گرفت و جهت مبارزه ضد رویزیونیستی را منحرف کرده به سمت مبارزه با سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان می کشانید. امروز حتی یک نفر از این ماجراجویان و منحرفان را پیدا نمی کنید که در بوق "اپورتونیسیم تاریخی حزب توده ایران" بدمد، زیرا گویا ماموریت آوردندگان این نظریه به پایان رسیده است و دیگر مبارزه در این عرصه لازم نیست. امروز تاریخ این سازمان به قدری بدنام است که هر حمله به گذشته حزب توده ایران از جانب آنها موجب کسب امتیاز برای حزب توده ایران شده است. ولی این سازمان ماجراجو و کاسبکار در دیروز در همان جهتی مبارزه می کرد که امروز سلطنت طلبان مبارزه می کنند. یکی از خواست‌های سلطنت طلبان و ضد کمونیسم بین الملل این است که ارتباط نسل گذشته را با نسل آینده به بهانه مبارزه میان نسل‌ها، میان جوانان و پیران از هم بگسلد. آنها جوانان را تشویق می کنند که به سخنان و اندرزهای پدران خویش گوش فرا نهند و راه خود را بدون تجربه اندوزی از نیاکان خود ادامه دهند. روشن است که آنها اساسا مخالف تجربه اندوزی نیستند بلکه موافق آن هستند که فقط تجربه ضدانقلاب منتقل شود و نسل آینده از نظریات انقلابی مبرا بماند و تاریخ را از صفر شروع کند. این قطع تبادل تجربه تنها با شکنجه و کشتار دست نمی دهد بلکه بخشی از مبارزه موثر ایدئولوژیک شده است. این سلاخی که سلطنت طلبان در امروز از آن استفاده می کنند "سازمان انقلابی" در دیروز به شیوه دیگر از آن استفاده می کرد تا به همین نتایج امروزی نایل آید و با "نابودی" توفان به نیات شوم خود تحقق بخشد. انقلاب ایران خط بطلانی بر این تئوری‌های ارتجاعی کشید، به طوری که این سازمان امروزه به مصداق "شتر دیدی ندیدی" کوچکترین تلاشی نمی کند تا مجدداً "اپورتونیسیم تاریخی حزب توده ایران" را از زبان لاشائی، فولادی، پارسائزاد، نهاوندی، جاسمی و نظایر آنها به میدان آورد و در باره‌ی آن "افشاءگری" کند. تو گوئی که دیگر نیازی به افشاء "اپورتونیسیم تاریخی حزب توده ایران" احساس

نمی‌شود. سازمانی با کوله‌باری از خیانت رهبرانش به جنبش کمونیستی و سقوط به منجلا ب تفکر لیبرالی فاقد آن اعتبار و آبرویی است که سخنانش در میان نسل آینده خریداری داشته باشد.

سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست لنینیست) (اتحادیه کمونیست‌های ایران)

انتشار نشریه "کمونیست" و "علل پیدایش" و اعلام موجودیت "سازمان انقلابیون کمونیست"

برای درک مواضع سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست-لنینیست) و بعدها اتحادیه کمونیست‌های ایران در امروز، باید پیدایش آنها را از نظر تاریخی مورد بررسی قرار داد. این سازمان هرگز پیوندی در گذشته با جنبش کمونیستی ایران نداشت. هیچکدام از اعضای این سازمان عضو حزب توده ایران نبودند و از درون جنبش کمونیستی ایران نشگفته بودند. اکثر کادرهای آنها از درون جبهه ملی درآمدند. نفرت آنها از گذشته جنبش کمونیستی ایران نیز از این بیگانگی طبقاتی و بی‌خبری نشأت می‌گرفت.

سازمان انقلابیون کمونیست زمانی در آمریکا متولد شد (شهریور ۱۳۴۹ سپتامبر ۱۹۷۰) که در سطح آمریکا جنبش افراطی دانشجویان آمریکائی به خاطر مبارزه بر ضد جنگ ویتنام و مبارزه بر ضد نژادپرستی موجود در این کشور و تأثیرات انقلاب کوبا بر روشنفکران آمریکا اوج گرفته بود. از درون این شرایط حزبی آمریکائی نیز در خود آمریکا متولد شد که نام "انقلابیون کمونیست" را بر خود گذارده و خود را ضد رویزیونیست می‌دانست و این حزب ساکن آمریکا، الهام‌بخش سازمان انقلابیون کمونیست ایران به رهبری صدرمائو!!؟؟ شد که با آنها در تماس مستقیم بودند.

آنها تلاش کردند در همان شماره نخست نشریه خویش علت وجودی و هویت سیاسی خود را توضیح دهند. در زیر ما نقطه نظرات کلی آنها را در این زمینه منتشر می‌کنیم. تا آن زمان سند دیگری برای بیان ماهیت سیاسی و ایدئولوژیک آنها وجود نداشت. ارگان سیاسی آنها نام "کمونیست" را حمل می‌کرد.

سند شماره ۸ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

""کمونیست" به مثابه ارگان سیاسی یکی از سازمان‌های مارکسیستی

لنینیستی ایران در خدمت پیش‌برد انقلاب ایران و جنبش نوین کمونیستی ایران

است. "کمونیست" تمام عناصر و تشکل‌های مارکسیست-لنینیست ایران - به ویژه

در خارج از کشور - را فرا می‌خواند که با تمام نیرو در جهت ایجاد پیوند انقلابی

میان جنبش نوین کمونیستی و جنبش کارگران و دهقانان ایران (بوئژه دهقانان) به خاطر ایجاد هسته‌های کمونیستی رزمنده و در مناطق روستائی و در جهت برپا داشتن مبارزه مسلحانه گام بردارند.

"کمونیست" معتقد است که هیچ سازمانی در مرحله کنونی حق ندارد که خود را یگانه سازمان مارکسیست-لنینیست ایران - چه در داخل کشور و چه در خارج - اعلام دارد. مرکزیت جنبش نوین کمونیستی ایران - چه در داخل و چه در خارج از کشور - بر مبنای پیوند رزمنده مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون با جنبش کارگران و دهقانان ایران و در طوفان مبارزه انقلابی ایجاد می‌شود و نه جدا از آن. هرگونه انحراف از این اصل، انحراف از مارکسیسم-لنینیسم است.

رهائی خلق‌های ایران در پیروی از اندیشه مائوتسه دون است. با پیروی بی چون و چرا از اندیشه‌های سرخ مائوتسه دون و متشکل در تشکلهای مارکسیستی-لنینیستی و انقلابی خود را به میان توده‌های میلیونی زحمت‌کشان ایران بیافکنیم و مبارزه مسلحانه ایران را تدارک دهیم، و در این جریان، حزب کمونیست (مارکسیست-لنینیست) ایران را به وجود آوریم."

به کنه عبارات بیان شده و خطامشی ارائه شده این سازمان توجه کنید، آنها معتقدند: "هیچ سازمانی در مرحله کنونی حق ندارد که خود را یگانه سازمان مارکسیست-لنینیست ایران - چه در داخل کشور و چه در خارج - اعلام دارد."

سخنانی از این متناقض‌تر و بیهوده‌تر نمی‌شود گفت. این سخنان استدلال نیست، تهدید است، زیرا خود این سازمان که دیر به عرصه مبارزه پا گذارده و زود هم می‌رود، خود را حتماً یگانه سازمان مارکسیست-لنینیست می‌داند و یا جا می‌زند که حاضر نبوده به دیگران بپیوندد. آنها "یگانگی" دیگران را نفی می‌کنند تا توجیهی برای حضور خود پیدا کنند و آنوقت برای اثبات این حضور غیرموجه، تئوری می‌سازند. آنها برای اثبات حقانیت خویش ناچارند حق دیگران را ضایع کنند. ما می‌پرسیم اگر هیچ سازمانی حق ندارد خود را یگانه مارکسیست-لنینیست بنامد، به چه حقی "سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست-لنینیست)" خود را "کمونیست"، "کمونیست انقلابی" و حتی "مارکسیست-لنینیست" نامیده است؟ آیا این بدان مفهوم نیست که مارکسیست-لنینیست بودن سایرین را قبول نداشته و تنها خود را کمونیست می‌داند؟

این ادعای تهدید آمیز و ماهیتا خرده‌بورژوائی که "من" خویش را در راس حقانیت یگانگی جنبش کمونیستی قرار می‌دهد و با چاشنی نیهیلیسم همراه است، فقط یک ادعای پوچ است که به خودی خود تغییری در واقعیت امر نمی‌دهد، زیرا سایر سازمان‌ها برای مبارزه و تبلیغ ایدئولوژی کمونیسم و مبارزه با رویزیونیسم خروشچفی که ظهورش به سال‌ها قبل برمی‌گشت، منتظر دستور این عده که مقیم آمریکا هستند و هنوز در کادر جبهه ملی ایران فعالیت می‌کنند، ننشسته‌اند و از آنها برای مبارزه کمونیستی و ضد رویزیونیستی خویش طلب اجازه نمی‌کنند.

ممکن است ادعا شود این عده تنها به اینکه سازمانی خود را "یگانه" سازمان مارکسیست-لنینیست بخواند ایراد دارند نه به مارکسیست-لنینیست بودن آن سازمان. زیرا آنها بر این نظرند که می‌توانند سازمان‌های متعدد مارکسیستی-لنینیستی وجود داشته باشند و یگانه خواندن خود در تناقض با واقعیت عینی موجود است. پرسش این است که آیا کمونیست‌ها باید این تعدد گروه‌ها را بپذیرند و بر تشتت سازمانی صحنه بگذارند و یا با آن مبارزه کنند و نظریات درست را تبلیغ نمایند.

به نظر ما این عذر بدتر از گناه است زیرا کمونیست‌ها برای آن فعالیت می‌کنند تا طبقه کارگر را در حزب واحدی متشکل ساخته نیروی وی را سازمان دهند تا بتواند در عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی متحد و بدون آشفته‌فکری و با اراده واحد مبارزه کنند. برای این امر نیاز به وحدت گردان‌های طبقه کارگر و یگانگی آنها می‌باشد وگرنه روشنفکران متفرق می‌توانند آشفته‌فکری خویش را به درون طبقه کارگر نیز سرایت دهند و موجب پراکندگی آنها شوند. کمونیست‌های پراکنده ولی صمیمی و معتقد به وحدت طبقه کارگر قبل از اینکه سرخود به تشکیل سازمانی دست بزنند، به ارزیابی دست زده، به اطراف خود همه‌جانبه می‌نگرند و این پرسش را طرح می‌کنند که آیا اساسا در عرصه مبارزه طبقاتی سازمان کمونیستی‌ای وجود دارد که در آن صورت باید با احساس مسئولیت کمونیستی به این سازمان پیوسته و آن را تقویت کنند و نه اینکه مبلغ آن باشند که باید به تعداد گروه‌های روشنفکری "سازمان مارکسیستی-لنینیستی" ایجاد کرد. در این جا بحث بر سر این است که عده‌ای با یگانگی کمونیستی اعتقادی نداشته و مرید و مسحور تعدد گروه‌های خودخوانده و بی‌مسئولیت "کمونیستی" هستند که حاضر نبوده‌اند از گروه موجود کمونیستی اطاعت نموده و در راه یگانگی طبقه کارگر و مقابله با تشنج و آشفته‌فکری گام گذارند. مخالفت آنها با "یگانگی" با تئوری منحنی "تعدد سازمان‌های کمونیستی" جایگزین می‌شود که محصلش به تعدد احزاب متعدد کمونیستی و تشتت و انحطاط فکری می‌رسد.

خطر نظریاتی که این عده بیان می‌کنند در عبارات کاستریستی و دشمنی آنها با حزبیت نهفته شده است. این تبلیغات است که در کار مبارزه بر ضد رویزیونیسم معاصر و تبلیغ حقانیت کمونیسم و اهمیت سازمان سیاسی برای طبقه کارگر و رهبری وی اخلاص می‌کند. آنها می‌نویسند:

"مرکزیت نوین کمونیستی ایران... بر مبنای پیوند رزمنده مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون با جنبش کارگران و دهقانان ایران و در طوفان مبارزه انقلابی ایجاد می‌شود و نه جدا از آن. هرگونه انحراف از این اصل، انحراف از مارکسیسم-لنینیسم است." (تکیه همه جا از توفان).

آنها برای تشکیل حزب مدعی‌اند باید

"با پیروی بی‌چون چرا... و متشکل در تشکل‌های مارکسیستی-لنینیستی و انقلابی خود را به میان توده‌های میلیونی زحمت‌کشان ایران بیافکنیم و مبارزه مسلحانه ایران را تدارک دهیم، و در این جریان، حزب کمونیست (مارکسیست-لنینیست) ایران را به وجود آوریم." (تکیه همه جا از توفان).

روشن است که از نظر آنها ایجاد حزب (نه احیاء حزب طبقه کارگر ایران - توفان) در جریان مبارزه مسلحانه و نه قبل از آن پدید می‌آید و آنها با رفتن به میان توده‌های میلیونی و تدارک مبارزه مسلحانه در داخل توده میلیونی کارگران و دهقانان. اگر رفتن به میان توده‌های میلیونی و آغاز مبارزه مسلحانه با رهبری کمونیستی، بدون حزب مقدور است، پس دیگر چرا باید نیاز به ایجاد حزب احساس شود؟ اگر مبارزه مسلحانه بر ایجاد حزب مقدم است، پس این تفنگ است که بر ایدئولوژی و سیاست فرمان می‌دهد و نه اینکه کاربرد اسلحه تابعی از سیاست و ایدئولوژی حزب است. تفنگ است که حزب را رهبری می‌کند و نه حزب تفنگ را، این ادعاهای "سوپر انقلابی" به مارکسیسم لنینیسم ربطی ندارد، همان سخنان رژی دبره "انقلابی" فرانسوی است که امروز سازمان انقلابیون کمونیست با الصاق "صدر ما صدر مائوتسه" و با پوشش اندیشه مائوتسه دون به میدان آورده است. همان نظریاتی است که به جای مبارزه با رویزیونیسم معاصر و تبلیغ مارکسیسم لنینیسم به دنبال انقلابی‌گری بی‌دورنما و

مضر رفت و رویونیسم "چپ" را به جای رویونیسم راست نشانید. که البته دودش تنها به چشم طبقه کارگر ایران فرورفت.

آنها هوادار پیوند با کارگران و دهقانان و با توده زحمتکشان هستند و می‌خواهند شنا نیا موخته خود را به درون سیل خروشان توده زحمتکشان بیفکنند و از درون آن حزب را بیرون بکشند. طبیعتاً این تئوری خرده‌بورژوازی ربطی به مارکسیسم لنینیسم ندارد و ما ناچاراً مجدداً تکرار می‌کنیم که: اگر توده‌ها را به معنای وسیع در نظر بگیریم در آن صورت باید تعریف لنینی را ملاک قرار داد که می‌گوید: "توده‌ها عبارتند از "مجموعه زحمتکشان و آنهایی که به وسیله سرمایه استثمار می‌شوند، به ویژه آنهایی که کمتر از همه تشکل و آگاهی یافته‌اند، آنهایی که بیش‌تر از همه در زیر فشارند و کمتر از همه در دسترس تشکیلات‌اند".

با چنین توده‌هایی چگونه می‌توان جز به طریق جمعی و متشکل و رهبری شده، پیوند برقرار کرد؟ برخلاف آنچه برخی از روشنفکران بنا بر طبیعت انفراد طلب خویش می‌پندارند، پیوند با توده‌ها امری انفرادی نیست و تعلیم آموزگاران پرولتاریا حاکی از اینکه باید به میان توده‌ها رفت به آن معنی فهمیده نمی‌شود که هر کس سرخود گیرد و به میان توده‌ها برود و برحسب شناخت و اراده خویش دست به عمل بزند. پیوند با توده‌ها مستلزم شناخت جمعی و عمل متشکل است که از طرف ستاد پرولتاریا رهبری شود. پیشاهنگان پرولتاریا بدون حزب طبقه کارگر قادر به پیوند با توده‌ها نخواهند بود. و اصولاً وقتی که در نزد مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها از پیوند با توده‌ها سخن می‌رود از یک طرف توده‌ها در نظر گرفته می‌شوند و از طرف دیگر حزب مارکسیستی - لنینیستی طبقه کارگر. پیوند با توده‌ها امری نیست که از امروز تا فردا حاصل شود. بلکه در طی مدتی طولانی و در اثر مبارزات سرسخت حزب طبقه کارگر صورت می‌پذیرد. پیوند با توده‌ها شرط قبلی تشکیل حزب نیست بلکه یکی از آثار و نتایج آن است. هر فرد آگاهی که خواستار پیوند با توده‌هاست باید نخست به حزب طبقه کارگر به پیوندد.

با پیدایش این سازمان در سطح جنبش کمونیستی در ایران نیز وضعیت طوری بود که "صدلی‌ها" همه قبلاً از نظر سیاسی - ایدئولوژیک توسط نیروهای سیاسی موجود اشغال شده بود و جای خالی باقی نبود. حضور یک تازه وارد، وصله ناجور محسوب می‌شد. جریان‌های سیاسی مدعی کمونیست و یا واقعاً کمونیست سنگرها را گرفته و پرچم‌های خویش را به اهتزاز در آورده بودند. مبارزه علیه رویونیسم سال‌ها شروع شده و جا افتاده بود. از جمله حزب توده ایران (رویزیونیست)، سازمان انقلابی حزب توده ایران (کاستریست) و یا سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان در عرصه مبارزه حضور داشته و برنامه و خط‌مشی خود را منتشر کرده بودند. روش مسئولانه کمونیستی این است که هر سازمان کمونیستی

جدیدالتاسیس برای اینکه متهم به تفرقه‌افکنی در جنبش کمونیستی و کارگری نشود، نخست لازم است علت وجودی خویش و دلایلی را که منجر به آن گشته تا به سایر سازمان‌های موجود مدعی کمونیستی و یا واقعا کمونیستی نبیوند، برای توده مردم و طبقه کارگر توضیح دهد. اعضاء سازمان انقلابیون کمونیست که از نظر منشاء طبقاتی خود، از فرزندان خانواده‌های مرفه و حتی بخشی از طبقه حاکمه ایران بودند، و حتی رهبران آنان از درون اعضاء جبهه ملی ایران سرکشیده بودند، لزومی به این امر نمی‌دیدند که در بدو پیدایش خویش اسنادی در این زمینه که چرا "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و یا "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" ماهیتا مارکسیستی-لنینیستی نیستند، منتشر کنند، آنها به مصداق "ما هم هستیم"، خودشان را ناگهانی به وسط میدان انداختند. این سازمان صدرش را به تقلید از حزب کمونیست چین "صدر مائو" انتخاب کرده بود که بسیار برای گوش ایرانیان نامانوس بود و نشان می‌داد که آنها تا به چه حد نسبت به فرهنگ و احساسات مردم ایران بیگانه‌اند. این سازمان هرگز نتوانست علت وجودی خویش را توضیح دهد و به دلیل همین مشکلی که از روز نخست پیدایش خویش داشت و آنرا همواره در بطن خویش حمل می‌کرد، ناچار بود به اتخاذ موضعی دست زند که همیشه موضعی "مستقل" از مواضع سیاسی ایدئولوژیک توفان و "سازمان انقلابی" باشد. این سازمان هیچ‌گاه نتوانست از نظر تئوریک توضیح دهد چرا سازمان م-ل توفان و یا "سازمان انقلابی" حزب توده ایران ماهیتا مارکسیستی-لنینیستی نیستند تا بتواند حقانیت و مشروعیت حضور خود را در عرصه سیاسی ثابت کند. مقاله‌ای هم که در بدو امر در توجیه کار خویش برای نیبوستن به "سازمان انقلابی" حزب توده ایران که با آنها در مذاکره بودند و می‌خواستند با آنها وحدت کنند^۴ منتشر کردند، بیش‌تر یک سند ورشکستگی بود که اتفاقا "سازمان انقلابی" حزب توده پاسخ دندان‌شکنی به آنها داد و نشان داد که مشکل آنها نه تئوریک، نه ایدئولوژیک و سیاسی، بلکه سخن تنها بر سر "ریاست" است و مهم آن است که "من" چه کسی باید در ردیف اول باشد. این سازمان البته در سال‌های بعد اسنادی منتشر کرد تا سیاست "اکنونیستی" "سازمان انقلابی" حزب توده ایران را به درستی به انتقاد بکشد و دلایل

۴- وحدت اساسا با سازمانی مطرح است که آن سازمان در مجموع ماهیتا مارکسیستی-لنینیستی ساخته شود. اگر چنین درکی در "سازمان انقلابیون کمونیست" در همان بدو امر از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران وجود داشته که وجود داشته است، باید علیرغم همه اختلافات جزئی، در خدمت مصالح جنبش کمونیستی ایران به این سازمان پیوسته و با آنها وحدت می‌کردند و نه اینکه یک سنت زشت به مصداق "بله! ما هم هستیم" در جنبش کمونیستی ایران باقی بگذارند که مشوق پراکندگی و خودنمایی خرده بورژوازی است.

موجه و با تاخیری برای پیدایش خود پیدا کند. این اسناد ولی پاسخگوی دلایل پیدایش این سازمان
قبل از این انحرافات "سازمان انقلابی" حزب توده ایران نبود.

دلایل مخالفت "سازمان انقلابیون کمونیست" با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران

حال به برخوردهای غیرکمونیستی و شخصی و خصوصت‌آمیز این سازمان به "سازمان انقلابی" حزب توده ایران توجه کنید که باید جدائی و پیدایش این گروه اخیر را توجیه کند. البته همه این تفرقه‌افکنی‌ها به نام نامی خدمت به مصالح طبقه کارگر صورت می‌گیرد.

نخست اینکه این سازمان یعنی سازمان انقلابیون کمونیست مدعی است، به غیر از خودش، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران نیز ماهیتاً یک سازمان مارکسیستی-لنینیستی است، بر اساس ارزیابی آنها، سازمان اخیر قبل از خود این سازمان، در عرصه فعالیت‌های سیاسی حضور داشته و گویا بر ضد رویزبونیسم و تبلیغ مارکسیسم لنینیسم نیز تلاش کرده است. جالب آن است که خود "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بر اساس اسناد منتشره‌اش، خودش را در این دوره کاستریستی ارزیابی می‌کرده و وقعی به اندیشه مائوتسه دون نمی‌گذارده‌است.^۵ صرفنظر از این واقعیت، این پرسش مطرح می‌شود که چرا سازمان انقلابیون کمونیست حقانیت وجود یک سازمان "مارکسیستی-لنینیستی" دیگر را پذیرفته ولی از پیوستن به آن و تقویت آن و تلاش در راه پایان دادن به آشفته‌فکری و تقویت ستاد واحد فرماندهی طبقه کارگر طفره رفته است؟ ادعاهای شخصی که گویا افرادی توهین می‌کنند که به گوشه قبای فردی یا افرادی در سازمان انقلابیون کمونیست بر خورده است، استدلال مسئولانه، کمونیستی و موجهی برای برهم زدن صفوف واحد ستاد فرماندهی طبقه کارگر نمی‌باشد. جای تاسف دارد که سازمان انقلابیون کمونیست لازم می‌داند با انگیزه‌های خرده‌بورژوائی به ایجاد سازمان نوینی دست زند و آسمان و ریسمان به هم ببافد تا "حقانیت" وجود خویش را ثابت کند. وقتی آتش خشم از قلم نویسندگان زبانه می‌کشد، فراموش می‌کند که "سازمان انقلابی" حزب توده ایران را سازمانی مارکسیستی و ضدرویزبونیستی نامیده است که به آنها بسیار نزدیک می‌باشد، ولی معذالک "سازمان انقلابی" حزب توده ایران را حتی در کنار پلیس و خرابکاران قرار می‌دهد، آنها را کثیف، دروغگو، لاف‌زن، متملق، شایعه‌ساز، دارای برخوردهای ضدخلقی، خرابکار، خودستا، و در جایی که منطق محاسبه و یافتن راهکار پدید می‌آید به آنها رشوه داده و آنها را مارکسیست لنینیست خطاب می‌کند. آنها در طی مقاله‌ای تحت عنوان "سبک کار اپورتونیستی را انتقاد و طرد کنیم" به مقابله با "سازمان انقلابی"

۵- رجوع کنید به اسناد انشعاب درونی این سازمان و انشعاب "کادر"ها از آنها.

حزب توده ایران رفته و مطالب زیر را در باره‌ی آنها نوشتند. این مطالب سراپا شخصی و اتخاذ سیاستی سانسورستی و موضع میانه‌جوئی برای گریز از یک موضع‌گیری روشن کمونیستی است. این سبک و شیوه کار تا روز آخر زندگی این سازمان چون سایه‌ای این سازمان را مشایعت می‌کرد و ریشه تمام انحرافات غیراصولی و ناگویا و التقاطی این سازمان در جنبش دانشجویی بود.

سند شماره ۹ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"سبک کار اپورتونیستی را انتقاد و طرد کنیم"

...هر روز شدیدتر می‌شود، و رویونیست‌های مرتد و اپورتونیست‌های رنگارنگ، در اینسو آنسو، مفت و مجانی بزندگی کثیف خود ادامه می‌دهند، این باعث شرمندگی است که کسانی که در مجموع دارای موضع سیاسی مارکسیستی-لنینیستی‌اند علیه مارکسیست-لنینیست‌های دیگر به مبارزه برخیزند، به هم‌چشمی و رقابت پردازند، به شیوه‌های غیر اصولی و ضدخلقی مبادرت ورزند، و به دروغ پردازی متشبث شوند. کار بدانجا رسد که در نزد اشخاص گوناگون و حتی در نزد کسانی که از لحاظ سیاسی آمادگی لازم را ندارند به شکستن پنهانکاری و لو دادن سازمان‌ها، افراد و مسایل درونی آنها توسل جویند. که چه شود؟ که در میان توده‌ها آشفته‌گی فکری و بی‌اعتمادی دامن زنند، سوءظن‌های بی‌اساس و منازعات غیر اصولی بارآورند، و از میان آنها برای خود هوادارانی جمع نمایند.

رفقا، شما خوب می‌دانید که اگر چنین وضعی در مناسبات میان مارکسیست-لنینیست‌ها در داخل ایران رخ داده بود، بی‌شک دهان آنکسی را که به شیوه لو دادن توسل می‌جست با گلوله می‌بستند.

فقط آن کسانی که خودشان نمی‌خواهند مبارزه کنند و یا اینکه از رشد و پایدار بودن فعالیت دیگران غبطه می‌خورند - و همچنین از لو رفتن و معرفی تمام و کمال خود ابائی ندارند - به چنین شیوه‌های کثیفی رو می‌آورند. این کارها، شایسته کمونیست‌ها نیست. این اعمال، به مبارزه ما، به مبارزه مردم، به انقلاب ایران ضرر می‌زند. این نوع رفتار، فقط باعث تفرقه و پراکندگی می‌شود، فقط باعث بی‌اعتمادی می‌گردد، نه همکاری و وحدت، نه اعتماد و رفاقت.

کسی که مبتلا به امراض فوق است، مسئولیت سیاسی سرش نمی‌شود، دروغگو است، و خطاهایش را نمی‌خواهد ببیند و بلکه به حاشا کردن، و یا توجیه و ماست مالی نمودن آنها می‌پردازد، دیگر نمی‌توان به او به مثابه یک کمونیست برخورد کرد و نمی‌توان او را دارای نیت پاک انقلابی و روحیه خدمت به خلق دانست.

موقعی بود که بحث و جدل (دست کم در خارج از کشور) بر سر مسایل مشی سیاسی و برنامه بود. اکنون به طور عمده این مسائل روشن شده و به طور عمده راه اصلی تعیین گردیده است. اکنون، مسئله ما، به طور عمده، بردن این مسائل به میان توده‌ها است. به ویژه برای مارکسیست-لنینیست‌های خارج از کشور، وظیفه عمده رفتن به ایران و پیوند گرفتن با کارگران و دهقانان و تحقق بخشیدن به این وظایف است. و در جریان چنین حرکتی ایجاد همبستگی میان تمام کمونیست‌های ایران و وحدت درونی جنبش نوین کمونیستی. ما با چه روحیه‌ای باید به میان توده‌ها رویم؟ ما با چه برخوردی با کمونیست‌ها و حتی با مبارزین غیر کمونیست روبرو شویم؟ ما از چه شیوه‌های کاری استفاده نمائیم و در هر موقعیت مشخص، از چه رهنمود مشخصی پیروی کنیم؟- اینهاست تعیین کننده در کامیابی فعالیت‌های ما. مسئله ما، به طور عمده، تعیین شیوه‌های صحیح و اصولی عملی کردن این وظایف است.

امروز با پیروزی انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین، فقط باید چشمانمان بسته باشد و هواسمان پرت که نفهمیم سبک کار ما چه نقش تعیین کننده‌ای در فعالیت‌های سیاسی و انقلابی ما دارا می‌باشد. در دوران ما فقط کسانی که "معمولاً به دکترین" من اول "محکم چسبیده اند" درک نمی‌کنند که "بدون یک برخورد صریحانه در این دنیا هیچ کاری نمی‌توان کرد". (مائوتسه دون)

ما کمونیست‌های ایران که با چنین اشتیاقی خواستار پیروزی انقلاب عظیم خلق‌های میهنمان هستیم و در این راه کاملاً حاضر و آماده ایم که بی‌درنگ جان خود را نثار کنیم، "آیا می‌توانیم با حذف هر فکر، هر نظر و عقیده یا اسلوبی که موافق نیازمندی‌های خلق نباشد، مخالف باشیم؟ آیا ممکن است به چریک‌ها و میکروب‌های سیاسی راه دهیم که بی‌آیند و پاکی چهره ما را آلوده گردانند و ارگانسیم سالم ما را بیمار سازند؟ خاطره شهیدان بی‌شمار انقلاب ما که جان خود را در راه منافع خلق فدا کرده‌اند، زندگان را غرق در اندوه می‌سازد - آیا در چنین صورتی

می‌تواند چنان منافع شخصی وجود داشته باشد که نتوان آنرا فدا ساخت و آیا می‌تواند
عیبی وجود داشته باشد که نتوان آنرا اصلاح کرد". (مائوتسه دون)."

...

ولی، این بسیار قابل تأسف است که این چنین سبک کاری را در میان کسانی
مشاهده کنیم که سابقه مبارزه ضدرویزیونیستی و ضداپورتونیستی داشته و
می‌خواهند در سمت صحیحی حرکت کنند. این بسیار رنج آور است که سازمانی
مارکسیستی-لنینیستی مانند "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور"
که دارای برنامه و سمت‌گیری صحیح است در... و در مناسبات خود با مارکسیست-
لنینیست‌ها و مبارزین دیگر دچار تاکتیک‌ها و شیوه‌های کاری شود که هرگز شایسته
انقلابیون و مارکسیست-لنینیست‌ها نمی‌باشد. ما فکر می‌کنیم که غلط است و ضد
پرولتریست کار کسانی که از مواضع کل جنبش مردم و کل جنبش کمونیستی حرکت
نمی‌کنند، و بلکه برای رسیدن بخورده موفقیت‌های آنی و فوری به کارهای
غیراصولی دست می‌زنند، در حرف از "خدمت به خلق" صحبت می‌کنند ولی در
عمل به برخوردهای ضدخلقی و ضداصولی علیه رفقا و مبارزین دیگر مبادرت
می‌ورزند، "خطاهای خود را روپوشی می‌کنند و تمام خدمات را بخود نسبت می‌دهند
و همه اشتباهات را به گردن دیگران می‌اندازند"، در پشت سر افراد پیچ‌پچ کردن،
غرولند و شایعه‌سازی و بدگویی می‌پردازند و در جلوی روی افراد متملقانه دست
دوستی تکان می‌دهند، بالا بردن خود را در تخریب حیثیت رفقا و مبارزین دیگر
می‌بینند، به توده‌ها دروغ می‌گویند، به لاف‌زنی و خودستایی می‌پردازند و بدینسان
"از میان رفقا برای خود مشتری جمع می‌کنند". این سبک کار، سبک کار مبتذل و
غیر کمونیستی است و با چنین اعمالی نمی‌توان خود را کاملاً در جهت پیش‌برد و
خدمت به انقلاب خلق‌های ایران قرار داد. این چنین سبک کاری نمی‌تواند در جهت
"وحدت اصولی مارکسیست-لنینیست‌ها" سیر کند.

ما مصرانه خواهانیم که رفقای "سازمان انقلابی" به این مسئله توجه جدی
کنند. آیا این یک سازمان کمونیستی است که این چنین سبک کاری را در میان
اعضاء و هواداران خود تشویق می‌کند، یا اینکه عناصر مضری که هنوز دفع نشده‌اند؟
هنگامیکه مبارزه علیه امپریالیسم و نوکران داخلش"

آنها اوج اختلافات شخصی خرده‌بورژوازی را که با افراد معینی دارند در پشت مبارزه با کل "سازمان انقلابی حزب توده ایران" می‌پوشانند که روشن است شایسته هیچ کمونیست صدیق و انقلابی نیست. نویسنده می‌آورد:

"کسی که مبتلا به امراض فوق است، مسئولیت سیاسی سرش نمی‌شود، دروغگو است، و خطاهایش را نمی‌خواهد ببیند و بلکه به حاشا کردن، و یا توجیه و ماست‌مالی نمودن آنها می‌پردازد، دیگر نمی‌توان او را دارای نیت پاک انقلابی و روحیه خدمت به خلق دانست." (همه جا تکیه از نویسنده عصبی است - توفان).

این استیصال سیاسی آنهم در رهبری یک سازمان تازه تاسیس و پرمدها، تنها می‌تواند فاجعه به بار آورد، که آورد. نویسنده سرانجام در این نوشتار تصدیق می‌کند که ماهیت نزاعش با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در این است که گویا در این سازمان "دکترین" من اول حکومت می‌کند و به گفته نویسنده گویا این سازمان "به" دکترین" من اول "محکم چسبیده‌اند" و لذا جایی برای "من" سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست - لنینیست) باقی نگذاشته‌اند. چقدر جای تاسف است که "کمونیست‌های" مدعی نجات جامعه، "کمونیست‌های" معتقد به مبارزه طبقاتی نخست برای همدیگر شاخ و شانه بکشند و مبارزه طبقاتی را به جنگ افراد تبدیل کنند و از این تئوری آشفته‌فکری و تفرقه را در جنبش کمونیستی بسازند.

آنها اتهامات زیر را نصیب "سازمان انقلابی" می‌نمایند:

"در حرف از "خدمت به خلق" صحبت می‌کنند ولی در عمل به برخوردهای ضدخلق و ضداصولی علیه رفقا و مبارزین دیگر مبادرت می‌ورزند"
"خطاهای خود را روپوشی می‌کنند و تمام خدمات را بخود نسبت می‌دهند و همه اشتباهات را به گردن دیگران می‌اندازند"،

در پشت سر افراد پیچ کردن، غرولند و شایعه‌سازی و بدگویی می‌پردازند و در جلوی روی افراد متملقانه دست دوستی تکان می‌دهند، بالا بردن خود را در تخریب حیثیت رفقا و مبارزین دیگر می‌بینند، به توده‌ها دروغ می‌گویند، به لاف‌زنی و خودستایی می‌پردازند و بدینسان "از میان رفقا برای خود مشتری جمع می‌کنند". این سبک کار، سبک کار مبتذل و غیرکمونیستی است و با چنین اعمالی نمی‌توان خود را کاملاً در جهت پیش‌برد و خدمت به انقلاب خلق‌های ایران قرار داد. این چنین سبک کاری نمی‌تواند در جهت "وحدت اصولی مارکسیست-لنینیست‌ها" سیر کند." (تکیه از توفان).

ولی علیرغم این همه اتهامات که برای رفوزگی یک بورژوا نیز در مبارزه طبقاتی کافی است به روش اپورتونیستی از "رفقای سازمان انقلابی" نام می‌برند که گویا عناصر مضری را در رهبری تحمل می‌کنند:

"ما مصرانه خواهانیم که رفقای "سازمان انقلابی" به این مسئله توجه جدی کنند. آیا این یک سازمان کمونیستی است که این چنین سبک کاری را در میان اعضا و هواداران خود تشویق می‌کند، یا اینکه عناصر مضری که هنوز دفع نشده‌اند؟"

دو نوع برخورد به دعوت جمهوری توده‌ای چین از اشرف پهلوی برای سرگرفتن روابط دیپلماتیک بین دو کشور

برخورد انتقادی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان از دعوت اشرف پهلوی به جمهوری خلق چین توده‌ای

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در عین حمایت از شکسته شدن محاصره سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک چین و اعتقاد به این امر که این رویداد یک پیروزی مهم برای جمهوری توده‌ای چین است، نوع و چگونگی استقرار مناسبات دیپلماتیک با ایران را که توسط یک مقام غیردیپلماتیک و غیررسمی، ولی همه کاره در ایران انجام می‌گرفت، مورد انتقاد قرار داد و در این زمینه حتی نامه‌ای محرمانه و انتقادی برای رفیق مائوتسه دون و رفیق چوئن‌لای نوشت. این آغاز مخالفت سازمان م-ل توفان با تئوری بعدی ارتجاعی "سه دنیا" بود. حال خوب است که به اسناد غیر قابل انکار توجه کنیم. یک مراجعه به صورت جلسات هیات مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان گویای این مسئله است:

"در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۵/۰۲ مسافرت اشرف به جمهوری توده‌ای چین مورد بحث قرار گرفت.

در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۵/۰۷ مجدداً در باره‌ی مسافرت اشرف به چین بحث و تبادل نظر شد.

در نشست هیات مرکزی مورخ ۷۱/۰۵/۱۵ گزارش مسافرت به آلبانی داده شد و بحث در مورد جمهوری توده‌ای چین و دعوت اشرف به این کشور صورت پذیرفت. پس از بحث کافی رفقای هیات مرکزی با نوشتن نامه‌ای به رفقای چینی موافقت کردند. این نامه خوانده و به اتفاق آراء مورد موافقت قرار گرفت. در ضمن مقاله‌ای هم برای درج در توفان نوشته شده بود که خوانده شد و مورد تأیید به اتفاق آراء هیات مرکزی قرار گرفت ("شاه و جمهوری توده‌ای چین" شماره ۴۵ اردیبهشت ۱۳۵۰ مه ۱۹۷۱).

سند شماره ۱۰ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

متن نامه تاریخی محرمانه سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان به رفیق مائوتسه دون و رفیق چوئن لای نخست وزیر و وزیر امور خارجه جمهوری توده‌ای چین:

"آموزگار پرولتاریای جهان و صدر حزب کمونیست چین، رفیق مائوتسه دون

رفیق ارجمند

خواهمشمن‌دیم وقت گرامی خود را از توجه به این نامه دریغ ندارید. این نامه حاوی نظریاتی مربوط به سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین در کشور ما، مناسبات خلق چین و ایران و همچنین حزب کمونیست چین و سازمان ماست. ما این نظریات را در ماه مه ۱۹۷۱ طی نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب کمونیست چین عرضه داشتیم. چون اثری بر آن مترتب نشد نمایندگان ما در ۲۹ ژوئن ۱۹۷۲ در سفارت جمهوری توده‌ای چین در برن حضور بهم رسانیده نامه و نظریات مذکور را یاد آور شدند و از جانب سازمان ما پیشنهاد کردند که برای بحث در باره آنها یا نماینده‌ای از طرف حزب کمونیست چین در برن معین گردد و یا هیتی از سازمان ما بدین منظور به چین دعوت شود. ولی متأسفانه از این پیشنهاد نیز خبری نشد.

اخیرا رفیق چوئن لای در پذیرائی ملکه ایران و همراهانش اظهار داشته بود: "ما صمیمانه آرزو می‌کنیم که میهمانان گرامی در جریان دیدار، نظرات گرانبهایشان را راجع به کارما با ما درمیان بگذارند". آیا نظریات سازمان ما آن ارزش را نداشت که از نزدیک مورد بررسی قرار گیرد و جوابی به آن داده شود؟

اما ما وظیفه انترناسیونالیستی خویش دانستیم که کوشش برای نیل به مشاوره و تبادل نظر را ادامه دهیم و بهتر آن دیدیم که این بار سخنان خود را با شخص شما در میان گذاریم. نامه حاضر به این منظور نوشته شده است.

مطلب بر سر سیاست جمهوری توده‌ای چین در ایران پس از برقراری ارتباط دیپلماتیک با دولت ایران است. نخست باید برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم توضیح دهیم که ما پشتیبان سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین و از آنجمله سیاست همزیستی مسالمت آمیز وی با کشورهای سرمایه‌داری هستیم. ما استفاده از

هرگونه تضاد میان امپریالیست‌ها، میان امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی، استفاده از هر عدم رضایت و مقاومت - اگر چه ضعیف و نا پایدار - را که در برابر این دو قدرت بزرگ بظهور برسد لازم می‌دانیم. ما استقرار جمهوری توده‌ای چین را در مقام خویش در سازمان ملل، سفر نیکسون رئیس جمهوری آمریکا را به چین که در اثر ارتقاء حیثیت جهانی توده‌ای چین، پیروزی‌های روز افزون خلق‌های جهان و به ویژه خلق‌های هند و چین در برابر امپریالیسم آمریکا، افزایش شکست‌ها و دشواری‌های اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکا روی داد، عادی شدن روابط جمهوری توده‌ای چین با ژاپن، برقراری ارتباط دیپلماتیک بین جمهوری توده‌ای چین و یک سلسله از کشورهای دیگر و از آن جمله ایران را پیروزی بزرگ چین و همه خلق‌های جهان و شکست امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم که از منفرد ساختن جمهوری توده‌ای چین می‌شماریم.

پس بحث ما بر سر اصل استقرار روابط دیپلماتیک با دولت ایران و مذاکرات و قراردادهای اقتصادی در حیطه سود متقابل نیست بلکه بر سر چگونگی آنهاست. نخست ببینیم دولت ایران چگونه دولتی و محمدرضا شاه چگونه شخصیتی است.

زیاد به عقب بر نمی‌گردیم و در باره‌ی سرکوب قیام خلق آذربایجان در سال ۱۹۴۶ که با کشتار ده‌ها هزار نفر از فرزندان خلق ما به دست ارتش محمدرضا شاه صورت گرفت تفصیل نمی‌دهیم. چنانکه می‌دانید نهضت ملی و ضدامپریالیستی خلق ایران در سال‌های ۱۹۴۹ - ۱۹۵۳ نخستین نهضت در خاورمیانه برای ملی کردن صنعت نفت بود. خلق ایران با دادن قربانیان بسیار موفق شد منابع نفت را که تا آن زمان در انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران بود به دست حکومت ملی دکتر مصدق ملی کند و این پایگاه بزرگ امپریالیسم انگلستان را از ایران براندازد. در طول این مبارزه مهم‌ترین نیروی داخلی که با پشتیبانی امپریالیست‌ها علیه خلق ایران و حکومت ملی دکتر مصدق به توطئه و دسیسه مشغول بود دربار، و در راس آن محمدرضا شاه، بود. محمدرضا شاه در تابستان ۱۹۵۲ به صورت غیر قانونی، فرمان غزل دکتر مصدق را صادر کرد ولی در اثر قیام توده‌ها مجبور شد وی را دوباره به نخست‌وزیری برگرداند. در زمستان همان سال با سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی ولومپن پرتلاریای پایتخت به دسیسه علیه حکومت دکتر مصدق پرداخت. ولی باز با

ناکامی روبرو شد. در اوت ۱۹۵۳ طبق نقشه قبلی امپریالیست‌ها مجدداً در صدد سرنگون ساختن دکتر مصدق برآمد. اما در اثر قیام پرشور توده‌ها مجبور به فرار از ایران شد و به ایتالیا رفت تا آنکه امپریالیست‌ها با کودتای فاشیستی که به اعتراف خودشان ۱۹ میلیون دلار برایشان تمام شد نهضت توده‌ها را سرکوب کردند، محمدرضا شاه فراری را به تخت سلطنت باز گردانند.

(از جمله اسناد بی‌شماری که از طرف مطبوعات اروپائی در باره مداخله سیاسی آمریکا در کودتای امپریالیستی اوت ۱۹۵۴ منتشر شده است بعنوان نمونه از دو سند نام می‌بریم، یکی از مجله آمریکائی نیشین شماره ۱۵ - ۲۰۰ مورخ ۱۲ آوریل ۱۹۶۵ که سیاهه رقی از پول‌هائی را که شاه از منابع آمریکائی در یافت داشته و بین دستیاران خود توزیع کرده نشر یافته است. سیاهه مذکور صورت حساب "اتحادیه بانک‌های سوئیس" است - و دیگر از روزنامه لوموند مورخ ۷ مارس ۱۹۶۷).

Union des banques suisses

از این به بعد صفحه سیاه و خونی در تاریخ ایران گشوده شد. هزاران نفر از بهترین فرزندان خلق، به پای چوبه اعدام، سیاهچال‌ها، شکنجه‌گاه‌ها کشانده شدند و تا امروز ماهی نمی‌گذرد که حکومت محمدرضا شاه، چند تن از مبارزان را تیرباران نکند. سازمانی به نام "سازمان امنیت کشور" که به دست اداره جاسوسی آمریکا تاسیس شده و اداره می‌شود کم‌ترین آزادی را از خلق ایران سلب کرده و چنان خفقا نی به وجود آورده که در دنیای کنونی کم نظیر است.

پس از کودتای اوت ۱۹۵۳ ایران بسرعت به صورت مظهر استعمار جمعی نوین و در راس آن امپریالیسم آمریکا در آمد. در همان موقع که انقلابیون ایران دسته دسته تیرباران می‌شدند قرارداد خائنه کنسرسیوم بین‌المللی نفت بسته شد و تاراج این ثروت ملی ما از نو آغاز گشت.

قرار داد برای واگذاری منابع نفت ایران به امپریالیست‌ها و در راس آنها امپریالیست‌های آمریکائی به امضاء رسید و آخرین آنها موافقت نامه برای تمدید قرارداد با کنسرسیوم بین‌المللی نفت است. همان طور که در اعلامیه سازمان ما گفته شده است: "این خیانت جدیدی است نه تنها به منافع و مصالح میهن ما بلکه به منافع همه خلق‌هائی که با نفتخواران جهانی به مبارزه برخاسته اند، خیانتی است نه

تنها در مقیاس ملی بلکه در مقیاس بین‌المللی... اقدام شاه جبهه مبارزه اوپک را تضعیف کرد زیرا تمدید فعالیت کنسرسیوم برای ۲۲ سال دیگر و افزایش تولید نفت تا سر حد ۵۰۰ میلیون تن در سال، به کمپانی‌ها امکان داد که نتایج ناشی از ملی شدن صنعت نفت را در عده‌ای از کشورها تحمل کنند، در برابر درخواست‌های حقه کشورهای تولید کننده نفت بایستند و کمبود تولید نفت از ذخائر ایران جبران نمایند... حقانیت گفته اوپک مبنی بر اینکه شاه ایران از پشت به او خنجر زد کاملاً روشن است...".

سایر منابع سرشار ثروت زیرزمینی ما نیز به همین سان در معرض تاراج است. امروزه هر گوشه‌ای از خاک وطن ما در اختیار یکی از امپریالیست‌ها است. کم‌تر کشوری را می‌توان یافت که اقتصاد او تا این درجه در قبضه امپریالیست‌ها باشد. واردات کشور ما قریب ۷ برابر صادرات آن است و این خود نشانه‌ی دیگری از غارت امپریالیست‌هاست که ارزی را که با یک دست به ایران می‌دهند با دست دیگر باز می‌ستانند. سرمایه‌داران بلژیکی درست گفته‌اند که ایران بهشت سرمایه‌داران خارجی است.

سوسیال امپریالیست‌های شوروی نیز بی‌نصیب نیستند. آنها از سال‌های ۶۰ با موافقت و در عین حال با رقابت امپریالیسم آمریکا به سرعت در اقتصاد ایران نفوذ کردند. دولت ایران که ماهیت آنها را در یافته بود از آنها استقبال کرد تا از پشتیبانی سیاسی آنها که هنوز کاملاً در نزد توده‌های خلق ایران افشا شده نیستند برای تثبیت قدرت لرزان خویش استفاده کند و نیز شاید در معاملات تهاتری با آنها راهی برای ترمیم کمبود تجارت خارجی بیابد. اینک سوسیال امپریالیست‌های شوروی رشته‌هایی از اقتصاد ایران را در اختیار دارند، گاز ایران را می‌برند، امتیاز نفت به دست آورده‌اند، و نقش آنها در تجارت خارجی ایران روز بروز بیش‌تر می‌شود.

دولت ایران در ۱۹۶۴ قانونی از مجلس گذاراند به مستشاران آمریکائی مصونیت سیاسی داد و در واقع قانون شرم‌آور کاپیتولاسیون را در ایران احیاء کرد. آنچه در ایران به نام "اصلاحات" صورت می‌گیرد چیز دیگری جز اجرای نقشه‌های نواستعماری، فریب توده‌ها، جلوگیری از انقلاب و تثبیت حکومت دست‌نشانده امپریالیست‌ها نیست. وضع توده‌های مردم روز بروز وخیم‌تر می‌گردد و

مقاومت در برابر رژیم تا حد مقاومت مسلح روز بروز گسترده‌تر می‌شود. حکومت محمدرضا شاه فقط با پشتیبانی سر نیزه و حمایت امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌ها برپاست.

نقشی که امپریالیست‌ها در منطقه خلیج فارس به حکومت محمدرضا شاه واگذار داشته‌اند نقش ژاندارم است. توطئه‌های محمدرضا شاه بر علیه خلق‌های عرب، به ویژه خلق فلسطین، خلق ظفار، جمهوری توده‌ای یمن جنوبی و خلق‌های دیگر خلیج فارس و دستیاری وی با حکومت پوسیده عمان و نظائر آن بر کسی پوشیده نیست. حکومت ایران به این قصد است که تعداد هر چه بیش‌تر از امپریالیست‌ها و نیز سوسیال امپریالیست‌های شوروی را در ایران متنفذ گرداند تا از پشتیبانی بیش‌تری برخوردار گردد. ولی البته این امر موجب تشدید تضاد بین امپریالیست و سوسیال امپریالیست‌ها نیز خواهد شد که به موقع خود باید مورد استفاده انقلابیون ایران و جبهه ضدامپریالیستی جهانی قرار گیرد.

گفتارهای زهرآگینی که رادیوی رویونیست‌های حزب توده ایران (موسوم به رادیوی پیک ایران) در مدت اقامت فرح پهلوی در چین منتشر ساخت گواه ترسی است که رویونیست‌های شوروی از چنین استفاده‌هایی دارند و این امر نشان می‌دهد که بسط روابط دیپلماتیک و اقتصادی جمهوری توده‌ای چین با دولت ایران در شرایط معین می‌تواند به سیاست سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم آمریکا ضربه بزند و به سود جبهه ضدامپریالیستی جهانی، به سود جمهوری توده‌ای چین که در راس این جبهه قرار دارد، و به سود خلق ایران باشد. از این جهت سازمان ما همچنانکه قبلاً گفتیم - در اصول با این چنین روابطی طبیعتاً موافقت دارد.

اما بدیهی است که مناسبات با حکومتی نظیر حکومت ایران که با هزاران رشته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم وابسته است و به علت تزلزل موقعیت داخلی‌اش کوشش بسیار دارد که پیوسته در سیاست خارجی، مستمسکی برای احراز حیثیت بین‌المللی بیابد مناسبات بغرنجی خواهد بود که هم اصولیت انقلابی و هم نرمش پراتیک را در بر داشته باشد، اصولیت و نرمشی که نمونه‌های قابل تحسین آن از طرف جمهوری توده‌ای چین در بسیاری از موارد به نحوه برخورد با رئیس‌جمهور آمریکا و نخست وزیر ژاپن نشان داده شده است. به نظر ما محمدرضا شاه در

مناسبات خود با جمهوری توده‌ای چین دانسته و فهمیده و طبق نقشه طوری عمل می‌کند که جمهوری توده‌ای چین در ا نظار جهانیان به مثابه موافق و پشتیبان رژیم وی و دربار ایران جلوه‌گر شود. نحوه تبلیغات جرائد درباری و انتخاب اشرف پهلوی برای افتتاح روابط دیپلماتیک و سپس اعزام اعضاء دیگر خانواده سلطنتی و بالاخره فرستادن فرح پهلوی بعنوان بازدید از چین همگی در این جهت سیر می‌کند و متأسفانه باید گفت که از طرف جمهوری توده‌ای چین به این نیت پلید توجه بعمل نیامده و اکنون محمدرضا شاه در نقشه خود کامیاب بوده است. به نظر ما با توجه به درجه نفرتی که خلق ایران نسبت به خانواده سلطنتی - این کانون خیانت و فساد - دارد افتتاح مذاکرات برای استقرار روابط دیپلماتیک بین جمهوری توده‌ای چین و ایران می‌توانست - در صورت اظهار تمایل جمهوری توده‌ای چین - نه با واسطه اشرف پهلوی که طبق قانون اساسی اصولاً سمت رسمی و سیاسی نمی‌تواند داشته باشد بلکه با رابط مقامات دولتی ایران انجام گیرد. اشرف پهلوی بدنام‌ترین فرد دربار پهلوی است. او پیوسته در تمام ماجراهای سیاسی ارتجاعی شرکت جسته است. در دوران حکومت دکتر مصدق به علت دسیسه بر ضد او از ایران تبعید شد. در خارجه با تحریک برای سرنگونی حکومت دکتر مصدق وارد عمل شد و در جلسه‌ای که با حضور دالس و هندرسن (سفیر آمریکا در ایران) و ژنرال شوارتسکف رئیس سابق ژاندارمری ایران در سوئیس تشکیل گشت در طرح کودتای امپریالیستی ۱۹۵۳ شرکت جست.

مجله آمریکائی نیشین در شماره مخصوص خود در ژوئن ۱۹۶۱ نوشت: در دهم اوت آلن دالس به سوئیس پرواز کرد. لوئی هندرسن سفیر آمریکا در ایران نیز بعنوان مرخصی به او پیوست. "ولی فرد دیگری که به نظر می‌رسید در این لحظه بحرانی مجذوب مهمان نوازی آلن دالس در آلپ شده است شاهزاده خانم اشرف، خواهر دوقلو، با اراده و جذاب شاه بود که برخوردی طوفانی با برادرش در کاخ مرمر داشته زیرا که در مقابل مصدق متزلزل بوده است". کودتای اوت ۱۹۵۳ با طرح این چهار تن عملی شد.

اشرف شخصا در راس باند قاچاق هروئین در ایران قرار دارد و در ۱۷ نوامبر ۱۹۶۰ در فرودگاه ژنو با یک چمدان محتوی چندین کیلو هروئین دستگیر شد. برای

نمونه می‌توان مراجعه کرد به روزنامه لوکانار *Le Canard enchaîné* آشنه مورخ ۲۲ مه ۱۹۷۲ و روزنامه لوموند مورخ ۲۳ ژوئن ۱۹۷۲ و ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۲ او را به فساد اخلاق، شهوت‌رانی، قماربازی و غیره و غیره معروف است و چه بسا حکایت و طنز و اشعار که در زبان توده مردم در باره او جاری است. بدیهی است که وابستگی چنین شخصی در افتتاح روابط بین جمهوری توده‌ای چین و دولت ایران در نظر خلق ایران خوش آیند نبود. آیا دیپلماسی جمهوری توده‌ای چین قادر نبود اعزام فرد دیگری از میان مقامات رسمی دولت ایران را به آن دولت بقبولاند. نه منتها به این امر توجه نشد، بلکه رفیق چوئن لای ضمن سخنرانی پذیرائی خود از اشرف پهلوی او را "دوست قدیمی" خطاب کرد. کسی که دوست قدیمی سیاسی آمریکا و دشمن دیرینه خلق ایران است چگونه می‌تواند دوست - آنهم دوست قدیمی - خلق چین و دولت چین باشد؟ آیا پرتکل سیاسی ایجاب می‌کرد که چنین لقبی به اشرف پهلوی داده شود؟ آیا بدون آن برقراری دیپلماتیک مابین او کشور به بن بست می‌رسید؟ به نظر ما شرایطی که دولت ایران را به نزدیکی با چین توده‌ای مجبور ساخته عمیق تر و استوارتر از این گونه ملاحظات است.

رفیق چوئن لای در سخنرانی خود گفت: "اخیرا ایران برای حفظ حاکمیت و منابع ملی خویش به همراهی سایر اعضاء سازمان کشورهای صادر کننده نفت به مبارزهای موثر و پیرومند بر علیه کنسرسیوم‌های انحصاری نفتی امپریالیست‌های غربی دست زده است. ما از مبارزه محقانه شما پشتیبانی می‌کنیم و پیروزی شما را با صمیمیت کامل تبریک می‌گوئیم". این سخن در خطاب به اشرف پهلوی و از طرف او به شاه و هئیت حاکمه ایران گفته شده است. یعنی کسانی که - طبق آنچه در صدر نامه باختصار بیان کردیم - واسطه بزرگ‌ترین غارت جهانی در ایران هستند. همان موقع ماهنامه سازمان ما - توفان - خاطر نشان ساخت که شرکت دولت ایران در سازمان اوپک فقط به منظور خرابکاری از داخل و اقدام به سود امپریالیست‌ها صورت می‌گیرد. قریب یکسال ونیم گذشت و در عرض این مدت و به ویژه در سوداگری‌های اخیر ایران، و انحصارهای امپریالیستی نفت، این پیش‌بینی درست در آمد و چنانکه نوشتیم محمدرضا شاه از پشت به سازمان اوپک خنجر زد. معذالک رفیق چوئن لای در موقع پذیرائی از فرح پهلوی همان مطلب پیشین را با

عبارت خفیف‌تر تکرار کرده و گفته است: "اکنون دولت و ملت ایران تحت رهبری اعلیحضرت شاهنشاه در راه حفظ حق حاکمیت کشور و دفاع از منافع ملی، شکوفائی فرهنگ ملی و ساختمان کشور خود کوشش‌های مداومی بخرج داده و به موفقیت‌هایی نائل آمده اند". می‌توان مثال‌های دیگر نیز ذکر کرد ولی همین اندازه برای نشان دادن منظور ما کافی است.

اخیرا پذیرائی جمهوری توده‌ای چین از فرح پهلوی برای خلق ما لرزاننده بود. این پذیرائی به هیچ وجه به مراسم پرتکلی محدود نمی‌شد. صرف نظر از سخنان بسیار گرمی نظیر سخنان فوق که گفته شد در هر جا ده‌ها هزارها از مردم انقلابی چین و از کودکان چینی با شور شوق باستقبال همسر جلاد خلق ایران شتافتند. و اگر نمی‌شتافتند و از فرح پهلوی فقط پذیرائی رسمی و محترمانه بعمل می‌آمد آیا مناسبات دولتین دچار تیرگی می‌شد؟ خلق ایران دوست خلق کبیر چین است و چنان می‌داند که با خلق چین دوستان و دشمنان مشترکی دارد. او درک می‌کند که مصالح جمهوری توده‌ای چین، این دژ تسخیر ناپذیر سوسیالیسم و دفاع از حقوق خلق‌ها، در بسط مناسبات همزیستی مسالمت آمیز با همه دولت‌های غیر سوسیالیستی و از آنجمله با دولت ایران است. ولی این امر را چگونه هضم کنند که توده مردم انترناسیونالیست چین از همسر دژخیم ایران از کسی که در عرض چند سال همسری شاه در اثر مکیدن خون خلق به میلیاردها ثروت رسیده است مانند عزیزترین کس پذیرائی کنند و او را در آغوش خود بفشارند.

این امر ظاهرا ناشی از این ارزیابی است که حکومت محمدرضا شاه حکومتی ملی و ضدامپریالیستی و یا لاقابل دارای گرایش‌های جدی ضدامپریالیستی است و باید هر چه بیش‌تر در جلب آن کوشید. در آن صورت رفتاری که با نمایندگان این حکومت در جمهوری توده‌ای چین می‌شود می‌تواند درست باشد. اما آنطور که سازمان ما بر اساس عمل روزانه این حکومت در طی سال‌ها تشخیص می‌دهد این حکومت آفریده امپریالیست‌های آمریکائی، فروشنده ایران به امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌ها، واسطه غارت و اسارت میهن ما، خفه کننده خلق ماست. این حکومت کشور ما را به صورت مظهر استعمار نوین، مظهر استعمار جمعی و همکاری با امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در آورده است.

این رفتار جمهوری توده‌ای چین با نمایندگان حکومت ارتجاعی و ضد خلقی ایران زمینه تبلیغات فریبنده به دست رژیم ایران داده است تا به مردم چنین بنمایاند که اگر تا امروز از پشتیبانی امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی بر خوردار بوده است از فردا تکیه‌گاهی چون چین توده‌ای نیز خواهد داشت. رویزیونیست‌های ایران نیز به دست و پا افتاده‌اند و شادی می‌کنند که بر خورد جمهوری توده‌ای چین با حکومت ایران همان برخورد رویزیونیست‌های شوروی است، مارکسیست‌ها-لنینیست‌های ایران که در موقع خود بافشاء سیاست سوسیال امپریالیسم شوروی در مورد ایران پرداختند چپ‌روی و ماجراجویی کرده‌اند. بدون تردید این جریان‌ها در افکار عمومی خلق ایران اثر مثبت ندارد و به تفرقه نیروهای انقلابی کمک خواهد کرد.

آیا ما در ارزیابی خود در اشتباهیم؟

هئیت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان بارها این مسائل را مورد بررسی قرار داده و وظیفه خود دانست که آنها را با کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در میان بگذارد تا طرفین پس از بحث به نظریات واحدی برسند و سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان بر اساس نظریات مذکور بتواند وظیفه انترناسیونالیستی خویش را در دفاع از حزب کمونیست چین و جمهوری توده‌ای چین انجام دهد. ما در نامه مه ۱۹۷۱ چنین نوشتیم و اینک تکرار می‌کنیم:

"سازمان ما سازمان کوچکی است ولی با اتکاء بر مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون و انترناسیونالیسم پرولتری یقین دارد که کمیته مرکزی حزب بزرگ شما نظریه او را مورد بررسی دقیق قرار خواهد داد. ما منافع جمهوری توده‌ای چین را از منافع خلق‌های جهان و از جمله خلق ایران جدا نمی‌کنیم. ما حفظ و اعتلاء نفوذ و اعتبار جمهوری توده‌ای چین را در سراسر جهان و از جمله در ایران وظیفه مقدس خود می‌شماریم. نامه حاضر نیز در اجرای این وظیفه نگاشته شده است."

تقاضای ما از شخص شما و از کمیته مرکزی حزب کمونیست چین اینست که از نمایندگان سازمان ما برای بحث در مورد مطالب این نامه و نیل به توافق نظر دعوت بعمل آید.

نیرومند باد جمهوری توده‌ای چین، دژ تسخیر ناپذیر سوسیالیسم، تکیه‌گاه

انقلابی خلق‌های جهان

افراشته باد پرچم آموزش مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون

پیروز باد انترناسیونالیسم پرولتری

هئیت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان اکتبر ۱۹۷۲"

توفان شماره ۴۵ دوره سوم اردیبهشت ۱۳۵۰ مه ۱۹۷۱

مراجعه کنید به تارنمای حزب کار ایران (توفان)

<http://www.toufan.org/Nashriat%20toufan%20dorehe%20sevom/T.ML045.pdf>

"شاه و جمهوری توده‌ای چین"

"سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین در اساس خود بر انترناسیونالیسم

پرولتری استوار است یعنی دفاع از آرمان‌های پرولتاریای جهان و پشتیبانی بی‌دریغ از

خلق‌هایی که علیه امپریالیسم و ارتجاع به خاطر آزادی ملی و اجتماعی می‌رزمنند.

دولت چین و حزب کمونیست چین در تمام طول حیات خود به این اصل که اصل

اساسی سیاست خارجی کشور سوسیالیستی است وفادار مانده‌اند.

سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین همچنین مبتنی است بر استقرار روابط

عادی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی با کشورهایی که دارای نظام سیاسی و اجتماعی

متفاوت‌اند. "ما باید تمام نیروی خود را به کار اندازیم تا با کشورهایی که مایل‌اند با

ما در صلح بسر برند بر اساس احترام متقابل به تمامیت ارضی و حاکمیت ملی و

همچنین بر اساس تساوی حقوق و امتیازات متقابل، روابط دیپلماتیک عادی بر قرار

کنیم (مائوتسه دون)

جمهوری توده‌ای چین از همان آغاز تاسیس خود کوشیده است و می‌کوشد بر

اساس اصول پنجگانه همزیستی مسالمت‌آمیز که خود مبتکر و پایه‌گذار آنست یا بر

اساس اصول دوگانه کنفرانس باندونگ (۱۹۵۵) که بسط و گسترش همان اصول

است با کلیه کشورها روابط عادی برقرار کند و با بسیاری از کشورها نیز چنین روابطی برقرار نموده است.

استقرار روابط سیاسی و اقتصادی میان کشور سوسیالیستی و کشورهای دیگر هرچه باشد نظام اقتصادی و اجتماعی آنها، امری ناگزیر است. امپریالیسم و ارتجاع می‌توانند در برابر آن سرسختی نشان دهند و آنرا به تأخیر اندازند ولی سرانجام دیر یا زود شرایط جهانی آنها را به این امر وادار می‌سازد. کوشش دولت جمهوری توده‌ای چین برای هموار ساختن راه استقرار چنین روابطی در واقع مبارزه با سیاست امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا است که هدف آن منفرد ساختن جمهوری توده‌ای چین است.

اما امپریالیسم آمریکا نه تنها از سیاست صحیح دولت جمهوری چین استقبال نکرد بلکه کوشید با عدم شناسائی جمهوری توده‌ای چین توسط متحدین و دست نشاندگان خود از استقرار روابط سیاسی و اقتصادی کشورها با جمهوری توده‌ای چین جلو گیرد و این کشور را در حالت انزوا و انفراد نگاه دارد. هم اکنون قریب بیست و دو سال از تأسیس جمهوری توده‌ای چین می‌گذرد و این کشور پهناور که یک چهارم سکنه کره ارض را در بر می‌گیرد بر اثر تحریکات و دسائس امپریالیسم آمریکا نتوانسته مقامی را که در سازمان ملل متحد حقاً بوی تعلق می‌گیرد اشغال و نقشی را که شایسته چنین کشور بزرگی است ایفا کند.

اما اکنون قدرت و عظمت چین توده‌ای بجائی رسیده است که دیگر امپریالیسم و ارتجاع جهانی و در راس آنها امپریالیسم آمریکا نمی‌توانند آنرا از هیچ جنبه‌ای نادیده انگارند، امروز هیچ مسئله مهم بین‌المللی بدون شرکت دولت توده‌ای چین قابل حل نیست، امروز برای امپریالیسم آمریکا امکان ندارد بتواند درهای سازمان ملل متحد را بروی کشورهشتصد ملیونی چین ببندد و دولت را نماینده خلق قهرمان چین بشناسد. موجی که در سراسر جهان برای شناسائی چین توده‌ای برخاسته و پیوسته دامنه و وسعت بیش‌تری می‌یابد از همین جا سرچشمه می‌گیرد. ظرف همین چند ماه گذشته عده‌ای از کشورها به ایجاد روابط دیپلماتیک با دولت توده‌ای چین مبادرت ورزیده‌اند. حتی امپریالیسم آمریکا نیز اکنون خود را ناگزیر می‌بیند در برخورد

به جمهوری توده‌ای چین از در تازه‌ای درآمد. بدیهی است سیاست اصولی و در عین حال انعطاف پذیر دولت توده‌ای چین در این امر نقش مهمی بازی می‌کند. بدنبال امپریالیسم آمریکا، شاه و دولت وی که سال‌های دراز پا به پای دولت آمریکا از استقرار مناسبات سیاسی و اقتصادی از پذیرش جمهوری توده‌ای چین به سازمان ملل متحد سر باز می‌زد به یکبار مسئله شناسایی چین توده‌ای را آنهم در چارچوب سیاست "دو چین" در برابر خود گذاشت.

اگر صحیح است که سیاست خارجی هر دولت، ادامه سیاست داخلی و در توافق کامل با آنست، شاه ایران که در سیاست داخلی به خاطر تامین مقاصد امپریالیسم به ویژه امپریالیسم آمریکا فاشیسم و استبداد را شیوه خود ساخته و نیروهای انقلابی میهن ما را که به خاطر آزادی و استقلال می‌رزمند بوحشیانه‌ترین وجهی سرکوب می‌نماید، در سیاست خارجی خود نمی‌تواند جز دشمنی و خصومت با کشورهای سوسیالیستی، جز دشمنی و خصومت با خلق‌های انقلابی جهان و با اندیشه‌های انقلابی سیاست دیگری در پیش گیرد.

شناسایی جمهوری توده‌ای چین که دولت ایران بالاخره مطالعه آنرا در دستور کار خود قرار داده در چهار چوب چنین سیاستی آغاز گردیده است.

پا درمیانی اشرف پهلوی - زنی که فساد و بد نامی‌اش در ایران و حتی در محافل بین‌المللی زبانزد خاص و عام است، زنی که در تدارک کودتای ۲۸ مرداد همدست آلن دالس بوده است، زنی که بعنوان قاچاقچی هروئین شهرت جهانی دارد، زنی که دل‌های مردم ایران برای او آکنده از کین و نفرت است - آری پا درمیانی اشرف پهلوی در کار تدارک استقرار مناسبات میان دو کشور ایران و جمهوری توده‌ای چین نمی‌تواند تعجب و تاسف مردم میهن ما را بر نیانگیزد. به ویژه که این زن بدنام و توطئه کر در دولت ایران دارای هیچگونه سمت رسمی نیست.

روش مزورانه شاه در قبال شناسایی به حق جمهوری توده‌ای چین درست به خاطر آنست که از یکسو جمهوری توده‌ای چین و افکار و اعمال انقلابی آنرا در نزد خلق ایران از اعتبار بیاندازد و توده‌های مردم میهن ما را که چین توده‌ای در میان آنها از حیثیت و دوستی فراوانی برخوردار است در این زمینه گرفتار شبهه و تردید کند و از سوی دیگر در میان نیروهای انقلابی ایران که مبارزه آنها علیه رژیم

بی‌دادگر شاه هر روز دامنه وسیع‌تری بخود می‌گیرد و رویای شاه را در باره "آرامش و ثبات" کشور درهم می‌ریزد تخم نفاق بپراکند و بالاخره آتش مبارزهای را که هم اکنون علیه رژیم جنایت کار، خیانت‌پیشه و فاسد شاه زبانه می‌کشد فرو نشاند. سازمان ما ایمان راسخ دارد که نیت پلید شاه هرگز به تحقق نخواهد پیوست و خلق‌های ایران نبرد خود را با عزمی جزم و اراده‌ای آهنین تا سرنگونی رژیم شاه همچنان ادامه خواهند داد."

در سند زیر که مربوط به گزارش یک سال فعالیت روزنامه توفان است در بخش ۵ به مسئله برقراری مناسبات دیپلماتیک میان ایران و چین پرداخته است و در آن مواضع اصولی توفان را چه در مورد انتقاداتی که به شکل برقراری این روابط داشته و هم وظیفه انترناسیونالیستی دفاع از جمهوری توده‌ای چین را تشریح کرده است:

سند شماره ۱۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"گزارش یک سال فعالیت روزنامه ارگان (از ژوئیه ۱۹۷۱ تا ژوئیه ۱۹۷۲)

این گزارش در سه بخش به هئیت مرکزی تقدیم می‌شود: بخش اول شامل مسائل عمده ایدئولوژیک و سیاسی که در طی یک سال با رهنمودهای هئیت مرکزی در ماه‌نامه توفان مطرح و تحلیل شده است. بخش دوم مربوط به مضمون و لحن مقالات توفان به طور کلی و بخش سوم در باره نویسندگان مقالات توفان...."

..."

۵- مسائلی که در ارتباط با استقرار روابط سیاسی میان جمهوری توده‌ای چین و ایران پیش آمد. در این مسائل روش توفان طبق رهنمودهای هئیت مرکزی مبتنی بر مراعات اکید اصل انترناسیونالیستی پرولتری بود. از یک سو توفان در مواضع خود که به صحت آنها ایمان کامل دارد پافشاری کرد و از سوی دیگر به تحریکات ضدکمونیست‌ها و عناصری که نادانسته تحت تاثیر تبلیغات آنها قرار داشتند و نیز

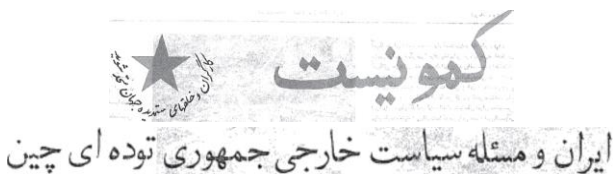
به دسائس رویزیونیست‌ها تسلیم نشد و از هرگونه نوشته‌ای و تبلیغی که به حیثیت انقلابی جمهوری توده‌ای چین لطمه وارد سازد و واقعیت وجود او را به مثابه دژ نیرومند سوسیالیسم خدشه‌دار گرداند خودداری ورزید. باید گفت که هیچ‌یک از مطبوعات خارج از کشور که خود را مارکسیست-لنینیست می‌نامند نتوانستند چنین روش اصولی را تعقیب کنند و از این یا از آن جهت گرفتار تردید و تزلزل نشوند...."

پس تا این جا بر اساس انتشار اسناد فوق روشن است که نظریات سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در مورد برخورد به سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین و در باره نوع سرگیری مناسبات دیپلماتیک جمهوری توده‌ای چین با ایران چگونه بوده است و با هیچ سریشی نمی‌شود اتهامات تاریخ‌های مجعولی را پذیرفت که با مودیگری واقعیات را دگرگون جلوه می‌دهند. حال به نظر سازمان انقلابیون کمونیست بپردازیم.

سازمان انقلابیون کمونیست و دعوت اشرف به جمهوری توده‌ای چین

در مورد دعوت اشرف پهلوی از طرف جمهوری توده‌ای چین به این کشور برای استقرار مناسبات دیپلماتیک، سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌ها) فوراً به اتخاذ یک موضع "میانی" دست زد. هم به اشرف پهلوی حمله کرد و وی را افشاء نمود، هم مقالاتی بر ضد دربار پهلوی نوشت و هم کار رفقای چینی را مورد تأیید قرار داد و به گزینش آنها در دعوت از اشرف آفرین خواند. برخلاف آنها سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان، در عین حمایت از جمهوری سوسیالیستی چین و مبارزه آنها برای شکستن سیاست محاصره سیاسی و دیپلماتیک چین و مخالفت با تئوری امپریالیستی وجود دو چین، دعوت از اشرف پهلوی را توسط رفقای چینی به ضرر جمهوری توده‌ای چین و حیثیت حزب کمونیست و دولت چین ارزیابی کرد و مورد انتقاد قرار داد.

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم



نشریه "کمونیست" شماره ۵ (سال یکم) ارگان "سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل)" در تیرماه ۱۳۵۰ تحت عنوان "ایران و مسئله سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین" مقاله‌ای پر آب و تاب در دفاع از سفر اشرف به چین نوشت و به جای اینکه به همین امر قناعت کند سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را مورد هجوم قرار داد که به چه مناسبت به نوع استقرار این روابط اعتراض نموده است. طبیعی بود که شاه از موضع ضعف به چین نزدیک می‌شد و به عنوان نوکر امپریالیسم آمریکا مجبور بود به استقرار این روابط تن در دهد. این چین توده‌ای بود که از موضع قدرت سخن می‌گفت و می‌توانست خواسته‌های خویش را دیکته کند و محاصره جنایتکارانه آمریکا را درهم شکسته بود. پس به این ترتیب این شاه نبود که باید برای چین توده‌ای شرط و شروط می‌گذاشت، این چین توده‌ای بود که می‌توانست شکل استقرار روابط را طوری تعیین کند که هم به حیثیت چین بیفزاید و هم کمونیست‌های ایران را

مورد سرزنش مردم ایران که به شدت از اشرف پهلوی عامل کودتای ۲۸ مرداد، سوزانده کریم پور شیرازی، قاچاقچی مواد مخدر و... نفرت داشتند، قرار ندهد. چرا باید حمایت از چین توده‌ای در پشت سپر تئوری‌سازی "کمونیستی" صورت پذیرد؟ حال آنکه ایجاد روابط منطقی دیپلماتیک به همان شیوه‌ای که در همه جا معمول بود تنها می‌توانست به محبوبیت چین بیفزاید و مواضع کمونیست‌ها را در ایران تقویت کند. منطق این "انقلابیون" کاذب به مصداق "هرچه بدتر، بهتر" بود. به زعم آنها گویا چین توده‌ای برای استقرار روابط دیپلماتیک باید به دنبال کثیف‌ترین عناصر در حاکمیت‌ها می‌گشت زیرا که آنها گویا بهترین نماد ارتجاعی بودن این حکومت‌ها هستند. این چاپلوسی "کمونیستی" نه به نفع چین توده‌ای بود و نه به نفع جنبش کمونیستی ایران. این چاپلوسی نفهمیدن مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری است.

سند شماره ۱۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"رابطه‌های اخیر دولت ایران با دولت چین، سفر اشرف، فاطمه پهلوی و لیلا هویدا به چین و ملاقات آنان با رهبران آن کشور شاید در برخورد اول برای برخی خوش‌آیند نیاید: بی‌شک، اشرف پهلوی که یک جاسوسه نهایت ارتجاعی و یک قاچاقچی هروئین و مواد مخدره دیگر است، نمی‌تواند مردم ما را در نزد دولت و خلق چین نمایندگی کند. نه تنها اشرف پهلوی بلکه، هیچ یک از اعضاء هیئت حاکمه نماینده مردم ایران نیست و نمی‌تواند باشد. ولی به وجود آوردن روابط دیپلماتیک و برقراری روابط مبتنی بر اصول همزیستی مسالمت‌آمیز لنینی مربوط به ر روابط میان دول است و نه میان خلق‌ها. مناسبات خلق‌ها بر پایه برادری و همکاری و اتحاد انقلابی و دائمی مبتنی است و در پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز خلاصه نمی‌شود. با توجه به این واقعیت، برقراری مناسبات دیپلماتیک و همزیستی مسالمت‌آمیز، برقراری مناسبات معینی است میان دولت ایران و دولت چین، و بالمال نماینده دولت ایران است که به چین می‌رود. و این کدام ارتجاعی و خائن حرفه‌ای بهتر از اشرف که دولت سراپا ارتجاعی و سراپا خیانتی مانند دولت ایران را نمایندگی کند. از این رو، علی‌رغم کنایه‌زدن‌های ماهنامه اپورتونیستی توفان به چین توده‌ای، پا درمیانی اشرف پهلوی در کار تدارک استقرار مناسبات میان دو کشور ایران و جمهوری توده‌ای چین هیچ‌گونه "تعجب و تاسف" ندارد - هر چند که این زن

جاسوسه و توطئه‌گر را هیچگونه سمت رسمی نباشد (مقاله "شاه و جمهوری توده‌ای چین" توفان - شماره ۴۵). در دربار ایران خیلی‌ها هستند که دارای سمت رسمی نمی‌باشند ولی همه کاره‌اند. حکومت ایران، در عین حال، یک حکومت سلطنتی است که نه بر مبنای مناسبات سرمایه‌داری، بلکه بر مبنای مناسبات نیمه‌فئودالی قرار گرفته است. از اینرو، شاه و خانواده و دربارش نیز در کلی از فعالیت‌های دولتی دخالت می‌کنند. وجود این چنان درباری، در حقیقت، خود معرف سمجی فئودالیسم بومی ایران به ادامه حیات می‌باشد. از چنین حکومتی، البته انتظار می‌رود که بهترین معرفین و نمایندگانش از میان اهل دربار انتخاب شوند - که لزوماً سمت مشخصی هم ندارند. اینکه اشرف "بی سمت" نماینده دولت ایران می‌شود تنها بهترین معرف درهم برهمی و هرج و مرج دولتی و خاصیت سلسله مراتبی نیمه‌فئودالی دولت ایرانست.

ولی اگر گردانندگان "توفان" اظهار "تعجب و تاسف" می‌کنند که گویا دولت جمهوری توده‌ای چین، اشرف پهلوی را به نمایندگی از جانب دولت ایران پذیرفته است، آنوقت باید گفت که "توفان" حتی از درک الفبای مناسبات دیپلماتیک و چگونگی برقراری این مناسبات - که بر مبنای رضایت و توافق طرفین است - کاملاً عاجز است. انتخاب نماینده رسمی یا غیررسمی از جانب یک دولت به یک دولت دیگر، به طور عمده، برخاسته میل دولت فرستنده نماینده است. و اگر اصول همزیستی مسالمت آمیز لنینی صحیح است، می‌بایست در این محدودیت‌ها نیز کار را پیش‌برد - حال بگذریم از این موضوع که فرق اساسی مابین اشرف و فاطمه پهلوی با اقبال و علم و هویدای قاچاقچی معروف نمی‌باشد. خط میانه "توفان" که از یکسو به سیاست همزیستی مسالمت آمیز لنینی، و سیاست خارجی صحیح دولت چین طرفداری زبانی می‌دهد و از سوی دیگر، از نحوه اجراء آن اظهار "تاسف و تعجب" می‌نماید تنها نشاندهنده این واقعیت است که اپورتونیست‌های "توفان" از یکطرف خواهان استمالت‌جویی از چین سوسیالیستی و حفظ "اعتبار" خود در جنبش کمونیستی و از طرف دیگر در پی اخذ رضایت بخشی از اپوزیسیون است که بر سر مسئله مورد بحث اختلاف دارد. گردانندگان "توفان" از هیئت این بخش ترس دارند که مبادا از جنبش به خصوص بخش خارج از کشور آن منفرد گردند. گیر میانه‌روی

اپورتونیستی "توفان" نیز در همینجاست: او می‌خواهد همه کس را راضی نگهدارد. او هم "کمونیست" است، هم با نظرات تروتسکیستی و ناسیونالیستی توافق می‌کند، هم دست به استمالت‌جویی به سوی ائمه اطهار و چهارده معصوم می‌برد، هم سازمان است، هم حزب کمونیست آینده می‌باشد و هم حزب توده گذشته، خلاصه یک اپورتونیست تمام عیار می‌باشد.

اپوزیسیون مرفعی ایران باید توجه کند که در دام تبلیغات مزورانه و سوء تعبیرهای دولت ایران راجع به ملاقات‌های اخیر نمایندگان هئیت حاکمه ایران و رهبران چین گرفتار نشود. اپوزیسیون مرفعی ایران همچنین باید توجه کند که ناسیونالیسم کودکانه او را به اشتباه‌کاری دچار نکند. دولت ایران به طعنه رو به نیروهای اپوزیسیون و خلق عاصی ما کرده و به دروغ می‌گوید: بفرمائید اینهم چین توده‌ای، این سمبل مبارزاتان، اینهم ما را تأیید نمود. قابل درک است که چرا دولت ایران ناچار به پرده پوشی شکست دیپلماتیک و اوضاع بحرانی داخلی و منطقه خود، با اینگونه جملات طنزآمیز و عوام‌فریبانه، می‌باشد. نفرت داشتن از اشرف پهلوی و خاندان سلطنتی طبیعی است و هر چه بیش‌تر بهتر. ولی نمی‌توان از این موضوع نتیجه گرفت که پس هر که با اشرف داخل در هرگونه مذاکره‌ای شد کاری نفرت انگیز کرده است. ناسیونالیست گمان می‌برد که همه کشورهای مرفعی و انقلابی باید تابع منافع محدود ملی او و تابع سیاست، تاکتیک‌ها، نحوه مبارزه و تبلیغات او باشند. ناسیونالیست با سیاست همزیستی مسالمت آمیز و برقراری روابط عادی اقتصادی و سیاسی کشورهای سوسیالیستی در مورد دولت ارتجاعی میهن خود در تحت هرگونه شرایطی مخالف است. او می‌خواهد منافع مبارزه طبقاتی در سطح بین‌المللی تابع منافع محدود مبارزه در میهن او گردد. او تا آنجا انترناسیونالیسم را قبول دارد که نیروهای انقلابی بین‌المللی به او کمک معنوی و مادی کنند که کارهایش راه بیافتد. ولی هنگامی که مسئله، تبعیت از انضباط بین‌المللی مبارزه و تلفیق خود به نحوه و تاکتیک مبارزه طبقاتی بین‌المللی می‌شود، ناگهان بنای ناسازگاری می‌گذارد. لنین گفت: انترناسیونالیسم پرولتری اولاً خواستار تابع کردن منافع مبارزه پرولتاریائی در یک کشور به منافع مبارزه در سطح جهانی و ثانیاً، خواستار توانائی و آمادگی از جانب ملل پیروز شده بر بورژوازیست که به خاطر سرنگونی سرمایه بین‌المللی بزرگ‌ترین

فداکاری‌های ملی دست زند. (تزهای مقدماتی در باره مسئله ملی و مستعمراتی) به عبارت دیگر، انترناسیونالیسم پرولتری تنها به معنای پشتیبانی و کمک همه جانبه کشورهای سوسیالیستی به خلق‌ها و ملل در حال انقلاب نیست، بلکه بیش‌تر به معنای تبعیت مبارزه خلق هر کشور و هر ملتی از مبارزه بین‌المللی ضدامپریالیستی است. درست در وابستگی بین‌المللی مبارزات کارگران، خلق‌ها و ملل ستم‌دیده جهان علیه سرمایه بین‌المللی و خصلت بین‌المللی و عمومی این مبارزه است که انترناسیونالیسم معنی و مفهوم پیدا می‌کند. این نادرست است اگر به جای تبعیت از مبارزه بین‌المللی و تلفیق مناسب مبارزه مشخص کشور خود با نحوه مبارزه در سطح بین‌المللی تابع گردانیدن این کل به جز خود بشویم و همه را به پیروی از مقتضیات مبارزاتی میهن خود فرا خوانیم. این کار خلاف خصلت بین‌المللی مبارزه ضدامپریالیستی است و نتیجه‌ای جز شکست ملی به بار نخواهد آورد. پیروزی ملی هنگامی میسر است که در مسیر حرکت جنبش بین‌المللی علیه امپریالیسم آمریکا، حرکت شود و به توسعه و پیروزی آن یاری رساند."

البته برای حفظ امانت ما تصحیحی را که این نشریه در مقاله خود در شماره بعد انجام داده است که تاثیری در موضوع مورد بحث ما ندارد منتشر می‌کنیم.

تصحیح

در شماره ۵ کمونیست - مقاله "ایران و مسئله..." -
صفحه ۶، ستون ۳، سطر ۷ از پائین این عبارت که در زیر با
خط‌کشی نشان داده شده جا افتاده است :
"... که گویا دولت جمهوری توده‌ای چین، از روی ارادت
خاصی، اشرف پهلوی را بنمایدگی پذیرفته است..."

تصحیح

در شماره ۵ کمونیست - مقاله "ایران و مسئله..." صفحه ۶، ستون ۳، سطر ۷
از پائین این عبارت که در زیر با خط‌کشی نشان داده شده جا افتاده است:
"... که گویا دولت جمهوری توده‌ای چین، از روی ارادت خاصی، اشرف پهلوی را
به نمایندگی پذیرفته است..."

نشریه "کمونیست" در شماره ۶ (سال دوم) شهریور ماه ۱۳۵۰ بعد از اینکه متوجه شد مقاله توجیهی‌اش در مورد دعوت از اشرف به جمهوری توده‌ای چین، در داخل خود سازمان و هوادارانش نیز مورد نقد قرار گرفته و غیر قابل هضم بوده است، لازم دید با سیاه کردن چندین صفحه متوالی، با همان شیوه مرسوم درازگوئی و استناد به نقل قول‌های نابجا و "ترسناک"، دهان مریدان خودش را ببندد و پاره‌ای از آنها را نیز تسکین دهد.

آنها در یک شماره بعد، در مقاله‌ای تحت عنوان "نکاتی در باره‌ی مفهوم سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین" نارضائی رفقا و هواداران خویش را چنین بیان کرده‌اند:

سند شماره ۱۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

نشریه "کمونیست" شماره ۶ (سال دوم) شهریور ماه ۱۳۵۰

"موفقیت‌های اخیر جمهوری توده‌ای چین در ایجاد روابط دیپلماتیک با کشورهای که تاکنون با به رسمیت شناختن او به مثابه یگانه دولت سر زمین چین سرسختانه مخالفت می‌کردند، سئوالات مختلفی در جنبش ما طرح کرده است: چرا جمهوری توده‌ای چین که یک دولت انقلابی و پرولتری است با دولت‌های ارتجاعی رابطه برقرار می‌کند؟ چرا با دولت ارتجاعی شاه که عامل شناخته شده امپریالیسم آمریکا است رابطه دیپلماتیک برقرار می‌کند؟ چرا جمهوری توده‌ای چین با عمال شناخته شده امپریالیسم و عناصر ضد خلقی و خیانت پیشه‌ای مانند شاه، هیلاسلاسی، نیکسون و غیره رابطه برقرار می‌کند یا قرارهای مذاکرات "دوستانه" می‌گذارد؟ یا "شرایطی" به وجود می‌آورد که شاه و امثالهم "بتوانند" خود را در مقابل مردم ملی و مستقل جلوه دهند؟ و..."

و بعد از این مقدمه و آسمان و ریسمان بهم‌بافی، سرانجام اعتراف می‌کنند که این دعوت تاثیر مثبتی بر روی مردم ایران نگذاشته است و لازم است که کمونیست‌ها از هیچ چیز نترسند و حقیقت را به مردم بگویند. برای اینکه این تهدید کار خودش را بکند و همه کسان ماست‌ها را کیسه کنند به لنین مراجعه می‌دهد که:

"آیا ما از این بیمناکیم که مبادا قادر به توضیح حقیقت به کارگران نباشیم؟" (لنین - همانجا).

و سر از پا نشناخته از این نقل قول نامربوط می‌آورد:

"ما به این سؤال لینن شرافتمندانه پاسخ مثبت می‌دهیم و هرگز به خود اجازه نخواهیم داد که در دام دروغ‌پراکنی‌ها و آشفتگی‌هایی که شاه و امپریالیست‌ها دامن می‌زنند، بیافتیم. این چنین است موضع ما و این چنین باید باشد موضع تمام انقلابیون و میهن‌پرستان واقعی."

حال که این سازمان به اصل میهن‌پرستی واقعی نیز نایل آمده است، جا دارد، به گفته رفیق لینن اتکاء کند و با افشاء اشرف پهلوی و جنایاتش، حقایق را به مردم ایران بگوید و مانع شود که دربار با دروغ‌پراکنی‌ها و آشفتگی‌هایی که با یاری امپریالیسم پدید آمده است، از اعتبار چین توده‌ای سوء استفاده کند. "سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل)" خودش هم نمی‌داند چه می‌گوید و چه می‌خواهد بگوید. سند شماره ۱۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"شکی نیست که برای بسیاری، هنگامی که با یک سری مسائل و رخدادهای تازه روبرو می‌شوند، همیشه یک مقدار گیجی به وجود می‌آید. آری ممکن است مردم ما هم اینگونه مسائل و رخدادها را درک نکنند و افکارشان دچار آشفتگی‌هایی شود. شاه هئیت حاکمه ارتجاعی ایران و امپریالیست‌ها از هرگونه رابطه‌ای با جمهوری توده‌ای چین و با هر کشور انقلابی و مترقی، بی‌شک سعی خواهند کرد که سودجویی‌های سیاسی و تبلیغاتی کنند. برای کمونیست‌ها و میهن‌پرستان واهمه‌ای نیست. آنها هرگونه تبلیغات سودجویانه و هرگونه تلاش آنها را برای آشفته کردن اوضاع درهم خواهند کوبید. انقلابیون واقعی ایران خوب می‌دانند که ارتجاع، به حکم سرشت خود، همیشه حقایق را کتمان می‌کند و به تحریف واقعیات می‌پردازد. ولی آنها این حقایق را بیرون خواهند کشید و به مردم خواهند گفت و شاه و ارتجاع را بازم رسوا خواهند کرد." آیا ما از این بیمناکیم که مبادا قادر به توضیح حقیقت به

کارگران نباشیم؟! (لنین - همانجا) البته، خیر! ما به این سؤال لنین شرافت‌مندانه پاسخ مثبت می‌دهیم و هرگز بخود اجازه نخواهیم داد که در دام دروغ‌پراکنی‌های و آشفته‌گی‌هایی که شاه و امپریالیست‌ها دامن می‌زنند، بیافتیم. این چنین است موضع ما و این چنین باید باشد موضع تمام انقلابیون و میهن پرستان واقعی."

پیشگفتار بر موضع‌گیری سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران)

وقتی رفقای چینی تئوری "سه دنیا" را طرح کردند، سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان به منزله تنها سازمان مارکسیستی-لنینیستی این تئوری را رویزیونیستی ارزیابی کرد و ارتجاعی دانست. "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در پشت پرده به دفاع از این تئوری پرداخت و اتحادیه کمونیست‌ها ایران در مورد تئوری "سه دنیا" یک دید التقاطی داشت که سرانجام به انشعاب در درون این سازمان در ایران بعد از انقلاب منجر شد. تشکیلات "زحمت" از آنها جدا شد که به نظریه "سه دنیا" اعتقاد داشت. اتحادیه کمونیست‌های ایران با رویزیونیسم "سه دنیا" مصالحه کرده بود و دوباره با اعتقاد به اصل نوسان، آویزان شده و خط میانه را اتخاذ کرد. آنها رویزیونیسم شوروی را با توسل به رویزیونیسم "چپ" رد می‌کردند، ولی چون مفهوم و معنی رویزیونیسم را درک نکرده بودند، قادر نشدند رویزیونیسم چینی را در قالب تئوری "سه دنیا" بشناسند و بهمین جهت نیز از زیر بار مبارزه رسمی ایدئولوژیک فرار می‌کردند و در نشریات خود به طور رسمی نوشتند که آنها این اختلاف را اختلاف درون خلقی و درون جنبش کمونیستی می‌دانند. و باید بر این مبارزه همان اصول موازینی حاکم باشد که در مورد هر مبارزه درونی و طبیعتاً رقیقانه حاکم است. به مفهوم دیگر هر دو طرف نزاع ماهیتاً کمونیستند. این نظریه رسمی این سازمان بود.

سازمان انقلابیون کمونیست^۶ با این دید التقاطی بر موضع میانی خود تاکید کرد و مدعی شد که این مسئله‌ایست مربوط به اختلافات درونی جنبش کمونیستی و به این بهانه حاضر نشد رسماً آنرا ارتجاعی خوانده و به عنوان رویزیونیسم با آن مبارزه کند. وقتی نزاع ایدئولوژیک میان حزب رویزیونیست و "سه دنیائی" چین و حزب کار آلبانی در گرفت، توفان در کنار حزب کار آلبانی و بر ضد تئوری "سه دنیا"

^۶ - سازمان انقلابیون کمونیست تماسی با ژرژ حبش رهبر یکی از سازمان‌های انقلابی فلسطینی در بیروت گرفت و از طریق پادرمیانی ژرژ حبش با مقامات عراقی در بغداد تماس برقرار کرد تا از طریق یاری‌های دولت عراق در بغداد و کویت مستقر شده و با جنبش ظفار و جمهوری دموکراتیک یمن که زیر نفوذ شوروی‌ها بود، نیز تماس بگیرد. در مورد این فصل "انقلابی" فعالیت خویش، این سازمان ترجیح داد سکوت کند. زیرا مردم ایران تکیه به اجنبی را برای انجام انقلاب نمی‌پذیرند. بعداً به علت وابستگی‌های خانوداگی با آقای خسرو کلانتری در انگلستان با جبهه ملی در تماس بودند تا همکاری تنگاتنگی با آنها در خارج و در عراق بوجود آورند و در کنفدراسیون دوش به دوش هم پیش روند.

قرار داشت، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در کنار چینی‌ها در دفاع از تئوری ارتجاعی "سه دنیا" و اتحادیه کمونیست‌های ایران برای عدم اتخاذ موضع روشن کمونیستی در موضع میانی باقی ماند. رفقای آلبانی با رویزیونیست‌های "سه دنیائی" در سطح جهانی مبارزه می‌کردند، ولی اتحادیه کمونیست‌ها به کادرهایش دلداری می‌داد که این مبارزه درونی و میان کمونیست‌هاست و ما نباید در آن دخالت کنیم. راه حل مخدوش آنها این بود که موازین حزبی را رها کنند و اعضاء اتحادیه به عنوان کسانی که گویا هیچگونه انضباط حزبی ندارند، ولی از آزادی بی قید و شرط بیان عقاید خویش برخوردارند، در مجامع عمومی به تبلیغ نظریات شخصی و فراکسیونی خویش بپردازند. این روش مخدوش همه طرف‌ها را راضی نگه می‌داشت. تو گوئی رویزیونیسم خروشچف برون از جنبش کمونیستی و ید بوده، ولی رویزیونیسم دن سیائو پین در درون جنبش کمونیستی بوده و خوب می‌باشد. این همان مشکلی بود که این سازمان از بدو پیدایش خویش داشت. در آن دوران تشکلهائی وجود داشتند که یا رویزیونیست بودند، نظیر حزب توده ایران و یا کمونیستی بودند، نظیر سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان و یا ادعای کمونیستی و مبارزه ضد رویزیونیست می‌کردند، نظیر "سازمان انقلابی" حزب توده ایران. در این شرایط سازمان انقلابیون کمونیست باید توضیح می‌داد که به چه مناسبت توفان را مارکسیستی لنینیستی نمی‌شناسد و مبارزه ضد رویزیونیستی توفان را در جدائی از رویزیونیست‌های حزب توده ایران و.. قبول ندارد. آنها باید برای نیپوستن به توفان با وجدان و مسئولیت کمونیستی استدلال می‌کردند که توفان کمونیستی نیست و به علت فقدان یک تشکل کمونیستی در ایران ظهور ناگهانی و قارچ‌گونه آنها یعنی سازمان انقلابیون کمونیست ضرورت پیدا کرده است.

خوب است در زیر به اسناد خود این سازمان مراجعه کنیم:

سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران) و اتخاذ موضع انتقادی و میانی در مورد تئوری "سه دنیا"

گردانندگان این تشکیلات، در آن زمان که هنوز آشکارا از کمونیسم روی برتافته بودند، در نشریه "حقیقت" شماره ۱۲ "ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران" در شهریور ۱۳۵۶ (مطابق ۱۹۷۶ میلادی) تحت عنوان "اندیشه مائو تسه دون همیشه زنده است"، به مناسبت درگذشت رفیق مائو تسه دون، مقاله‌ای نوشتند. تا آن تاریخ هنوز رهبران این جریان در افشاء تئوری "سه دنیا" در این مقاله که هم مربوط به چین توده‌ای و هم به رفیق مائو تسه دون بود، قدمی برنداشته بودند.

دن سیائو پین معاون نخست وزیر چین در آوریل سال ۱۹۷۴ (مطابق ۱۳۵۳ شمسی) نطقی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد ایراد کرد که در آن خطوط اساسی دیپلماتیک سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین را توضیح داد. در همان سند خطوطی از نزدیکی چین به آمریکا و عمده کردن تضاد با سوسیال‌امپریالیسم شوروی در عرصه جهانی به چشم می‌خورد. ولی هنوز از آن یک تئوری منسجم ساخته نشده بود و از آن نمی‌شد چنین برداشتی کرد که گویا این سیاست، اساس سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین را تنظیم می‌کند. این نظریه برای چین می‌توانست یک سیاست تاکتیکی در عرصه دیپلماتیک در مجامع سیاسی جهانی برای شکستن همه بندهای اسارت تحریم‌ها و محاصره اقتصادی، سیاسی و... محسوب شود.

در نشریه "حقیقت" از مبارزه مائو تسه دون علیه رویزیونیسم معاصر که همان رویزیونیسم خروشچفی باشد صحبت شده، ولی به "تئوری سه دنیا" کوچک‌ترین اشاره‌ای نشده است.

شماره ۱۳ مهر ۱۳۵۶ نشریه "حقیقت" که به عنوان یک شماره ویژه در مورد مسئله مهمی تحت عنوان "در ضرورت وحدت مارکسیست-لنینیست‌ها" منتشر شده است، مسئله "تئوری سه دنیا" آنچنان بی‌اهمیت بوده که حتی ارزش نیم‌نگاهی نیز نداشته و رد اثری از آن در این سند ضروری وحدت مارکسیست-لنینیست‌ها دیده نمی‌شود. در این سند می‌رم که یک شماره ارگان را به خود اختصاص داده است، حتی یک کلمه هم در مورد وحدت ایدئولوژیک طبقه کارگر که از جمله باید بر مبنای مبارزه با رویزیونیسم خروشچفی و رویزیونیسم "سه دنیایی" صورت پذیرد به چشم نمی‌خورد. پس روشن است که تا تاریخ ۱۳۵۶ مطابق ۱۹۷۷ اتحادیه کمونیست‌ها خود را درگیر یکی از بزرگ‌ترین

نزاع‌های ایدئولوژیک تاریخ جنبش کمونیستی نکرده و توده کارگر و روشنفکر را به امان خدا رها کرده است.

در نشریه "حقیقت" شماره ۱۹ تیرماه ۱۳۵۷ (مطابق ۱۹۷۷ میلادی) برای نخستین بار بعد از گذشت دو سال از موضع‌گیری علنی و کتبی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در مورد این تئوری رویزونیستی، دو سال بعد از اینکه رفقای سازمان م-ل توفان در مذاکرات شفاهی با این سازمان، در باره‌ی عمق اختلافات موجود در جنبش جهانی کمونیستی، ماهیت این اختلافات را به اطلاع آنها رساندند - که از آن به طور کلی بی‌خبر بودند و یا خود را به بی‌خبری می‌زدند -، تازه آنها به انتشار مقاله‌ای در نشریه شماره ۱۹ "حقیقت" مبادرت ورزیده‌اند که مطالعه آن خالی از تفریح نیست. آنها اظهار داشته‌اند:

سند شماره ۱۵ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

نشریه "حقیقت" شماره ۱۹ تیرماه ۱۳۵۷ (مطابق ۱۹۷۷ میلادی)

"کمونیست‌ها و انقلابیون ایرانی، باید به این مسائل و مبارزه‌ای که امروز بر سر تعیین خط‌مشی جنبش بین‌المللی کمونیستی جریان دارد توجه خاص کرده، و خود را در آن سهم بدانند و دچار توهمات کوتاه‌نظرانه ناسیونالیستی نشوند که شاید این مسائل به ما ربطی نداشته و نقشی در انقلاب ما ایفا نمی‌نمایند. انقلاب ما بخشی از انقلاب جهانی، و خلق‌های ما هم جبهه و هم‌سنگر خلق‌های جهان در مبارزه مشترکشان علیه امپریالیسم و ارتجاع و برای کسب دموکراسی و استقلال و سوسیالیسم و صلح می‌باشند. در نتیجه این وظیفه کمونیست‌ها و کارگران آگاه است که تحولات و وقایع جهانی و جنبش بین‌المللی کمونیستی را دنبال کرده و به سهم خود هم از لحاظ عملی یعنی با به سرانجام رسانیدن انقلاب خود و هم از لحاظ سیاسی یعنی با شرکت خلاق در حل مسائل و مباحثات درون جنبش بین‌المللی کمونیستی در پیش‌برد آن بکوشند. زیرا هر پیروزی در عرصه این مبارزه، چه عملی و چه سیاسی، برای خلق‌های ایران نیز سودمند بوده و هر شکستی نیز مضر خواهد بود."

در همین قطعه استخراجی می‌آورند:

"کمونیست‌ها و انقلابیون ایرانی، باید به این مسایل و مبارزه‌ای که امروز بر سر تعیین خط‌مشی جنبش بین‌المللی کمونیستی جریان دارد توجه خاص کرده، و خود را در آن سهیم بدانند و دچار توهّمات کوتاه‌نظرانه و ناسیونالیستی نشوند...".

نخست اینکه معلوم نیست مبارزه بر سر تعیین خط‌مشی جنبش کمونیستی چه ربطی به "انقلابیون ایرانی" دارد که حداقل در آن دوره جبهه ملی ایران را نیز جزء این نیروهای انقلابی به حساب می‌آمد، و دو دیگر اینکه چگونه است که خود این موعظه‌گران در طی این مدت طولانی، در این مبارزه سخت، بر سر تعیین خط‌مشی جنبش کمونیستی جهانی غیبت کبرای داشتند. باید پرسید آنها این موعظه‌ها را خطاب به چه کسی ابراز می‌دارند؟
بعد از چند سال این تشکیلات توصیه می‌کند که:

"در نتیجه این وظیفه کمونیست‌ها و کارگران آگاه است که تحولات و وقایع جهانی و جنبش بین‌المللی کمونیستی را دنبال کرده و به سهم خود هم از لحاظ عملی یعنی با به سرانجام رسانیدن انقلاب خود و هم از لحاظ سیاسی یعنی با شرکت خلاق در حل مسایل و مباحثات درون جنبش کمونیستی در پیش‌برد آن بکوشند...".

بازهم پرسش ما این است که آقایان، خود شما با این کوله‌بار "سنگین" توصیه‌ها و پند و اندرزها، تا این لحظه کجا بودید تا جنبش طبقه کارگر به بی‌راهه نرود؟ حال هم که دیر آمده‌اید با طلبکاری میدان مبارزه ایدئولوژیک را، که همه‌ی حد و مرز و نتایج تأثیراتش، به پاس مبارزه سازمان م-ل توفان روشن شده است، ترک می‌کنید.

آنها در بخش دیگری به درستی در عین اشاره به اهمیت این مبارزه اصولی، که خود آنها دو سال بود آنرا به روی خود نمی‌آوردند، به یکباره از آن همه هارت و پورت و کوه مبارزه ایدئولوژیکی که ساخته بودند به این نتیجه رسیدند "من آنم که رستم بود پهلوان".

مطالعه این سند از این جهت که با دشنام به دیگران می‌خواهد جلوی زبان دیگران را بگیرد تا سخنی نگویند که بی‌عملی این عده را روشن کند حائز ارزش فراوان است. وقت صرف‌کردن برای آشنائی با این گونه ادبیات شبه انقلابی خود نیز آموزنده است. حال ببینیم چه گفته‌اند:

سند شماره ۱۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

آنها در این اسناد آورده‌اند:

"جنبش بین‌المللی کمونیستی امروزه در شرایطی بسیار حساس و تعیین کننده به سر می‌برد. شرایطی که پافشاری و استقامت بر روی اصول و موازین پرولتری را بیش از پیش طلب می‌کند. در مبارزه‌ای که اینک بر سر این تئوری و نتایج عملی آن در گرفته است، نیروها و جریانات گوناگونی با انگیزه‌ها و ماهیت‌های مختلف درگیر هستند، لیکن هنوز در مجموع این مبارزه، مبارزه‌ای است در درون جنبش بین‌المللی کمونیستی و در نتیجه تابع آن موازین و اصولیست که چنین مبارزه‌ای طلب می‌کند. حال چنانچه کسانی برای پوشاندن سابقه اپورتونیستی و بی‌عملی خود و بازار گرمی بخواهند عقده‌های فرصت طلبانه و کینه توزانه اشان را بر علیه سوسیالیسم و جنبش بین‌المللی کمونیستی خالی کنند و بدون پای بند بودن به هیچ اصولی، دهان به یاهو سرائی بکشایند، این کسان درد دیگری دارند و دواى دردشان را نیز باید بروند از آن دسته‌های تروتسکیست و رویزیونیستی بگیرند که به خاطر این اوضاع از شوق عبث بی‌اعتبار کردن سوسیالیسم و جنبش بین‌المللی کمونیستی جشن گرفته‌اند.

سازمان ما، از همان زمانی که پاره‌ای از این نیروها با برداشت‌های فرصت طلبانه‌شان از مناسبات دیپلماتیک میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای دیگر و تنزل وظائف انقلابی پرولتاریا تا سطح مانورهای دیپلماتیک کشورهای سوسیالیستی، می‌کوشیدند تا مشی سازشکارانه‌ای را به جنبش بین‌المللی کمونیستی تحمیل کنند، به مقابله با این انحراف پرداخته، چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی با چنین جریاناتی به مبارزه برخاست.

(رجوع کنید به سری مقالات "مبلغین سازش زیر علم "دفاع ملی"، نشریه کمونیست شماره ۲۳ تا ۲۵ سال ششم، و همچنین جزوه پاسخ به صدای خلق) در همان دوران نیز، ما حساب آن دسته از نیروهائی که بر پایه ماهیت اپورتونیستی‌شان

کاسه داغ تر از آتش شده و سردمداران دعوت خلق‌ها به سازش و خود فروشی بودند را از حساب آن جریاناتی که ناآگاهانه پاره‌ای از این برداشتها را تکرار کرده ولی آنرا چه در زمینه مبارزه طبقاتی کشور خودشان و چه در عرصه بین‌المللی در برخورد به نهضت‌های آزادیبخش، تعمیم نداده بودند جدا کردیم. امروز نیز که این مبارزه عمیق‌تر شده و این گرایش و نقطه نظرات اپورتونیستی تا حد یک سیستم تئوریزه رویزیونیستی به انحطاط در غلطیده است، کماکان باید این معیارها را به کار بست و از زاویه در نظر داشتن منافع مجموعه جنبش بین‌المللی کمونیستی به این مبارزه و سرانجام آن نگاه کرد. در این زمینه لازمست که آن دسته از کسانی را که می‌خواهند از این مبارزه برای دکه بی‌اعتبار و ورشکسته خود سود ببرند و گمان می‌کنند که ماهیت راست اپورتونیستی نظراتشان در گذشته و حال را می‌توانند با جارو جنجال و با رویزیونیستی نامیدن کشورهای سوسیالیستی و حتی رهبران کبیر پرولتاریا پوشیده دارند، افشا نمود. چنین کاری نه تنها به معنای سست بودن در پیش‌برد این مبارزه نیست، بلکه دقیقاً به معنای حفظ اصول و پافشاری بر روی آنهاست. و این یگانه راه پیش‌برد یک مبارزه اصولی است. ما در شماره‌های آینده به بررسی اجزاء مشخص این تئوری پرداخته و بسهم خود خواهیم کوشید تا ماهیت این تئوری رویزیونیستی را باز شکافیم"

آنها با حرارت و پشت سرهم کردن عبارات انقلابی و دهان پرکن می‌آورند:

"جنبش بین‌المللی کمونیستی امروز در شرایطی بسیار حساس و تعیین کننده به سر می‌برد. شرایطی که پافشاری و استقامت بر روی اصول و موازین پروتتری را بیش از پیش طلب می‌کند. در مبارزه‌ای که اینک بر سر این تئوری و نتایج عملی آن در گرفته است، نیروها و جریانات گوناگونی با انگیزه‌ها و ماهیت‌های مختلف درگیر هستند، لیکن هنوز در مجموع، این مبارزه، مبارزه‌ایست در درون جنبش بین‌المللی کمونیستی و در نتیجه تابع موازین و اصولیست که چنین مبارزه‌ای طلب می‌کند. حال چنانچه کسانی برای پوشاندن سابقه اپورتونیستی و بی‌عملی خود و بازارگرمی بخواهند عقده‌های فرصت‌طلبانه و کینه‌توزانه‌اشان را برعلیه سوسیالیسم و جنبش

بین‌المللی کمونیستی خالی کنند و بدون پای‌بند بودن به هیچ اصولی، دهان به یاهوهرائی بگشایند، این کسان درد دیگری دارند و دواى دردشان را نیز باید بروند از آن دارودسته‌های تروتسکیستی و رویزیونیستی بگیرند که به خاطر این اوضاع از شوق عبث بی‌اعتبار کردن سوسیالیسم و جنبش بین‌المللی کمونیستی جشن گرفته‌اند." (تکیه همه جا از حقیقت است و درشت‌نگاری تاکید مجدد از توفان).

اهمیت این عبارت در این است که یک مبارزه عظیم و قطعی ایدئولوژیک را که به جدائی کشور آلبانی سوسیالیستی از جمهوری توده‌ای رویزیونیستی چین منجر شده و به انشعاب در درون احزاب مارکسیست لنینیست در ضديت با احزاب "مائوئیست" گشته است را هنوز مبارزهای "**در درون جنبش بین‌المللی کمونیستی**" جا می‌زنند. این عبارت‌پردازی‌های بی‌سر و ته از آنجهت است چون که خود این آقایان در مبارزه ایدئولوژیک تاخیر داشته‌اند و در درون اتحادیه خود قادر نشده‌اند میان فراکسیون‌های گوناگون موافق و مخالف تئوری "سه دنیا" وحدت ایجاد کنند و به همزیستی با رویزیونیسم "سه دنیا" تن در داده و این را کمال فضیلت و اوج دانش تئوریک و حفظ اصولیت خود جلوه داده‌اند. مشکل "اتحادیه کمونیست‌ها ایران" در این بود که به علت ماهیت خرده‌بورژوائی خویش، قادر نبود همواره به یک تصمیم‌گیری قاطع دست زند. این تشکل در لابلای خطوط زندگی می‌کرد. عمرش وابسته به موجودیت دیگران بود. این تشکل ناچار بود هویت‌اش را نه مستقل، بلکه در نزاع با دیگران تعریف کند. به این جهت همیشه خط میانه بود. بین همه غلت می‌زد، با همه بود و با هیچکس نبود. منتظر بود تا همه موضع‌گیری کنند تا این تشکل قادر شود موضع میانه را بگیرد. آنها همیشه برای بقاء خود نیاز به دو "طرف" برای آویختن خود داشتند و همین موضع را تا نابودی کامل خود حفظ کردند. آنها همین شیوه برخورد را چه در مورد کاستریسم و مارکسیسم لنینیسم، چه در برخورد به اهمیت حزب یا قبول گروه و اتحادیه، در برخورد به سازمان توده‌ای صنف دانشجو و سازمان سیاسی برای کسب قدرت سیاسی، چه در برخورد به انشعاب درون کنفدراسیون جهانی، چه در برخورد به خطمشی چریکی، به تئوری "سه دنیا"، به حمایت از خمینی و سپس توسل به مبارزه مسلحانه ماجراجویانه و از روی استیصال و... حفظ کردند.

در اینجا ما مستخرجی از نظریات اتحادیه کمونیست‌های ایران را در تأیید نظریات سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان از نشریه "حقیقت" شماره ۲۶ اسفند ۱۳۵۷ نقل می‌کنیم:

سند شماره ۱۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

رجوع شود به نشریه حقیقت ۲۶ اسفند ۱۳۵۷ مقالات مربوط به "تعمیق یک انحراف" و ادامه آن در حقیقت شماره ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸ و مقاله "خیانت به سوسیالیسم" در همان شماره ۲۷ که در زیر اصل سند آنها منتشر شده است.

اتحادیه کمونیست‌های ایران تازه در اسفند ماه ۱۳۵۷ یعنی یک ماه بعد از انقلاب ایران در نشریه "حقیقت" تحت عنوان "تعمیق یک انحراف" اعتراف می‌کند که در درون این سازمان بحث مربوط به تئوری "سه دنیا" داغ بوده و این بحث تا آستانه انقلاب ایران در درون این سازمان جریان داشته و بروز بیرونی نداشته است. ما از کنار این مسئله که به چه مناسبت این بحث مصلحت‌گرانه و با روحیه اپورتونیستی و ضدکمونیستی آن هم بعد از تجربه غنی مبارزه با رویزیونیسم خروشچف سال‌ها طول کشیده و این سازمان نتوانسته است مواضع میانی خود را در این مدت چند سال روشن کند می‌گیریم، ولی به یک نکته ناچاریم در تأیید تحلیل خود در گذشته تکیه کنیم و آن این است که این سازمان مسئله مهم و حیاتی بروز رویزیونیسم چینی را در قالب تئوری "سه دنیا" در جنبش کمونیستی جهان، در تمام این دوران طولانی که مرزهای ایدئولوژیک برای همه روشن شده بود، موضوع بحث و جدل میان خانواده کمونیست‌ها و نه میان کمونیست‌ها و ضدکمونیست‌ها می‌دانسته و در درون سازمانش بر این اعتقاد به آن عمل نموده است. این سازمان سال‌ها با رویزیونیست‌های "سه دنیائی" مماشات کرده و چهره پاک کمونیستی را مخدوش کرده است. در این سند چنین نوشته‌اند:

"اخیرا افرادی که از سازمان ما تصفیه گردیده‌اند در شماره ۷ نشریه "حقیقت" کاذب خود با درج قسمت‌هایی از مصوبه شورای سازمان ما در مورد تئوری سه جهان خواسته‌اند چنین وانمود سازند که هیچ‌گونه اختلافی در درون سازمان ما در مورد این تئوری رویزیونیستی وجود نداشته است و ما سرخود به آنان اتهام هواداری از این نظریه رویزیونیستی را زده‌ایم. از سوی دیگر اینان در همین مقاله و در جزوه‌ای که انتشار داده‌اند کوشیده‌اند چنین وانمود کنند که اعتقاد یا عدم اعتقاد به این تئوری رویزیونیستی هیچ ربطی به مبارزات طبقاتی جامعه ما نداشته و بنابراین تا کنون در سیاست‌های مشخص متفاوتی تبارز نیافته است."

پس به این ترتیب روشن می‌شود که در درون این سازمان افرادی وجود داشته‌اند که قبل از تصفیه آنها در درون سازمانشان فعالیت می‌کردند و این التقاط ایدئولوژیک هنوز مشکل مهمی تلقی نمی‌شده است.

به این دلیل ساده که مماشات رویونیسم و مارکسیسم-لنینیسم در آغوش گرم خانواده "کمونیستی" اتحادیه کمونیست‌ها ضروری بوده است. حال نویسنده دست هواداران تئوری "سه دنیا" را در درون اتحادیه کمونیست‌ها که سال‌ها با آن سازش کرده‌اند رو می‌کند و می‌نویسد:

"تمامی اعضاء سازمان ما و به ویژه نمایندگانی که در کنفرانس‌های پیش از شورای قبیله سازمان و در این شورا شرکت داشتند مسلماً به روشنی با دفاعیات "آتشین" سردمداران حرکت فراکسیونی عده‌ای از طرفداران تئوری سه جهان آشنا بوده و به خوبی به یاد می‌آوردند که چگونه اینان در این کنفرانس‌ها و شورا به دفاع همه جانبه از کلیه جوانب این تئوری رویونیستی می‌پرداختند و در این راه از هیچ تجدید نظری در موازین و آموزش‌های مارکسیستی-لنینیستی ابا نمی‌داشتند. تا آنجا که مدعی گردیدند که با ظهور امپریالیسم روسیه دوره نوینی در مبارزات طبقاتی آغاز گردیده است که مبارزه ملی برای رهائی از سلطه‌جویی ابرقدرت شوروی را در دستور کار پرولتاریای کشورهای امپریالیستی اروپائی قرار می‌دهد و وحدت کشورهای امپریالیستی اروپائی را برای "مقابله" با ابرقدرت شوروی تجویز نموده و مبارزات لنین بر علیه شعار "ایالات متحده اروپا" را کهنه شده ارزیابی می‌نمودند...."

حال اتحادیه برای افشاء این افراد به اسناد درونی خودشان استناد می‌کند که در عین حال ماهیت خود این سازمان را به علت دارا بودن ختمشی میانی و التقاطی بهتر افشاء می‌گرداند. آنها می‌آورند:

"... حال ذکر قسمتی از قطعه‌نامه‌ای که به نام قطعه‌نامه اقلیت شورا معروف شد و اینان بدان رای دادند... بی‌فایده نمی‌دانیم."

"در این قسمت از قطعه‌نامه مورد توافق اینان چنین آمده است: "ما در عین حفظ مواضع خاص خود معتقدیم که تحلیل رفیق مائوتسه دون از اوضاع جهان کنونی و تقسیم‌بندی کشورها و نیروهای سیاسی جهان به سه بخش که به نظریه سه جهان معروف شده است به تعیین استراتژی و تاکتیک پرولتاریای جهان در

مبارزه کنونی بر علیه دو بزرگ‌ترین دشمن بشریت ستم دیده یعنی دو ابر قدرت یاری می‌رساند."

خوب آقایان آیا شما به این قطعنامه که از یکسو این تئوری رویزیونیستی را بدون هیچ دلیل و مدرکی به رفیق مائوتسه دون نسبت می‌دهد و از سوی دیگر آنرا به عنوان تئوری‌ای که به "تعیین استراتژی و تاکتیک پرولتاریای جهان در مبارزه کنونی بر علیه دو بزرگ‌ترین دشمن بشریت یعنی دو ابر قدرت یاری می‌رساند" ارزیابی نمود است رای مثبت دادید یا خیر؟...

برخی به غلط چنین می‌پندارند که تبلور تئوری رویزیونیستی سه جهان در مسایل مربوط به انقلاب ایران را صرفا و منحصرا باید در دفاع از امپریالیسم آمریکا و بورژوازی وابسته بدان جستجو نمود. چنین تصویری نادرست است. تبارز این تئوری در عرصه مبارزه طبقاتی جامعه ما معمولا اشکال بسیار متنوع‌تر و پوشیده‌تری دارد و در اغلب مواقع، نه بدان صورت آشکار، بلکه به شکل ارائه تحلیل‌ها، سیاست‌ها و رهنمودهای رویزیونیستی از طبقات و نیروهای مختلف سیاسی و مناسبات میان آنها جلوه می‌نماید."

و آنوقت توضیح می‌دهند که اعتقاد به این خطامشی رویزیونیستی در درون سازمان آنها نتایج عملی موثر بر مبارزه طبقاتی روز نیز داشته است و تبلور آنرا در پیشنهادی به نام "ائتلاف دموکراتیک" می‌دانند که هواداران تئوری "سه دنیا" آنرا مطرح می‌کردند.

استناد به قطعنامه اقلیت در شورا و یا وجود نظریه "ائتلاف دموکراتیک" هر اندازه که نادرست و یا حتی درست باشد موضوع بحث نیست، موضوع بحث ما این است که این عبارات روشن می‌کنند که در شورائی که در درون این تشکیلات برگزار شده، اقلیتی هوادار تئوری "سه دنیا" وجود داشته که از جانب اکثریت با بردباری تحمل می‌شده و حق داشته نظریات خویش را به عنوان اقلیت در داخل اتحادیه کمونیست‌ها بیان داشته برای آن مبارزه کند، توگوئی هنوز تئوری رویزیونیستی "سه دنیا" موضوع مشاجرات درون جنبش کمونیستی است که مصالحه و همکاری با آن مجاز باشد آنهم در سال ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ سال‌ها بعد از مرزبندی روشن با این نظریه ارتجاعی. به زعم تئورسین‌های اتحادیه کمونیست‌ها با رویزیونیسم نیز می‌شود همزیستی کرد و در یک سازمان واحد، حضورشان را در کنار خود به عنوان رفقائی که دارای نظر دیگری هستند سال‌ها تحمل نمود.

آنها در سندی که تحت عنوان "خیانت به سوسیالیسم" منتشر کرده‌اند و آن هم در اردیبهشت ۱۳۵۸ یعنی چند ماه بعد از انقلاب ایران، اعتراف می‌کنند که نقطه عطف تصمیم‌گیری آنان مبنی بر رویزیونیست بودن چین، از زمان روی کار آمدن "هوا کوا فنگ" و دستگیری چهار نفر از اعضای حزب کمونیست چین از جمله همسر مائوتسه دون است.^۷ ولی آیا این سندسازی‌ها برای فرار از همه اشتباهات گذشته نیست؟ حال به سند دیگری که مبنای دعوای درون کنفدراسیون جهانی بود نظر بیاندازیم تا ماهیت اپورتونیستی و فرصت‌طلبانه رهبران اتحادیه کمونیست‌های ایران برای سندسازی در مورد همه اشتباهات گذشته‌شان روشن شود.

خوانندگان این کتاب به خاطر می‌آورند که در زمان دعوت اشرف زن بدنامی که خواهر توامان شاه بود، از طرف دولت جمهوری توده‌ای چین به این کشور برای استقرار روابط دیپلماتیک، نزاع سختی میان خط میانه و سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان درگرفت و در عین حال تشنجی در سطح کنفدراسیون جهانی در این عرصه پدید آمد. توفان اتخاذ این سیاست چین را در برخورد به رژیم ایران نادرست ارزیابی کرده و منفی برای چین دانسته و در عین این انتقاد لیکن از جمهوری سوسیالیستی چین دفاع می‌کرد. توفان از سبک برقراری مناسبات دیپلماتیک با ایران توسط جمهوری توده‌ای چین انتقاد کرده بود. اتحادیه کمونیست‌های ایران تنها جریانی بود که این روش چین را درست ارزیابی کرده و سینه چاک استدلال می‌کرد به چه دلایلی چین توده‌ای باید اشرف پهلوی را دعوت کند و نه کس دیگری را. و با این تفکر و تحلیل نادرست، سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را مورد یورش قرار می‌داد. در سال ۱۳۵۸ که سال‌ها از این منازعه گذشته و مضمون این مناظره، ارزش سیاسی خود را به ویژه در زمان شاه و در درون کنفدراسیون جهانی از دست داده بود، اتحادیه کمونیست‌های ایران به تصور این که حال آب‌ها از آسیاب ریخته است پس مناسب به نظر می‌آید خطاهای فاحش گذشته خود

^۷ - گروه چهار نفر موسوم به باند چهار نفره یک جناح سیاسی متشکل از چهار مقام حزب کمونیست چین بودند. آنها در طول انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶-۷۶) برجسته شدند و بعداً با روی کار آمدن جناح دن سیائو پینگ به یک سری جنایات خیانت‌آمیز متهم شدند. چهره برجسته این باند جیانگ چینگ (آخرین همسر مائو تسه تونگ) بود. اعضای دیگر ژانگ چونکیائو، یائو ونیوان و وانگ هونگون بودند.

و از جمله مسئله دعوت از اشرف پهلوی به چین را بعد از رویزیونیست شدن چین لاپوشانی کند به
نگارش مقاله زیر پرداخته است:

سند شماره ۱۸ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"ما منکر آن نیستیم که جمهوری توده‌ای چین در گذشته و در دوران حیات
مائوتسه دون در زمینه سیاست‌های خارجی دچار اشتباهاتی شده بود، اشتباهاتی که
هیچ‌گاه مورد توافق و قبول ما نبوده‌اند. اما آنچه این اشتباهات را کیفیتا از کردار
خارجی چین در شرایط فعلی جدا می‌کند، آنست که در آن زمان اشتباهات فوق،
اشتباهات یک حزب و کشور انقلابی بودند و انتقاد به آنها نیز می‌بایست در این
چارچوب و از این زاویه صورت می‌گرفت، حال آن که با به قدرت رسیدن بورژوازی
در حزب و دولت چین، ماهیت و ابعاد مساله کیفیتا تغییر کرده و طرز برخورد دیگری
را طلب می‌کند. تمایزگذاردن میان این دو دوره و مسایل کیفیتا متفاوت آن اساسی
است و به هیچ رو نباید آن دوره را یکی پنداشت، زیرا یکی دانستن این دو دوره
یکی دانستن مارکسیسم و رویزیونیسم است." (نقل از نشریه "حقیقت" ارگان اتحادیه
کمونیست‌های ایران شماره ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸)

البته این ادعا دروغی بیش نیست. زیرا اتحادیه کمونیست‌های ایران از دعوت اشرف به چین به عنوان
اقدام درست رفقای چینی حمایت کرده و آن را هرگز اشتباه نمی‌دانست و برعکس نظر توفان را
نادرست می‌دانست. پس این ادعا که "اشتباهاتی که هیچ‌گاه مورد توافق و قبول ما نبوده‌اند" دشمنی با
واقعیت و بی‌تعهدی نسبت به حقیقت است.

حال به سند زیر مراجعه کنیم. این سند دیگر تئوری نیست که با پیچیدگی خویش مردم را "فریب"
دهد. در تاریخ ۱۹۷۶ رفیق مائوتسه‌دون رهبر حزب کمونیست چین درگذشت. در همان زمان تئوری
"سه دنیا" در حزب کمونیست چین حاکم بود. این وضعیت در چین، این بحث را ایجاد کرده بود که آیا
رفیق مائو نیز خود از این تئوری دفاع می‌کند و حامی آن است و یا خیر. عده‌ای بر نظر فوق تاکید
داشتند و عده‌ای نیز بر این نظر بودند که به علت بیماری سخت پارکینسون (لرزش - توفان) این
توانائی در مائو نیست که در بحث‌ها و تصمیمات شرکت کند و حضور وی در مجامع و یا چاپ تصاویر
وی صرفا جنبه تشریفاتی و تبلیغاتی دارد و لذا نمی‌توان مدعی شد که مائو تسه‌دون هوادار تئوری "سه

دنیا"ست. روشن است که اظهار نظر در مورد ماهیت تئوری "سه دنیا" که یک تئوری ارتجاعی و رویزیونیستی بود و هست نیازی به تأیید و یا تکذیب مائو تسه دون ندارد. کمونیست‌ها باید مستقل از وجود افراد نسبت به ماهیت این تئوری اظهار نظر کنند.

در سند زیر "کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی (برای احیای سازمان واحد جنبش دانشجویی) در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۵۵ به مناسبت درگذشت "صدر مائوتسه دون" تحت عنوان "کسی که هرگز نمی‌میرد، چشم از جهان فرو بست" اطلاعیهای صادر نمود. این اطلاعیه، بیانیه یک سازمان دانشجویی نیست، بیانیه یک حزب سیاسی است. این بخش از کنفدراسیون که به نام "کنفدراسیون احیاء" بعد از انشعاب از کنفدراسیون مشهور شده و به وجود آمده بود، متشکل از خط میانه و گروه "کادر"ها بودند و این دو گروه حالا به کعبه آمال خویش که از کنفدراسیون حزب سیاسی بسازند، رسیده بودند و صریحاً از "کمونیسم" در اسناد دانشجویی خویش دفاع "انقلابی و رزمنده" می‌کردند. آنها بیانیه خویش در مورد درگذشت مائو را نه بر اساس یک تحلیل دموکراتیک و متناسب با ماهیت یک سازمان توده‌ای، بلکه بر اساس دفاع از ایدئولوژی "مارکسیسم" قرار داده‌اند.

مطالعه این سند نشان می‌دهد که کوچک‌ترین اشاره‌ای به وجود تئوری "سه دنیا" در حزب کمونیست چین نکرده‌اند و این در حالیست که مدت‌ها مبارزه علنی بر ضد تئوری رویزیونیستی "سه دنیا" آغاز شده بود. جنبش مارکسیستی لنینیستی به دو قطب، قطب رویزیونیست‌های "سه دنیائی" چینی و قطب مارکسیست لنینیست‌ها هوادار نظریات رفقای آلبانی تقسیم شده بود. فرار از اتخاذ موضع، فرار از مبارزه با رویزیونیسم بود. ولی اتحادیه کمونیست‌های ایران که همان خط میانه باشد، اختلافات میان چین و آلبانی را آشتی‌پذیر جا زده و این تضاد آشتی‌ناپذیر را مبارزه در درون جنبش کمونیستی وانمود می‌کرد و بر اساس این تحلیل نیز رفتار می‌نمود. فاصله میان ادعاهای اتحادیه کمونیست‌ها ایران از حرف تا عمل، فاصله زمین تا آسمان است.

سند شماره ۱۹ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم



CONFEDERATION OF IRANIAN STUDENTS
(NATIONAL UNION)
Conföderation der Iranischen Studenten,
Confereration des Etudiants Iraniens

CISNU کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی
75 Karlsruhe/ (برای احیای سازمان واحد جنبش دانشجویی)
Postfach 1953/ W. Germany

"کسی که هرگز نمی‌میرد، چشم از جهان فروبست"

طبق پیام "کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، کمیته دائمی مجلس ملی خلق جمهوری توده‌ای چین، شورای امور دولتی جمهوری توده‌ای چین، کمیسیون نظامی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین"، در روز ۹ سپتامبر ۱۹۷۶ (در ساعت ۱۰ و ۱۰ دقیقه - به وقت پکن)، صدر کبیر مائوتسه‌دون، رهبر بزرگ پرولتاریای جهان و خلق‌های ستمدیده گیتی، انسانی که اندیشه‌اش رهگشای انقلاب و قلبش آکنده از محبت توده‌ها بود، بزرگسالاری که حتی دشمنان قسم خورده انقلاب نیز در مقابل عظمت اندیشه‌اش و زندگی پر افتخارش زانو زدند و به تکریم آن پرداختند، چشم از جهان فرو بست.

صدر مائوتسه دون، رهبر کبیر و آموزگار سترگ خلق چین بود. تحت رهبری داهیانه او، حزب کمونیست و خلق پیکارگر چین کلبه‌های پوشالی ارتجاع فئودالی و کمپرادور را درهم کوفت. تجاوزگران ژاپنی، آمریکائی و... را از خاک چین بیرون راند و بر ویرانه‌های کاخ کهن، نظم جدید - سوسیالیسم - را بر پا ساخت. در پرتو ایده‌ها و رهبری داهیانه او، حزب کمونیست چین، خلقی که‌نسال را از شرایط قرون وسطائی به سوی نظمی نوین، بدون استعمار و استثمار، رهنمون شد. زندگی انقلابی مائوتسه دون، تاریخ بیداری پرولتاریا و خلق چین و پیروزی همه جانبه انقلاب چین است.

اما صدر مائوتسه دون، تنها یک رهبر بزرگ انقلاب و خلق چین نبود. نام پر افتخار او بر درفش انقلاب پرولتاریا و خلق‌های ستمدیده جهان میدرخشد. و بر همین مبنا و بدلیل داشتن ریشه عمیق اندیشه و پراتیک انقلابی صدر مائوتسه دون در قلب مردم روشن ضمیر و آگاه‌دل سراسر گیتی است، که امروز کلیه انقلابیون دنیا و خلق‌های جهان خود را در سوگ عظیم خلق قهرمان چین شریک می‌بینند. تحت رهبری خردمندانه صدر مائوتسه دون، نه تنها خلق ۷۰۰ میلیونی چین از قید استعمار و استثمار رها شد و در کشور پهناور چین، خلق به حاکمیت واقعی خود رسید و کشوری که روزی لگدمال دزدان دریائی غرب و سگان زنجیری آن بود به پایگاه مستحکم انقلاب و دژ امید بخش کارگران جهان و خلق‌های ستمدیده مبدل گردید، بلکه فداکاری‌ها، روشن بینی و خلاقیت به کار برد احکام جهان‌شمول علم انقلاب توسط مرد بلنداندیشه زمان ما در پراتیک مشخص انقلاب چین، گنجینه عظیم آموزش و روشنی‌بخش راه خلق‌های سراسر گیتی و انقلابیون دنیاست. مرد بلندقامت آسیا، صدر هوشی مین در جمع‌بندی از تجربه انقلاب چین و آموزش‌های داهیانه صدر مائوتسه دون چنین می‌گوید: "انقلاب ویتنام می‌بایست از انقلاب چین می‌آموخت و در واقع هم از تجربیات آن بسیار درس گرفته است. به شکرانه تجربیات انقلاب چین و اندیشه مائوتسه دون، ما ایدئولوژی مارکس، انگلس، لنین و استالین را بهتر فهمیدیم و در نتیجه موفقیت‌های زیادی کسب نمودیم. این را باید انقلابیون ویتنام به خاطر بسپارند و بخاطر آن سپاسگزار باشند".

مائوتسه دون در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۲ دیده به جهان گشود. در آن زمان اندیشه‌های درست انقلابی، ثمره اولین پیروزی‌های خود را درو می‌کردند. آن‌زمان، سرتاسر جهان در یوغ بردگی سرمایه‌های استثمارگر و استثمارگر سرمایه‌داری غرب درآمده و خون میلیون‌ها انسان رنجبر در سراسر دنیا، نقش کیمیای کمپانی‌ها و بانک‌های سرمایه‌داری را داشت. آسیا، آفریقا و آمریکا انبار غله و مواد اولیه سرمایه‌داران اروپائی و آمریکای شمالی بود. دشمن پرولتاریای جهانی، با گسترش انحصارات سرمایه‌داری و سیاست مستعمراتی به دشمن خلق‌های جهان تبدیل گردیده بود. انقلاب جهانی در آستانه نقطه عطفی می‌زیست و مسایل سیاسی و نظامی جدیدی در پیش پایش قرار داشت.

و اکنون که او دیگر چشمان خود را از جهان فرو بسته است، انقلاب در همه پهنه جهان در تکاپوی بی‌نظیر برای سرنگونی ضد انقلاب و در تکاپوی ساختمان دنیای نوین، رشد و انکشاف می‌یابد. آسیای قرون وسطائی آن‌زمان که میدان مشق نظامیان روس و انگلیس بود، پس از آنکه سال‌ها افتخار حکومت شوراها را بر سرتاسر مناطق شمالیش داشت، به وجود چین، کره، ویتنام، کامبوج و انقلابات ظفار، فلسطین و دیگر جنبش‌های انقلابی پیگیر، سرخ‌تر و گلگون‌تر از همیشه است. آفریقای آن‌زمان که مرکز "شکاربرندگان سیاه" و مورد شدیدترین غارت استثمارگران بود، به برکت جنبش‌ها و انقلابات خلق‌های آن سامان بیدار است و به سوی رهائی کامل گام برمی‌دارد. آمریکای جنوبی که در آن دوره انبار مواد غذایی و مخزن ثروت صاحبان سرمایه بود به پا خاست و در راه سرخ انقلاب گام می‌نهد. رشد و تکامل انقلاب به اندازه‌ای است که حتی عقب افتاده‌ترین جناح‌های ارتجاعی امپریالیستی نیز مجبورند سیاست استعماری خود را در پرده انواع تعلقات به پیش برند و شفق سرخ انقلاب آنچنان آنان را به وحشت انداخته که مذبوحانه در تلاش انحراف آند.

سال‌های زندگی صدر مائوتسه دون به ۸۲ می‌رسد. اما تحولات دوران زندگی از قرن‌ها تکامل در پراتیک و تئوری انقلاب حکایت می‌کند. شاید این تکامل را عده‌ای دیگر نیز شاهد بودند، لیکن بررسی این تحولات در این هنگام از آنجهت اهمیت دارد که وی نیز نقش فعال و تعیین کننده در این روند داشت و ارج گذاری به زندگی انقلابیش بدون بررسی نقش او در این تحولات میسر نیست. در جهانی که

چکمه‌پوشان خون آشام فاشیسم به نام "خلق" جلادی می‌کنند، اربابان وال استریت آدمکشان حرفه‌ای خود را به نام "آزادی" برای سرکوب انقلاب گسیل می‌دارند و کاخ نشینان کرم‌لین برای غارت خلق‌ها ماسک ریاکارانه "سوسیالیسم" را به خدمت می‌گیرند، نام پر افتخار صدر مائوتسه دون در خلال پراتیک و تئوری انقلاب جهانی برجسته می‌شود.

تکامل راه انقلاب در کشورهای نیمه مستعمره و بنای انقلاب دمکراتیک نوین، انکشاف و تتوریزه کردن شکل نوین و جدید مبارزه مسلحانه - جنگ توده‌ای طولانی - و تکامل تئوری حفظ سیادت سیاسی طبقه کارگر در کشورهای از بند رسته و تحکیم آن و ادامه انقلاب در این کشورها، آن دستاوردهای عظیمی است که صدر مائوتسه دون به گنجینه علم انقلاب افزوده است.

انقلاب فرهنگی پرولتاریائی که تحت رهبری صدر مائوتسه دون برای اولین بار در تاریخ بشریت برای حفظ و تحکیم سیادت سیاسی طبقه کارگر و ادامه انقلاب و مبارزه علیه ضد انقلاب داخلی و خارجی و با بسیج بی‌پروای توده‌های میلیونی برپا گشت، دارای آنچنان اهمیت تاریخی است که به حق باید از آن بعنوان یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب در عصر حاضر یاد کرد.

خلق ما و سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی آن - صرفنظر از معتقدات ایدئولوژیک خود و راهی را که برگزیده‌اند - همگی از صدر مائوتسه دون، اندیشه‌های انقلابی او و تجربه پیروزمند انقلاب چین با ارج فراوانی یاد کرده‌اند و جنبش نوین انقلابی میهن ما از بدو رشد خود بدان توجه بسیار داشته است. رفیق شهید مسعود احمد زاده عضو رهبری سازمان پر افتخار چریک‌های فدائی خلق در توضیح مسائل جنبش در سال‌های ۴۰ چنین می‌گوید: "اگر در همین ایام مرزبندی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف، و رویونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر، در یک مقیاس بین‌المللی شکل نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود. اما اینک به نظر می‌رسد مقام مارکسیزم - لنینیسم واقعی خالی است و باید پر شود. بدین ترتیب اقبالی وسیع و چشمگیر از جانب روشنفکران انقلابی به مارکسیسم - لنینیسم، که حالا با نام و اندیشه‌های رفیق مائو عجین شده است، مشاهده می‌شود." و فرزند شرف خلق، علی میهن دوست، عضو

رهبری سازمان پر افتخار مجاهدین خلق ایران، در "دادگاه" نظامی شاه - بهمن ۱۳۵۰ - در مقابل توطئه‌ها و "اتهامات" رئیس "دادگاه" و "دادستان" شاه و در بیان "چرائی"؟ مطالعه آثار انقلابیون بزرگ نظیر مائوتسه دون، پس از تأکید برروی ضرورت چنین مطالعه‌ای می‌افزاید: "تجرباتی که سال‌ها از مبارزه خستگی ناپذیر خلق‌ها در جنگ آزادی‌بخش به دست آمده است و در این کتب جمع آوری شده، برای ما که می‌خواهیم دست به یک نبرد مسلحانه انقلابی بزنیم فرا گرفتن این تجربیات و به کار بستن آنها در جریان عمل و نیز برای تعیین خط‌مشی و استراتژی انقلابی کاملاً ضروری است. آثار درخشان مردان بزرگی که امپریالیسم کوشید به هر شکلی شده مانع انتشار تجربیات ارزنده‌شان گردد... واقعا شرم آور است. تجربیات مردان بزرگی که تاریخ را تغییر داده‌اند و برای محو استثمار انسان از انسان کوشیده‌اند، ضاله می‌شود و مطبوعات کثیف و ملوث به فرهنگ غربی و آلوده به ما تجویز می‌گردد و مرا به خاطر مطالعه تجربیات انقلابی این مردان بزرگ در اینجا محاکمه می‌کنند".

حاصل زندگی صدر مائوتسه دون یعنی:

- بیرون راندن امپریالیست‌های متجاوز آمریکا و ژاپن از خاک چین و قطع کامل سلطه آنان.

- تارو مار کردن سگ‌های زنجیری امپریالیسم جهانی در چین.

پیروزی پرولتاریا و خلق چین، حفظ و تحکیم قدرت سیاسی پرولتاریای چین و محو استعمار و استثمار و بنای نظام نوین در چین.

- مبارزه پی‌گیر علیه ابرقدرت نوحاسته شوروی و اقمارش و افشای همه جانبه آن.

همبستگی پی‌گیر و پشتیبانی خلل‌ناپذیر از جنبش‌های آزادی‌بخش خلق‌های جهان و ملل تحت ستم امپریالیسم جهانی و ارتجاع بومی، از مبارزات کارگران و خلق‌های سراسر گیتی و تبدیل کشور پهناور چین به دژ مستحکم انقلاب جهانی.

مستحکم‌ترباد همبستگی رزمنده خلق‌های چین و ایران

سرنگون باد رژیم منفور پهلوی

دروود به خاطره پرشکوه جاودانه زنده یاد مائوتسه دون

هیات دبیران کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایران (برای
احیای سازمان واحد جنبش دانشجویی)
آلمان غربی - ۲۰ شهریور ۱۳۵۵"

مثل روز روشن است که این اطلاعیه یک سازمان دانشجویی در تجلیل از رفیق مائوتسه دون نمی تواند باشد. این اطلاعیه یک حزب سیاسی است.
برای اتحادیه کمونیست‌ها و گروه "کادرها" به قدری مرزها مخدوش است که قادر نیستند تفاوت کار دموکراتیک و سوسیالیستی را درک کنند.

سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران) و نقش آنها در کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

برای ارزیابی از نقش این سازمان هم باید مواضع سیاسی-ایدئولوژیک آنها را به عنوان یک سازمان سیاسی "چپ" شناخت و هم باید نظریات دانشجویی این سازمان سیاسی را در برخورد به کنفدراسیون جهانی مورد توجه قرار داد.

در مورد نقش "اتحادیه کمونیست‌ها در کنفدراسیون" می‌شود به توضیحات ناقص آقای افشین متین نیز مراجعه و اکتفا کرد. ما در قبل بر اساس اسناد کتبی و نه شفاهی ساختگی که امروزه در مصاحبه‌ها با آن روبرو هستیم، با شواهد تاریخی نشان دادیم که این سازمان هم از دعوت اشرف پهلوی خواهر محمدرضا شاه به چین حمایت کرده و به منتقدانش شدیداً حمله نموده و هم خودش از هواداران شرمگین تئوری "سه دنیا" بوده که تا دو سال در مورد آن سکوت اختیار نموده است. اسناد این اختلافات که ما به آن اشاره کردیم در بعد از انقلاب در اثر مشاجرات درونی این سازمان منتشر شد که در همین فصل به آن اشاره کرده و پاسخ داده‌ایم. این سازمان که از دعوت اشرف پهلوی به چین حمایت کرده و توفان را مورد تهاجم قرار داده بود، سرانجام نتوانست مصالحه ایدئولوژیک را در درون سازمان خود تحمل کند و سرانجام هواداران "سه دنیا" از آنها انشعاب نمودند و سازمان جدید خویش را تأسیس کردند. این انشعاب و یا "تصفیه" به مفهوم پاکیزه‌شدن اتحادیه کمونیست‌ها نبود زیرا مجموعه این سازمان در تمامیت خود بر این نظر بودند که تئوری "سه دنیا" رویزیونیستی نبوده و "تضاد درون خلقی" محسوب می‌شود و بر این اساس با آن نظریه رویزیونیستی سال‌ها مدارا کردند. روشن است که مدافعان این نظریه رویزیونیستی در هر دو بخش این سازمان لمیده بودند و با این مضمون قادر نبودند مبارزه قاطعی را علیه رویزیونیسم به پیش برند.

جالب این است که اتحادیه کمونیست‌ها جسارت کمونیستی نداشت که همین نظریه و اعتقادات خویش را تبلیغ کرده و برای اثبات و تحقق آن مبارزه کند. اگر سازمانی واقعا اعتقاد دارد که مبارزه بر سر تئوری "سه دنیا" یک مبارزه "درون جنبش کمونیستی" بوده و ماهیتاً مبارزه‌ای درون خلقی است، پس باید بر ضد سازمان م-ل توفان که عکس این نظریه را تبلیغ می‌کرد به مبارزه علنی دست می‌زد تا در خدمت پاکیزگی مارکسیسم-لنینیسم و روشن کردن راه مبارزه توده‌ها، فعالیت کرده باشد. ولی اتحادیه کمونیست‌ها این کار را نکرده و از آن طفره رفته است. اختلافات درونی خود را به عنوان اختلافات

درون خلقی پرده‌پوشی کرده ولی در مورد دعوت اشرف پهلوی به چین هر دو بخش این مصالحه در درون اتحادیه کمونیست‌های ایران، سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را مورد یورش قرار داده‌اند و حامی سیاست‌های داخلی و خارجی جمهوری چین توده‌ای بوده و آن را در نزد هوادارانشان توجیه کرده‌اند. واقعا بر این اپورتونیزم تاریخی چه نامی می‌توان نهاد؟

آنوقت آقای افشین متین در متنی که آورده است به نادرستی چنین جلوه داده که گویا اتحادیه کمونیست‌های ایران و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و بخشی از گروه "کادر"ها که همه آنها را "مائوئیست" نامیده است، نسبت به نظریات چین سرخورده شده‌اند. وی حتی دشمنی با حقیقت را به جایی کشانده است که مواضع "سه دنیائی" و التقاطی اتحادیه کمونیست‌ها و گروه "کادر"ها را که آنها را "مائوئیست" خوانده است، موضوعی همراه با نرمش به حساب آورده و نوشته است:

"... اتحادیه کمونیست‌ها، یا یعنی به اصطلاح خط میانه بود که مواضعش در قبال چین و ... در ایران به مراتب انعطاف‌پذیرتر از سازمان انقلابی و توفان بود."

این ادعا با توجه به این واقعیت که به جز سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان که مخالف دعوت جمهوری توده‌ای چین از اشرف پهلوی و مخالف تئوری "سه دنیا" بود و بر ضد این تئوری نشریات متعدد منتشر کرد، سایر این گروه‌ها هوادار تئوری "سه دنیا" بوده و از سفر اشرف به چین حمایت کردند و برای تئوری "سه دنیا" سینه چاک می‌دادند. معلوم نیست آقای افشین متین این ادعاهای ساختگی را از کجا به دست آورده است. حال آقای متین با آگاهی و یا شاید هم از روی بی‌اطلاعی و تحت تاثیر اکاذیب دشمنان توفان تاریخ را جعل کرده و طور دیگری جلوه داده است. ما این ادعا را به این نحو اصلاح می‌کنیم که خط میانه از دو انحراف مهم برخوردار بود. آنها هم از خط‌مشی چریک‌ها در کنفدراسیون جهانی مشترک دفاع می‌کرد و هم از سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین در برخورد به ایران و تنها به این مفهوم می‌توان سخنان آقای متین را که این سازمان را "انعطاف‌پذیر" جا می‌زند، فهمید. افتخار این سازمان‌ها "انعطافشان" در مقابل انحرافات چریکی و درک نادرست از سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی بود. حال با توجه به تاریخچه‌ای که بر اساس اسناد و تحلیل‌های توفان خوانده‌اید به این سخنان نادرست آقای متین نظر اندازید.

"اما در طول دهه ۱۹۶۰، مائوئیسم^۸ نقشی مهم در رادیکالیزه کردن کنفدراسیون داشت. اما در طول دهه ۱۹۷۰، سیاست خارجی چین، مبنی بر حمایت از رژیم‌های ضدشوروی و از جمله رژیم شاه، به سرخوردگی بسیاری از مائوئیست‌ها انجامید. با همه اینها، سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا کماکان تحت سلطه مائوئیسم قرار داشت و با نفوذترین جناح آن در اواسط دهه‌های ۱۹۷۰، هواداران اتحادیه کمونیست‌ها، یا یعنی به اصطلاح خط میانه بود که مواضعش در قبال چین و جنبش چریکی در ایران به مراتب انعطاف‌پذیرتر از سازمان انقلابی و توفان بود." (تکیه از توفان) (کتاب "کنفدراسیون تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ۵۷-۱۳۳۲" نویسنده افشین متین - ص ۳۶۵).

اضافه کنیم در نقل قول بالا ما با اظهار نظر یکی از نگارندگان تاریخ کنفدراسیون جهانی روبرو هستیم که بیش‌تر تاریخ این جنبش را با درک جبهه ملی، اکاذیب آنها و توجیه مواضع نادرست آنها به رشته تحریر در آورده است - که ما در جای خود به آن پرداخته و هنوز خواهیم پرداخت. آقای افشین متین در مورد اتحادیه کمونیست‌های ایران که به آنها اشاره می‌کند نیز زحمت تحقیق و بررسی لازم و مستقل را به خود نداده و تنها سخنان ناکافی و مخدوش رهبران جبهه ملی ایران را بازتاب داده است. ما در بالا به تاریخچه مختصری از جریانی که به نام اتحادیه کمونیست‌های ایران در کنفدراسیون جهانی فعالیت می‌کرد و در این زمینه به خط‌مشی سیاسی این جریان و نوسانات ایدئولوژیک آنها که طبیعتاً تأثیرات خویش را در جنبش دانشجویی باقی گذاشت، پرداختیم؛ زیرا بدون دانستن این پیشینه سیاسی امکان پرتوافکنی بر رخدادهای درون کنفدراسیون جهانی و درک آنها مقدور نیست. آقای متین مواضع اتحادیه کمونیست‌های ایران را با مواضع توفان در مورد سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین در مورد ایران و عملیات چریکی که در مغایرت با آنها قرار داشت، مخلوط کرده است. اتحادیه کمونیست‌های ایران که خودش از وحدت با یک حرکت چریکی به وجود آمده بود به شدت از سیاست چریک‌ها در درون کنفدراسیون جهانی دفاع می‌کرد. این سازمان به همین علت در این

^۸ - این واژه اختراع روس‌ها و توده‌ای‌ها در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ است و ربطی به سال‌های ۱۹۶۰ ندارد. ما در این باره و این که چرا جبهه ملی ایران به یکباره یاد استفاده از این مساعدت توده‌ای‌ها افتاده است در جای خود سخن خواهیم گفت.

موارد انحرافی "به مراتب انعطاف‌پذیرتر از... توفان" بوده است. ولی در مورد خطامشی انحرافی "سه دنیائی" حزب کمونیست چین، در کنار رویزونیست‌های حزب کمونیست چین قرار گرفت و نسبت به آنها در زمانی که مبارزه با آنها یک نیاز مبرم محسوب می‌شد، نرمش و انعطاف اپورتونیستی نشان داد.

انعطاف اتحادیه کمونیست‌ها انعطافی نسبت به انحرافات بود و نه نسبت وحدت اصولی نیروهای مترقی در درون کنفدراسیون جهانی و این سیاست فرصت‌طلبانه به کنفدراسیون جهانی صدمات فراوان زد.

اتحادیه کمونیست‌های ایران که از درون تشکل سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست-لنینیست) و با الهام از دانشجویان کمونیست آمریکا که نام مشابهی داشتند در آمریکا پدید آمده بود، در درون کنفدراسیون از سیاست "چپ" روانه‌ای حمایت می‌کرد. بنیانگذاران این سازمان، جمعی از جناح "چپ" جبهه ملی و "چپ"‌های کاستریست بوده و هرگز از درون حزب توده ایران با سابقه کمونیستی بیرون نیامده بودند و لذا سنت و تعلق خاطر کمونیستی نداشتند. اعضای آن بکلی از مبارزه عظیم کمونیستی حزب توده ایران در دوره نخست فعالیتش بی‌خبر بوده و به شدت تحت تاثیر انقلاب کوبا قرار داشتند.

آنها با درک جبهه ملی و مصدقی خویش مخالف مبارزات کمونیست‌های ایران در درون حزبشان در ایران بودند و این کمبود خویش را با اسلحه نفی جنبش کمونیستی ایران در گذشته توجیه می‌کردند. آنها بی‌سستی خویش در مبارزه کمونیستی را با نفی واقعیت وجود جنبش کمونیستی به رهبری حزب توده ایران تا زمانی که به سرانیش رویزونیسم سرنگون نشده بود جبران می‌کردند، روشن است وقتی جنبش کمونیستی وجود نداشته باشد سنتی هم وجود ندارد که آنها خود را وابسته بدان بدانند. این بی‌سنتی و این کمبود را در تمام سبک استدلالات و بیگانگی آنها نسبت به واقعیات زندگی اجتماعی مردم عادی می‌شد دید. این درک کاستریستی که بیان رویزونیسم "چپ" بود، درک آنها از سازمان توده‌ای را که یک درک غیردیالکتیکی و کتابی بود قلم می‌زد. آنها تشکل خودشان را به عنوان "فراکسیون کمونیستی" در درون یک جنبش صنفی جامعه دانشجویی می‌دیدند. آنها این درک را ارائه می‌دادند که باید دانشجویان را هر چه بیش‌تر کمونیست کرد و سطح آگاهی آنان را تا آن مرحله‌ی مطلوب کمونیستی مورد نظرشان ترقی داد. یک چنین درک ذهنی‌گرانه که در مغایرت با منشاء و منافع طبقاتی قشر دانشجو در مجموع خود قرار داشت، طبیعتاً با واقعیات‌های عینی یک سازمان توده‌ای نیز همخوانی نداشت. امکان نداشت یک سازمان توده‌ای حرفه‌ای را به طور کلی کمونیستی و حزبی کرد و وحدت آن را حفظ نمود، آنها با این درک ذهنی و نادرست و چپ‌روانه، بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، اساس و نفس وجودی سازمان توده‌ای را مورد پرسش قرار می‌دادند. آنها برای اثبات نظریات خویش به سند "در باره‌ی جنبش جوانان و

دانشجویان "اثر لنین (انتشارات سازمان انقلابیون کمونیست) استناد می‌کردند و می‌خواستند از آن در جنبش دانشجویی نسخه‌برداری کنند. این سازمان با درک ذهنیگرانه، "چپ" روانه فکر می‌کرد چون آرمان سوسیالیسم جنبه علمی دارد آنها قادر خواهند شد با تبلیغ آن همه دانشجویان و جامعه دانشجویی را کمونیست کنند. این ذهنیگری جنبه طبقاتی مبارزه، قدرت ایدئولوژیک ارتجاع و بورژوازی را کم‌بها می‌داد و درک نمی‌کرد که اگر پذیرش حقیقت به همین سادگی و انتزاعی بود، پس چرا بیش از یک قرن پس از انتشار کتاب "بیانیه حزب کمونیست" و کتاب "سرمایه" مارکس و "جنگ داخلی در فرانسه" و یا "مبارزه طبقاتی در فرانسه"، "هیجدم برومر لوئی بناپارت" اثر مارکس هنوز هم اکثریت بشریت و اکثریت روشنفکران کمونیست نشده و نیستند. با این درک نادرست و ذهنیگری خرده‌بورژوازی، این تشکل بر آن بود که اگر بحث‌های کمونیستی را به جلسات کنفدراسیون جهانی بکشاند و جلسات کنفدراسیون را با وظایف حوزه‌های حزبی مخلوط کند و آثار مائو و لنین را در نشست‌های کنفدراسیون جهانی به بحث بگذارد "همه" دانشجویان کمونیست می‌شوند.

آنها در درون کنفدراسیون جهانی همیشه میان حزب و سازمان توده‌ای دانشجویی و البته بیش‌تر با تمایل به حزبی بودن کنفدراسیون نوسان داشتند. ما در جای خود به سیاست‌های نادرست آنها اشاره کردیم. این وضعیت به این امر منجر شد که اتحادیه کمونیست‌های ایران که نه حزب بود و نه سازمان واحد، بلکه جمع و اتحادی از افراد گروه‌ها و فراکسیون‌های خودخوانده "کمونیستی"، همیشه به اتخاذ مواضعی دست می‌زد که نه مواضع سازمان م-ل توفان باشد و نه مواضع "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و در واقع یک موضع همیشه پا در هوا و میانی که برای بیان "استقلال" و "توجیه بقاء و هویت" خودش الزام‌آور باشد، آنها می‌خواستند از هر کدام از این "موضع" ها یک قدری برای استناد به آنها با خود به همراه بردارند. همیشه باید چندین در خروجی برای فرار آنها از اتخاذ موضع محکم باز می‌بود. اتخاذ دائمی مواضع میانی، توضیح، توجیه و علت وجودی این سازمان بود. این سازمان "اتحادی" بود از "کمونیست‌های" ایران که خود نام و ترکیب آن بر اساس اتخاذ موضع میانی پدید آمده بود.^۹

^۹ - به نشریه "حقیقت" در این مورد مراجعه شود وحدت با "گروه پویا". اتحادیه کمونیست‌های ایران بعد از آمدن به ایران به فراکسیون‌های مختلف که در درون آن بودند تقسیم شد. "حزب زحمت" به رهبری محمد امینی که از تئوری "سه دنیا" حمایت می‌کرد از درون آنها بیرون زد و بعد از مدت کوتاهی چون حبایی در هوا محو شد. رهبرانش به آمریکا رفتند و گروه ضدمارکسیستی "کمپوتریست‌ها" را راه انداختند و سرانجام آقای محمد امینی تاریخ‌نویس هوادار مصدق شد و به اصل خود بازگشت نمود.

ما اشاره کردیم که این گروه درک روشنی از سازمان حرفه‌ای دانشجویی نداشت و با ذهنی‌گری تلاش می‌کرد همه اعضاء کنفدراسیون جهانی را کمونیست کند. حمایت آنها از خط‌مشی انحرافی چریکی در کنفدراسیون جهانی نیز بر مبنای این اعتقادات صورت گرفت که متأسفانه سر از آمل در آورد و بسیاری جوانان انقلابی را به کشتن داد.

این سازمان یک درک ذهنی از مبارزه مردم داشت. آنها به شدت از مبارزه سوسیال‌دموکرات‌ها (کمونیست‌ها) در روسیه تزاری الگوبرداری می‌کردند که ناقض تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران و کنفدراسیون جهانی بود. آنها نمی‌فهمیدند که کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی که بنا بر ضرورت مبارزه مرکب از نیروهای سیاسی مخفی بوده که در شرایط مخفی در خارج و ایران در محیطی مملو از گوش و چشمان مأموران امنیتی فعالیت نموده و حتی عضویت در سازمان دانشجویی نیز با مجازات همراه است با جنبش دانشجویی در روسیه تزاری که فراکسیون دانشجویی کمونیستی سوسیال‌دموکرات در تحت رهبری حزب سوسیال‌دموکرات (نام این حزب بعداً به حزب کمونیست بلشویک بدل شد - توفان) که در دانشگاه‌ها با رهنمود حزبش فعالیت داشت، فرق دارد. دانشجویان حزبی سوسیال‌دموکرات فراکسیون مستقلی در درون جامعه دانشجویی روسیه بودند که در درون آنها دانشجویان سایر نظریات فکری سیاسی مترقی، اصلاح‌طلبانه، ارتجاعی و... نیز وجود داشتند، بدون اینکه این نظریات در درون سازمان واحدی بر اساس اساسنامه و منشور واحدی عضو بوده باشند. دانشجویان سوسیال‌دموکرات با مبارزه مستقل خویش و در میان جامعه دانشجویی تلاش می‌کردند خط‌مشی دانشجویی سوسیال‌دموکرات‌ها را بر جامعه دانشجویی حاکم کنند و رهبری حرکت‌های دانشجویی را برای دموکراتیزه کردن سراسر محیط فعالیت اجتماعی و حرفه‌ای آنها و سیاسی کردن دانشجویان مستعد در خدمت منافع زحمت‌کشان در دست گیرند. حزب سوسیال‌دموکرات روسیه نه قصد داشت و نه می‌توانست همه دانشجویان روسیه را کمونیست کرده و به عضویت حزب سوسیال‌دموکرات روسیه درآورد. حزب سوسیال‌دموکرات روسیه برنامه دانشجویی خویش را داشت و می‌خواست در درجه نخست دانشجویان را در تجربه عملی خودشان سیاسی و با افکار سوسیال‌دموکراسی آشنا کند. از این گذشته افکار سوسیال‌دموکراسی را در میان دانشجویان تبلیغ نموده و نشان دهد که تنها راه صحیح پیشنهادی سوسیال‌دموکرات‌ها است که می‌تواند به سرنگونی رژیم مطلقه تزار منجر گشته و حتی شرایط بورژوا دموکراتیکی که می‌تواند کار مبارزه طبقاتی را تسهیل می‌کند فراهم آورد. آنها حتی خواست سرنگونی رژیم تزار را برای جنبش در مراحل نخست حرکت سیاسی آن طرح نمی‌کردند چه

برسد به اینکه تلاش کنند در جنبش دانشجویی به یک سازمان واحد دست یافته و خواست سرنگونی تزار را در منشور این سازمان حرفه‌ای واحد وارد نمایند.
ما قبل از اینکه وارد این بحث شویم ترجمه صحیح اثر لنین را بدون تحریفات سازمان انقلابیون کمونیست منتشر می‌کنیم:

سند شماره ۲۰ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

ترجمه صحیح اثر لنین از متن آلمانی

"جنبش دانشجویی و اوضاع سیاسی کنونی"

دانشجویان دانشگاه سن پترزبورگ اعلام اعتصاب کردند و تعدادی از مؤسسات آموزش عالی دیگر هم به آن پیوستند. جنبش تا کنون به مسکو و خارکف هم سرایت کرده است. اگر بر مبنای همه گزارش‌های روزنامه‌های خارجی و روسی و نامه‌های خصوصی از روسیه قضاوت کنیم، ما با یک جنبش آکادمیک (دانشگاهی) نسبتاً وسیع روبرو هستیم.

آنچه که این حوادث بیش از هر چیز نشان می‌دهند، بازگشت به روزهای قدیم! بازگشت به روسیه ماقبل انقلابی است. مثل گذشته، ارتجاع رسمی دارد مگنه را در دانشگاه‌ها سفت‌تر می‌کند. نبرد مادامی که در روسیه مطلقه علیه سازمان‌های دانشجویی صورت می‌گیرد، شکل یک یورش وزیر ارتجاعی آقای شوارتز^{۱۰} - در توافق کامل با استولپین «نخست وزیر» - علیه آن خودمختاری که در پاییز سال ۱۹۰۵ به دانشجویان وعده داده شده بود، علیه آن خودمختاری که دانشجویان مادام که خودکامگی «مشغله مهم‌تری داشت» از آن بهره می‌بردند و برچیدنش را خودکامگی به همان دلیلی که خودکامگی بود هدف قرار داده بود، به خود گرفته است (چه "وعده‌ها"ئی که خودکامگی در آن زمان تحت فشار طبقه کارگر انقلابی به شهروندان روسیه نداد!).

^{۱۰} Schwarz وزیر استولپین و متعلق به جریان مشهور به باند سیاه بود. "سیاه" در اینجا نام خانوادگی آقای "شوارتز" (به زبان آلمانی یعنی سیاه) وزیر آقای استولپین است.

مثل گذشته مطبوعات لیبرال ناله و فغان سر داده‌اند، این بار به همراه عده‌ای اکتبريست^{۱۱} - استادان دانشگاه هم سوگواری می‌کنند، به دولت التماس می‌نمایند که راه ارتجاع را در پیش نگیرد و از یک فرصت عالی «برای تضمین صلح و نظم با کمک اصلاحات» در «کشوری که رمقش از آشوب ته کشیده» استفاده کند - به جامعه دانشجویی التماس می‌کنند که به روش‌های غیرقانونی متوسل نشوند که فقط می‌تواند بهانه‌ای به دست ارتجاع بدهد، و غیره و غیره. اینها چه نکات بی‌نظیر و کهنه‌ای هستند و چقدر به طور زنده همان چیزی را که ما حدود ۲۰ سال پیش، در اواخر سال‌های هشتاد قرن گذشته، از سر گذرانده‌ایم جلوی چشم ما دوباره احیاء می‌کنند! شباهت آن زمان و این زمان وقتی تماماً عیان‌تر می‌شود که ما وضعیت حاضر را به تنهایی برای خودش و مستقل از سه سال انقلابی که از سر گذرانده‌ایم در نظر بگیریم. دوما (در اولین نگاه) با فقط یک کمی تفاوت، همان تناسب نیروهای پیش از انقلاب را عیان می‌کند - توحش مالک که از هیچکس حساب نمی‌برد، کسی که استفاده از رابطه‌هایش با دربار و استفاده از نفوذ دوست صاحب‌منصبش را به همه نوع نهادهای نمایندگی ترجیح می‌دهد، پشتیبانی جامعه تجاری (اکتبريست‌ها) از همان صاحب‌منصبی که جرأت نمی‌کند به ولینمتهای خود خیانت کند، «اپوزیسیون» روشنفکران بورژوا که همه هم و غمشان اینست که وفاداریشان را اثبات کنند، و عریضه نویسی بی‌ضرر خود را به صاحبان قدرت به عنوان فعالیت سیاسی لیبرالیسم، قلمداد نمایند. و نمایندگان کارگران در دوما، به طور خیلی کم‌رنگ به خاطر می‌آورند چه نقشی را پرولتاریا با مبارزه توده‌ای آشکار خویش در این اواخر بازی کرده است.

این پرسش مطرح است که آیا ما در چنین شرایطی می‌توانیم برای آشکال بدوی مبارزه آکادمیک (دانشگاهی) دانشجویان اساساً اهمیتی قائل شویم؟ اگر لیبرال‌ها تا سطح "سیاست" (البته در این جا فقط طبیعتاً به کنایه می‌شود از سیاست

۱۱- اتحادیه ۱۷ اکتبر، اکتبريست‌های روس (Octobrists / Oktyabrists) یا «اتحاد ۱۷ اکتبر»، طرفداران یک نظام مشروطه‌ی معتدل و اجرای وعده‌های مندرج در بیانیه‌ی اکتبر تزار نیکولای دوم بودند، که در آن وعده‌ی اصلاحات سیاسی داده بود.

دم زد) سال‌های هشتاد سقوط کرده‌اند، آیا این در آنجا برای سوسیال‌دمکراسی اگر لازم بداند که از مبارزهٔ آکادمیک (دانشگاهی)، به این یا آن نحو پشتیبانی کند، به معنی تنزل وظایفشان نیست؟

این طور که معلوم است این پرسش این جا و آن جا توسط دانشجویان سوسیال‌دمکرات مطرح می‌شود. به هر حال، هیئت تحریریهٔ ما نامه‌ای از یک گروه از دانشجویان سوسیال‌دمکرات دریافت کرده است، که از جمله می‌گوید:

«در سیزدهم سپتامبر جلسه‌ای از دانشجویان دانشگاه سن پترزبورگ تصمیم گرفت که جامعه دانشجویی را به یک اعتصاب عمومی دانشجویی در سراسر روسیه فرا بخواند، انگیزه‌ای که برای این خواست آورده شد تاکتیک‌های تعرضی شوارتز بود. پلاتفرم این اعتصاب دارای خصلت آکادمیک (دانشگاهی) است، و گردهم‌آئی حتی از «نخستین قدم‌های» شوراهای اساتید در مسکو و سن پترزبورگ در مبارزه برای خودمختاری استقبال می‌کند. ما [نویسندگان سوسیال‌دموکرات نامه] از پلاتفرم آکادمیکی که جلسهٔ سن پترزبورگ ارائه داد سر در نمی‌آوریم و آن را در شرایط حاضر برای اتحاد جامعه دانشجویی برای یک مبارزهٔ موثر مستمر غیرقابل قبول و نامناسب می‌دانیم. ما اقدام جامعه دانشجویی را تنها در هم‌آهنگی با اقدام عمومی سیاسی می‌دانیم و نه فقط به عنوان یک اقدام منزوی. عواملی که قادر به متحد کردن دانشجویان باشند وجود ندارند. از این جهت ما مخالف اقدام آکادمیک (دانشگاهی)^{۱۲} هستیم»

خطایی که نویسندگان این نامه مرتکب می‌شوند، از آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد، اهمیت سیاسی بسیار بزرگ‌تری دارد، زیرا استدلال آنها، موضوعی را لمس

^{۱۲} - از مقاله لنین روشن است که وقتی وی از جامعه دانشگاهی و یا "آکادمیک" سخن می‌گوید منظورش فقط دانشجویان، جامعه دانشجویی چه برسد به دانشجویان سوسیال‌دموکرات نیستند. در این مبارزه آکادمیک (دانشگاهی) اساتید دانشگاه و کارکنان دانشگاه که برای یک استقلال نسبی دانشگاه مبارزه می‌کنند نیز شرکت دارند.

می‌کند که به نحو غیرقابل مقایسه‌ای گسترده‌تر و مهم‌تر از مسأله شرکت در این اعتصاب است.

«ما فعالیت جامعه دانشجویی را تنها در هم‌آهنگی با فعالیت عمومی سیاسی می‌دانیم ... از این جهت ما مخالف عملیات آکادمیک (دانشگاهی) هستیم».

چنین استدلالی از ریشه غلط است. شعار انقلابی - مبنی بر تلاش سیاسی برای فعالیت هم‌آهنگ دانشجویان با پرولتاریا و غیره - در این جا از یک رهنمود زنده برای پیش‌بردن یک نبرد دائما گسترده‌تر و همه‌جانبه‌ی تهییجی، به یک جزم بی‌جانی تبدیل می‌شود که به مراحل گوناگون اشکال متفاوت جنبش به صورت مکانیکی وفق داده شود. کفایت نمی‌کند که اقدام هم‌آهنگ سیاسی را فقط اعلام کنیم تا "حرف آخر" آموزش انقلاب را بیان کرده باشیم. آدم باید درک کند که برای یک اقدام سیاسی به تهییج دست بزند و برای این منظور از همه امکانات، از همه شرایط و مقدم بر همه از هر کشمکش بزرگ مربوط به توده‌ها با این یا آن هسته پیشرفته علیه خودکامگی، استفاده کند. طبیعتا هدف این نیست که هر جنبش دانشجویی را از قبل اجبارا به "مراحل" تقسیم کنیم و از ترس روی‌آوری "بی‌موقع" به سیاست و غیره مواظب باشیم که این مراحل دقیقا پیموده شوند. چنین برداشتی فضل‌فروشی بسیار مضری می‌باشد و فقط منجر به سیاست اپورتونیستی می‌شود. عکس آن نیز در عین حال به همان اندازه مضر است، برای نمونه به این صورت که آدم وضعیت واقعی و شرایط واقعا موجود جنبش توده‌ای را به حساب نیآورد به این علت که شعاری را به نادرستی به مفهومی لایتغیر درک کرده است: چنین استفاده‌ای از شعار لاجرم به عبارت‌پردازی انقلابی بدل می‌گردد.

ممکن است شرایطی پیش بیاید که یک جنبش آکادمیک (دانشگاهی) سطح یک جنبش سیاسی را پایین آورده، یا تکه پاره نموده و یا آن را به انحراف بکشانند - در چنین شرایطی طبیعتا گروه‌های دانشجویی سوسیال‌دمکرات موظفند آژیتاسیون خویش را علیه چنین جنبشی متمرکز کنند. اما هر کسی می‌تواند ببیند که شرایط عینی سیاسی در حال حاضر متفاوت است: جنبش آکادمیک (دانشگاهی) به معنی

آغاز یک جنبش در میان «نسل» جدید جوانانی است که تحصیل می‌کنند، نسلی که کمابیش به مقیاسی کوچکی به خودمختاری عادت کرده است، و این جنبش در زمانی راه می‌افتد که سایر اشکال مبارزه توده‌ای موجود نیستند، در زمانی که آرامش برقرار است، و توده‌های عظیم مردم هنوز با سکوت، با تمرکز و به آهستگی به هضم تجربه سه ساله انقلاب مشغولند.

در چنین شرایطی سوسیال‌دمکرات‌ها مرتکب خطای بزرگی می‌شدند اگر می‌خواستند مخالفت خودشان را «علیه یک اقدام آکادمیک (دانشگاهی)» اعلام کنند. خیر، گروه‌های دانشجویان متعلق به حزب ما باید کلیه تلاش خود را صرف پشتیبانی، بهره‌برداری و گسترش این جنبش معطوف دارند. مانند هر پشتیبانی سوسیال‌دموکراسی از اشکال بدوی جنبش، باید این پشتیبانی نیز قبل از همه و اساساً در تأثیر گذاری ایدئولوژیک و سازمان‌یافته بر اقشار وسیعی باشد که در اثر این کشمکش‌ها به حرکت در آمده و در این شکل درگیری همواره نخستین تجربه خود را می‌آزمایند. زیرا زندگی جوانان دانشجویی که در طی دو سال اخیر به مدارس عالی وارد شده‌اند به طور نسبتاً کامل از سیاست به دور بوده است. این جوانان نه تنها توسط اساتید وفادار به حکومت و مطبوعات دولتی بلکه حتی توسط اساتید لیبرال و تمامی حزب کادتها با روح تنگ‌نظرانه خودمختاریت آکادمیک (دانشگاهی) تربیت شده‌اند. برای چنین جوانانی [غیر سیاسی و با روحیه خودمختاریت آکادمیک] یک اعتصاب گسترده، صرف‌نظر از این که مبارزان به این امر آگاهند و یا نیستند، آغاز یک کشمکش سیاسی است (اگر این جوانان اساساً قادر به سازماندهی یک اعتصاب بزرگ باشند! ما باید برای یاری به آنها تمام سعی خود را به کار ببریم ولی طبیعتاً ما سوسیالیست‌ها نمی‌توانیم موفقیت یک جنبش بورژوائی را تضمین کنیم). وظیفه ما در این است که به توده معترضان "آکادمیک" اهمیت عینی این درگیری را توضیح دهیم، این اعتصاب را به یک حرکت آگاهانه سیاسی شکل دهیم، فعالیت‌های تهییجی گروه‌های دانشجویی سوسیال‌دموکرات را ده برابر کنیم و تمام این فعالیت‌ها را به سمتی سوق دهیم که آموزش انقلابی از تاریخ سه ساله انقلاب گرفته شود و اجتناب‌ناپذیری مبارزه نوین انقلابی درک گردد و شعار قدیمی ولی هنوز کاملاً به

موقع سرنگونی حکومت مطلقه و فراخواندن مجلس موسسان مجدد به موضوع بحث و مرکز جاذبه تجمع سیاسی نسل نوین دموکراسی بدل گردد.

دانشجویان سوسیال دمکرات حق ندارند به هیچ وجه از انجام چنین وظیفه‌ای هر اندازه هم که در شرایط کنونی این کار مشکل باشد، هر اندازه هم که این یا آن مبلغ در این یا آن دانشگاه، در این یا آن عرصه و گردهم‌آئی‌ها و غیره با عدم موفقیت روبرو شوند، شانه خالی کنند، ما به آنها می‌گوئیم: به در بکوبید برایتان گشوده می‌شود! مبارزه تهییجی سیاسی هرگز بیهوده نبوده است. میزان موفقیتش فقط این نیست که آیا ما همین جا و با یک ضربه در کسب اکثریت، یا نیل به یک هم‌آهنگی برای یک عملیات سیاسی، موفق شده‌ایم یا خیر. ممکن است ما با یک ضربه به آن دست پیدا نکنیم: ولی برای این منظور آری ما یک حزب پرولتری سازمان‌یافته هستیم تا در اثر شکست‌های موقت نگذاریم یاس بر ما غلبه کند بلکه کارمان را حتی در تحت سخت‌ترین شرایط با سماجت، با استواری و پی‌گیری ادامه دهیم.

فراخوانی که در زیر از شورای ائتلاف جامعه دانشجویی سن پترزبورگ منتشر می‌کنیم نشان می‌دهد که حتی فعال‌ترین عناصر دانشجویان سرسختانه به طور خالص به آکادمیسیم چسبیده‌اند، و هنوز هم سرود کادتی - اکتبرستی می‌خوانند. و آن در زمانی که مطبوعات کادتی - اکتبرستی با فرومایه‌ترین وضع به اعتصاب برخورد می‌کنند، و درست در زمان شعله‌ور شدن مبارزه آن را زبان‌آور مضر و تب‌هکارانه معرفی می‌نمایند. دست ردی که کمیته حزبی ما در سن پترزبورگ لازم دانست به سینه شورای ائتلافی بزند تنها می‌تواند مورد تائید ما باشد. (مراجعه به "خروج از حزب" ۷۸).^{۱۳}

به نظر می‌رسد شلاق آقای وزیر شوراتس برای این که جامعه امروزی دانشجویی را از "آکادمیکی‌ها" (آکادمیسین‌ها، دانشگاهیان) به "سیاستمداران"

^{۱۳} - اشاره است به تصمیم کمیته سن پترزبورگ ح.س.د.ک.ر. که تحت عنوان «خروج از حزب» در نشریه پرولتاری شماره ۳۶، مورخ ۳ (۱۶) اکتبر ۱۹۰۸ به چاپ رسید. کمیته سن پترزبورگ گروه‌های دانشجویان سوسیال دمکرات را فراخواند که از فراخوان شورای ائتلاف دانشجویان براءت بجویند و جنبش دانشجویی را تابع اهداف سوسیال دمکراسی در مبارزه سراسری علیه تزاریسیم بنمایند.

تبدیل کند، هنوز کافی نیست، برای این کار به کژدم‌های دائمی جدید سرگروه‌بانی ارتجاعی نیاز دارد، برای این که آموزش انقلابی کادرهای جدید را کامل کنند. در مورد تربیت این کادرها که تماماً توسط سیاست استولیپین، توسط هر گام ضدانقلاب تعلیم می‌بینند، ما سوسیال‌دموکرات‌ها نیز باید به طور خستگی‌ناپذیر توجه خود را به کار اندازیم.

زیرا ما به خوبی می‌شناسیم که در مقیاس ملی کشمکش‌های جدید دموکرات‌های بورژوا برعلیه خودکامگی که خود را با دومای باند صدسیاه^{۱۴} اکتبرست‌ها عمیقاً عجبین کرده، به طور عینی غیرقابل انصراف است.

آری، در مقیاس ملی زیرا ضدانقلاب باند صدسیاه که مصرانه تلاش می‌کرد روسیه را به عقب برگرداند نه تنها مبارزان نوین فولادین در صفوف پرولتاریای انقلابی خلق می‌کرد، بلکه ناگزیر یک جنبش جدید غیرپرولتری نیز، یعنی دموکراسی بورژوازی را موجب می‌گردید (البته ما در تحت آن طبیعتاً نه شرکت تمام اپوزیسیون در مبارزه بلکه شرکت وسیع عناصر واقعا دموکرات یعنی قادر برای مبارزه بورژوازی و خرده‌بورژوازی را می‌فهمیم). مبارزه توده‌ای آغاز شده دانشجویان در روسیه سال ۱۹۰۸ یک نشانه سیاسی است، نشانه‌ای برای تمام اوضاع کنونی که توسط ضدانقلاب ایجاد شده است. هزاران و میلیون‌ها رشته جوانان دانشجو را به بورژوازی متوسط، به خرده‌بورژوازی، به صاحب‌منصبان خرد و به گروه‌های معینی از دهقانان و روحانیت و غیره پیوند می‌زند. چنانچه در بهار سال ۱۹۰۸ تلاش‌هایی

^{۱۴} - باند سیاه Schwarze Hundert (صدتایی‌های سیاه) Черносотенцы = The Black Hundreds جنبشی ضدانقلابی بود که رژیم تزار نیکلای دوم در اوایل قرن بیستم علیه مردم و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به راه انداخت این جنبش ناسیونالیستی افراطی به شدت به دربار رمانف‌ها مؤمن بود و به شدت با هر عقب‌نشینی نسبت به قدرت بلامنازع تزار مخالفت می‌کرد. آنها به عنوان افراتیون مکتب روس-مرکزی، به شاه‌پرستی، خارجی‌ستیزی، یهودی‌ستیزی سازماندهان کشتار یهودیان (پوگروم) و اوکرائینی‌ها و سایر اقلیت‌های روسیه معروف بودند. در انقلاب ۱۹۰۵، قیام مردم در برخی مناطق، واکنش خشونت‌آمیز مرتجعین و لمپن‌های طرفدار تزار را که به صدتاهای سیاه، معروف بودند و از طرف کلیسا و پلیس حمایت می‌شدند، در پی داشت. آنان دست به اذیت و آزار انقلابیون و دانشجویان زدند و به هر کسی که غیرروسی و انقلابی بود حمله می‌کردند.

انجام شد "اتحادیه رهائی"^{۱۵} دوباره احیاء شود، افراطی‌تر از اتحادیه قدیمی نیمه ملاکی کادتی که نماینده‌اش پتر استرووه بود - چنانچه در پائیز، غلیان در میان توده جوانان که به بورژوازی دموکرات در روسیه نزدیک‌ترند آغاز می‌گردد، چنانچه کاتبان صیقل شده با غضبی ده برابر، مجدداً علیه انقلاب به مدارس می‌ریزند، - زمانی که اساتید فرومایه لیبرال و رهبران کادت به علت بی‌موقع، خطرناک و مصیبت‌بار بودن اعتصاب که موجب رنج و تحریک اکتبريست‌های گرامی می‌گردد ناله و شیون راه می‌اندازند که می‌تواند اکتبريست‌ها، اکتبريست‌های حاکم را "طرد" کند - آنوقت این تنها یک معنا می‌دهد: چاشنی انفجاری جدیدی در انبار باروت تراکم می‌یابد! که نه تنها در میان جامعه دانشجویی به یک واکنش علیه ارتجاع منجر می‌شود.

هر اندازه نیز این آغاز جنینی و ناپخته باشد، حزب طبقه کارگر از آن بهره برده و خواهد برد. ما فهمیدیم سال‌ها و دهه‌ها پیش از انقلاب فعالیت نمائیم، شعارهای انقلابی‌مان را ابتدا به درون حوزه‌ها، و سپس به میان توده‌های کارگری، و بعد به خیابان‌ها، و سرانجام به سگرها ببریم. اکنون نیز ما باید درک کنیم و مقدم بر همه این امر را روشن کنیم که وظیفه روز چیست، که بدون آن همه صحبت‌ها در مورد عملیات سیاسی هم‌آهنگ تنها خرافاتی باقی می‌ماند، یعنی - یک سازمان پرولتاریائی استوار - که برای خواست‌های انقلابی‌اش در همه جا و مکان‌ها در میان توده‌ها به آزیتاسیون سیاسی بپردازد. گروه‌های مدارس عالی ما باید استقرار این سازمان در میان جامعه دانشجویان و این تبلیغات را بر مبنای جنبش موجود بر عهده بگیرند.

پرولتاریا نمی‌گذارد انتظارش را بکشند. در ضیافت‌ها، در انجمن‌های قانونی، در دانشگاه‌ها، در پشت سکوی خطابه‌ی نهادهای نمایندگی غالباً حق تقدم را به دموکراسی بورژوائی واگذار می‌کند. ولی هرگز در نبرد بزرگ جدی انقلابی از حق تقدم خود عقب نخواهد نشست. نه به آن سرعت و سهولتی که این یا آن کس از ما آرزویش را دارد معذالک همه مقدمات برای سرآغاز این نبرد پخته شده و فرا

۱۵ - لیگ آزوبازدنیه Osvobozhdeniye League - یک سازمان لیبرال - سلطنت‌طلب که در خارج کشور به وسیله استرووه در سال ۱۹۰۴ تأسیس شد.

می‌رسند - برای یک بلوغ غیرقابل بازگشت فرا می‌رسند. و این آغاز کوچک
کشمکش‌های آکادمیک سرآغاز بزرگی است زیرا اگر نه امروز، بلکه فردا و اگر نه
فردا بلکه پس فردا ادامه خود را به دنبال دارد.

پرولتاری شماره ۳۶

۳ (۱۶) اکتبر ۱۹۰۸

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۵

ببینید لنین چه برخورد دیالکتیکی و مارکسیستی به چپ‌روی دانشجویان سوسیال‌دموکرات روسیه
دارد. در زمان انتقاد لنین به دانشجویان سوسیال‌دموکرات وضع زیرین در دانشگاه‌های روسیه پدید آمده
بود:

"دانشجویان دانشگاه سن پترزبورگ اعلام اعتصاب کردند و تعدادی از
مؤسسات آموزش عالی دیگر هم به آن پیوستند. جنبش تا کنون به مسکو و خارکف
هم سرایت کرده است. اگر بر مبنای همه گزارش‌های روزنامه‌های خارجی و روسی
و نامه‌های خصوصی از روسیه قضاوت کنیم، ما با یک جنبش آکادمیک (دانشگاهی)
نسبتاً وسیع روبرو هستیم."

سند شماره ۲۰ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

ترجمه صحیح اثر لنین از متن آلمان (جنبش دانشجویی و اوضاع سیاسی کنونی)

در چنین وضعی دانشجویان سوسیال‌دموکرات که سازمان مستقل خود را داشته و به حزب
سوسیال‌دموکرات روسیه تعلق داشتند - که تنها بخش متشکل کمونیستی دانشجویان وابسته به حزب
سوسیال‌دموکرات روسیه بودند^{۱۶} - باید سیاست و مواضع خود را در برخورد به این اعتصاب دانشگاهی

^{۱۶} - نا گفته نماند که حزب سوسیال‌دموکرات روسیه که تشکلی مارکسیستی بود تنها حزب متشکل و واحد درون
روسیه به حساب می‌آمد. در حالیکه در دهه شصت میلادی که آغاز تاسیس کنفدراسیون جهانی است، ما در خارج
از کشور با بروز رویزونیسم در سطح جهانی و انشعاب در جنبش کمونیستی و پراکندگی سازمان‌های مارکسیستی
- لنینیستی روبرو هستیم، به این معنی که در زمان کنفدراسیون ما با تعدد سازمان‌های "کمونیستی" مواجه بوده

که شامل اساتید، کارکنان و جامعه دانشجویی و دانشگاهی روسیه بود ارائه دهند و اقدامات عملی و شیوه کار و فعالیت خویش را در برخورد به آنها روشن گردانند و بر اساس رهنمودهای تعیین شده به اقدامات عملی در جامعه دانشجویی دست بزنند. لنین ادامه می‌دهد:

سند شماره ۲۰ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

ترجمه صحیح اثر لنین از متن آلمان (جنبش دانشجویی و اوضاع سیاسی کنونی)

"این طور که معلوم است این پرسش این جا و آن جا توسط دانشجویان سوسیال‌دمکرات مطرح می‌شود. به هر حال، هیئت تحریریه ما نامه‌ای از یک گروه از دانشجویان سوسیال‌دمکرات دریافت کرده است، که از جمله می‌گوید:

«در سیزدهم سپتامبر جلسه‌ای از دانشجویان دانشگاه سن پترزبورگ تصمیم گرفت که جامعه دانشجویی را به یک اعتصاب عمومی دانشجویی در سراسر روسیه فرا بخواند، انگیزه‌ای که برای این خواست آورده شد تاکتیک‌های تعرضی شوارتز بود. پلاتفرم این اعتصاب دارای خصلت آکادمیک (دانشگاهی) است، و گرده‌آئی حتی از «نخستین قدم‌های» شوراهای اساتید در مسکو و سن پترزبورگ در مبارزه برای خودمختاری استقبال می‌کند. ما [نویسندگان سوسیال‌دموکرات نامه] از پلاتفرم آکادمیکی که جلسه سن پترزبورگ ارائه داد سر در نمی‌آوریم و آن را در شرایط حاضر برای اتحاد جامعه دانشجویی برای یک مبارزه مؤثر مستمر غیرقابل قبول و نامناسب می‌دانیم. ما اقدام جامعه دانشجویی را تنها در هم‌آهنگی با اقدام عمومی سیاسی می‌دانیم و نه فقط به عنوان یک اقدام منزوی. عواملی که قادر به متحد

که اتخاذ یک سیاست دانشجویی واحد را در میان نیروهای "چپ" اگر نه غیرممکن بلکه دشوار می‌نمود. به این جهت نمی‌شد حتی در درون کنفدراسیون جهانی واحد خارج از کشور، چه برسد به جامعه دانشجویی در درون ایران، سیاست دانشجویی واحدی بر اساس خط‌مشی واحد دانشجویی کمونیستی اتخاذ کرد. به این جهت مساوی قراردادن شرایط روسیه با جامعه دانشجویی ایرانی در خارج از کشور تنها از مغزهایی تراوش می‌کند که از قدرت خارق‌العاده تخیل برخوردارند.

کردن دانشجویان باشند وجود ندارند. از این جهت ما مخالف اقدام آکادمیک
(دانشگاهی)^{۱۷} هستیم»

لنین توجه دارد که این اظهار نظر "چپ" روانه خارج از زمان و مکان و با استناد به محفوظات فکری از
بر شده و نه بر اساس تحلیل مشخص دیالکتیکی انجام شده است و به این جهت می‌نویسد:
سند شماره ۲۰ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

ترجمه صحیح اثر لنین از متن آلمان (جنبش دانشجویی و اوضاع سیاسی کنونی)

"خطایی که نویسندگان این نامه مرتکب می‌شوند، از آنچه در نگاه اول به نظر
می‌رسد، اهمیت سیاسی بسیار بزرگ‌تری دارد، زیرا استدلال آنها، موضوعی را لمس
می‌کند که به نحو غیرقابل مقایسه‌ای گسترده‌تر و مهم‌تر از مسأله شرکت در این
اعتصاب است.

«ما فعالیت جامعه دانشجویی را تنها در هم‌آهنگی با فعالیت عمومی سیاسی
می‌دانیم ... از این جهت ما مخالف عملیات آکادمیک (دانشگاهی) هستیم».

چنین استدلالی از ریشه غلط است. شعار انقلابی - مبنی بر تلاش سیاسی برای
فعالیت هم‌آهنگ دانشجویان با پرولتاریا و غیره - در این جا از یک رهنمود زنده
برای پیش‌بردن یک نبرد دائم گسترده‌تر و همه‌جانبه‌ی تهییجی، به یک جزم
بی‌جانی تبدیل می‌شود که به مراحل گوناگون اشکال متفاوت جنبش به صورت
مکانیکی وفق داده شود. کفایت نمی‌کند که اقدام هم‌آهنگ سیاسی را فقط اعلام
کنیم تا "حرف آخر" آموزش انقلاب را بیان کرده باشیم. آدم باید درک کند که برای
یک اقدام سیاسی به تهییج دست بزنند و برای این منظور از همه امکانات، از همه

۱۷- از مقاله لنین روشن است که وقتی وی از جامعه دانشگاهی و یا "آکادمیک" سخن می‌گوید منظورش فقط
دانشجویان، جامعه دانشجویی چه برسد به دانشجویان سوسیال‌دموکرات نیستند. در این مبارزه آکادمیک
(دانشگاهی) اساتید دانشگاه و کارکنان دانشگاه که برای یک استقلال نسبی دانشگاه مبارزه می‌کنند نیز شرکت
دارند.

شرایط و مقدم بر همه از هر کشمکش بزرگ مربوط به توده‌ها با این یا آن هسته پیشرفته علیه خودکامگی، استفاده کند. طبیعتاً هدف این نیست که هر جنبش دانشجویی را از قبل اجباراً به "مراحل" تقسیم کنیم و از ترس روی‌آوری "بی‌موقع" به سیاست و غیره مواظب باشیم که این مراحل دقیقاً پیموده شوند. چنین برداشتی فضل‌فروشی بسیار مضر می‌باشد و فقط منجر به سیاست اپورتونیستی می‌شود. عکس آن نیز در عین حال به همان اندازه مضر است، برای نمونه به این صورت که آدم وضعیت واقعی و شرایط واقعاً موجود جنبش توده‌ای را به حساب نیاورد به این علت که شعاری را به نادرستی به مفهومی لایتغیر درک کرده است: چنین استفاده‌ای از شعار لاجرم به عبارت‌پردازی انقلابی بدل می‌گردد." (جنبش دانشجویی و اوضاع سیاسی کنونی پرولتاری شماره ۳۶

۳ (۱۶) اکتبر ۱۹۰۸، مجموعه آثار لنین، جلد ۱۵).

لنین حتی به تبلیغ ضرورت طرح مسئله سرنگونی حکومت مطلقه در شرایط رشد جنبش و نه آنطور که خط میانه در نظر دارد برای درج در منشور واحدی برای جامعه دانشجویی به عنوان خطامشی و برنامه جامعه دانشجویی - اشاره می‌کند و در مورد اتخاذ خطامشی سوسیال‌دموکراتیک در عرصه جنبش دانشگاهیان اظهار می‌دارد:

سند شماره ۲۰ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم ترجمه صحیح اثر لنین از متن آلمان (جنبش دانشجویی و اوضاع سیاسی کنونی)

"ما باید برای یاری به آنها تمام سعی خود را به کار ببریم ولی طبیعتاً ما سوسیالیست‌ها نمی‌توانیم موفقیت یک جنبش بورژوائی را تضمین کنیم. وظیفه ما در این است که به توده معترضان "آکادمیک" (دانشگاهی) اهمیت عینی این درگیری را توضیح دهیم، این اعتصاب را به یک حرکت آگاهانه سیاسی شکل دهیم، فعالیت‌های تهییجی گروه‌های دانشجویی سوسیال‌دموکرات را ده برابر کنیم و تمام این فعالیت‌ها را به سمتی سوق دهیم که آموزش انقلابی از تاریخ سه ساله انقلاب گرفته شود و اجتناب‌ناپذیری مبارزه نوین انقلابی درک گردد و شعار قدیمی ولی هنوز کاملاً به موقع سرنگونی حکومت مطلقه و فراخواندن مجلس موسسان مجدد

به موضوع بحث و مرکز جاذبه تجمع سیاسی نسل نوین دموکراسی بدل گردد." (تکیه از توفان).

سخنان لنین روشن است. شعار سرنگونی حکومت مطلقه تزار که شعاری قدیمی بوده و مدتی است از طرح آن خودداری گشته است حال مجدداً با توجه به پیدایش جنبش و ارتقاء سطح آن جنبه فعال و به روز پیدا کرده است و دانشجویان سوسیال دموکرات باید اجتناب‌ناپذیری مبارزه نوین را برای سرنگونی و فراخواندن مجلس موسسانی که الزاماً کمونیستی نیست تبلیغ نمایند. حال این سخنان لنین را با تحریفات و سند سازی خط میانه که در زیر به آن اشاره می‌کنیم مقایسه نمائید.

خط میانه با استفاده از یک سند کمونیستی ساختگی آن هم برای آموزش دانشجویان در یک سازمان دانشجویی صنفی و غیر حزبی و به استناد به نظریات لنین، تلاش عبثی نموده است تا ثابت نماید حق با نظریات "چپ" روانه آنهاست.

خط میانه مقاله‌ای از لنین را برداشته و طوری برگردانده و سرهم بندی نموده که دیگر ربطی به مضمون اصل مقاله لنین ندارد تا آنوقت بتواند با جعل ترجمه ادعاهای نادرست خود را به "اثبات" برساند و از آن نتیجه بگیرد که شعار "سرنگونی حکومت مطلقه تزار" (بخوان محمدرضا شاه - توفان) باید در منشور کنفدراسیون جهانی بازتاب یابد. ما در زیر هم سند منتشر شده خط میانه را که کنفدراسیون جهانی را با حزب کمونیست عوضی گرفته است و هم ترجمه صحیح و غیر تحریف شده لنین را منتشر می‌کنیم تا خوانندگان خودشان به داوری بنشینند. حال به سند خط میانه نظر افکنیم:

سند شماره ۲۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"در مقطع کنونی مبارزات مردم کشور علیه شاه و امپریالیسم دانشجویان نقش خود را به درستی ادا می‌نمایند. امر مسلم این است که مبارزات دانشجویان ایرانی بنا به شرایط مبارزاتی مردم نمی‌تواند به مبارزات صنفی منحصر گردد. طرفداران فقط صنفی بودن مبارزات دانشجویی در واقع نقشی ارتجاعی داشته و در آخرین تحلیل مبارزات مردم را که روز به روز به سطح عالی‌تری رشد می‌یابد به قهقهه‌را کشانیده و به سطح محدود مبارزات پارلمانتاریستی اکتفا خواهند نمود. لیکن از طرف دیگر تصور اینکه قشر دانشجو خواهد توانست نقش پیشقراول و تعیین کننده‌ای را در مبارزات مردم ایفا نماید، مانند طرفداران مبارزات صرفاً صنفی ارتجاعی (منظور

ارتجاعی است - توفان) می‌باشند. در این مقاله لنین تشریح می‌کند که مبارزین آگاه در هر مقطعی از مبارزه با شعارهایی به صف مردم می‌پیوندند که برای آن مقطع از مبارزه مناسب بوده و توانائی به حرکت در آوردن و پیش‌بردن مبارزات را داشته باشند. به نظر لنین آنگونه عناصری که با طرح شعارهای چپ‌روانه خود فرسنگ‌ها از مردم فاصله می‌گیرند، در حقیقت فاقد آگاهی مبارزاتی می‌باشند."

در این نوشتار به روشنی معلوم است که تئوریسین‌های اتحادیه کمونیست‌ها فرقی میان صنف دانشجو، سازمان صنفی دانشجوئی و سیاست‌های حاکم بر جنبش دانشجوئی که در تحت تاثیر عناصر آگاه سیاسی و متشکل صورت می‌گیرد نمی‌گذارند. این که با نگاهی تحقیرآمیز گفته شود عده‌ای "حوادار سازمان دانشجوئی صنفی" هستند بیان این حقیقت است که گویندگان نفهمیده‌اند که برای مبارزه در عرصه اجتماع به تاسیس سازمان‌های هر صنف مشخص نیاز هست و برای تحقق آن باید مبارزه بی‌امان نمود، از جمله مبارزه برای مجاز داشتن و یا دانستن سازمان مستقل صنف دانشجو. وجود سازمان صنفی دانشجوئی به خودی خود ارتجاعی نیست، همانگونه که مبارزه کارگران برای ایجاد و یا تاسیس اتحادیه‌های کارگری مستقل صنف خود صرفاً به علت "صنفی"، "حرفه‌ای" و یا "کارگری" بودن خویش ارتجاعی نیستند، بلکه تاسیس این اتحادیه‌ها با فلسفه گامی به پیش‌اند و فقط باید برای تاسیس آنها مبارزه کرد و رهبری این سازمان‌ها را با شیوه درست مبارزه به دست گرفت و مبارزه صنف دانشجو و یا کارگری را رهبری نمود. "چپ"‌روها این بدیهیات را نمی‌فهمیدند و نمی‌فهمند. حال به نظریات آنها که برای کنفدراسیون جهانی تجویز می‌کردند و با همین درک به رشته تحریر درآورده‌اند مراجعه کنیم.

آنها در این مقدمه بی‌سر و ته که با تکیه‌ی بی‌جا بر لنین و اتهام به مخاطبان خود در درون کنفدراسیون جهانی با عبارت "طرفداران فقط صنفی..." خواندن آنها تنظیم کرده‌اند، بر این نظرند که مبارزه "صرفاً صنفی" و یا "فقط صنفی" ارتجاعی است و مبارزه‌ای که از قشر دانشجو "پیشقراول" بسازد نیز ارتجاعی است. با این تحلیل به این مفهوم که سیاست "چپ" و یا راست‌روانه ارتجاعی است نمی‌شود مخالف بود، ولی چه خوب بود خط میانه ادعاهای خویش را از پوسته اتهام و افتراء به در می‌آورد تا منجر به یک بحث آموزنده و سالم در درون دانشجویان گردد. چه خوب بود در این نوشتار بیان می‌کردند چه کسانی خواهان مبارزه "صرفاً صنفی" که آن را با مفهوم "سازمان صنفی" مخلوط کرده‌اند و یا خواهان دادن نقش "پیشقراول" به کنفدراسیون جهانی هستند تا با این شیوه سالم، مبارزه

مشخص شود، از ابهام‌گویی به در آید و معلوم شود این منحرفان ارتجاعی در درون کنفدراسیون جهانی چه کسانی هستند. بر اساس اسناد منتشر شده سازمان‌های سیاسی ایرانی در خارج از کشور، هیچ سازمان سیاسی در خارج از کشور خواهان مبارزه "صرفاً صنفی" به مفهوم تحقق خواست صرفاً حرفه‌ای دانشجویان و بدون مضمون اجتماعی در گذشته در درون کنفدراسیون نبود. تا آنجا که به مشی سازشکارانه حزب توده ایران و تلاش آنها برمی‌گردد تا کنفدراسیون جهانی را به فعالیت در چارچوب رژیم سلطنتی بکشانند، این حزب مبارزه دموکراتیک سیاسی در چارچوب قانون اساسی را در کنفدراسیون منتفی نمی‌کرد. حزب توده ایران نیز خواهان وجود سازمانی مرکب از صنف دانشجوی بود که فعالیت‌های اجتماعی تنها در محدوده معینی باشد که با سیاست‌های عمومی حزب توده ایران در تناقض قرار نگیرد. پس اتهام سازمان انقلابیون کمونیست با درک نادرستی که از سازمان صنفی دارد، بی‌پایه بوده و جز نشر اکاذیب نمی‌توان نام دیگری بر آن نهاد. واقعیت این است که نفس سازمان انقلابیون کمونیست (یا اتحادیه کمونیست‌های ایران) خود نافی هرگونه تشکل صنفی، مبارزه صنفی در کنفدراسیون دانشجویی که ماهیتاً یک سازمان حرفه‌ای و صنفی است، بوده و در عوض هوادار جایگزینی سازمان صنفی با حزب سیاسی بود و می‌خواست "خواست کسب قدرت سیاسی" توسط کنفدراسیون جهانی را در دستور کار کنفدراسیون جهانی قرار دهد و از کنفدراسیون جهانی سازمان "پیشقراول" طبقه کارگر را بسازد. اگر واژه "ارتجاعی" برازنده کسی باشد به سازمان انقلابیون کمونیست بیش‌تر می‌چسبد.

آنها در همان مقدمه کوتاه نوشته‌اند:

"طرفداران فقط صنفی بودن مبارزات دانشجویی در واقع نقشی ارتجاعی داشته

و در آخرین تحلیل مبارزات مردم را که روز به روز به سطح عالی‌تری رشد می‌یابد به

قهقهرا کشانیده و به سطح محدود مبارزات پارلمانتاریستی اکتفا خواهند نمود."

شگفت‌انگیز است که نیروی تلاش کند کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را که یک تشکل صنفی و حرفه‌ای است و نه نیروی پیشقراول کمونیستی انقلابی، به مبارزه برای محو "پارلمانتاریسم" بورژوازی و ایجاد حکومت شورائی دعوت کند؟! و آنوقت از این که خودش را هوادار سازمان "پیشقراول" بخواند طفره رود و شرم نکند که دیگران را با اتهام به پذیرش تئوری "پیشقراول"، ارتجاعی بخواند. با این بی‌منطقی و شعبده‌بازی چه می‌شود کرد؟

در مقاله ارائه شده سازمان انقلابیون کمونیست که برگرفته از بخش‌های متفاوت و تحریفی نظر لنین تحت عنوان "جنبش دانشجویی و اوضاع سیاسی کنونی" به تاریخ نگارش ۳ (۱۶) اکتبر ۱۹۰۸، پرولتاری شماره ۳۶، مجموعه آثار لنین، جلد ۱۵ می‌باشد، سعی شده با ترجمه غلط و القاء این نظریه که در دوران لنین نیز بحث مربوط به کار "صنفي" و "سیاسی" در میان صنف دانشجویان در جریان بوده است، نتیجه‌گیری نادرستی در مورد کنفدراسیون جهانی بکند.

در "تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی" چاپ فارسی نشریه ۲۲ سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در مورد شرایط تاریخی بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ و تسلط ارتجاع استولپینسکی در روسیه تزاری مطالب زیرین به چشم می‌خورد:

"ولیکن تاکتیک حزب نمی‌توانست به همان حالیکه در دوره پیشرفت انقلاب یعنی ۱۹۰۵ بود باقی بماند. مثلاً در آینده نزدیکی توده‌ها را نمی‌شد به اعتصاب همگانی سیاسی یا به قیام مسلح دعوت نمود، زیرا مسئله انحطاط جنبش انقلابی، خستگی زیاد طبقه کارگر و قوت گرفتن جدی طبقات ارتجاعی در میان بود. حزب نمی‌توانست اوضاع و شرایط نوین را در نظر نگیرد. به جای تاکتیک تعرض می‌بایستی تاکتیک دفاع، تاکتیک جمع‌آوری قوا، تاکتیک عقب نشاندن کادرها بجای مخفی و کار کردن در خفا و نیز تاکتیک توأم نمودن کار غیرعلنی با کار در سازمان‌های علنی کارگری در پیش گرفته شود."

استالین در همان اثر از لنین در مورد اوضاع آن روز نقل می‌کند که:

"این دوره برای حزب ما دوره تحول بود از مبارزه آشکار انقلابی برضد تزارسم به سوی طرق نهانی مبارزه و به سوی استفاده از همه و هرگونه مقدمات علنی - از صندوق‌های بیمه گرفته تا کرسی خطابه دوما. پس از آنکه ما در انقلاب سال ۱۹۰۵ شکست خوردیم این دوره دوره عقب‌نشینی بود. این تحول فراگرفتن اسلوب‌های نوین مبارزه را از ما تقاضا می‌نمود تا آن که نیروی خود را گرد آورده از نو در مقام مبارزه انقلابی آشکار برضد تزارسم برآئیم" (استالین، گزارش تندنویسی شده کنگره ۱۵، ص ۳۶۶-۳۶۷ سال ۱۹۳۵ چاپ روسی).

اثر نامبرده لنین در مورد جنبش دانشجویی به دوران شکست انقلاب ۱۹۰۵ برمی‌گردد که در سال ۱۹۰۸ به نگارش و ضعف مبارزان، فعالان و عقب‌نشینی جنبش کارگری بود. در این اثر لنین از هر حرکت "آکادمیک" (دانشگاهی) که بعد از دوران سکوت طولانی در حال نضج است و اساسا حرکتی برای سرنگونی رژیم تزار نبوده در حد کسب امتیازات از این رژیم می‌باشد به دفاع برمی‌خیزد و "چپ" روی دانشجویان سوسیال‌دموکرات را که تحلیل‌های خود را جدا از زمان و مکان طرح کرده‌اند خطا ارزیابی می‌نماید.

سازمان انقلابیون کمونیست حتی می‌خواهد با تحریف از نظریات لنین در سال‌های عقب‌نشینی جنبش انقلابی در روسیه یک پرچم برای مبارزه درونی در کنفدراسیون جهانی بدوزد که گویا باید مبارزه "صنفی" را به دور انداخت و فعالیت "سیاسی" کرد. این سازمان برای این جعل تاریخی از هیچ تحریفی رویگردان نشده است.

اشاره به چند نکته ضروری است. مترجم سازمان انقلابیون کمونیست واژه "دانشگاهی" و یا "دانشگاهیان" (Akademiker) (آکادمیسین) را در متن آثار لنین برای مقاصد خاص خود به معنی "صنفی" برگردانده که نه تنها با متن نظریات لنین در تناقض است، بلکه با مضمون گفتار لنین و مفهوم صنفی که ما در بالا به آن اشاره کردیم نیز همخوانی ندارد. واژه "صنفی" به مفهومی که این تشکل در درون کنفدراسیون به کار می‌برد و آن را مترادف با "ارتجاعی"، "سازشکارانه" می‌داند، در فرهنگ مارکسیستی وجود ندارد. آنها در واقع مبارزه در هر سازمان حرفه‌ای برای خواست‌های مشخص آن سازمان را ارتجاعی ارزیابی می‌کنند زیرا گویا این سازمان "صنفی" مسئله کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار نداده است.

سازمان انقلابیون کمونیست از واژه متداول "سیاستمداران" (Politiker) که ما هر روز در اخبار و مطبوعات با آن روبرو هستیم و بیش‌تر به فعالان احزاب و یا دولت‌مردان اطلاق می‌شود، در کار ترجمه فرصت‌طلبانه خود، واژه "سیاسی‌کاران" را اختراع کرده تا بتواند این دو واژه نامبرده را در مقابل عبارت "صنفیون" و "سیاسیون" قرار دهد و نتایج دلخواه خود را از آن بگیرد. آنها این واژه‌ها را بر اساس مصالح سیاسی خودشان ترجمه و اختراع کرده‌اند تا به زور و اجبار به "اوضاع روز کنفدراسیون" بخوراند.

دوم اینکه در سال ۱۹۰۸ انقلاب دموکراتیک روسیه با شکست روبرو شده بود و روحیه یاس و سرخوردگی در همه جا به چشم می‌خورد. در این شرایط لنین با الهام از اصول دیالکتیک به جنبش

دانشجویی برخورد دیگری دارد تا در شرایطی که اعتلاء انقلابی جنبش کارگران در جریان بوده و توده میلیونی به خیابان‌ها برای تغییر رژیم آمده‌اند. سازمان انقلابیون کمونیست با اتکاء به نظر لنین که آنرا در اکتبر سال ۱۹۰۸ میلادی منتشر کرده است، می‌آورد:

سند شماره ۲۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"مقاله زیر را لنین در پاسخ بنامه یکی از فعالین کمیته حزب سوسیال دمکرات روسیه - در سال ۱۹۰۸ - نوشت در آن زمان مبارزه دانشجویی علیه سیاست فرهنگی ارتجاعی رژیم استبداد تزار و وزیر فرهنگ وقت (شوارتس) صورت می‌گرفت. آن سیاست عبارت بود از سرکوب جنبش و از میان بردن موفقیت‌های دانشجویان که پس از انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه به دست آمده بود.

جنبش دانشجویی روسیه تحت رهبری شورای مشترک دانشجویان که دانشجویان سوسیال دمکرات (حزب لنین) در آن نقش مهمی داشتند قرار داشت. این شورا همیشه خواست دانشجویان را منعکس نمی‌کرد. مثلاً در ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۸ مجمع عمومی دانشجویان دانشگاه سن پترزبورگ (لنینگراد) طی قطعنامه‌ای از همه دانشجویان خواست علیه سیاست دولت در زمینه تعلیمات عالیّه اعتراض نمایند و در سراسر روسیه یک اعتصاب عمومی بر پا کنند. اما شورای مشترک دانشجویان سن پترزبورگ این قطع‌نامه را نپذیرفت و به عوض خود طی اعلامیه‌ای خطاب به (جامعه دانشجویان) از نیاز دفاع از آموزش و فرهنگ سخن گفت.

در مسکو گروهی از دانشجویان سوسیال دمکرات موضعی نادرست علیه اعتصاب اختیار کردند و اعلام داشتند که چنین اعتصابی باید ماهیت سیاسی داشته باشد. و نه تنها صنفی.

لنین در مقاله زیر انتقاد خود را متوجه این موضع ساخته است. چاپ این مقاله در اینجا به این معنی نیست که معتقد به تقلید مکانیکی هستیم، بلکه با توجه به شرایط عمومی امروز میهن ما با اوضاع و احوال آنروز روسیه تزاری (سلطنت استبدادی) معتقدیم در حد مسائل عمومی و شیوه برخورد (تاکتیک) در امور

دانشجویی می‌توان از تحلیل لنین درس گرفت. مقاله این امید بفراسی برگردانده
شده و چاپ می‌گردد."

سازمان انقلابیون کمونیست می‌خواهد تنها با تکیه بر عبارت "روسیه تزاری (سلطنت استبدادی)" که
در آثار لنین آمده است برای شرایط ایران که در آن سلطنت استبدادی محمدرضا شاه حاکم است
"درس" بگیرد. انتشار این سند در دوران اختلافات درونی کنفدراسیون جهانی به شدت بی‌معناست و
تنها برای ایجاد آشفته‌فکری در میان روشنفکران با توسل به جعلیات تنظیم شده است تا از نام لنین و
"استبداد محمدرضا شاهی"، و عباراتی نظیر "صنفی"، "خالصا صنفی"، "صنفیون"، "سیاسی"،
"سیاسیون" به نتایج بی‌سر و ته سازمان انقلابیون کمونیست در مورد درک نادرستش از خط‌مشی
"نوین" کنفدراسیون جهانی برسد.

لنین در آن دوران آورده است: (مراجعة کنید به ترجمه صحیح این اثر در اسناد.
سند شماره ۲۰ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم ترجمه صحیح اثر لنین از متن آلمان (جنبش دانشجویی
و اوضاع سیاسی کنونی)

"دانشجویان سوسیال‌دمکرات حق ندارند به هیچ‌وجه از انجام چنین وظیفه‌ای
هر اندازه هم که در شرایط کنونی این کار مشکل باشد، هر اندازه هم که این یا آن
مُبلغ در این یا آن دانشگاه، در این یا آن عرصه و گردهم‌آئی‌ها و غیره با عدم
موفقیت روبرو شوند، شانه خالی کنند، ما به آنها می‌گوئیم: به در بکوبید برایتان
گشوده می‌شود! مبارزه تهبیجی سیاسی هرگز بیهوده نبوده است. میزان موفقیتش
فقط این نیست که آیا ما همین جا و با یک ضربه در کسب اکثریت، یا نیل به یک
هم‌آهنگی برای یک عملیات سیاسی، موفق شده‌ایم یا خیر. ممکن است ما با یک
ضربه به آن دست پیدا نکنیم؛ ولی برای این منظور آری ما یک حزب پرولتری
سازمانیافته هستیم تا در اثر شکست‌های موقت نگذاریم یاس بر ما غلبه کند بلکه
کارمان را حتی در تحت سخت‌ترین شرایط با سماجت، با استواری و پی‌گیری ادامه
دهیم."

در اینجا لنین از حزب سازمانیافته کمونیستی صحبت می‌کند که باید نقش مترقی و انقلابی در مجموعه جنبش "آکادمیک" بازی کند و در تبلیغات خود این آگاهی را در میان دانشجویان با کار تبلیغاتی و تهییجی ایجاد کند که به اجتناب‌ناپذیری سرنگونی تزارسم برای یک جامعه نوین دموکراتیک تکیه کند.

در ادامه سند سازمان انقلابیون کمونیست به نقل از لنین می‌آید: (این ترجمه بسیار نادقیق و حتی اشتباه است)

سند شماره ۲۱ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"ممکن است که همه اینها یکباره به دست نیابند. اما درست بهمین دلیل است که ما حزب پرولتری ارگانیزه هستیم. یعنی در اثر یک ناکامی موقت مایوس نمی‌شویم و سرسختانه و بدون وقفه کارمان را به پیش می‌بریم - حتی در سخت‌ترین اوضاع و احوال.

عریضه شورای مشترک دانشجویان سن پترزبورگ را که در زیر (در روزنامه پرولتری - مترجم) درج می‌کنیم نشان می‌دهد که فعال‌ترین دانشجویان لجوجانه به اهداف خالصا صنفی می‌چسبند و هنوز به ساز (حزب) کادت - اکتوبریست‌ها می‌رقصند و این در زمانی صورت می‌گیرد که مطبوعات حزب کادت و اکتوبریست‌ها با اعتصاب برخورد می‌کنند و می‌کوشند اثبات کنند که این اعتصاب در اوج مبارزه اقدامی است مضر و جنایتکارانه و غیره. ما نمی‌توانیم از تصمیمی که کمیته حزبی ما در سن پترزبورگ به شورای مشترک دانشجویان ارائه داده است خرسند نباشیم.

ظاهراً ضربات شلاق آقای شوارتس کافی نبود که دانشجویان امروزی را از "صنفیون" به "سیاسیون" تغییر دهد. هنوز لازمست که اینان زیر تازیانه وکیل باشی "صد سیاه" به مثابه کادرهای جدید تحت تعلیم کامل انقلابی قرار گیرند. این کادرها که تحت سیاست ستولیین با هر قدم ضدانقلابی تربیت می‌شوند باید مورد توجه دائم ما سوسیال‌دمکرات‌ها باشند که اجتناب‌ناپذیر بودن تضادهای بعدی بین بورژوادمکراسی (که اکنون با دومای اکتوبریست صد سیاه متحد شده است) و اتوکراسی را در سطح کشوری به وضوح نمی‌بینیم.

آری سطح کشوری، زیرا ضد انقلاب "صد سیاه" که دست انداز کار به عقب باز گرداندن روسیه است نه تنها در میان انقلابیون انقلابی جدیدی آبدیده می‌سازد، بلکه به طور اجتناب ناپذیری نیز جنبش غیرپرولتاری یعنی بورژوا دمکراتیک به وجود خواهد آورد (البته مقصود این نیست که همه اپوزیسیون در این مبارزه شرکت خواهد جست، بلکه شرکت وسیع از جانب عناصر برآستی دمکرات بورژوازی و خرده‌بورژوازی - یعنی آنانکه قادر به مبارزه‌اند - خواهد بود).

آغاز یک مبارزه توده‌ای دانشجویی در سال ۱۹۰۸ در روسیه نشانه یک حرکت سیاسی است، نشانه‌ایست از اوضاع و احوال زائیده ضد انقلاب.

هزاران و میلیون‌ها پیوند دانشجویان جوان را با طبقه متوسط بورژوازی تحتانی، کارمندان جز، برخی اقشار روستائی و علما و غیره مرتبط می‌سازد.

اگر در بهار ۱۹۰۸ کوشش می‌شد (جامعه ازووبودژنیه) که کمی به سمت چپ از اتحادیه ملاکان برهبری پیترسترووه تمایل داشت تجدید حیات کند، اگر در پائیز توده دانشجویان، که از همه به بورژوازی دمکراتیک نزدیک‌تر است، شروع می‌کند به تحریک شدن، اگر اوباشان با کینه ده چندان در مدارس شروع به حمله به انقلاب نموده اند، اگر استادان لیبرال و رهبران کادت در باره‌ی اعتصاب‌های بی‌موقع و خطرناک و منحوس غرولند و شیون پیا می‌کنند، اعتصاب‌هایی که مذاق اکتوبریست‌های عزیز خوش نمی‌آید یا توی ذوق اکتوبریست‌های صاحب قدرت می‌زند این بدان معنی است که باروت جدیدی در بشکه باروت انباشتن آغازیده است و این بدان معنی است که واکنش علیه ارتجاع تنها در میان دانشجویان آغاز نشده است.

این آغاز هر چقدر ضعیف و جنینی باشد، حزب طبقه کارگر باید از آن استفاده کند و چنین هم خواهد کرد. تا قبل از انقلاب (۱۹۰۵) ما قادر بودیم سال‌ها و دهه‌ها شعارهای انقلابی خود را نخست بگروه‌های مطالعه، سپس به میان توده‌های کارگری و بعد به خیابان‌ها و سنگرها (باریکادها) ببریم. و اکنون نیز باید قادر باشیم نخست در درجه اول آنچه را که وظیفه کنونی ماست و بدون آن سخن در باره‌ی عمل هم‌آهنگ حرف تهی خواهد بود - یعنی وظیفه ساختمان یک سازمان قوی پرولتاری انجام دهیم و هر جا که قدم می‌گذاریم شعارهای انقلابی آنرا از طریق

اُژیتاسیون سیاسی در میان توده‌ها ببریم. پرولتاریا در مبارزه عقب نخواهد ماند. پرولتاریا غالباً در سخرانی‌های ضیافتی در اتحادیه دانشجویی در چهار دیواری دانشگاه و از تریبون‌های انجمن‌های انتخابی نشان پیروزی را تقدیم دمکرات‌های بورژوا می‌کند. لیکن در مبارزه جدی و عظیم انقلابی توده‌ها این نشان را از کف نداده و نخواهد داد.

اوضاع و احوالی که بتواند این مبارزه را به اوج برساند به آن آسانی و سرعتی که برخی از ما امید داریم رشد نمی‌یابند. اما آن اوضاع و احوال بدون وقفه همواره در حال رشد و تکامل اند. این آغاز کوچک یک تضاد کوچک صنفی آغاز بزرگی است زیرا بعد آن - اگر امروز نباشد فردا، یا فردا نباشد، پس فردا - به دنبال آن حوادث بزرگ‌تر رخ خواهد داد.

و-۱- لنین

به نقل از صفحات ۲۱۹ - ۲۱۳- جلد پانزدهم از مجموعه آثار - چاپ مسکو -

" ۱۹۶۳"

لنین در متن درست برگردان شده اثرش که قابل استناد است، می‌آورد:
سند شماره ۲۰ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم ترجمه صحیح اثر لنین از متن آلمان (جنبش دانشجویی و اوضاع سیاسی کنونی)

"این طور که معلوم است این پرسش این جا و آن جا توسط دانشجویان سوسیال‌دمکرات مطرح می‌شود. به هر حال، هیئت تحریریه ما نامه‌ای از یک گروه از دانشجویان سوسیال‌دمکرات دریافت کرده است، که از جمله می‌گوید:

«در سیزدهم سپتامبر جلسه‌ای از دانشجویان دانشگاه سن پترزبورگ تصمیم گرفت که جامعه دانشجویی را به یک اعتصاب عمومی دانشجویی در سراسر روسیه فرا بخواند، انگیزه‌ای که برای این خواست آورده شد تاکتیک‌های تعرضی شوارتر بود. پلاتفرم این اعتصاب دارای خصلت آکادمیک است، و گردهم‌آئی حتی از «تخستین قدم‌های» شورا‌های اساتید در مسکو و سن پترزبورگ در مبارزه برای

خودمختاری استقبال می‌کند. ما [نویسندگان سوسیال‌دموکرات نامه] از پلاتفرم آکادمیکی که جلسه سن پترزبورگ ارائه داد سر در نمی‌آوریم و آن را در شرایط حاضر برای اتحاد جامعه دانشجویی برای یک مبارزه موثر مستمر غیرقابل قبول و نامناسب می‌دانیم. ما اقدام جامعه دانشجویی را تنها در هم‌آهنگی با اقدام عمومی سیاسی می‌دانیم و نه فقط به عنوان یک اقدام منزوی. عواملی که قادر به متحد کردن دانشجویان باشند وجود ندارند. از این جهت ما مخالف اقدام آکادمیک هستیم»

خطایی که نویسندگان این نامه مرتکب می‌شوند، از آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد، اهمیت سیاسی بسیار بزرگ‌تری دارد، زیرا استدلال آنها، موضوعی را لمس می‌کند که به نحو غیرقابل مقایسه‌ای گسترده‌تر و مهم‌تر از مسأله شرکت در این اعتصاب است.

«ما فعالیت جامعه دانشجویی را تنها در هم‌آهنگی با فعالیت عمومی سیاسی می‌دانیم ... از این جهت ما مخالف عملیات آکادمیک هستیم».

چنین استدلالی از ریشه غلط است. شعار انقلابی - مبنی بر تلاش سیاسی برای فعالیت هم‌آهنگ دانشجویان با پرولتاریا و غیره - در اینجا از یک رهنمود زنده برای پیش‌بردن یک نبرد دائمی گسترده‌تر و همه‌جانبه‌ی تهییجی، به یک جزم بی‌جانی تبدیل می‌شود که به مراحل گوناگون اشکال متفاوت جنبش به صورت مکانیکی وفق داده شود. کفایت نمی‌کند که اقدام هم‌آهنگ سیاسی را فقط اعلام کنیم تا "حرف آخر" آموزش انقلاب را بیان کرده باشیم. آدم باید درک کند که برای یک اقدام سیاسی به تهییج دست بزند و برای این منظور از همه امکانات، از همه شرایط و مقدم بر همه از هر کشمکش بزرگ مربوط به توده‌ها با این یا آن هسته پیشرفته علیه خودکامگی، استفاده کند. طبیعتاً هدف این نیست که هر جنبش دانشجویی را از قبل اجباراً به "مراحل" تقسیم کنیم و از ترس روی‌آوری "بی‌موقع" به سیاست و غیره مواظب باشیم که این مراحل دقیقاً پیموده شوند. چنین برداشتی فضل‌فروشی

بسیار مضر می‌باشد و فقط منجر به سیاست اپورتونیستی می‌شود. عکس آن نیز در عین حال به همان اندازه مضر است، برای نمونه به این صورت که آدم وضعیت واقعی و شرایط واقعا موجود جنبش توده‌ای را به حساب نیآورد به این علت که شعاری را به نادرستی به مفهومی لایتغیر درک کرده است: چنین استفاده‌ای از شعار لاجرم به عبارت‌پردازی انقلابی بدل می‌گردد.

ممکن است شرایطی پیش بیاید که یک جنبش آکادمیک سطح یک جنبش سیاسی را پایین آورده، یا تکه پاره نموده و یا آن را به انحراف بکشاند - در چنین شرایطی طبیعتا گروه‌های دانشجویی سوسیال‌دمکرات موظفند آژیتاسیون خویش را علیه چنین جنبشی متمرکز کنند. اما هر کسی می‌تواند ببیند که شرایط عینی سیاسی در حال حاضر متفاوت است: جنبش آکادمیک به معنی اَغاز یک جنبش در میان «نسل» جدید جوانانی است که تحصیل می‌کنند، نسلی که کمابیش به مقیاسی کوچکی به خودمختاری عادت کرده است، و این جنبش در زمانی راه می‌افتد که سایر اشکال مبارزه توده‌ای موجود نیستند، در زمانی که آرامش برقرار است، و توده‌های عظیم مردم هنوز با سکوت، با تمرکز و به آهستگی به هضم تجربه سه ساله انقلاب مشغولند.

در چنین شرایطی سوسیال‌دمکرات‌ها مرتکب خطای بزرگی می‌شدند اگر می‌خواستند مخالفت خودشان را «علیه یک اقدام آکادمیک» اعلام کنند. خیر، گروه‌های دانشجویان متعلق به حزب ما باید کلیه تلاش خود را صرف پشتیبانی، بهره‌برداری و گسترش این جنبش معطوف دارند. مانند هر پشتیبانی سوسیال‌دموکراسی از اشکال بدوی جنبش، باید این پشتیبانی نیز قبل از همه و اساسا در تاثیر گذاری ایدئولوژیک و سازمان‌یافته بر اقشار وسیعی باشد که در اثر این کشمکش‌ها به حرکت در آمده و در این شکل درگیری همواره نخستین تجربه خود را می‌آزمایند. زیرا زندگی جوانان دانشجویی که در طی دو سال اخیر به مدارس عالی وارد شده‌اند به طور نسبتا کامل از سیاست به دور بوده است. این جوانان نه تنها توسط اساتید وفادار به حکومت و مطبوعات دولتی بلکه حتی توسط اساتید لیبرال و تمامی حزب کادتها با روح تنگ‌نظرانه خودمختاریت آکادمیک تربیت شده‌اند. برای چنین جوانانی [غیر سیاسی و با روحیه خودمختاریت آکادمیک] یک اعتصاب

گسترده، صرفنظر از این که مبارزان به این امر آگاهند و یا نیستند، آغاز یک کشمکش سیاسی است (اگر این جوانان اساساً قادر به سازماندهی یک اعتصاب بزرگ باشند! ما باید برای یاری به آنها تمام سعی خود را به کار ببریم ولی طبیعتاً ما سوسیالیست‌ها نمی‌توانیم موفقیت یک جنبش بورژوائی را تضمین کنیم). وظیفه ما در این است که به توده معترضان "آکادمیک" اهمیت عینی این درگیری را توضیح دهیم، این اعتصاب را به یک حرکت آگاهانه سیاسی شکل دهیم، فعالیت‌های تهییجی گروه‌های دانشجویی سوسیال‌دموکرات را ده برابر کنیم و تمام این فعالیت‌ها را به سمتی سوق دهیم که آموزش انقلابی از تاریخ سه ساله انقلاب گرفته شود و اجتناب‌ناپذیری مبارزه نوین انقلابی درک گردد و شعار قدیمی ولی هنوز کاملاً به موقع سرنگونی حکومت مطلقه و فراخواندن مجلس موسسان مجدد به موضوع بحث و مرکز جاذبه تجمع سیاسی نسل نوین دموکراسی بدل گردد."

تمام این استنادات و سندسازی‌ها برای آن است که ثابت کنند که سازمان صنف دانشجویان نباید از خواست‌های صنف دانشجو حمایت کرده بلکه باید برای سرنگونی حکومت مطلقه مبارزه کند. به نظر آنها دفاع از خواست صنفی ارتجاعی بوده و باید امر کسب قدرت سیاسی را در برنامه کار جامعه دانشجویی قرار داد تا با صفوف مردم هم‌آهنگ شود. روشن است که این پرت و پلاگویی‌ها نظرات لنین نیست.

این نکات از این نظر طرح و مورد بررسی قرار گرفت تا خوانندگان متوجه شوند با چه ابزاری برای استقرار یک برنامه نادرست در مشی کنفدراسیون جهانی مبارزه می‌شد. خط میانه برای پیاده کردن نظریات نادرست خود ابائی نداشت با فضا سازی کاذب و "کمونیست" جلوه دادن خود تمام اوضاع مشخص زمان کنفدراسیون جهانی را وارونه جلوه دهد. توفان در چنین شرایطی با "چپ‌روی خطرناکی که کنفدراسیون جهانی را به اضمحلال نزدیک می‌کرد مبارزه کرد.

خط‌مشی چریکی و سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران)

اگر خوشبینانه در باره‌ی داوری آقای افشین متین نسبت به نظر سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌های ایران) به مسئله اختلافات بر سر چین برخورد کنیم و به خودمان بقبولانیم که وی دچار اشتباه شده و در نگارش و بررسی تاریخ سهل‌انگاری انجام داده است، ولی در مورد دفاع از خط‌مشی چریکی باید اعتراف کنیم که در مورد اتحادیه کمونیست‌های ایران حق با ایشان است.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان هرگز موافق نبود که نظریات و خط‌مشی چریکی به کنفدراسیون جهانی حقتنه شوند. این اقدامات در مغایرت کامل با منشور کنفدراسیون جهانی، با پراتیک آزموده و ماهیت مترقی و زنده وی قرار داشت. از نظر ما وظیفه کنفدراسیون جهانی دفاع از حقوق دموکراتیک چریک‌ها و همه مبارزان در ایران بود و در این رابطه باید از مبارزه با خفقان درون ایران و افشاء فقدان آزادی‌های دموکراتیک در میهن ما و نظایر آنها حمایت می‌گردید. توفان هرگز نمی‌توانست با تحمیل خط‌مشی چریکی به کنفدراسیون جهانی از جانب جبهه ملی ایران و یارانش موافقت کند و به مبلغ مشی انحرافی چریکی در ایران بدل شود. توفان مانند کوه در مقابل این مشی انحرافی که به احیاء حزب طبقه کارگر در ایران صدمه می‌زد، ایستاده بود و فقط از مضمون قهر انقلابی و آرمان‌پرستی این جوانان میهن‌پرست و انقلابی حمایت می‌کرد. راه این جوانان به ناکجا آباد بود. آنها می‌خواستند بدون دورنما با توسل به مبارزه مسلحانه انفرادی، شاه را سرنگون کنند و رویدادهای تحولات آتی را به امید خدا و در دست حوادث رها نمایند. آنها به آینده فکر نمی‌کردند، دورنما نداشتند، دنبال راه اندازی موتور کوچک بودند تا موتور بزرگ را که معلوم نبود کدام موتور مورد نظر است به کار اندازند، و ما دیدیم از این موتور بزرگ آقای خمینی بیرون درآمد و نه پرولتاریا.

هر جنبش انقلابی به تئوری انقلابی نیاز دارد، ولی چریک‌ها با سیاست "هدایت سیاست از طریق تفنگ" فریاد می‌زدند "تئوری بی تئوری"، "تئوری مال بروکرات‌هاست"، "آنها همه در مجموع هوادار عمل هستند و نه تئوری" و دیدیم که این "عمل" چه فاجعه‌ای در ایران به بار آورد که کسی هم حاضر نیست امروز پاسخگو بوده و مسئولیتش را بپذیرد. اتحادیه کمونیست‌های ایران از همین زمره سازمان‌ها بود که هم به نعل می‌زد و هم به میخ و به قول آقای متین "انعطاف" داشت. اتحادیه کمونیست‌ها چون خودش با تفکر چریکی کاستریستی و نفی حزب به وجود آمده بود و بر اساس همین تمایلات با یک گروه چریکی به نام "پویا" وحدت کرده بود، متأسفانه می‌خواست کنفدراسیون جهانی را

در جهات حمایت از مبارزه مسلحانه روشنفکران ایرانی تحت نظر خودش سوق دهد. مواضع آنها در این عرصه مماشات‌طلبانه و سازشکارانه بود. نظر آنها منطبق با نظریات جبهه ملی ایران قرار داشت و عملاً تا روز آخر به عنوان آلت فعل آنها رفتار کردند و ماهیت درگیری طبقاتی درون کنفدراسیون جهانی را نفهمیدند. درک آنها از مسایل، لویدین در میان خطوط بود. آنها می‌خواستند از کنفدراسیون جهانی یک تشکل "مارکسیست لیننیست" و مسلح بسازند و خطمشی چریکی تا حدودی وصف حال آنها نیز بود. هم منتقد بودند و هم مُبلغ. هم به انحرافات در درون کنفدراسیون جهانی میدان می‌دادند و هم پا پس می‌کشیدند، زیرا درک روشنی از سازمان توده‌ای صنف دانشجوی که ماهیتاً یک سازمان صنفی و حرفه‌ایست و نه یک حزب سیاسی نداشتند. آنها هم از اتحادیه و حزب حرف می‌زدند و هم از مبارزات مسلحانه چریکی و سرانجام نیز اتحادیه کمونیست‌های ایران با همین درک نوسانی در یک مبارزه مسلحانه چریکی انفرادی ماجراجویانه، بعد از مدت‌ها حمایت بی‌دریغ از جمهوری اسلامی و شخص آقای خمینی، به شورش تعدادی روشنفکر مستاصل در شهر آمل دست زد که همه آنها آماج گلوله پاسداران قرار گرفتند و نابود شدند و باقیمانده‌های این خطمشی در اکثریت قریب به اتفاق خود در مقابل دادگاه "انقلاب" اسلامی قرار گرفته از اعمالشان اظهار ندامت کرده و متاسفانه تیرباران شدند. از برخی از کادرهای آنها حتی در حمایت ضمنی از رژیم جمهوری اسلامی در دادگاه سران حزب توده استفاده کردند که وظیفه "مبارزه ایدئولوژیک"، مشاوره به جمهوری اسلامی را برای مبارزه با رویزیونیست‌های حزب توده ایران به دوش کشیدند و تا توانستند به گذشته "اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران" در کنار دشمنان انقلاب تاختند. این نمونه‌ی بی‌سابقه، یک اقدام ننگین در همدستی با دشمن مشترک بود. دادگاه‌های نظامی از زمان گذشته همواره صحنه مبارزه با رژیم‌های حاکم بوده‌اند و نه تسویه حساب با سایر نیروهای در بند به عنوان وکیل مدافع هیئت حاکمه. سخنان آقای متین که در نقل قول بالا آمده است:

"... با نفوذترین جناح آن در اواسط دهه‌های ۱۹۷۰، هواداران اتحادیه کمونیست‌ها، یا یعنی به اصطلاح خط میانه بود که مواضعش در قبال چین و جنبش چریکی در ایران به مراتب انعطاف پذیرتر از سازمان انقلابی و توفان بود." (تکیه از توفان) (کتاب "کنفدراسیون تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ۵۷-۱۳۳۲" نویسنده افشین متین - ص ۳۶۵).

این سخنان همانگونه که در مورد پذیرش تئوری "سه دنیا" و برخورد به چین توده‌ای نشان دادیم، جعل محض بود و هست و از یک تاریخ‌نگار با مسئولیت بعید به نظر می‌آید که چنین مطالبی را بر قلم جاری کند. این ادعاهای خلاف واقع طبیعتاً ارزش کار تاریخ‌نویس را کاهش می‌دهد و اعتبارش را از بین می‌برد. در مورد **انعطاف‌پذیری** اتحادیه کمونیست‌ها در برخورد به مسئله خطامشی چریکی در کنفدراسیون جهانی نیز تشریح کافی نشده و دقت کافی به کار نرفته است.

در بدو پیدایش گروه‌های چریکی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان نه تنها مقالاتی در افشاء این خطامشی نوشت، بلکه نشریه‌ای نیز به نام "روشنفکران، حزب، مبارزه مسلحانه" در تاریخ ۱۳۵۲ منتشر ساخت. در همان زمان گروه "کارگر" در نشریه "کارگر" متعلق به یک بخش از منشعبان جبهه ملی ایران، با گرایش "چپ"، مقاله‌ای انتقادی در افشاء مشی چریکی نوشته بود. سازمان انقلابیون کمونیست این مقاله را بهانه‌ای قرار داد تا با تمرکز بر نظریات و نوع تحلیل نشریه "کارگر" به خطامشی چریکی برخورد انتقادی نماید. حتی این سازمان در سال ۱۳۵۳ یک سال بعد از اعلام نظر سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان، نشریه‌ای در رد نظریات چریک‌ها به قلم سیامک زعیم منتشر ساخت. در برخورد به مسئله خطامشی چریکی نیز اتحادیه کمونیست‌ها همان بیماری سنتی خویش را که از هر دری سخنی می‌گفت و محض احتیاط همه طرف‌ها را داشت به دوش خویش حمل می‌کرد. همانگونه که در قبل بیان کردیم از نظر تاریخی، اتحادیه کمونیست‌ها چون خودش با تفکر چریکی کاستریستی و نفی حزب به وجود آمده بود و بر اساس همین تمایلات با یک گروه چریکی به نام گروه "پویا" در عراق که بخشی از گروه فلسطین بود، در قالب اتحادیه کمونیست‌های ایران، وحدت کرده بود، نمی‌توانست به صورت ریشه‌ای از خطامشی چریکی و توسل به مبارزه مسلحانه‌ی بدون حزب ببرد. این سازمان همان خط میانه را در مورد برخورد به مبارزات چریکی ادامه داد. این سازمان متأسفانه می‌خواست کنفدراسیون جهانی را در جهات حمایت از مبارزه مسلحانه انفرادی روشنفکران ایرانی سوق دهد. مواضع آنها در این عرصه همواره مماشات‌طلبانه و سازشکارانه بود و حاضر نبودند به تمایلات جبهه ملی ایران برای منحرف کردن کنفدراسیون جهانی لگام زنند. آنها عملاً تا روز آخر به عنوان آلت فعل جبهه ملی ایران در خدمت مطامع سوسیال‌امپریالیسم شوروی و حزب توده ایران رفتار کردند و ماهیت درگیری طبقاتی درون کنفدراسیون را نفهمیدند.

• برای درک مواضع این سازمان در برخورد به خطامشی چریکی و مواضع نوسانی و مشوب کننده آنها در کنفدراسیون جهانی خوب است برای فهم مطلب به این پدیده از نقطه نظر سیر تکامل تاریخی آن،

به مسئله وحدت گروه چریکی "پویا" با سازمان انقلابیون کمونیست و نتایج این وحدت و پا در هوایی آن برخورد کنیم.

گروه "پویا" دو سال بعد از انتشارات انتقادی در برخورد به خطمشی چریکی توسط سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان، گروه نشریه "کارگر"، حزب توده ایران، سازمان انقلابیون کمونیست و حتی خود اتحادیه کمونیست‌های ایران، جزوهای منتشر کرده که ما در زیر تا جای لازم که مربوط به موضوع کنونی انتشار تاریخ سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان و کنفدراسیون جهانی است به آن برخورد می‌کنیم. شما می‌بینید که نظریات این دوستان حتی بعد از این مدت طولانی تا به چه حد هنوز انحرافی و التقاطی است و همین درک التقاطی مبنای وحدتی در اتحادیه کمونیست‌ها شده است که دودش به چشم بسیاری از جانب‌باختگان رفته ولی در عوض عطش دل‌تئوری "من اول" را در درون این سازمان برطرف کرده است.

نظریات کاستریستی "اتحادیه کمونیست‌های ایران" عود می‌کند

سخنی با پویندگان انقلاب ایران (انتقادی بر مشی چریکی)

پویا

در تابستان ۱۳۵۴ گروه "پویا" نشریه‌ای تحت عنوان "سخنی با پویندگان انقلاب ایران (انتقادی بر مشی چریکی)" از طریق سازمان انقلابیون کمونیست منتشر کرد. گروه "پویا" گروهی با درک چریکی بود که برای آموزش مبارزه مسلحانه به مبارزه مبارزان فلسطینی تاسی جسته و مبارزه مسلحانه را تقدیس می‌کرد. در آن زمان درک عمومی چریک‌ها و پیروان راه قهرآمیز مبارزه این بود که مبارزه قهرآمیز یعنی توسل به اسلحه. این جوانان تنها یک شکل معین از مبارزه قهرآمیز را عمده می‌کردند. آنها درک نمی‌کردند آنچه به عنوان بدیل مبارزه مسالمت‌آمیز به مفهوم رویزیونیستی سازش طبقاتی مطرح است، نه الزاما توسل به اسلحه و مبارزه مسلحانه، بلکه اعتقاد به قهر طبقاتی انقلابی است. مبارزه قهرآمیز اشکال گوناگون دارد و مبارزه مسلحانه تنها شکلی از این مبارزه قهرآمیز است. این است که اختلافاتی که از نظر ایدئولوژیک با رویزیونیسم در آن زمان وجود داشت در دو جبهه در جریان بود. نخست میان کسانی که به راه مسالمت‌آمیز "انقلاب" چسبیده بودند و مبارزه قهرآمیز را به عنوان مبارزه قطعی برای تعیین سرنوشت مبارزه طبقاتی نفی می‌کردند، و دوم علیه کسانی که به مبارزه قهرآمیز اعتقاد داشتند، قهر را مامای جامعه کهن دانسته و رفرمیسم را مردود می‌شناختند و در بهترین حالت رفرم را محصول فرعی انقلاب ارزیابی می‌نمودند. در جبهه دوم، مبارزه سختی میان مارکسیسم لنینیسم و رویزیونیسم "چپ" در جریان بود. رویزیونیست "چپ" در واقع واکنش "چپ" روانه و ماجراجویانه جوانان انقلابی بود که با اعتقاد به قهر انقلابی آن قهر را به جنگ تن به تن و غیرطبقاتی بدل کرده و می‌خواستند با اقدامات منفرد مسلحانه و تروریستی به اهداف خود تحقق بخشند. این جوانان انقلابی تنها یکی از اشکال مبارزه قهرآمیز را عمده می‌کردند و آن را در تحت هر شرایطی به

کار می‌بردند و حتی آن را از رهبری سیاسی مهم‌تر می‌دانستند. به نظر آنها مبارزه قهرآمیز همان مبارزه مسلحانه بود. مخالفان مارکسیست لنینیست این نظریاتِ رویزیونیستی، مبارزه قهرآمیز را تنها به یک شکل خاص منحصر نمی‌کردند. یک اعتصاب عمومی سیاسی و یا یک تظاهرات عظیم توده‌ای هم یک مبارزه قهرآمیز محسوب می‌شد که بسیار کارآتر از مبارزه منفرد روشنفکران بود. نیروی نهفته توده‌های میلیونی مردم که به خیابان‌ها می‌آمدند بزرگ‌ترین هیبت را داشته، نماد نیروی سرشار خلق بود و مبارزه مسلحانه پاره‌ای روشنفکران انقلابی در قبال این سیل عظیم مبارزه توده‌ای بسیار حقیر جلوه می‌کرد. گروه "پویا" که یک گروه چریکی بود با سازمان انقلابیون کمونیست وحدت کرد و اتحادیه کمونیست‌های ایران را به وجود آورد. نگاهی به انتقادنامه توجیه‌گرایانه این گروه نشان می‌دهد که چگونه با عدم درک از مارکسیسم لنینیسم و مبارزه طبقاتی، هسته اولیه مشی چریکی و مبارزه مسلحانه چریکی در کنار مبارزه توده‌ای!!!!؟؟ را در خود حفظ کردند و همین خط را به میان اتحادیه کمونیست‌های ایران بردند. در این اتحادیه با سابقه تفکر کاستریستی زمین مناسبی برای باروری و "چپ" روی این خط پدید آمد. حال به استدلالات این انقلابیون توجه کنید.

سند شماره ۲۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"رفتن چه‌گوارا از کوبا به بلوی و به راه انداختن یک جریان چریکی دیگر در آنجا، رفتن دبره، روشنفکر اروپائی به آمریکای لاتین و روشن شدن آتش عملیات پارتیزانی فدائیان فلسطین در بیخ گوشمان، اینها همه مرتب تنور ما را داغ داغ‌تر می‌کرد. ایمان به مبارزه مسلحانه منفرد با شعارهای رمانتیک دلچسبی که برای ما روشنفکران عجول داشت به صورت جزمی تغییر ناپذیر درآمد. و می‌توانیم بگوئیم این بادی بود که تقریباً بر همگان وزید. کسانی که در این دوره با مبارزه مسلحانه منفرد، جنگ چریکی و کانون شورشی مخالف باشند، نسبتاً کم بودند - اما به هر صورت بودند - چیزی که دیگر هیچ کس جرات نداشت از آن صحبت کند، خط‌مشی رفرمیستی حزب توده ایران بود. مبارزه پارلمانتاریستی مورد لعن و نفرین عام و خاص بود و همه بدون استثناء از مبارزه مسلحانه حرف می‌زدند، اما با تفاوت‌هایی.

در این دوره سه نفر نظر بر سرچگونگی برپا کردن مبارزه مسلحانه بین انقلابیون وجود داشت:

۱ - بخشی می‌گفتند باید کار سیاسی صورت گیرد، باید مردم آگاه و آماده شوند و برخیزند آنوقت مبارزه مسلحانه توده‌های مردم، ایران را تواند آزاد کرد."

...

صمیمیت کمونیستی در یک انتقاد از خود ايجاب می‌کند که انسان کمونیست حقایق را به مردم بگوید. عبارت زیرین بیان یک انتقاد صمیمانه نیست:

"ایمان به مبارزه مسلحانه منفرد با شعارهای رمانتیکی دلچسبی که برای ما روشنفکران عجول داشت به صورت جزمی تغییر ناپذیر درآمد. و می‌توانیم بگوئیم این بادی بود که تقریباً بر همگان وزید."

حال چرا این عبارت صمیمانه و این ارزیابی واقعینانه نیست.^{۱۸}

واقعیت این است که مارکسیست‌لینیست‌ها در مقابل این باد ایستادند و سیل شعارهای رمانتیک و اتهامات ساختگی از جانب "چپ" روها که حتی کنفدراسیون جهانی را به نابودی کشاندند در اعتقاد راسخ آنها به نادرستی خط‌مشی چریکی تغییری نداد. این ادعای گروه "پویا" که باد همه روشنفکران را در بر گرفت و با خود برد قیاس به نفس مبالغه‌آمیز است. این باد فقط خرده‌بورژواهای روشنفکر را با

^{۱۸} - اتحادیه کمونیست‌های ایران بعد از راست‌روی در بدو انقلاب ایران و حمایت از سرکوب و استبداد خمینی که وی را با درک و تحلیل نادرست از گذشته جنبش کمونیستی ایران، مصدق ایران تلقی می‌کرد با عجز تمام در مقابل کوهی از اشتباهات خویش قرار گرفت که نمی‌توانست پاسخی برای این نظریات برای اعضاء و هواداران و اپوزیسیون انقلابی ایران بیابد. آنها بعد از شکست تحلیل‌ها و نظریاتشان، مصمم شدند با خون خود کفاره این معصیت سیاسی را بدهند تا به خیال خودشان فاجعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تکرار نشود. آنها با همان درک چریکی و بی‌اعتمادی به مردم "به شکل مسلحانه به انتقاد از خود دست زدند" و از روی استیصال به ماجراجویی مسلحانه پناه بردند و به تقلید از چریک‌ها، به جنگل سرازیر گشتند و گروه سربداران را ایجاد کردند که تقریباً همه را به نابودی کشاندند. آنها کفاره راست‌روی‌های خویش را در زمان انقلاب با خون انقلابیون بی‌گناه پرداختند که قربانی ذهنیگری و انقلابی‌مابی رهبران‌شان شده بودند. رژیم جمهوری اسلامی حتی مخالفان این خط‌مشی ماجراجویانه در درون اتحادیه کمونیست‌های ایران را نیز به قتل رسانید. این شعارها و تاثیر "رمانتیکی مبارزه مسلحانه"، که در گفتار و انتقاد گروه پویا از آن ذکر به عمل آمده است این سازمان را بر باد داد. این انتقاد از خود گروه پویا که معلوم می‌شود سطحی و ظاهری بوده است سال‌ها قبل از به جنگل زدن سربداران منتشر شده بود. کسی که از مشی گذشته و نادرست خود صمیمانه و با درک کمونیستی انتقاد نکند مجدداً طبیعتاً به همان گرداب اشتباهات گذشته پرتاب می‌شود.

خود برد و بر زمین زد. مارکسیست‌لنینیست‌ها و حتی رویونیست‌ها ولی هر کدام به دلایل طبقاتی خویش در مقابل این باد ایستادند. پس این ادعا که گویا مخالفی وجود نداشته است تا این رفقا را راهنمایی کند سراپا نادرست بوده و با واقعیات تاریخ ایران نمی‌خواند. سطح نازل تئوریک و افکار انقلابی خرده‌بورژوازی در تحت تاثیر فضای حاکم جهانی و خیانت رویونیسم، جوانان را به این بیراهه برد و حاضر نبودند به سخنان منطقی کسی گوش فرا دهند. صدها اثر ضدرویونیستی در آن زمان و در رد رویونیسم و خط‌مشی چریکی منتشر شده بود که گروه پویا به خود زحمت مطالعه آنها را نمی‌داد. حتی وحدت با سازمان انقلابیون کمونیست تنها به انحرافات بیش‌تر این سازمان کمک کرد تا رهایی گروه پویا از انحرافات "رمانتیک" خودش. سازمان انقلابیون کمونیست نیز حاضر بوده اعتقادات خویش را در راه ایجاد اتحادیه کمونیست‌های ایران قربانی کند تا در "رقابت کمونیستی" در اتحاد با گروه‌های داخل کشور از رقبای خود جلو افتد.

حال به تحلیل گروه پویا از شرایط آن روز توجه کنیم:

سند شماره ۲۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"۲ - بخشی می‌گفتند ما باید هم کار سیاسی و توده‌ای بکنیم و هم جنگ

چریکی و این دو در کنار هم سودمندند و تکمیل‌کننده همدیگر. باید توده‌ها را به

مبارزه بکشیم و اعتصاب و تظاهرات برپا کنیم و هم خودمان دست به عملیات

نظامی بزنیم"

....

التقاط فکری از همین جا روشن است. "هم کار سیاسی و توده‌ای بکنیم و هم

جنگ چریکی".

مبارزه سیاسی توده‌ای یک اقدامات طولانی با حوصله و راهبردی است. جنگ چریکی انفرادی و محدود به عملیات نظامی گذرا، تاکتیکی و در بهترین حالت می‌تواند در خدمت کار توده‌ای و سیاسی قرار گیرد و نه هم‌تراز با آن. هم این و هم آن وجود ندارد. خط‌مشی درست، کار توده‌ای سیاسی است، زیرا این توده هستند که باید در انقلاب اجتماعی شرکت کرده و سرنوشت خویش را در دست بگیرند و نه چریک‌ها که برای توده‌ها سرنوشت تعیین کنند و قیم آنها شوند و به عنوان آموزگار بزرگ برایشان تعیین تکلیف کرده، حقیرشان تصور کنند.

کار توده‌ای سیاسی به خانه‌های تیمی نیاز ندارد به حزب سیاسی سراسری با رهبری با درایت کمونیستی نیاز دارد. در اینجا باید میان حزبیت کمونیستی و خانه‌های تیمی و معجزه صدای فشنگ که گویا توده‌ها را از خواب بیدار می‌کند، انتخابی صورت گیرد. گروه "پویا" هنوز این تفاوت را نفهمیده است زیرا هم می‌خواهد "حزبی" شود و هم راه چریکی را تجلیل کرده و راه درست ارزیابی نماید. شتر سواری دولا دولا نمی‌شود. پس نتیجه می‌گیریم انتقاد از خود این گروه سطحی و بر اساس مصلحت زمان صورت گرفته است. حال به سایر تحلیل‌ها مراجعه کنیم:

سند شماره ۲۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

۳ - بخش آخر کسانی بودند که هیچ انتقادی به مبارزه سیاسی، مبارزات توده و کار برای آگاه‌سازی و آماده‌سازی مردم نداشتند. حزب توده ده دوازده سال مردم را به خیابان‌ها کشید چه توانست بکند؟ باید ما انقلابیون مسلح شویم و جنگ را با دشمن آغاز کنیم. این بخش از هرگونه نزدیکی و مخلوط شدن با مبارزات توده پرهیز می‌کردند و خود را در خفا و به دور از مردم "می‌ساختند". رفقای چریک و مجاهد ما روی این خط بودند. و پیرامون خط دوم نیز بالاخره در عمل و در ادامه کار مجبور شدند بسیاری به اولی‌ها بپیوندند و معدودی به آخری‌ها، چرا که در شرایط کنونی وطن ما، در مورد دوره تدارک انقلاب، پیمودن چنان راهی - هم مبارزه چریکی کردن و هم مشی توده‌ای در پیش داشتن - امکان‌پذیر نبوده و نیست. به ناچار یک طرفش دیر یا زود قربانی طرف دیگر خواهد شد. و اصولاً این خط را باید یک خط تحولی، یک گذرگاه دانست برای عبور از مشی چریکی، به مشی توده‌ای. ما در گذشته شاهد عبور بسیاری از رفقا از این کانال بوده‌ایم و در آینده نیز خواهیم بود. معمولاً با گذشت زمان، افزایش تجربیات و رشد آگاهی مشی چریکی صرف به مشی مخلوط چریکی - توده‌ای تبدیل می‌شود و بالاخره، به مشی توده‌ای."

توجیه‌نمائی گروه "پویا" ناشی از آن است که آنها بعد از این همه تحولات، هنوز آمادگی آموزش ندارند. بیراهه چریکی راه تجربه اندوزی نیست تا از طریق تجربه کردن بی‌راهه به شاهراه هدایت شویم. بی‌راهه چریکی دشمنی با تئوری و کتاب است. برافراشتن پرچم شعار در مقابل شعور است. تمام تجربه غنی جنبش کمونیستی در نقد این بی‌راهه‌هاست. کمونیست‌ها از همان بدو پیدایش خویش بر ضد

تروریسم و آنارشیزم مبارزه کرده‌اند. مبارزه بلشویک‌ها بر ضد نارودنیک‌ها در روسیه تزاری یک جمع‌بندی تاریخی از این تجارب است. چریک‌ها چون با تئوری بیگانه بودند، به این تصور واهی دچار آمدند که مبارزه مسلحانه شفای تمام دردهای اجتماعی است، کتاب را به دور انداخته به تمسخر کمونیست‌ها پرداخته و دست به اسلحه بردند. آنها به جای پرورش مغز به پرورش بازو دست زدند، به جای آموزش آثار کمونیستی به آموزش اسلحه و تیراندازی متوسل شدند و طبیعتاً روشن بود که از تجربه نیاموزند. بی‌راهه جنگ چریکی شهری را نمی‌شود نیاز زمان به انجام خطا توجیه کرد. شما نظری به مذاکرات جانباخته حمید اشرف رهبر چریک‌های فدائی خلق با جانباخته تقی شهرام بیفکنید، از بی‌خبری و نادانی سیاسی و ایدئولوژیک این رهبران "کبیر" که باید خلق ایران را در انقلاب رهبری می‌کردند در حیرت می‌مانید. ولی چریک‌ها هنوز هم به جای انتقاد به این جانباختگان و رهبران "کبیر" از آنها به عنوان رهبران جنبش کمونیستی یاد می‌کنند رهبرانی که هیچ اثر آموزنده‌ای در جنبش از خودش باقی نگذاشته‌اند. حرکت چریکی قادر نیست نقدی کمونیستی به گذشته خویش بنماید که برای نسل آینده آموزنده باشد. "شخصیت" چریک از شخصیت انقلاب و مصالح آن مهم‌تر است.

آنها به بیان تاریخ نظریات خویش ادامه داده می‌آورند:

سند شماره ۲۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"رفقای ما نیز همانسان که گفتیم روی خط دوم بودند و می‌کوشیدند عمل

چریکی را با کار توده‌ای پیوند دهند."

گروه "پویا" اعتراف می‌کند که خودش جنگ مسلحانه گروه‌های منفرد جدا از توده را "به درستی" مکمل مبارزه توده‌ای می‌دانسته است که طبیعتاً این تئوری سراپا نادرست است. دو سیاست متناقض را در مقابل هم قرار دادن و از هر دو تجلیل کردن و هر دوی آنها را صحیح دانستن یک ارزیابی کمونیستی و صمیمانه نیست. یکی سیاستی با احساس نیاز به رهبری کمونیستی و حزبی و اعتقاد به نیروی عظیم توده و دیگری سیاستی در دشمنی با حزبی و اعتقاد به معجزه صدای بمب و گلوله روشنفکران و بی‌اعتمادی مطلق به توده مردم و غوطه ور شدن در خودبزرگ‌بینی روشنفکری است که مانند تضادی آشتی‌ناپذیر در مقابل هم قرار دارند. این دو مکمل هم نیستند. این دو نظریه قابل جمع با هم نیستند. این دو نظریه صد و هشتاد درجه با هم مغایرند. چریک ماهیتاً نمی‌تواند کار توده‌ای بکند و تمام تئوری‌بافی‌هایش نیز به خاطر دوری از تئوری و این امر بوده است که در میان توده‌ها نمی‌شود کار

کرد، به نظر چریک توده‌ها به افکار و آداب خرده‌بورژوازی فاسد گرفتار آمده‌اند که فقط با صدای بمب بیدار می‌گردند. مبارزه در بین توده‌ها برای چریک‌ها وقت تلف کردن بود. پس گروه پویا که به دنبال این تئوری‌های انحرافی رفت در واقع به راه نادرست می‌رفت و این آسمان و ریسمان‌بافی آنها نیز برای توجیه اشتباهات تئوریک و سیاسی آنها است و شایسته یک گروه کمونیستی نیست که مردم را به کژراهه بفرستد از ترس این که مبدا "شخصیت‌اش" جریحه‌دار بشود.

آنها در ادامه نظریات انحرافی خویش می‌آورند:

سند شماره ۲۲ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"ما در یک شرایط دشوار که پیکان شکست‌های گذشته نزدیک را هنوز در پهلوی داشتیم و دردش امان نمی‌داد که درست بیندیشیم، در دم طوفان پرتوانی که از آمریکای لاتین و نقطه ثقلش کوبا می‌وزید قرار گرفته بودیم و میراث بی‌مبالاتی‌های حزب توده، از فرهنگ انقلابی اصیل زمان جدایمان انداخته بود. بیراهه‌ای را به جای راه برگزیدیم و تاوانش را نیز طی این مدت دادیم. با احترام به خون رفقای شهیدمان با درس‌گیری از تجربیات گذشته خودمان و دیگران، با ایمان به قدرت تاریخ‌ساز خلق‌هایمان و با اتکاء به تنها ایدئولوژی رهائی‌بخش رنجبران جهان، مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه پرولتاریای انقلابی خود را از آلودگی‌های انحرافی برداشتم و راه را دریابیم.

پیروز باد رزم پرولتاریای ما"

پویا تابستان ۱۳۴۵"

گروه "پویا" به جای اینکه به خودش انتقاد کند که راه نادرستی را در پیش گرفته و این راه نادرست را به جوانان تجویز کرده است، گناه‌گزینیش راه نادرست خود را به گردن "درد پیکان شکست‌های گذشته" می‌اندازد. به این ترتیب لبه تیز اتهام را متوجه کسانی می‌سازد که از شکست‌های گذشته آموخته و به راه درست رفته‌اند و دانسته‌اند که شکست مادر پیروزی است. درد شکست‌ها در پهلوی، یکی را به بی‌راهه برده است و دیگری را به شاهراه حقیقت! عده‌ای به بی‌راهه رفته و مردم را گمراه کرده‌اند ولی آنقدر شهادت ندارند که این اشتباهات تاریخی و مخرب خود را بپذیرند و برعکس آنرا به مصداق "من آنم که رستم بود پهلوان" به گردن "بی‌مبالاتی‌های" حزب توده ایران می‌اندازند. چه خوب بود

که هر کس صمیمانه و شرافتمندانه اشتباهات خود را می‌پذیرفت و مسئولیت آن را نیز به گردن می‌گرفت و نه اینکه آنرا ناجوانمردانه به گردن دیگران بگذارد و مانند خرده‌بورژواها خود را قهرمان بی‌همتا جا بزنند. به دنبال کاستریسم و راه چریکی مبارزه مسلحانه رفتن و کادرها و جوانان را به کشتن دادن و حزبیت را آماج هجوم افکار خرده‌بورژوائی قرار دادن و پرولتاریا را به بی‌راه کشاندن، هرگز از دست‌آوردهای حزب توده ایران در دوره اول فعالیت‌های انقلابی این حزب نبوده است که منبع تجربه این روشنفکران بی‌خبر باشد. این خطاهای قابل اجتناب و نه مُقَدَّر، کار روشنفکران پرمعدا در دوران بروز رویزیونیسم بود. گروه "پویا" با ادعای بزرگ که می‌خواهد:

"با ایمان به قدرت تاریخ‌ساز خلق‌هایمان و با اتکاء به تنها ایدئولوژی

رهائی‌بخش رنجبران جهان، مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه پرولتاریای انقلابی خود را از آلودگی‌های انحرافی بزداثیم و راه را دریابیم."

به میدان آمد و گامی هم بعد از این "تجربه اندوزی از دردهای گذشته" برای افشاء رویزیونیسم حزب توده ایران، رویزیونیسم شوروی و چین برنداشت. تو گوئی رویزیونیسم حزب توده ایران از آلودگی‌های جنبش کمونیستی نبود.

این گروه با همین درک از مبارزه مسلحانه در تیرماه ۱۳۵۵ با "سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل)" وحدت کرد و در مهر ۱۳۵۵ نام مشترک خویش را "اتحادیه کمونیست‌های ایران" قرار دادند. آنها حزبیت را رد می‌کردند و در پی تجمع همه آن کسانی بودند که خود را کمونیست دانسته و حاضرند در یک اتحاد به دور هم جمع شوند. اتحادیه کمونیست‌های ایران خود مظهر مخالفت با حزب و حزبیت و عدم درک مارکس و مارکسیسم بود. آنها بیش‌تر محصول سازش و مصالحه گروه‌ها و فراقسیون‌های گوناگون بودند که بر سر بسیاری از مسایل سیاسی و ایدئولوژیک وحدت نظر نداشتند. این عدم وحدت نظر را در برخورد به تئوری "سه دنیا" در برخورد به تحمیل مشی چریکی به کنفدراسیون جهانی، در برخورد به ماجراجویی مسلحانه در آمل می‌شد دید. به همین جهت هم آنها همواره خط میانه بودند و نمی‌توانستند تصمیمات قاطع بگیرند.

بیان این سابقه امر برای ترسیم درست تاریخ کنفدراسیون جهانی دارای اهمیت علمی است زیرا سازمانی که سیاست نادرستی در برخورد به جمهوری توده‌ای چین، در برخورد به تئوری رویزیونیستی "سه دنیائی" داشت و خودش محصول ازدواج ناموفق و التقاطی حداقل دو جریان ناسازگار و نامتجانس

بود و مرز روشن میان سازمان حرفه‌ای و حزب سیاسی را مخدوش می‌کرد، طبیعتاً نمی‌توانست خط‌مشی دانشجویی صحیحی برای دانشجویان داشته باشد و با جدیت و اعتقاد از این خط‌مشی به دفاع برخیزد. اعتقادات سیاسی و ایدئولوژیک انحرافی این سازمان نتایج نامطلوب خویش را در کنفدراسیون جهانی داشت که با نوسانات این عده در عمل، سرنوشت اکثریت و اقلیت درون کنگره‌های کنفدراسیون جهانی تغییر می‌کرد.

یکی دیگر از گروه‌هایی که با این جمع همکاری نزدیک داشت بخشی از گروه "کادر"ها بود که خود این سازمان در مورد آنها چنین نوشته بود:

برخوردشان به گروه "کادر"ها

گروه‌های مخرب و سازمان برافکن به نام "کادر"ها به رهبری مهدی خانبابا تهرانی، عبدالمجید زربخش و فیروز فولادی با انشعاب از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران به وجود آمد. در مورد نقش مخرب این جریان چه در کنفدراسیون جهانی و چه در جنبش کمونیستی ایران هرچقدر گفته شود کم گفته شده است. سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل) که ناظر بر این انشعاب بود و در آن زمان تمایل فراوان به وحدت با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران از خود نشان می‌داد، فوراً در مورد این گروهک به نظردهی پرداخت.

سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل) در نشریه "کمونیست" شماره ۱ (سال یکم) در شهریور ماه ۱۳۴۹ در افشاء جریان مخربی به نام "کادر"ها که بعدها از متحدان "رزمنده" همین سازمان شد چنین نوشت: سند شماره ۲۳ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"تفرقه‌افکنان انحلال‌طلب همراه با نظرات سیاسی غلط خود، سبک کار ضد توده‌ای و اپورتونیستی‌ای در درون جنبش شیوع داده‌اند. آنها هیچ‌گونه مسئولیتی در برابر انقلاب ایران احساس نمی‌کنند. به جای طرح مسایل سیاسی مورد اختلاف خود در میان توده‌ها، به شیوه مبتذل پشت‌سر بدگوئی کردن، ایرادگیری و نق نق کردن و انتقام‌جویی نمودن می‌پردازند. آنها به جای فروتنی، خودستائی می‌کنند، و از بهتان زدن‌های بی‌اساس و شایعه‌سازی دریغ نمی‌نمایند. آنها از شیوه پلیسی لودادن افراد و مسایل درونی یک سازمان استفاده می‌کنند و از این رو نمی‌توان و نباید به ایشان اعتماد کرد."

نشریه حقیقت در شماره‌های بعدی خویش هرگز با گروه "کادر"ها برخورد نکرد، بلکه آنها را از متحدان "انقلابی" خود دانسته و در سازمان توده‌ای دانشجویی حتی با آنها وحدت کرد و از سبک کار لودان آنها مگر بعد از انشعاب خودشان از گروه "کادر"ها شکایتی نمی‌کرد و بر آن چشم می‌پوشید. اتحادیه کمونیست‌های ایران در واقع ملغمه‌ای از همه کسانی که خود را کمونیست می‌دانستند با حفظ نظرات کم و بیش گذشته خود از درون جبهه ملی ایران و "راه مصدقی‌ها" پدید آمد که نه تنها دوام نداشت، نه تنها به سردرگمی در درون خود این سازمان و جنبش کمونیستی دامن زد، سرانجام به بی‌راهه سربداران منجر شد و رهبران باقیمانده‌اش نیز یکی بعد از دیگری رنگ عوض کرده از گذشته خویش برائت جستند و یا مانند محمد امینی^{۱۹} مشهور به "ممد لنین" به مداح بزرگ دکتر مصدق و

^{۱۹} - آقای محمد امینی که از بستگان دکتر مصدق محسوب می‌شد، پدرش شهردار زمان ایشان بود. کینه وی نسبت به دوران فعالیت انقلابی حزب توده ایران که آنرا با افتخار "اپورتونیسیم تاریخی" حزب توده ایران" بیان می‌کرد، جنبه طبقاتی داشت. وی بعداً ساکن آمریکا شد و امروز یکی از افتخاراتش پیوند خانوادگی‌اش با جبهه ملی ایران است. آقای محمد امینی زمانی که "کمونیست" شدن مد روز بود در دستگاه اتحادیه کمونیست‌های ایران به مقام رهبری دست یافت و از مدافعان تئوری "سه دنیا" شد. در آن زمان که خیلی "انقلابی" بود و می‌خواست برضد "اپورتونیسیم تاریخی" حزب توده ایران مبارزه کند، به نقل از یاران سابقش کتابی نیز در حمایت از فرقه دموکرات آذربایجان به رشته تحریر درآورد و سرانجام در ایران با انشعاب از اتحادیه کمونیست‌های ایران و تاسیس "حزب زحمت" که عمر کوتاهی داشت و زحمت‌اش را از سر مردم ایران کم کرد، برای اینکه فرزندش در آمریکا به دنیا بیاید دست همسرش خانم شهشهانی از فرزندان طبقه حاکمه را گرفت و به دیار غرب آمد. در این دیار بر ضد کمونیسم تا توانست تبلیغ کرد و در "انتقاد" به دوران "شهشهانی" مبارزات "کمونیستی" خود اظهار داشت:

"بچه‌ها هم در دوران کودکی در شلوار خود ادرار می‌کنند".

این مردمان کسانی بودند که می‌خواستند با "اپورتونیسیم تاریخی" حزب توده ایران در دروان نخست فعالیت انقلابی این حزب مبارزه کنند.

آقای احمد شایگان از رهبران جبهه ملی در آمریکا در ارزیابی خویش از تاریخ کنفدراسیون در گفتگو با هژیر پلاسچی/ شایا شهوق به نقل از نشریه نامه شماره ۵۲ در مورد آقای محمد امینی در زمان پرسشی که از وی شده چنین نوشته است:

پرسش:

سرمایه‌داری و آمریکا بدل شدند، یا به انتقاد از مارکس برخاستند و مداح سرمایه‌داری گشتند و یا دفتر مبارزه را بسته بوسیده و به کناری نهادند. آنها ولی هیچ‌کدام حاضر نیستند و نشدند که به گذشته خویش و خط‌مشی نادرستی که داشتند انتقاد کنند تا نمونه مثبتی برای نسل آینده ایران باشند. آنها هم در گذشته "درست" می‌گفتند و "محق" بودند و هم در حال حاضر "برحق‌اند". از این بهتر نمی‌شود ماهیت خرده‌بورژوا را توصیف کرد. یکی از ترجیع‌بندهای گوش‌خراش این گروه این بود که باید به گذشته اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران برخورد کرد و تا این جمع‌بندی مطابق میل آنها پدید نیاید امکان ادامه مبارزه وجود ندارد. حال همان قهرمانان دیروزی از نگارش انتقادی تاریخ خود طفره می‌روند. حرافی آنها در گذشته تنها برای اخلال در جنبش کمونیستی بود که طبیعتاً ماهیت خرده‌بورژوائی و اپورتونیستی داشت. خودستائی بیش از حد و کمبود فروتنی از ویژگی آنها بود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

"آقای شایگان! گویا بعد از انشعاب مذهبیهون از کنفدراسیون، از سوی عده‌ای از اعضای کنفدراسیون به جلسات ایشان حمله می‌شده است. شما این موضوع را تأیید می‌کنید؟"

پاسخ:

"این جریان بود که به رهبری فردی به‌نام "محمد امینی" پسر همان امینی که شهردار دکتر مصدق و فردی بسیار مبارز بود، هدایت می‌شد. این‌ها به‌خصوص در قسمت‌های مرکزی آمریکا که اعضای کنفدراسیون کم‌تر بودند، رشد کردند و البته هیچ‌گاه نتوانستند در هیأت دبیران کنفدراسیون حضور داشته باشند یا نقشی تعیین‌کننده داشته باشند. حتی در یکی- دو کنگره هم که شرکت کردند، واقعاً هیچ نقشی نداشتند. این افراد متأسفانه این سیاست غلط را داشتند که درگیری‌های فیزیکی ایجاد می‌کردند. ما به شدت با ایشان مخالف بودیم و چندین بار هم در سازمان آمریکا که من در آن دبیر بودم بحث شد که باید این افراد اخراج شوند. این افراد هم با بچه‌های مذهبی درگیری فیزیکی ایجاد می‌کردند و هم با تروتسکیست‌ها. تروتسکیست‌ها هم داخل کنفدراسیون نشدند و آن‌ها هم مانند مذهبیهون می‌خواستند در یک محیط تمیز فعالیت کنند.

برگزاری یک نشست تاریخی در سال ۱۹۷۳ با رهبر کل جبهه ملی ایران در مورد تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت مبارزات مسلحانه جبهه چریکی شهری

یادآوری یک رخداد تاریخی با توجه به گزارش رفقای سازمانی، برای شناختن بی‌تصمیمی اتحادیه
کمونیست‌های ایران خالی از لطف نیست.

در سال ۱۹۷۳ آقای حسن ماسالی همه کاره جبهه ملی ایران و مار خوش خط و خال، از طریق زنده یاد
فرهاد سمنار دبیر سابق کنفدراسیون جهانی، از دبیران وقت کنفدراسیون جهانی و سخنگویان احزاب
سیاسی درون کنفدراسیون تقاضای یک نشست فوق‌العاده کرد. در این نشست کورش افطسی دبیر
تشکیلات از طرف جبهه ملی ایران، حسن حسینیان دبیر بین‌المللی از طرف گروه "کادر"ها، کاظم
کردوانی دبیر انتشارات از طرف گروه "کادر"ها، فریدون منتقمی دبیر فرهنگی از طرف سازمان
مارکسیستی-لنینیستی توفان، هوشنگ امیرپور نماینده "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، حمید
کوثری نماینده اتحادیه کمونیست‌های ایران همراه با فرهاد سمنار از طرف گروه "کارگر" شرکت
داشتند. در این نشست حسن ماسالی در خواست کرد که کنفدراسیون جهانی باید نظریات سیاسی و
ایدئولوژیک سازمان چریک‌های فدائی خلق را منتشر کرده، توزیع نموده و تبلیغ کند. تا قبل از پیشنهاد
اخیر، سنت کنفدراسیون جهانی بر آن بود که از حقوق دموکراتیک همه زندانیان سیاسی و از
خواسته‌های دموکراتیک این سازمان‌ها به دفاع برمی‌خاست و حتی مدافعات رفقای زندانی را علی‌رغم
مضامین ایدئولوژیک آن به علت جنبه رزمندگی و مقاومت این رفقا در دادگاه‌های نظامی سر بسته رژیم
شاه با بزرگواری و نرمش فراوان منتشر می‌ساخت. حال آقای آقای حسن ماسالی به رهبری جبهه ملی
ایران می‌خواست به این بهانه که سازمان چریک‌های فدائی خلق نماینده خلق ایران است!!!؟؟ و گویا
تنها سازمانی است که حضور آن در ایران حس می‌شود و نشانه‌های فعالیت آنها مشهود است، با استناد
به عبارت زیر در منشور کنفدراسیون جهانی مبنی بر این که جنبش دانشجویی در تحت تاثیر مبارزات
مردم ایران قرار داشته و بیان خواسته‌های مردم ایران است به این نتیجه عجیب و غریب برسد که
کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی باید به بنگاه مطبوعاتی سازمان چریک‌های فدائی
خلق در خارج از کشور بدل شود و به زبان ساده به دست دراز شده جبهه ملی ایران تبدیل گردد -
ناگفته پیداست که سازمان چریک‌های فدائی خلق خودش به آلت دست جبهه ملی ایران بدل شده بود
و از برکت شهادت این سازمان، جبهه ملی ایران از ممالک لیبی و عراق به حساب چریک‌های فدائی

خلق پول اخاذی می‌کرد - روشن بود که این نشست با دسیسه قبلی جبهه ملی ایران برای منحرف کردن کامل کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی تدارک دیده شده بود. نخست فریدون منتقمی به مخالفت برخاست و آنرا مغایر منشور کنفدراسیون جهانی، سنت‌های آن و خطری برای وحدت کنفدراسیون جهانی و در نتیجه تضعیف مبارزه ضد رژیم ارزیابی کرد. وی بیان کرد که این اقدام تنها می‌تواند صدای رسای کنفدراسیون جهانی را در خارج از کشور خاموش کند و به آن صدمه زند. وی اشاره کرد که آقای حسن ماسالی نمی‌تواند توقع داشته باشد که دانشجویان عضو کنفدراسیون جهانی و اعضای سازمان‌های سیاسی که با خطمشی چریکی مخالفند، برای گزینش راه چریکی فعالیت نموده کمک مالی جمع‌آوری کرده و آنرا در اختیار چریک‌ها قرار دهند تا آنها بر ضد سازمان‌های سیاسی که این دانشجویان به آنها تعلق دارند و یا بی‌طرفند به تبلیغات مضر بپردازند. این منطق برای هیچکس قابل قبول نیست. مگر اینکه هدف برهم زدن کنفدراسیون جهانی در پیش باشد. زنده یاد هوشنگ امیرپور نیز به همین استدلال‌ات توسل جست و نظریات آقای حسن ماسالی را رد کرد. کورش افطسی موافق نظر حسن ماسالی بود، زیرا منافع گروه جبهه ملی برایش مهم‌تر از منافع جنبش دانشجویی بود. فرهاد سمنار سخن نگفت ولی از وجناتش و بحث‌های مقدماتی قبل از برگزاری نشست و اساسا نظریات تئوریکش در مورد مبارزه دموکراتیک و خطمشی چریکی روشن بود که با نظریات حسن ماسالی از صمیم قلب موافق نیست و به علت محذوریتهای اپورتونیستی که در نزدیکی با جبهه ملی ایران داشت، از بیان نظریاتش پرهیز می‌کرد. در بیرون نشست به طور خصوصی به رفیق منتقمی اظهار داشته بود که گروه "کارگر" با نظریات رفقای توفان موافق است. جالب این بود که نمایندگان گروهک "کادر"ها که خودشان از مبلغان خطمشی چریکی و تحمیل آن به جنبش دانشجویی بودند با توجه به مقاومتی که ایجاد شده بود از صراحت لهجه برخوردار نبودند و ته دل از نظریات حسن ماسالی با ترس و لرز دفاع می‌کردند. آخرین نفری که بعد از سبک سنگین کردن به اظهار نظر پرداخت تا از قافله عقب نماند آقای حمید کوثری نماینده اتحادیه کمونیست‌های ایران بود که در داخل سازمان‌های دانشجویی برای تحمیل خطمشی چریکی به کنفدراسیون جهانی دانشجویی همراه با حمید شوکت، محمد امینی، قاسم صراف‌زاده سینه چاک می‌داد و حال در پشت پرده بعد از این که به صورت غیرمترقبه با نظریات دو پهلوی "کادر"ها و مقاومت توفان و "سازمان انقلابی" و سکوت فرهاد سمنار مواجه شده بود، تغییر عقیده داد و با حس کردن بوی کباب، وی نیز مخالفت خود را با نظریات حسن ماسالی برای تغییر

ماهیت کنفدراسیون جهانی و کودتای از درون ابراز داشت^{۲۰}. آقای حسن ماسالی که در تحمیل کودتا با شکست روبرو شده بود، تصمیم گرفت کنفدراسیون جهانی را به انشعاب بکشد که نتایج آنرا در کنگره ۱۵ کنفدراسیون شاهد بودیم.

این بررسی گذشته سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل) - اتحادیه کمونیست‌های ایران - تا روزی که وجود داشتند گواه نوسان دائمی و اتخاذ خط میانی آنهاست. جنبش کمونیستی همواره با این پدیده طبقاتی روبرو بوده است. در مبارزه میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها خطی هم به نام سانت‌ریست‌ها و یا خط مرکز به وجود آمده بود که موضعی میانی داشت و بین این جناح و آن جناح معلق می‌زد. یکی از رهبران آنها تروتسکی بود. اتحادیه کمونیست‌های ایران علی‌رغم پرخاش‌های بلند بر ضد تروتسکیست‌ها همیشه این موضع گرم و نرم میانی را حفظ کردند.

در تمام دوران اختلافات درون کنفدراسیون جهانی مبنی بر این که ما چه سیاستی را باید در مورد برخورد به مسئله "سرنگونی رژیم شاه" در درون سازمان توده‌ای صنف دانشجویان اتخاذ کنیم و یا چه مبارزه‌ای را بر ضد دارو دسته ضدخلق "کمیته مرکزی" حزب توده ایران به پیش ببریم و یا در برخورد به مواضع جبهه ملی ایران و گزینش مشی چریکی و این که چه معیارهایی برای وحدت کنفدراسیون جهانی در درجه نخست اهمیت قرار دارند، آنها یک موضع میانی با نزدیکی به خط چریکی داشتند. ما تکرار می‌کنیم که رهبران این "اتحادیه" در بدو امر، قبل از تأسیس سازمان انقلابیون کمونیست، همه یا متمایل به دکتر مصدق و جبهه ملی ایران بودند و یا کاستریست و گواریست به حساب می‌آمدند. اتحادیه کمونیست‌های ایران که تا روز آخر انشعاب در کنفدراسیون جهانی زیر بغل جبهه ملی ایران و چریک‌ها را گرفته بود و حاضر نبود از سنت‌های کنفدراسیونی جهانی که هنوز برهم نخورده بود، دفاع کند و مانع انشعاب آن با اتخاذ موضع صحیح کمونیستی در عرصه دانشجویی شود، در فردای انشعاب از کنفدراسیون جهانی در جبهه جدید با خط راست سنتی (جبهه ملی ایران - توفان) و "کادر"ها مجدداً در وسط مواضع دیگران آویزان ماند و به نوساناتش ادامه داد. صحنه‌گردانان سیاسی به رهبری جبهه ملی ایران و گروه "کادر"ها، پس از سوءاستفاده کامل از اتحادیه کمونیست‌ها و امکاناتشان آنها را از کنفدراسیون چریک شده‌ی جبهه ملی ایران، مانند یک قاب‌دستمال بیرون ریختند و آنها در میان توده دانشجویان سنگ روی یخ شدند و به یکباره در جستجوی راه فرار، پرچم مسخره "کنفدراسیون احیاء" را

^{۲۰} - در شناخت اپورتونیسم خط میانه ما نظر خوانندگان را به فصل سیزدهم ارجاع می‌دهیم که در آنجا مدافع پروپاقرص شدید نظریات حسن ماسالی و حتی شدیدتر از وی بودند.

برافراشتند. آنها به یکباره هوادار احیاء کنفدراسیونی شدند که حاضر نبودند در گذشته بر اساس منشور و مصوباتش از آن دفاع کنند. "کنفدراسیون احیاء" آنها بیش‌تر در آمریکا در میان همان قشر مرفه دانشجویان ایرانی فعال بود که آنرا برای سرگرمی به مبارزه ضد تروتسکیستی خشونت آمیز کشاندند. پرسش این است که اگر سیاست و خط‌مشی کنفدراسیون جهانی در گذشته درست بود و باید از وحدت آن حمایت می‌شد، چرا باید آنرا برهم می‌زدیم تا دوباره مجبور شویم همان کنفدراسیون را احیاء کنیم.

کنگره ۲۳ سازمان آمریکا، خط میانه و تحمیل خطمشی چریکی شهری به کنفدراسیون جهانی

برای اینکه به فقدان صداقت خط میانه پی‌بیرید ما به نظر آنها در کنگره ۲۳ سازمان آمریکا بر اساس اسنادی که منتشر شده است، استناد می‌کنیم. شما شاهد خواهید بود که چه تحلیل‌های نادرستی ارائه می‌دهند که برای ایران فاجعه‌آور بود و چه نسخه‌ای برای فعالیت کنفدراسیون جهانی در عرصه‌های تبلیغاتی، سیاسی و عملی می‌نگارند:

"مسئله دفاع از تشکلات، سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی: یکی از مشخصات بارز اوضاع سیاسی کنونی ایران افزایش نقش فعال تشکیلات رزمنده در عرصه مبارزات انقلابی علیه رژیم شاه است. دفاع از مبارزات این گروه‌ها که با ایدئولوژی و نظرات سیاسی و برنامه‌های مختلفی کوشش در سازمان دادن انقلاب عظیم مردم ما می‌نمایند در واقع دفاع از تکامل یافته‌ترین و عالی‌ترین خواسته‌های اقشار و طبقات مختلف خلقی است.

دفاع از گروه‌ها و سازمان‌های مبارز انقلابی ایران جدا از مجموعه فعالیت دفاعی سازمان نیست. هر فعالیت ضد رژیمی کنفدراسیون و هر افشاءگری سیاسی آن به طور مستقیم در همسویی با فعالیتی است که گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی درون جامعه صورت می‌دهند، با این حال برخی فعالیت‌های مشخص دفاعی باید در دفاع از گروه‌ها و سازمان‌های مبارز و انقلابی ایران صورت گیرد. این فعالیت‌ها عبارتند از:

۱ - سازمان آمریکا باید کلیه اسناد و مدارکی را که از جانب گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی درون ایران تا کنون انتشار یافته نظیر: احتضار امپراطوری دلار، سیستم پلیسی، اصول مخفی‌کاری، حماسه مقاومت (اشرف دهقانی) شرح فرار سیروس نهاوندی^{۲۱} را تکثیر و پخش نماید.

^{۲۱} - این شرح فرار که خط میانه مایل برای انتشار و تبلیغ آن از جانب کنفدراسیون جهانی به کنفدراسیون فشار وارد می‌کرد، سند ساخته‌ی ساواک بود که با ویرایش محسن رضوانی در خارج از کشور چاپ شده بود. اسنادی که

تبصره: سازمان آمریکا نمی‌تواند آن سری جزوات و اسنادی را که به طور عمده وارد مباحث مورد اختلاف جنبش گشته و یا در بیان مشی گروه‌ها نگاشته شده است را منتشر نماید.^{۲۲}

۲ - سازمان آمریکا باید کلیه جزوات تحقیقی سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی درون کشور را که در چهارچوب مسائل عمومی جنبش دموکراتیک و ضدامپریالیستی می‌باشند و به طور عمده وارد مباحث مورد اختلاف جنبش نمی‌شوند را در خدمت تعمیق آگاهی جنبش تکثیر و پخش نماید مثل: روستا و انقلابی سفید، گزارش ذوب آهن، از سری تحقیقات روستائی.

۳ - درآمد حاصله از فروش هر جزوه باید به گروه انقلابی ناشر اصلی جزوه پرداخته شود.

۴ - هر ۶ ماه یکبار جزوهای شامل تمام اعلامیه‌های منتشر شده در ایران از طرف دائره دفاع سازمان آمریکا منتشر گردد. هدف این جزوه حفظ اسناد جنبش و تعمیق آگاهی سیاسی جنبش خارج از کشور است.

۵ - سازمان آمریکا موظف است آن سری اسنادی که در معرض جنبش مردم ایران و ماهیت رژیم شاه و امپریالیسم در ایران در سطح جهانی کمک می‌نماید را به زبان انگلیسی منتشر نماید." (همه جا تکیه از توفان است).

در تفسیر این پیشنهاد که فرمان انحلال جنبش دانشجویی به مثابه یک سازمان توده‌ای را صادر کرده است، باید گفت که کنفدراسیون خصلت خود را به منزله سازمانی توده‌ای دانشجویی از دست می‌دهد و

از ماهیت سیروس نه‌اوندی در رهبری "سازمان انقلابی" به عنوان عضو ساواک پرده برمی‌داشت، بعداً منتشر گشت.

۲۲ - در این تبصره با استفاده از راه فرار "بطور عمده"، راه برای انتشار مطالبی که به صورت "غیرعمده" به مسایل ایدئولوژیک و برخورد به سازمان‌های سیاسی می‌پردازند، بازگذاشته شده است. از این گذشته آنها در "تبصره"، "سازمان آمریکا" را که در اینجا منظورشان همان هیأت دبیران سازمان آمریکاست را از این کار منع کرده‌اند، ولی در عمل در دشمنی با خصلت توده‌ای کنفدراسیون جهانی به واحدهای محلی خودی دستور دادند که آنچه را که دبیران قادر به انتشار آن نیستند این واحدها خودسرانه چاپ کرده و تکثیرش را خط میانه (اتحادیه کمونیست‌های ایران) و یا خط راست سنتی (جبهه ملی ایران) و یا انحلال‌طلبان (گروه "کادر"ها) و به یک مفهوم هواداران تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی به عهده گیرند.

به بنگاه طبع و نشر آثار چریکی بدل می‌گردد. آنوقت کنفدراسیون باید نامش را نیز تغییر دهد و بنویسد: دفتر اطلاعاتی سازمان‌های چریکی در خارج از کشور که وظیفه جمع‌آوری پول، دارو، تبلیغ مشی چریکی و در آینده شاید تهیه مهمات را برای این حرکت انحرافی بعهده دارد.

البته کسانی که تمایل به تاسیس چنین سازمانی داشته باشند طبیعتاً مختار و مجازند که آن را تاسیس نمایند، ولی این سازمان یک سازمان حزبی است و ربطی به کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی که یک سازمان دانشجویی است، ندارد.

تصور کنید در سازمان مشترکی که نیروهای دانشجویی خلقی برای مبارزه دموکراتیک و افشاءگرانه و ملی ایجاد کرده‌اند عده‌ای "چپ" رو و خشک‌مغز به زور رای مکانیکی و تهدید، مخالفان خویش را با توسل به رای مکلف کنند که در خدمت سازمان‌های منحرف چریکی فعالیت کرده، و به مبلغ نظر آنها بدل شوند و به این سازمانی که چنین وظیفه‌ای را به عهده گرفته است حق عضویت بدهند. در یک کلام به زور در سازمانی عضو شوند که با سیاست آن مخالفند. روشن بود که کنفدراسیون جهانی حزب رستاخیز نبود که اعضایش علی‌رغم مخالف با برنامه و خطمشی آن از ترس "مقام بالاتر" و یا "مقام معتبرتر" به عضویت آن درآیند. این فراخوان خط میانه دال بر عدم شناخت آنها از خصلت‌های کنفدراسیون جهانی بود. نشانه فقدان درک دموکراتیک در مبارزه توده‌ای و همان بیماری روشن "قهرمان‌پروری" به حساب می‌آمد. چنین سیاستی در واقع سیاست انحلال کنفدراسیون جهانی بود که شد. زیرا هیچ عنصر و رفیق دموکرات و انقلابی و دوراندیشی حاضر نبود خطمشی سیاسی و ایدئولوژیک انحرافی چریکی را که دورنما نداشته و کادرهای مبارز را به کشتن داده از تشکل حزبی و انقلابی آنها جلو می‌گرفت، مورد حمایت قرار دهد. لذا این دعوت به تغییر ماهیت کنفدراسیون جهانی و ایجاد سنگری در خارج از کشور برای تدارک مبارزه مسلحانه انفرادی در درون کشور، یک اقدام ضددموکراتیک و کودتاگرانه در کنفدراسیون جهانی بود.

طبیعی است که هر نظریه سیاسی حق دارد سازمان مستقل سیاسی خویش را تاسیس کرده و در کادر آن مبارزه نماید و حتی حق دارد بر اساس اصول مورد توافق با سایر سازمان‌ها اتحاد برقرار کرده و با وحدت عمل ایجاد کند ولی حق ندارد در درون یک سازمان ملی، دموکراتیک و انقلابی به کودتا دست زده منشور آن سازمان را به دور افکنده و نام آن سازمان را غصب کند و دست‌آوردهای آن سازمان را از این به بعد، چون "نفر آخر"ست به نام خود "مصادره انقلابی" و ثبت کند. کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) دارای یک خطمشی سنتی بود که در مغایرت کامل با

خطمشی انحرافی سیاسی چریکی قرار داشت. این سازمان سازمانی مستقل و انقلابی بود و تضعیف و انحلال آن به نفع دشمنان مردم ایران تمام می‌شد که شد. مسئولیت این شکست در مبارزه دموکراتیک جنبش دانشجویی نه تنها به عهده سازمان‌های سیاسی درون کنفدراسیون جهانی که از خطمشی چریکی دفاع می‌کردند قرار داشت، بلکه به دوش سازمان‌های چریکی نظیر سازمان فدائیان خلق و یا سازمان مجاهدین خلق (مارکسیست-لنینیست) یعنی گروه بعدی پیکار هم بود.

تصورش را بکنید که دانشجویان عضو کنفدراسیون جهانی که مخالف خطمشی چریکی بودند موظف می‌شدند نظریات انحرافی این حرکت‌ها را به انگلیسی ترجمه کرده و در اختیار افکار عمومی بگذارند تا آنها را نیز با افکار چریکی منحرف کنند. پرسش این است که مگر کنفدراسیون جهانی خودش "دستش چلاق بود" و برنامه نداشت که آن را به انگلیسی ترجمه کرده و در اختیار افکار عمومی قرار دهد؟ مگر سابقه مبارزات کنفدراسیون جهانی بیش از سازمان‌های چریکی نبود و این سابقه این واقعیت را تأیید نمی‌کرد که کنفدراسیون جهانی نه تنها به زبان انگلیسی بلکه به فرانسه، آلمانی، ترکی، سوئدی، هلندی، ایتالیائی و... به تبلیغ مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی دانشجویان ایرانی و همه اپوزیسیون دموکرات و ضدامپریالیستی ایران می‌پرداخت؟ مگر درجه تجربه مبارزات ضدامپریالیستی و دموکراتیک و نفوذ کنفدراسیون در میان نیروهای دموکرات، انقلابی و یا حتی لیبرال خارجی بیش از چریک‌ها نبود؟ پس چرا باید کنفدراسیون جهانی خودش را تابع خطمشی انحرافی چریک‌ها می‌کرد و اعلامیه‌ها و نظریات آنها را تبلیغ می‌نمود و در اختیار افکار عمومی دموکرات و لیبرال می‌گذاشت و نه برعکس^{۳۳}؟ آیا این حرکت به مفهوم تعطیل مبارزه کنفدراسیون جهانی نبود؟ آیا دست‌هائی در کار نبود تا کنفدراسیون جهانی را به آلت فعل سازمان‌های چریکی بدل کند که در واقع اسلحه مبارزه دموکراتیک و ضدامپریالیستی علنی دانشجویان را که سال‌ها برایش مبارزه کرده بودند، در میان افکار عمومی جهان از دستش بگیرد؟

۳۳- فراموش نکنیم که ترور دست‌اندارکان رژیم شاه و یا بمب‌گذاری، "اعدام انقلابی"، درگیری مسلحانه با مأموران پلیس و یا "مصادره انقلابی" در میان افکار عمومی اروپا و آمریکا خریدارانی نداشت و با این منطق کسی را به حمایت از چریک‌ها نمی‌شد بسیج نمود. این سیاست "چپ" روانه تنها برای قشر معینی از نیروهای انقلابی جامعه قابل فهم و توجیه بود. به همین جهت نیز کنفدراسیون در اطلاعیه‌های مطبوعاتی خویش نه از راه مسلحانه انحرافی چریکی، بلکه از حقوق دموکراتیک زندانیان سیاسی و مضمون انقلابی مبارزه این شهیدان در قبال حکومت ستمگر محمدرضا شاه دفاع می‌کرد که به جلب افکار عمومی منجر می‌شد و سازمان‌های حقوق بشر نظیر آمنستی از آن دفاع می‌کردند.

نقش گروه انحلال طلب "کادر" ها در برهم زدن کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی بر اساس اعترافات خودشان

مهدی خانباباته‌رانی در مورد ماهیت جریان "کادر" ها که خودش سردمدار آن بود از عده‌ای بی‌سازمان که فقط ادعای انقلابی داشتند و نمی‌خواستند انضباط بپذیرند سخن می‌راند. آنجا هم که از "رادیکالیسم" "کادر" ها صحبت می‌کند منظورش بیش‌تر "چپ" روی و روحیه آنارشیستی آنهاست که بیش‌تر تحت تاثیر افکار و جریان‌های هربرت مارکوزه^{۲۴} و "آنتی اتوریته‌ای" (ضد اقتدار، ضد مرجع، ضد رهبری - توفان) در آلمان قرار داشتند. مهدی خانباباته‌رانی در گفتگوش با حمید شوکت می‌گوید:

^{۲۴} - ما در اینجا با استفاده از منبع "ویکی‌پدیا" تلخیصی از ماهیت آقای هربرت مارکوزه را منتشر می‌کنیم که خوانندگان به تفکر ضد "اتوریته" و ضد "سرکوبگرانه" و "اقتدارگرایانه" وی آشنا شوند. آقای مارکوزه در واقع نظر به نفی اقتدار طبقاتی مارکس داشت که آن را معیوب کرده و مبلغ آزادی جنسی بود. هربرت مارکوزه در خانواده‌ای یهودی در برلین به دنیا آمد. در طول جنگ جهانی اول در ارتش آلمان خدمت کرد. در طول جنگ جهانی دوم، مارکوزه ابتدا در اداره اطلاعات جنگ آمریکا (OWI) در پروژه‌های تبلیغاتی ضد نازی کار کرد. در سال ۱۹۴۳، وی به شعبه تحقیق و تحلیل دفتر خدمات راهبردی (OSS)، سلف آژانس اطلاعات مرکزی (سیا)، منتقل شد.

شاخه تحقیق و تحلیل اداره شده توسط مورخ هاروارد ویلیام ال لانگر، در واقع بزرگ‌ترین مؤسسه تحقیقاتی آمریکا در نیمه اول قرن بیستم بود. در اوج فعالیت خود بین سال‌های ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵، بیش از هزار و دویست نفر در آن شاغل بودند که چهارصد نفر از آنها در خارج از کشور مستقر بودند. از بسیاری جهات، مکانی بود که در آن علوم اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم آمریکا متولد شد، و در آن شاگردان زیادی از معتبرترین استادان دانشگاه آمریکایی، و همچنین تعداد زیادی از مهاجران روشنفکر اروپایی، حضور داشتند.

این افراد «گروه مغز متفکر نظری» ماشین جنگی آمریکایی را تشکیل می‌دادند، که به گفته بنیانگذار آن، ویلیام جی دانوان، به عنوان «نهادهایی جمع آوری و توزیع اطلاعات» برای سرویس‌های مخفی - یعنی به عنوان ساختاری که اگرچه در تعیین استراتژی یا تاکتیک‌های جنگی درگیر نبود، به لطف توانایی بی‌نظیر متخصصان حاضر در آن برای تفسیر منابع مرتبط، قادر به جمع‌آوری، سازماندهی، تجزیه و تحلیل و فیلتر کردن جریان عظیم اطلاعات نظامی به سمت واشینگتن بود - عمل می‌کرد.

در مارس ۱۹۴۳، مارکوزه بعنوان تحلیلگر ارشد، به دیگر دانشور مکتب فرانکفورت، فرانتس نویمان، در بخش اروپای مرکزی شعبه تحقیق و تحلیل پیوست و به سرعت خود را به عنوان «تحلیلگر برجسته آلمان» تثبیت کرد. پس از انحلال OSS در سال ۱۹۴۵، مارکوزه در وزارت امور خارجه آمریکا به عنوان رئیس بخش اروپای مرکزی استخدام شد و به تحلیل‌گر اطلاعاتی نازیسم بدل شد. مجموعه‌ای از گزارش‌های مارکوزه در گزارش‌های مخفی

"... در آن زمان هر کس حرفش با سازمان انقلابی خوانائی نداشت ادعا می‌کرد جزو کادرها است. چون این جریان در و پیکری نداشت و هر کس می‌خواست کاری نکند، اما تمایل داشت با گروهی باشد به این جریان می‌پیوست. چون نه حق عضویتی داشت و نه وظایف مشخص سازمانی و آموزشی در کار بود. هر کس به ابتکار خود مطالعه، کار و فعالیت می‌کرد. یکی از ویژگی‌های جریان کادرها این بود که در جنبش خارج مبلغ رادکالیسم و اهل کار و فعالیت عملی بودند و در آن جو رادیکال جنبش جوانان، علی‌رغم نداشتن تشکیلات و سازمان منضبط، در جنبش دانشجویی شرکت فعال داشتند."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانباباته‌رانی" جلد اول صفحه

۱۸۸

درباره‌ی آلمان نازی: خدمات مکتب فرانکفورت به بسیج جنگی منتشر شد. وی پس از مرگ همسر اول خود در سال ۱۹۵۱ بازنشسته شد.

در سال ۱۹۵۲، مارکوزه کار خود را به عنوان یک نظریه‌پرداز سیاسی، ابتدا در دانشگاه کلمبیا، سپس در دانشگاه هاروارد آغاز کرد. مارکوزه از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۵ در دانشگاه برن‌دایز و سپس از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰ در دانشگاه کالیفرنیا سن دیگو کار کرد. در زمان حضور در برن‌دایز بود که وی مشهورترین اثر خود "انسان تک ساحتی" (۱۹۶۴) را نوشت.

در دوره پس از جنگ، مارکوزه تئوری مبارزه طبقاتی و دغدغه مارکسیستی درباره‌ی کار را رد کرد، در عوض، طبق گفته لشک کولاکوفسکی، ادعا کرد از آنجا که "همه مسایل مربوط به وجود مادی حل شده‌است، دستورات و ممنوعیت‌های اخلاقی دیگر موضوعیت ندارند." وی تحقق ماهیت اروتیک انسان را آزادی واقعی بشریت دانست که الهام بخش مدینه فاضله‌های جری روبین و دیگران شد.

انتقادات مارکوزه از جامعه سرمایه‌دارانه (به ویژه سنتز او در سال ۱۹۵۵ از مارکس و زیگموند فروید، اروس و تمدن، و کتاب انسان تک ساحتی ۱۹۶۴) مورد پسند دغدغه‌های جنبش دانشجویی در دهه ۱۹۶۰ از آب درآمد. مارکوزه به دلیل تمایلش برای سخنرانی در اعتراضات دانشجویی و مقاله "تحمل سرکوب‌گرانه" (۱۹۶۵)، در رسانه‌ها به عنوان "پدر چپ نو" معروف شد. مارکوزه با ادعای اینکه دانشجویان دهه شصت منتظر انتشار اثر وی نبودند، توصیف خود توسط آنها به عنوان "پدر چپ نو" رد کرد و گفت: "بهتر بود مرا نه پدر، بلکه پدربزرگ چپ نو بنامد." کارهای وی تأثیر زیادی بر گفتمان روشنفکری در مورد فرهنگ عامه و مطالعات فرهنگی عامه‌پسندانه داشت. او در اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ سخنرانی‌های زیادی در ایالات متحده و بلوک غربی داشت.

با این اعتراف، "کادر" ها گروهکی از روشنفکران سردرگم و بی در و پیکر بودند که تنها بر سر اختلاف نظر با یکدیگر وحدت داشته و هر کس فرصت طلبانه حرف خود را می زد. آنها فاقد احساس مسئولیت و روحیه انقلابی بودند. به قول تهرانی "هر کس می خواست کاری نکند، اما تمایل داشت با گروهی باشد به این جریان می پیوست". رفیق محمد علی افراشته راجع به این خرده بورژواها چنین سرائیده است:

"گاهی اندر جلسه اسم مرا یاد کنید

بنده را مستمع آزاد قلمداد کنید

حزب توفیق اگر یافت که ما هم هستیم

شاه سابق اگر آمد که سلامت جستیم"

البته این گروه حراف و بی عمل، از آن جهت که در مقابل هیچ مرجعی پاسخگو نبود، از هیچ پرگوئی و پرمدعائی و سخنان بی مسئولیت پرهیز نمی کرد و روزانه تغییر عقیده "انقلابی" می داد، زیرا هرگز مسئولیتی نمی پذیرفت که در مقابل پذیرش آن تعهد اخلاقی داشته و یا به اجرای آن وفادار بماند و باشد. باد هوا و اوضاع روز و خلق و خوی دشمنی با این و آن، جهت حرکت "انقلابی" این گروه مذبذب را تعیین می کرد. آنها فقط در دشمنی با سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان پابرجا بودند.

گروه "کادر" ها مانند روشنفکران در برج عاج نشسته و بی خبر از جنگ بی رحمانه و آتش مبارزه طبقاتی مدعی بود که ریشه همه مشکلات در جنبش کمونیستی "بی سوادی" است و جنبش کمونیستی باید دانش تئوریک خویش را در این عرصه ارتقاء دهد و با راه انداختن یک "جنبش فکری" مانع شود تا در کار مبارزه از این به بعد خطائی رخ دهد. "کادر" ها نمونه آن روشنفکران پرمدعائی بودند که می پنداشتند جنبش جهانی کمونیستی و از جمله جنبش کمونیستی ایران به آن جهت با موفقیت روبرو نبوده است که کتاب کم خوانده و حال اگر همه کتب مارکسیستی را از بر کنند، مشکلات جنبش کمونیستی حل می شود. این تفکر خرده بورژوائی حتی زمینه را برای این اندیشه آماده ساخته بود که باید به مارکس بازگشت کنیم و حتی برخی تا به آنجا می رفتند که رفتن به دورتر از مارکس برای فهمیدن مارکس را نیز توصیه می کردند. به نظر آنها باید از هگل و فویرباخ شروع می کردیم. در مورد انقلاب روسیه نیز بر این نظر بودند که در آن کشور قبل از انقلاب کبیر اکتبر جنبش قدرتمند فکری غیرپرولتاری مانند چخوف، پوشکین، تورگنیف، تولستوی، ماکسیم گورکی ... و جریان های فکری

دموکراتیک چرنیشفسکی^{۲۵} وجود داشتند که در ایران کمبود آن احساس می‌شود. این ذهنیگری، بیگانگی این عده را نسبت به اصول دیالکتیکی مارکسیسم و نسبت به رابطه تئوری و عمل و تئوری شناخت مارکسیستی نشان می‌داد. آنها حداقل ۱۵ سال بعد از بروز رویزیونیسم و انشعاب در حزب توده ایران و پیدایش "سازمان انقلابی" حزب توده ایران، سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان، اتحادیه کمونیست‌های ایران و... در فوریه ۱۹۷۷ بعد از سال‌ها تبلیغ به نفع کتاب‌خوانی، تازه به این نتیجه "داهیان" رسیده‌اند که کتاب‌خوانی به تنهایی دانش تئوریک را ارتقاء نمی‌دهد و شفاف‌بخش دردها نیست. یعنی سال‌ها وقت نیاز داشتند تا به نادرستی تئوری‌های خویش نیز پی ببرند و این بار با "تئوری انقلابی" دیگری "حقانیت" موجودیت سیاسی خویش را ثابت کنند. چه کسی تضمین می‌کند که این دانشمندان نادر، کتاب‌های مورد توصیه‌هایشان را به درستی خوانده و به درستی درک کرده‌اند و یا در آینده به درستی بخوانند و به درستی درک کنند؟.

"کادر"ها برای نخستین بار نشریه "نبرد" را در حمایت از مبارزه مسلحانه چریکی منتشر کردند و رهبری این حرکت و تبلیغ رسمی آن را مهدی خانباباته‌رانی به عهده گرفت و همه "کادر"ها یک‌پارچه از این امر حمایت می‌کردند و تلاش داشتند خط‌مشی آنها را به کنفدراسیون جهانی تحمیل کنند.

"کادر"ها نخستین گروهی بودند که انشعاب در سازمان مجاهدین خلق را که از درون آن بعدها سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر^{۲۶} تولد یافت، آفتابی در آسمان جنبش کمونیستی ارزیابی کردند و از آنها در خارج از کشور تجلیل نمودند. این تجلیل و پشتیبانی تا زمانیکه متوجه شدند جایی در درون این سازمان برای همه آنها وجود ندارند ادامه داشت.

خاطرات مهدی خانباباته‌رانی که جنبش کمونیستی و دموکراتیک ایران را در شخص خودش خلاصه کرده است و مدعی است "سر همه نخ‌ها" در ایران و خارج ایران در دست وی بوده است از این جنبه که نقش جریان‌های ضدانقلابی را ناخواسته برملا ساخته است، قابل توجه است. سکوت رهبران متعدد "کادر"ها بعد از انتشار این کتاب حاکی از صحنه‌گذاری بر مضمون آن کتاب و نظریات مهدی خانباباته‌رانی است.

^{۲۵} - البته "کادر"ها فقط نام چرنیشفسکی را شنیده بودند و حتی کتابش را هم ندیده و نخوانده بودند. این نام را هم در آثار لنین یافته بودند ولی به هر صورت ابزاری شده بود تا بی‌عملی و سردرگمی ایدئولوژیک و تئوریک خویش را توجیه کنند. این گروه حتی گاهی برای ارتقاء سطح نازل آگاهی خود نیز بر نمی‌داشت و فقط این نسخه را برای تعطیل مبارزه برای دیگران تجویز می‌کرد.

^{۲۶} - مهدی خانباباته‌رانی وقتی از آنها دور شد آنها را "مجاهدین عمامه گلی" نامید.

مهدی خان‌بابا تهرانی در پاسخ پرسش حمید شوکت مبنی بر اینکه آیا:

"همان خبرهایی را که در نشریه نبرد چاپ می‌کردید؟"

بیان می‌کند:

"آری ما اخبار مربوط به مبارزات چریکی را در نشریه نبرد چاپ می‌کردیم. البته باید بگویم که تمام کادرها از ماجرا خبری نداشتند. من به ابتکار خود و به کمک چند نفر، از جمله بهمن نیرومند، مجید زربخش، پ. ن. و ه. ق. (پرویز نعمان، همایون قهرمان - توفان) اطلاعاتی را که چریک‌ها برایم می‌فرستادند تنظیم کرده و چاپ می‌زدیم در آن روزگار در فرانکفورت مخفی زندگی می‌کردم. وقتی جریان چریکی در ایران به وجود آمد. ما آن را در مقابل سازمان انقلابی به فال نیک گرفتیم."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خان‌بابا تهرانی" جلد اول
صفحه ۱۹۰

تهرانی در این مصاحبه در پاسخ حمید شوکت مبنی بر اینکه:

"نشریه نبرد در بحبویه بحث تلویزیونی مقام عالی‌رتبه امنیتی"، پرویز ثابتی

که نوعی سخنگوی ساواک بود چاپ شد.

در پی چاپ نشریه نبرد موجی از همبستگی و هواداری و مخالفت با جریان چریکی در ایران، در بین اپوزیسیون خارج از کشور بالا گرفت که بحث‌های بی‌پایانی را نیز به دنبال داشت. هدف شما از انتشار "نبرد" چه بود و چه قصدی را دنبال می‌کردید؟"

چنین ادامه می‌دهد:

"وقتی من در سال ۱۹۷۰، یعنی پس از کنگره ۱۱ کنفدراسیون بحث جنبش چریکی را به میان گروه خودمان آوردم، برای همه بسیار جاذبه داشت. اگر به خاطر داشته باشی "مقام امنیتی" رژیم شاه، پرویز ثابتی، در همان او لین مصاحبه تلویزیونی پُر آمد که "گرفتیم و زدیم و بستیم، چرا که اینها عده‌ای دزد سر گردنه بودند و خلاصه غائله سپاهکل را نابود ساختیم."

حال آن که در همان زمان که چنین مصاحبه‌هایی ترتیب می‌یافت. چریک‌های فدایی با یک سلسله عملیات مسلحانه، چون حمله به کالانتوری‌ها و ترور سرتیپ فرسیو رئیس دادگاه نظامی ارتش، عملیات نظامی خود را پیش می‌بردند. من همان زمان، در اولین شماره نشریه نبرد سر مقاله‌ای تحت عنوان ستاره ابروکمانی ساواک نوشتم و این اسمی بود که روی پرویز ثابتی گذاشته بودم. در آن سر مقاله تحلیل کردم که حرف‌های ثابتی بی‌معنی است. جامعه ایران در تب و تاب یک تحول انقلابی - اجتماعی می‌سوزد و ثابتی در تلویزیون نشسته و ادعا می‌کند جنبش مسلحانه را سرکوب کرده است. در سر مقاله دوم نشریه نبرد هم مقاله‌ای تهییجی پیرامون جریان چریکی و در رد نظرات حزب توده نوشتم. در آن روزگار دیگر جذابیت انقلاب چین و کوبا کم از دست رفته و آتش هیجان مبارزه در کنفدراسیون در حال سرد شدن بود که شعله آتش مبارزات چریکی در ایران دامن‌گیر کنفدراسیون شد."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا
تهرانی" جلد اول صفحات ۱۹۱-۱۹۲

به این ترتیب آقای مهدی خانبابا تهرانی یکی از کسانی بوده است که جریان‌های منحرف چریکی و ضدحزبی را در دشمنی با چین و کوبا؟! (چرا کوبا که خودش بانی راه چریکی بود- توفان) دامن زده و این نظریات را به زور تبلیغات وارد کنفدراسیون جهانی کرده است. البته آقای مهدی تهرانی همزمان با کنگره ۱۱ کنفدراسیون جهانی و مدت‌ها بعد از آن، دست در دست فیروز فولادی داشت که وی مسئله "جنبش فکری" و تعطیل مبارزات عملی کنفدراسیون جهانی را طرح می‌کرد و با ساواک همکاری کرده

و نظریات کورش لاشائی را توزیع می‌نمود^{۲۷}. توسل به تبلیغ خطامشی چریکی و حقنه کردن آن به کنفدراسیون جهانی فرار به جلوی همه "کادر" ها بود. طبیعی است که مارکسیست‌لنینیست‌ها نمی‌توانستند خطامشی چریکی را که نفی حزب و مبارزه ایدئولوژیک بود بپذیرند. ولی "کادر" های انحلال‌طلب این خطامشی را برای عقب نماندن از قافله و کاسبکاری سیاسی بر خلاف اصول کمونیستی پذیرفتند. در عین حال این ادعا که مبارزه انقلابی جاذبه خود را از دست داده بود و گویا روحیه یاس و سرخوردگی در همه جا حاکم گردیده و مبارزه مسلحانه چریکی مرحمی برای درمان این عارضه شد، سخنان پوچ و تصورات افکار خرده‌بورژوای مایوس و "قهرمان" است که مشکلات خویش را مشکلات جنبش تصور می‌کند. وقتی گروه "کادر" ها در چنگال فیروز فولادی در حال اضمحلال بودند و بر ضد کنفدراسیون جهانی و تشکل و مبارزه عملی تبلیغ می‌کردند مبارزه قهرمانانه کنفدراسیون جهانی ادامه داشت و به پیش می‌رفت و کسی در جنبش انقلابی خارج و در کنفدراسیون جهانی دانشجویان دچار یاس و ناامیدی نبود. مبارزه دانشجویان ایرانی در خارج از کشور مستقل از وجود، شوروی، چین و کوبا وجود داشت. این مبارزه نظر به وضعیت غیردموکراتیک و وابستگی رژیم دست‌نشانده به امپریالیسم در ایران، حق بقاء داشته و از این شرایط ملهم گشته بود.

آقای حمید شوکت در ادامه می‌پرسد:

"نشریه نبرد بر اساس نوعی تمایل عمومی با جریان چریکی انتشار یافت یا این که هنگام انتشار آن با چریک‌ها در ارتباط نزدیک بودید؟"

^{۲۷} - در کتاب پاره‌ای اسناد ساواک از انتشارات کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در صفحه ۲۳۲ در مورد فیروز فولادی چنین می‌خوانیم:

" سرّی/به بریستول - ۳۲۴ شماره ۱۶۶۲
از سیمین تاریخ ۵۱/۱۰/۲۸
پیرو شماره ۵۱/۱۰/۲۱-۱۶۳۹

آقای جهانبخش فیروز فولادی که اخیراً از فرانسه مراجعت و با اینجانب ملاقات نمودند اظهار داشتند که مصاحبه اخیر کورش لاشائی تأثیر بسزائی بین دانشجویان داشته است و جز عده معدودی که عقیده دارند که لاشائی از اول عامل لوبیا (نام مستعار ساواک - توفان) بوده اکثریت دانشجویان دچار یکنوع بهت‌زدگی و غافلگیری شده‌اند. محمودی."

و تهرانی پاسخ می‌دهد:

"چریک‌ها بر اساس نظریه چه گوارا که تفنگ تبلیغ ماست به امر پروپاگاند بی‌توجه بودند. خُب ما دیدیم می‌توانیم در زمینه تبلیغ به جنبش چریکی از لحاظ تبلیغاتی کمک کنیم. اما در موره چگونگی انتشار نبرد باید بگویم که انتشار آن، چون انتشار باختر امروز ابتکار فردی من بود و در این زمینه چیزی به چریک‌ها نگفته بودم. پس از انتشار اولین شماره نبرد، من نسخه‌ای از آن را برای چریک‌ها به تهران فرستادم و پیغام دادم که خارج از کشور یک پایگاه است و ما در پشت جبهه به تبلیغ این جنبش می‌پردازیم. البته بعدها چریک‌ها تشریف آوردند خارج و کنفدراسیون تبدیل به پایگاه اصلی آنها شد. چون نتوانستند در ایران پایگاهی بیابند."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی" جلد اول صفحات ۱۹۳-۱۹۴

اینکه کنفدراسیون به پایگاه اصلی چریک‌ها بدل شد یک ریشه خود را در روش حمایت "کادر"ها از این جریان انحرافی داشت زیرا آنها فرصت‌طلبانه و بی‌مسئولیت رفتار می‌کردند و درک درستی از ماهیت سازمان‌های توده‌ای نداشتند. انحراف آنها در بحث‌های کنفدراسیون جهانی ناشی از درک سیاسی چریکی و ماجراجوئی آنها بود. بی‌پرنسپیی مایع چسبنده اتحاد آنها بود.

پرسش

"با فرستادن اولین شماره نشریه نبرد هیچ قرار و مداری هم با چریک‌ها پیرامون چگونگی ادامه کار گذاشتی؟"

پاسخ

"برای آنها نوشتم اخبار، اطلاعات، اعلامیه‌ها و جزواتشان را برای ما بفرستند تا چاپ بزنیم. آنها هم چنین کردند. یعنی مرتب اخبار مبارزه مسلحانه و اعلامیه‌های عملیات مسلحانه و جزواتی، مانند جزوه علی رضا نابدل را برای ما می‌فرستادند."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی" جلد اول صفحات
۱۹۴

مهدی خانبابا تهرانی اشاره می کند که وی این اطلاعات و اخبار را با هدف توزیع در خارج دریافت
می کرده است. روشن است که توزیع این اسناد فقط در داخل کنفدراسیون جهانی مفهوم داشت. و
تلاش "کادر" ها هم این بود که کنفدراسیون جهانی را به اداره تبلیغاتی چریک ها در خارج از کشور بدل
کنند.

پرسش

"آیا در این نحوه همکاری و فعالیت، تناقضی با آن چه پیرامون ایجاد جنبش
فکری ادعا کرده بودید نمی دیدی؟"

پاسخ

"ما در مرحله ای در تناقض افتادیم. به این معنی که چگونه ممکن است به
عنوان جریانی که ادعای جنبش فکری را کرده است، در این زمینه هیچ کار مستمر
و منظمی را سازمان نداده و در مقابل به تبلیغ جنبش چریکی پرداخت. به عبارتی از
شاخه ای به شاخه دیگر می پریدیم و پراگماتیستی عمل می کردیم. در واقع به دنبال
آن چیزی می رفتیم که باب روز بود. تا این که چریک ها مورد تهاجم همه جانبه رژیم
قرار گرفته و عده ای از آنها به عراق آمدند. از میان آن جمع یک نفر هم به
فرانکفورت آمده و با من ملاقات کرد. با این درخواست که دیگر نشریه نبرد را به نام
ارگان آنها انتشار ندهیم، چرا که در نظر دارند آن را خود با عنوان نبرد خلق انتشار
دهند و چنین کردند."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی" جلد اول
صفحه ۱۹۴

در این بخش تهرانی از ماهیت "جنبش فکری" "کادر" ها پرده بر می دارد. آنها حتی قادر نبوده اند
"جنبش فکری" ایجاد کنند زیرا خودشان دچار بی مایگی بودند. وی اعتراف می کند که بدون برنامه،

غیرمستمر و "الله بختکی" عمل کرده و بر اساس آب و هوای روز "کار انقلابی" می‌کرده است و لذا در سردرگمی جنبش نقش داشته‌اند. "پراگماتیستی عمل کردن" به معنی این است که ما اپورتونیست بودیم و فرصت‌طلبانه بر اساس مصالح روز و چشم هم‌چشمی با رقبای سیاسی خویش در خارج از کشور عمل می‌کردیم. آیا می‌شود به این دسته ناسازگار و فرصت‌طلب و بی‌برنامه، نام افتخارآمیز کمونیست را گذاشت؟

ساواک به فیروز فولادی گفته بود که تو باید در خارج به نزاع میان تروتسکیسم و استالینیسم دامن بزنی و تروتسکیست‌ها را تقویت کنی. آنها در این دوران با زور فراوان چندین آثار گزینشی و شبهه‌برانگیز را برای ایجاد "یک جریان فکری سالم" منتشر ساختند. آثاری از زینوویف، بوخارین و پراباشنسکی که همه از جریان‌های مخالف سیاست کمونیستی استالین بودند که در محاکمات مسکو به علت خرابکاری و جاسوسی و دسیسه‌گرایی بر ضد حزب بلشویک و سوسیالیسم در پای میز دادگاه قرار گرفتند.^{۲۸} آنها خواهان تعطیل فعالیت عملی کنفدراسیون جهانی شدند و خواستند همه فعالیت‌ها را

^{۲۸} - در مقدمه نشریه "القبای کمونیسم" برای تبلیغ "ایجاد جنبش فکری سالم و مبارزه با بی‌سوادی" دست به انتشار مقاله‌ای ضد کمونیستی و رویزیونیستی با چاشنی تروتسکیستی زدند که بعد از انتشار جرات دفاع از آن را نداشتند:

"نحوه انتشار آثار کلاسیک و سایر اسناد جنبش کارگری و کمونیستی از جانب ما براساس درک و شناخت ما از ضرورت مرحله کنونی جنبش کارگری ایران و جهان انجام می‌گیرد. ما معتقدیم برای ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر در ایران، نخست باید تدارک لازم تئوریک دیده شود، چه که ساختمان نوین ایدئولوژیک جنبش کارگری میهن ما وابسته به تدارک تئوریک و ایجاد یک جریان فکری سالم است. مقصود از ایجاد یک جریان فکری سالم انقلاب در تمام مفاهیم و معانی قالبی است که از گذشته به ارث رسیده است. ... مهم اینست که عمق شعار، اولویت برای سیاست و نه اقتصاد بخوبی روشن شود، مهم اینست که ایدئولوژی طبقه از تمام انحرافات اپورتونیستی و فرصت‌طلبانه پاک شود. مهم اینست که انسان انقلابی در عمیق‌ترین وجود ذاتش منقلب شود. از اینرو پیش از آنکه رهبری پیشقراول مرکب از انسان‌های نوین بوجود آید، لازمست که این انسان‌ها با معیارهای راستین انقلابی ساخته شوند، لازمست در مفاهیم قالبی و قالبی باصطلاح مارکسیستی ساخت کارمندان شوروی (منظور دوران لنین و استالین است - توفان) خانه‌تکانی مفصلی انجام شود، لازمست سیاست انقلابی با وحدت تضادهای عملی‌اش از سیاست فرصت‌طلبانه معامله‌گری و توسری زدن به "احزاب" برادر تمیز داده شود. لازمست آدم انقلابی مفهوم واقعی و عمق انترناسیونالیسم پرولتاریائی و انتقاد و انتقاد از خود را بفهمد، لازمست استقلال اندیشه داشته باشد، لازمست منتظر تفسیر روزنامه پراودا و یا ارگان دیگری نماند تا فلان مساله را قضاوت کند، حتی لازمست جرات کند به رهبران گذشته و فعلی جنبش اگر بنظرش اشکال می‌رسد، ایراد بگیرد."

در خدمت "جنبش فکری" به کار بگیرند و به اختلافات دامن زنند، ولی در عمل نشریه "نبرد" و بعد از آن "نبرد خلق" را توزیع می کردند و افسانه "جنبش فکری" آنها هدفی جز نابودی کنفدراسیون جهانی نداشت. حداقل چریک ها این شجاعت را داشتند که تفنگ را نسبت به تئوری مرجع بدانند.^{۲۹}

"جنبش فکری" "کادر" ها سلاح مبارزه برضد مبارزات متحد کنفدراسیون جهانی و جریانی فرصت طلبانه، بی مسئولیت نسبت به سرنوشت جنبش و کادرهای آن و کاسبکارانه بود. آنها آموزش نادرستی به جوانان می دادند که در زندگی به هیچ چیز وفادار و متکی نباشند و روزانه با باد هوا رنگ عوض کنند که پیروان آنها نیز که سرشار از تفکر خرده بورژوازی بودند داوطلبانه به این راه رفتند ولی از طبقه کارگر مایه می گذاشتند. به استقلال فکری خویش تکیه می کردند!!!! این تجربه نشان می دهد که جنبش کمونیستی در مسیر مبارزه خود با چه مشکلات و خطرات و انحرافات روبروست و با چگونه دشمنان صدچهره ای باید مبارزه کند.

این خزعبلات ضد کمونیستی ادامه دارد و مشام کمونیست ها را آزار می دهد. این سرجنابان "جنبش فکری سالم" که تلاش دارند از احیاء حزب طبقه کارگر و تأیید و آموزش از مبارزات گذشته طبقه کارگر ایران جلوگیری نمایند، از بزرگ ترین واقعه بعد از جنگ جهانی دوم یعنی بروز رویزیونیسم در شوروی و وظیفه کمونیست ها برای مبارزه با این فرصت طلبی، اپورتونیسم و دشمنی با طبقه کارگر و انقلاب حرفی نمی زنند. توگوئی مبارزه با رویزیونیسم "تدارک تئوریک" نیست. آنها دشمن تجارب و میراث انقلابی جنبش کمونیستی ایران و جهانند. تحلیل های آنها صرفاً ذهنی و بی اساس است. آنها می خواهند قبل از احیاء حزب آدم های "عمیقاً انقلابی" و با "فکر سالم و انقلابی" با دانش "عمیق تئوریک" اختراع کنند. آنها می خواهند در مالخیولای روشنفکرانه تهوع آور خود "انسان های ترازنوبین" بسازند که با "مصونیت ایدئولوژیک" مانند "قهرمانان" شکست ناپذیر به "ایجا حزب کمونیست روئین تن" دست بزنند و کاری کارستان نمایند. انسان انقلابی در جریان مبارزه طبقاتی و مبارزه برای احیاء، ایجاد و یا تشکیل حزب طبقه کارگر با دشمنان این طبقه ساخته می شود و نه با نذر کردن و ذکر گرفتن و تزکیه نفس و ورد و جادو. دانش تئوریک تنها در عرصه مبارزه و هضم تئوری و کسب تجربه ارتقاء می یابد و نه از اجاره کردن کتابخانه های "تروتسکیستی، بوخارینی، زینوویف و...". حزب است که انسان ها را در مبارزه طبقاتی صیقل داده، می سازد و پرورش و آموزش می دهد. کسی "انقلابی" و "سالم" و "تئورسین" متولد نمی شود. همه این تئوری های ضد کمونیستی برای نفی حزب، نفی رهبری حزب طبقه کارگر، نفی گذشته جنبش کمونیستی ایران و جهان، نفی مبارزه طبقاتی، نفی واقعیات و ذهنیگرایی محض، نفی پراوتیک و تبلیغ خانه نشینی و ذکرگیری است. سرپای نظریات منحرف "کادر" ها انحلال طلبانه، ضد کمونیستی و با انگیزه ایجاد آشفته فکری به نفع رویزیونیست ها در جنبش کمونیستی ایران است. تمام سیر تجربه تاریخ ایران این واقعیت را نشان داده است که همه رهبران پرمدعی و خرابکار این گروه به ضدانقلاب پیوستند و "واقعین" شدند.

^{۲۹} - در این زمینه مراجعه کنید به رویدادهای مربوط به کنگره دهم و یازدهم کنفدراسیون جهانی.

پرسش

"اشاره کردی که میان دفاع از جریان چریکی و ایجاد جنبش فکری تناقضی وجود داشت. ضمن آن که چریک‌ها نیز خود قصد ایجاد سازمان جداگانه‌ای را داشتند. آیا بین این دو مساله و لذا عدم تمایل شما به ادامه همکاری با چریک‌ها به منظور ایجاد یک سازمان رابطه‌ای موجود بود؟"

پاسخ

"نه، این گونه نبود. کادرها بین یک تمایل روشنفکری و یک جریان عمل‌گرا مرتب نوسان می‌کردند. همین تناقض و ترکیب گروه باعث می‌شد که برای چریک‌ها غیرقابل قبول باشیم."

و ادامه می‌دهد:

"... در واقع دوگانگی کادرها در عرصه کنفدراسیون، گاه برای جلب نیرو و نمایش برتری به کار می‌آمد و نه برای کار متداوم حزبی و یا ایجاد سازمان مارکسیستی-لنینیستی یا کار چریک شهری. چرا که نه چریک شهری بودیم و نه همه جانبه به پیش‌برد کار جنبش فکری و مثلاً مطالعه پیرامون مسایل ایران می‌پرداختیم. بگذریم از این که دیگران هم جز این نبودند و این دوگانگی را در خود داشتند. چریک‌ها هم ضمن دفاع از کار چریکی می‌پذیرفتند تا ناصر طهماسبی در آمریکا متون مارکسیستی را برایشان ترجمه کند و به نام آنها به چاپ برسد تا به اصطلاح در جریان جنبش فکری هم انگشتی داشته باشند. بقیه نیز همین وضعیت را داشتند. در واقع جریان‌های روشنفکری ایران همواره این دوگانگی را داشته‌اند."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی" جلد اول صفحات ۱۹۶-۱۹۷

البته مهدی خانبابا تهرانی تلاش دارد نظریات نادرست، مذبذب و کاسبکارانه خویش را در پشت "در واقع جریان‌های روشنفکری ایران همواره این دوگانگی را داشته‌اند" پنهان کند. وی می‌خواهد آنچه را

خود و دوستانش داشتند عمومی جلوه دهد و به همه بچسباند تا گناهش کمتر شود. این یک ادعای شگفت آور برای به خود بالیدن و نفی تمام تاریخ مبارزه روشنفکران ایران است تا فعالیت های فرصت طلبانه و بی مسئولیت را در یک دکان دونیش توجیه کند. طبیعی است که این ادعای مهدی خان بابا تهرانی بیان واقعیت و وضعیت جنبش کمونیستی ایران در آن زمان نبود که با اصول انقلابی، با پایداری و انضباط حزبی با مسئولیت نسبت به جان و روحیه جوانان ایران در خارج از کشور به پیش می رفت و فعالیت می کرد.

پرسش:

"کادرها با ادعای ایجاد جنبش فکری از سازمان انقلابی بریده و در زمینه عملی خلائی را احساس می کردند. خلائی که شما می خواستید با حمایت از جنبش چریکی آن را پر کنید. این نیاز به همبستگی با یک جریان انقلابی داشت که سرنوشت روزمره شما را رقم می زد و اتهام بی عملی را که در مقابل آن بی دفاع بودید نقش بر آب می کرد. فکر نمی کنی اساس ماجرا در این مطلب نهفته باشد."

پاسخ

"ما خصوصیتی داشتیم که همواره حفظ کردیم و این همبستگی با مخالفین رژیم بود که در ما وجود داشت. حال اگر خمینی علیه رژیم رادیکال عمل می کرد یا مجاهدین برای ما فرقی نداشت. ما با هر نیروی رادیکال و مبارز احساس همبستگی می کردیم. به خصوص این که خود پایه اجتماعی پیدا نکرده و نتوانسته بودیم جریان اجتماعی مورد قبول فکر و اندیشه مان را به وجود آوریم. واقعیت این بود که کادرها در عرصه ایران کار اساسی نکرده بودند. دست آخر هم آتش مبارزه با سازمان انقلابی را آنقدر تیز کردیم و گفتیم که رفرمیست و سازشکار هستند تا این خود منجر به برخوردهای شدید بین ما و سازمان انقلابی شد. مثل دلاک های بابی که از بی کاری تن یکدیگر را کیسه (می کشند به جان هم افتادیم و همه طبقات دشمن طبقاتی و کین طبقاتی را در عرصه مبارزه دانشجویی یافتیم. بی توجه به آن که برخی از اتهاماتی که به سازمان انقلابی، پیرامون سازشکاری و عدم قاطعیت اش در برابر رژیم شاه می زدیم درست نبود. یک لحظه هم تامل نمی کردیم تا ببینیم واقعیت

جامعه چیست و توجه کنیم که تغییرات و اتفاقاتی رخ داده که از نظر ما به دور مانده است."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی" جلد اول صفحات ۱۹۶-۱۹۷

در این اعتراف مهدی خانبابا تهرانی به زعامت همه بخش‌های "کادر"ها به صراحت بیان می‌دارد:

"واقعیت این بود که کادرها در عرصه ایران کار اساسی نکرده بودند. دست آخر هم آتش مبارزه با سازمان انقلابی را آنقدر تیز کردیم و گفتیم که رفرمیست و سازشکار هستند تا این خود منجر به برخوردهای شدید بین ما و سازمان انقلابی شد... بی‌توجه به آن که برخی از اتهاماتی که به سازمان انقلابی، پیرامون سازشکاری و عدم قاطعیت‌اش در برابر رژیم شاه می‌زدیم درست نبود...".

آقای تهرانی به مصداق "شتر دیدی ندیدی" به روی مبارک نمی‌آورند که این "برخوردهای شدید" و "خط راست" خواندن "سازمان انقلابی" در کنفدراسیون جهانی و سایر مسایل مربوط به آن، منجر به انشعاب درون کنفدراسیون جهانی شد. ایشان خود را به نادانی می‌زنند که فضای تحریک‌آمیز و دروغپراکنی و منحرف کردن کنفدراسیون جهانی از سیاست صحیح سنتی‌اش از این سیاست نامبرده از جمله سیاست گروه "کادر"ها ناشی می‌شد، تمام سابقه اسناد "کادر"ها در کنفدراسیون جهانی نشان می‌دهد که آنها به صورت هدفمند و با برنامه برای طرد "خط راست" از کنفدراسیون جهانی مبارزه می‌کردند. و حالا این جریان انحلال‌طلب در سال ۱۳۶۸ نه سال بعد از انقلاب و ۱۵ سال بعد از انشعاب درون کنفدراسیون جهانی با خونسردی و بی‌خیالی سخنان "انقلابی" و فاجعه آفرین خود را تنها "نادرست" و "زیاده‌روی آن روز ارزیابی می‌کند. حال آن که این "زیاده‌روی‌ها" در آن زمان فاجعه به بار آورده است. باید پرسید مسئول این سیاست چه کسی بوده است که زندگی بسیاری را بر باد داده است؟ همین روش را پاره‌ای رهبران جبهه ملی ایران در بیان تاریخ فعالیت خود و سازمانشان در گذشته در پیش گرفته بودند و هنوز نیز به آن وفادارند. اعترافات آقای مهدی خانبابا تهرانی تنها اعتراف به بی‌مسئولیتی، فقدان اصولیت و بی‌احترامی به وجدان سیاسی هر عنصر انقلابی نیست. دارا بودن وجدان سیاسی شرط هر مبارزه سیاسی مسئولانه و انقلابی است در غیر این صورت بی‌ارزش دانستن جان

رفقای خود و توده های مردم است که آنها را بازپچه دست خود و نزدیکانش تلقی می کند. این بی تفاوتی نسبت به سرنوشت جنبش در تمام این مصاحبه به چشم می خورد. توگویی آقای تهرانی با برنامه و مشارکت آقای حمید شوکت این صحنه را آراسته تا خود و گروه "کادر" ها را تبرئه کند.

پرسش

"تا این که در درون خود کادرها انشعاب رخ داد"

پاسخ

"این دیگر مرحله آخر بود. زمانی که سازمان پیکار هم در پی چریک ها به اروپا آمده و همگی در این جا لنگر انداختند. یعنی دو نیروی اسلحه به دست ایران، اتوریته خود را به عنوان چمدان سفر برداشته و همراه خود به اروپا آوردند. در این دوره در درون کادرها هم تغییر و تحولاتی رخ داد. جناحی از ما به رهبری پ. ن. (پرویز نعمان - توفان) با مجاهدین عمامه گلی. یعنی پیکاری ها رفتند و جناحی دیگر به رهبری مجید زربخش جریان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر را تشکیل دادند. البته گروه زربخش هم در ابتداء با عمامه گلی ها تماس گرفته بود. اما در مذاکرات به نتیجه نرسیده بودند. زربخش معتقد بود چون نپذیرفته بود تا در استخدام مجاهدین عمامه گلی دربیاید و هر چه آنها می گویند تکرار کند، کارشان به نتیجه مطلوب نرسیده است. در مقابل گروه پ. ن. که نشریه آذرخش را چاپ می زد نظریه لزوم پذیرش هژمونی جنبش داخل کشور را پیش کشید.

نظریه ای که معتقد بود جنبش خارج را درست در اختیار جنبش داخل کشور و در این زمینه در اختیار مجاهدین عمامه گلی قرار دهد. در واقع رفقای ما چون چلچله خسته ای بودند که روی هر دیوار نزدیک تر و بلندتری می نشستند. جبهه ملی خاورمیانه هم در منطقه با چریک ها در تماس بود و با آنها وارد پروسه تجانس شد و در کنفدراسیون به تبلیغ نظر آنها می پرداخت. خلاصه چریک و چریک بازی در آن روزگار در فرنگ خیلی اوج گرفته بود."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی" جلد اول صفحه

البته نشریه آذرخش توسط واحد آخن که زیر نفوذ پرویز نعمان بود، در خارج از کشور چند شماره‌ای پخش شد تا عمر این نشریه که تفرقه‌افکنی پیشه کرده بود به پایان رسید. نشریه آذرخش در کادر فعالیت‌های خویش در لندن با رهبران بعدی گروه سه‌پند از جمله "منصور حکمت" و تقوایی نیز در تماس بودند. جالب آن است که هیچکدام از این بخش‌های "کادر"ها حاضر نیستند مسئولیت اعمال خویش را در صدماتی که به جنبش کمونیستی و دموکراتیک مردم ایران زده‌اند به عهده گیرند. آنچه را که آقای تهرانی "چریک‌بازی" در ۱۵ سال بعد می‌داند در دوران انتشار نشریه "نبرد" نماینده خلق ایران می‌دانست و حاضر بود منتقدان به چریک‌ها را "اعدام انقلابی" کند. وی در آن دوران معتقد بود که کنفدراسیون جهانی باید به تبعیت از چریک‌ها برنامه ریخته و مبارزه کند. آنچه را که وی امروز به گردن جبهه ملی ایران می‌اندازد تا از خودش و گروهش سلب مسئولیت کند با موافقت و حمایت همه جانبه وی و گروهش به کنفدراسیون جهانی تحمیل شده بود. چگونه می‌شود این همه در روز روشن به قلب واقعیت دست زد؟

پرسش بعدی آقای شوکت:

"تأثیر حرکت چریکی و در این مورد سازمان پیکار در گروه کادرها چه بود؟"

و پاسخ آقای تهرانی در مورد سرنوشت "کادر"های بی‌پرنسیپ:

"آنها کادرها را لت و پار کردند و این از آن جهت بود که در جریان کادرها

انسجام فکری، تشکیلاتی و نظری روشنی وجود نداشت."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی" جلد اول

صفحه ۱۹۹

پرسش:

**"کادرها از جنبش فکری شروع کره و به پذیرش ایده یا همکاری با سازمان
پیکار، با سابقه‌ای که شرح دادی رسیدند. سوای نداشتن تشکیلات یا انسجام فکری،
فکر نمی‌کنی در زمینه ایستادگی روی اصول هم کمبودی وجود داشت؟"**

پاسخ:

"درست است. در بین ما اصولیت به اندازه کافی وجود نداشت. یعنی بر سر
همان فکر خام ایجاد جنبش فکری هم ایستادگی اصولی نشد. من خود علی‌رغم
زیگراگ‌های نظری و عملی در زمینه پاسداری از اصول جنبش فکری ایستادگی
کردم. متأسفانه برای برخی از رفقای من که در اساس با زمینه‌های فکری سازمان
انقلابی چندان دور نبودند این اصل کافی نبود و در جستجوی نیروی بزرگ‌تری
بودند."

نقل از کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی" جلد اول
صفحات ۱۹۹-۲۰۰

مهدی تهرانی زعيم "کادر" ها به مصداق

"رهنمائی کی توانی"

ای که ره را خود ندانی"

هنوز نقش "کادر" ها را که آموزگاران نادان و منفی بودند، مثبت ارزیابی می‌کند. جریانی که جز ایجاد
آشفته‌فکری تحت نام "جنبش فکری" و برهم زدن سازمان دموکراتیک دانشجویان در خارج از کشور
هنر دیگری نداشته است و رهبرانش نیز یکی بعد از دیگری به راه سازش و برائت از گذشته خود
رفته‌اند و هیچکدام از آنها به خودشان در مورد نظریات غلطشان در کنفدراسیون جهانی و پرچم اتهامی
که بر علیه دیگران افراشته بودند، انتقادی نکردند و نمی‌کنند، نمی‌توانستند و نتوانستند یک یادگار مثبت
در تاریخ مبارزات مردم ایران از خود باقی بگذارند.

این روش خرابکاری در احیاء حزب طبقه کارگر، تخریب در مبارزه ضدرویزبونیستی، حمایت کورکورانه و
کاسبکارانه از جنبش چریکی، فدائیان خلق و سپس مجاهدین "کمونیست" و نابودی کنفدراسیون
جهانی را، "کادر" ها چه دست در دست هم و چه به طور جداگانه بعدها ادامه دادند. این روش تا

زمانیکه جبهه ملی ایران پرچم حمایت تک‌سوارانه از چریک‌ها را از دست "کادرها" خارج کرد، ادامه داشت. حال به نظرات مجموعه "کادر"ها در برخورد به انشعاب درون مجاهدین بنگریم. سند شماره ۲۴ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

يك پیروزی بزرگ جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران

تحولات نوید بخشی جنبش مارکسیستی ایران را فراگرفته و افق‌های گسترده و تابناکی در برابر آن گشوده است. "بیانیه" اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" بمثابة نتیجه و انعکاس این تحول و پیروزی بزرگ مارکسیسم لنینیسم در صحنه پیکار انقلابی میهن ما، پیام آور این افق روشن است. دگرگونی عمیق در جهان‌بینی، تفکر و سیاست سازمان مجاهدین خلق رویداد تاریخی مهمی است که با تأثیرات تعیین‌کننده خود بر مجموع جنبش کمونیستی و انقلابی ایران، راه‌های اعتلاء و تکامل آتی آنرا روشنی می‌بخشد. پیروزی سازمان مجاهدین خلق ایران در یافتن ریشه‌های اساسی نارسائی‌ها، در شناخت منشأ ایدئولوژیک ضعف‌ها، در طرد معیارهای کهنه و در درک ضرورت‌ها نوین تاریخی و سیاسی که بر اساس تجربه و پراتیک ده سال مبارزه انقلابی، چهار سال مبارزه مسلحانه و دو سال مبارزه پیروزمند ایدئولوژیک و در دشوارترین شرایط داخلی و خارجی و در جریان پرشورترین پیکارهای انقلابی بدست آمده است، نه تنها پیروزی سازمان و رزمندگان آگاه، مصمم و وفادار آن، بلکه همچنین يك پیروزی بزرگ مارکسیسم لنینیسم، يك پیروزی خلق زحمتکش ما و ضربه سهمگینی است بر پیکر رژیم مزدور شاه. این پیروزی بزرگ که قلوب همه مارکسیست-کمونیست‌های واقعی و انقلابیون راستین را گرمی می‌بخشد، نیروی محرکه قدرتمندی است در تسریع حرکت و تحول آتی و انسداد ناپذیر جنبش انقلابی خلق ما و ایجاد امکانات عملی و تضمین‌های واقعی پیشروی طغمراند آن.

گروه "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر"

فروردیه ۱۹۷۶ - بهمن ماه ۱۳۵۴

"یک پیروزی بزرگ جنبش مارکسیستی-لنینیستی ایران"

تحولات نوید بخشی جنبش مارکسیستی ایران را فراگرفته و افق‌های گسترده و تابناکی در برابر آن گشوده است. "بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" به مثابه نتیجه و انعکاس این تحول و پیروزی بزرگ مارکسیسم-لنینیسم در صحنه پیکار انقلابی میهن ما، پیام آور این افق روشن است. دگرگونی عمیق در جهان‌بینی، تفکر و سیاست سازمان مجاهدین خلق رویداد تاریخی مهمی است که با تأثیرات تعیین‌کننده خود بر مجموع جنبش کمونیستی و انقلابی ایران، راه‌های اعتلاء و تکامل آتی آن را روشنی می‌بخشد. پیروزی سازمان مجاهدین خلق ایران در یافتن ریشه‌های اساسی نارسائی‌ها، در شناخت منشأ ایدئولوژیک ضعف‌ها، در طرد معیارهای کهنه و در درک ضرورت‌های نوین تاریخی و سیاسی که بر اساس تجربه و پراتیک ده سال مبارزه‌ی انقلابی، چهار سال مبارزه‌ی مسلحانه و دو سال مبارزه‌ی پیروزمند ایدئولوژیک و در دشوارترین شرایط

داخلی و خارجی و در جریان پرشورترین پیکارهای انقلابی به دست آمده است، نه تنها پیروزی سازمان و رزمندگان آگاه، مصمم و وفادار آن، بلکه همچنین یک پیروزی بزرگ مارکسیسم-لنینیسم، یک پیروزی خلق زحمت کش ما و ضربه‌ی سهمگینی است بر پیکر مزدور شاه. این پیروزی بزرگ که قلوب همه‌ی مارکسیست-لنینیست‌های واقعی و انقلابیون راستین را گرمی می‌بخشد، نیروی محرکه‌ی قدرت‌مندی است در تسریع حرکت و تحول آتی و انسداد ناپذیر جنبش انقلابی خلق ما و ایجاد امکانات عملی و تضمین‌های واقعی پیشروی ظفرمند آن گروه "اتحاد، مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر"

فوریه‌ی ۱۹۷۶- بهمن ماه ۱۳۵۴ فوریه‌ی ۱۹۷۶- بهمن ماه ۱۳۵۴

نوشته بالا تنها بخشی از اظهار نظر گروه "کادر" ها در مورد انشعاب در درون مجاهدین خلق است و از آن تاریخ به حمایت از نظریات آنها در کنفدراسیون جهانی پرداختند و تئوری‌های ضدحزبی پیکار را تقویت کردند. گروه "کادر" ها به اصل خود که در "سازمان انقلابی" حزب توده ایران از آن پیروی می‌کردند، بازگشتند مبنی بر این که حزب طبقه کارگر از درون مبارزه مسلحانه بیرون می‌آید. نخست مبارزه مسلحانه و تفنگ و بعد از آن حزب و کتاب.^{۳۰}

آنها با این تئوری‌های انحرافی و زینبختش سال‌ها از احیاء حزب طبقه کارگر و یا آنطور که خود آنها مدعی بودند از "ایجاد" حزب طبقه کارگر جلو گرفتند. و سرانجام نیز بعد از این همه خرابکاری روشنفکرانه در جنبش کمونیستی ایران، وقتی به "اوج دانش تئوریک" رسیدند با پذیرش تئوری

^{۳۰}- بعد از دستگیری وحید افراخته یکی از کادرهای سازمان مجاهدین خلق، وی اعتراف کرد که آنها یعنی مجاهدین خلق و بعدها پیکار، مدارک به دست آمده از ترور افسران آمریکائی در تاریخ ۱۳۵۴/۰۲/۳۱ را که ماموران استراق سمع در مرزهای شمال ایران در همسایگی شوروی بوده‌اند، توسط بهرام آرام و علیرضا سپاسی آشتیانی در لندن و پاریس به دست سفارت شوروی رساندند. سازمان پیکار تا روز آخر نفهمید که باید بر ضد رویزونیسم مبارزه کند و دولت شوروی یک دولت سوسیالیستی نبوده، بلکه سوسیال‌امپریالیستی است. گروه "کادر" ها از این حرکت دفاع می‌کرد. مبارزه علیه رویزونیسم آنها نیز متزلزل و پا در هوا بود. آنها رویزونیسم را "کمونیست بد" تلقی می‌کردند و نه ایدئولوژی بورژوائی. آنها کوچک‌ترین اثر تئوریکی برای افشاء رویزونیسم منتشر نکردند. شعار "جنبش فکری" آنها حرف مفت بود که برای تسکین بی‌سواد خود تبلیغ می‌کردند. یک جنبه از روی نادانی ایدئولوژیک و جنبه دیگر از روی کاسبکاری سیاسی.

ارتجاعی و رویزیونیستی "سه دنیا"، در آغاز انقلاب بهمن به "افتخار" عضویت در حزب رنجبران ایران که تکامل ارتجاعی "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بود نایل آمدند.

سازمان دانشجویان ایرانی در آخن که سخنگوی غیررسمی گروه "کادر"ها بود، در طی اعلامیه‌ای صرفاً ایدئولوژیک تحت عنوان "به دفاع از جنبش نوین انقلابی خلق به پا خیزیم"، نظر "کادر"ها در مورد تبدیل کنفدراسیون جهانی به حزب سیاسی را به وضوح بیان کرد. در طی این اعلامیه که به جریان‌های دانشجویی مسلمان در خارج از کشور برخورد می‌شد، انتقاد این جریان‌های مسلمان به تصفیه‌های درون سازمان مجاهدین خلق و تولد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، از درون این سازمان، بشدت مورد نقد قرار گرفته و سازمان دانشجویی آخن با دانشجویان مسلمان به عنوان یک سازمان دانشجویی "کمونیستی" به مصاف ایدئولوژیک و حزبی رفته بود. این نظریات سازمان دانشجویی آخن طبیعتاً ربطی به کنفدراسیون جهانی نداشت و ندارد، زیرا کنفدراسیون جهانی هرگز در این زمینه نه مصوبه‌ای گذراند و نه قصد داشت به اختلافات درونی سازمان مجاهدین خلق بپردازد و طرف "محق" را تعیین کند. دخالت در امور داخلی سازمان‌های انقلابی درون ایران، وظیفه کنفدراسیون جهانی نبود، زیرا خود کنفدراسیون جهانی هرگز مجاز به دامن زدن به بحث‌های ایدئولوژیک در درون کنفدراسیون بر اساس منشورش نبود چه به رسد به این که بخواهد با سایر سازمان‌ها در بیرون از کنفدراسیون جهانی به مبارزه ایدئولوژیک بپردازد. گروه "کادر"ها که جسارت نداشتند خودشان به این وضوح به حمایت از شیوه کار مجاهدین منشعب پرداخته و دانشجویان مسلمان هوادار سازمان سنتی مجاهدین را آماج حمله قرار دهند، از ابزار تفرقه خود یعنی سازمان آخن که باید یک سازمانی دانشجویی می‌بود و نه سازمانی حزبی، برای مقاصد خویش استفاده می‌کردند. این اختلاف نظر همان طور که تاریخ انقلاب ایران نشان داد یک مولفه استراتژیک داشت و در تمام روند انقلاب ایران که بعداً اسلامی شد تأثیرات موثری برجای گذاشت. تبلیغات گروه "کادر"ها در درون جنبش دانشجویی مسلماً در خونریزی رژیم جمهوری اسلامی در بعد از انقلاب که به این روش‌ها تکیه کرده از آن سوء استفاده می‌نمود، تأثیر داشت. گروه "کادر"ها نمی‌خواهد مسئولیت تبلیغات سیاسی خویش را به عهده بگیرد. ولی ما توفانی‌ها به مردم ایران نقش این گروه مخرب را نشان می‌دهیم تا ببینند سخنان کاسیکارانه و بی‌مسئولیت چه فجایی می‌تواند به بار آورد. تیرباران جانباخته تقی شهرام در فردای انقلاب از همین سیاست ناشی شد. حال به اصل سند مراجعه کنیم:

سند شماره ۲۵ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"به دفاع از جنبش نوین انقلابی خلق بیا خیزیم!"

چند ماه قبل کتابی به نام "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" در داخل و خارج کشور پخش گردید و بحث‌های فراوانی را پیرامون این بیانیه برانگیخت. بر خورد به بحث‌ها و استدلال‌ات گوناگون که پیرامون مواضع ایدئولوژیک اعلام شده صورت گرفته در حدود توانائی ما نیست و آنچه که ما را بر آن داشت که در اینجا به مساله برخورد نمائیم، حملات کینه توزانه‌ای است که امروزه از جهات مختلف عناوین گوناگون به سازمان پر افتخار مجاهدین خلق صورت گرفته و می‌گیرد و یا انواع و اقسام "استدلالات" و تهمت‌های ناروا مرز خلق و ضد خلق، انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش کرده و با تمام نیرو و هم خود سعی می‌نمایند که آنرا سازمانی ضد خلقی و عمل انقلابیون را فاشیستی قلمداد کنند. جالب توجه اینجاست که اغلب این حملات تحت لوای "دفاع از مذهب و اسلام" صورت می‌پذیرد. اخیرا اعلامیه‌ای به نام "انجمن اسلامی دانشجویان شهر کلن و حومه" پخش گردیده است که در آن بی‌شمارانه انقلابیون راستین میهن ما را "کفتارگان بی‌رمق" که "خواهان ارتزاق" از "جسد مجاهدین راه خلق" می‌باشند معرفی می‌کند و خصمانه اعلام می‌دارد که خطر اینان "از خطر ۵ سال تلاش مذبوحانه و همه جانبه رژیم منفور پهلوی" بیش‌تر می‌باشد. این حضرات تحت لوای "دفاع از اسلام" در حمله بسازمان مجاهدین خلق تا آن حد گستاخی از خود نشان می‌دهند که شهادت رضا رضائی و دستگیری انقلابیون دیگر از سازمان مجاهدین را به رهبری کنونی سازمان نسبت می‌دهند. اینان می‌خواهند ردیالانه اینگونه وانمود کنند که عده‌ای "مارکسیست‌نما" بدرون سازمان "رخنه" کرده و برای "کسب هژمونی" رهبری سازمان را بزیر تیغ جلادان محمدرضا شاهی فرستاده‌اند. اینان در جلسه‌ای که در تاریخ ۷۶/۳/۲۷ در شهر کلن برگزار کردند سازمان مجاهدین خلق را "خائن به خلق"، "منافق"، "فاشیست" و هر آنچه که برازنده ارتجاع بود لقب دادند و تهمت‌هائی به این انقلابیون اصیل زدند که حتی رژیم منفور پهلوی از ترس مردم ایران نتوانسته است بزند و جالب اینجاست که این آقایان نام این لجن‌پراکنی‌های خویش را "تحلیل علمی" از بیانیه ایدئولوژیک گذاردند. ما در اینجا بوضوح اعلام می‌داریم که از نظر ما حساب این عناصر از کلیه میهن‌پرستان مسلمان صادق به

انقلاب و جنبش مردم که در راه آرمان‌های خلق و علیه رژیم سفاک پهلوی مبارزه می‌کنند و نیز حتی با کسانی که به علت ناآگاهی به طور کوتاه مدت گول اکاذیب این آقایان را خورده‌اند و یا تحت تاثیر آنان قرار گرفته‌اند جدا است و امیدواریم که اینان هر چه زودتر آن آقایان را در منجلاشان تنها بگذارند.

لازم به توضیح است که در این میان سردمداران خط راست نیز در رقابت با این حملات گوی سبقت را ربوده و به مقایسه انقلابیون مجاهد با مرتدان "کمیتة مرکزی" پرداخته و بار دیگر سند محکومیت خود را امضا کردند. از این راست‌روان بورژوا لیبرال بیش از این نمی‌توان انتظار داشت.

بدیده ما سازمان مجاهدین خلق ایران یکی از سازمان‌های به حق انقلابی خلق ایران است که حقانیت و صداقت انقلابی خویش را در عمل به اثبات رسانیده است و دفاع بی‌قید و شرط از این انقلابیون وظیفه هر ایرانی میهن‌پرست بوده و ما نیز جز این نخواهیم کرد و در مقابل تمام آن کسانی که با اکاذیب و تهمت‌های بی‌شرمانه خود سعی در لگد مال کردن آرمان‌های انقلابی خلق ما دارند قاطعانه و تا باخر مبارزه خواهیم کرد.

ما به آنان هشدار می‌دهیم که این اکاذیب هرگز نمی‌توانند ذره‌ای خلل در ایمان خلق دلاور ما نسبت به مجاهدین دلیر وارد آورد و خلق ما بر سر این تهمت‌ها هرگز گذشت نخواهد کرد و پاسخی در خور به آنان خواهد داد.

رفقای مبارز

در شرایطی که رژیم منفور پهلوی بیش از پیش تبلیغات خصمانه و ضد مردمی را در زیر لوای "مارکسیست‌های مسلمان" شدت بخشیده است و از هیچ عملی در راه بدنام کردن و به لجن کشاندن انقلابیون اصیل و صادق به خلق ابا ندارد، در شرایطی که عده‌ای سوداگر و سودجو برای بعمل در آوردن نیات خویش با رژیم سفاک پهلوی همصدا شده‌اند و انقلابیون را خطرناکتر از رژیم شاه خونخوار معرفی می‌کنند، در شرایطی که سردمداران خط راست سعی در عقب‌نماندن از این قافله را دارند، در شرایطی که عده‌ای خود را "حامیان" جنبش چریکی داخل می‌دانند، بزدلانه مهر سکوت بر لب زده و بدین وسیله آب در آسیای آن آقایان می‌ریزند و بالاخره در شرایطی که انقلابیون مجاهد از هر طرف مورد حمله کینه توزانه قرار

گرفته اند بر ماست که قاطعانه به دفاع از انقلابیون میهن برخاسته هر چه بیش تر به تبلیغ آرمان ها و دستاوردهای آنان پرداخته و در قبال هر آنکس و هر جریانی که با اتهاماتی از قبیل آنچه در بالا رفت سعی در مخدوش نمودن صف خلق و ضد خلق نماید قاطعانه ایستاده و اجازه ندهیم که چنین سنت هایی در جنبش ما رواج پیدا کنند، زیرا که ادامه چنین جریاناتی سلب اعتماد از مجموعه جنبش انقلابی خلق را به همراه خواهد داشت و مانیز در مقابل آن مسئولیم.

سازمان دانشجویان ایرانی در آخن (وابسته به کنفدراسیون جهانی)، "

سازمان آخن دفاع بی قید و شرط از سازمان مجاهدین خلق (بخش انشعابی) را وظیفه هر ایرانی میهن پرستی می داند و آنرا در سرلوحه فعالیت های خویش نوشته است. اینکه دفاع بی و قید و شرط را شرط حمایت از مجاهدین قرار دهیم، مانند خریدن هندوانه به شرط چاقوست. عقل سالم حکم می کند که باید همواره با احتیاط به پدیده های مشابه برخورد کرد. سازمان دانشجویان آخن که فاقد مسئولیت و تعهد اخلاقی است، می تواند به این جولان گری ها بپردازد و به کسی هم پاسخگو نباشد. این سازمان می تواند بدون بررسی همه جانبه و اطلاع کامل از روند رویدادهای درون سازمان مجاهدین خلق به اعلام مواضع "انقلابی" بپردازد و چنانچه این مواضع نادرست از کار درآمد به سوراخ موش فرار نماید. امروز باید به دنبال آن "قهرمانانی" گشت که این اطلاعات را صادر کرده اند. شما کسی را نمی یابید که حاضر باشد مسئولیت این نقش منفی را در جنبش دموکراتیک چه برسد به کمونیستی ایران به عهده بگیرد.

گروه "کادر" ها سرانجام بعد از سال ها ایفای نقش منفی در کنفدراسیون جهانی به انتقاد از خود دست زده و مسایل غیر قابل توجیه زیر را برای تسکین مریدانشان منتشر کرد. آنها انتقاد به خود را از انتقاد به همان "جنبش فکری" آغاز کردند که سال ها بعد از موعظه گری های فراوان در باره ی آن، نوزاد علیلی به دنیا آورده بودند.

سند شماره ۲۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

ارگان :
اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر
فوریه ۱۹۷۷
کتاب دوم

"اول اینکه ما عملاً این وظیفه را به فعالیت تئوریک صرف (از ترجمه آثار مارکسیستی تا بررسی‌های نظری) محدود می‌ساختیم و بر آن بودیم که گروه‌های مارکسیستی خارج از اینطریق می‌توانند وظیفه خود را "در راه کمک به جنبش، دست یابی آن به مشی صحیح و به تئوری پیشرفته انقلابی و همچنین در راه پرورش عناصر مارکسیست در خارج انجام دهند" (انحرافی که در عمل لزوم کار مستقیم این گروه‌ها را در ایران و وظیفه آنها را در امر سازماندهی در داخل کشور نفی می‌کرد).

این "کمونیست‌های ناب" تازه پس از اینکه متوجه "اشتباه" خود شده‌اند، تصمیم گرفته‌اند به انتشار یک نشریه تئوریک-سیاسی دست بزنند که در این کار نیز موفق نبوده‌اند، زیرا همان بیماری لاعلاج اولیه، آنها را به کار پژوهشی لایتناهی ترغیب می‌کرده است. و این خود گویای آن است که این گروه از تئوری شناخت مارکسیسم نیز بویی نبرده بوده است. تئوری شناخت مارکسیسم شامل ادغام تئوری و عمل است که در روند حرکت و به کاربرد خویش یک‌دیگر را در تقابل دیالکتیکی تقویت و تکمیل می‌کنند و همواره به سمت جلو گرایش دارند. تئوری مارکسیستی شناخت به دو مرحله اول مطالعه و بعداً عمل تقسیم نشده و به آن نیز اعتقادی ندارد و می‌داند که تئوری از عمل زاده شده و بر عمل برای یافتن صحت خود تاثیر می‌گذارد. تئوری گروه "کادر"ها مبنی بر نخست برای "جنبش فکری" اقدام کنیم تا "عقلمان" زیاد شود و بعد به کار عملی بپردازیم نفی روند تکامل و شناخت است که این روند را نه آغازی و نه پایانی است. تئوری آنها تئوری بی‌عملی و فرار از مبارزه بوده است. شناخت از نسبی به مطلق و از مطلق به نسبی می‌رسد و همواره باید با شرکت در مبارزه عملی همراه این روند حرکت نمود و پیش رفت. شناخت مطلق فقط در موضوع مشخص وجود دارد در غیر این صورت شناخت همیشه نسبی است و بشریت هرگز نمی‌تواند به روزی برسد که پایان روند شناخت باشد. زیرا همه چیز در حال حرکت و تکامل است و بر حرکت ماده پایانی نیست، به دیگر سخن حرکت ماریچی ماده نه آغاز و نه انتهائی دارد. با این درک علمی از تئوری شناخت مارکسیستی می‌شود فهمید که تئوری "جنبش فکری" تا به چه حد پرگوئی روشنفکری و توجیه بی‌عملی است.

آنها که صد البته نباید در "عبار و خلوص کمونیستی"شان تردید کرد، خود در مورد ماهیت گروه سازمان برافکن، تفرقه‌افکن و انحلال طلب خویش اعتراف می‌کنند:

"آنچه رفقای مسئول به عنوان تهیه ارگان گروه دنبال می کردند در عمل نه تنظیم ارگان یک گروه مارکسیستی (به مثابه یک فعالیت سیاسی - تئوریک) بلکه انجام یک کار وسیع تحقیقی بود که نه با واقعیت امکانات و توانائی گروه و نه با شرایط رفقای مسئول یک گروه سیاسی انطباق داشت، شرائط کسانی که وظیفه آنها نه ایفا نقش یک "محقق" (صرفنظر از عدم توانائی) بلکه پیش برد و هدایت وظائف سیاسی متعدد گروه بود. این عدم توجه به سایر وظائف به ویژه عدم توجه به امر مبارزه ایدئولوژیک درونی، زمینه رشد اختلافات و انحرافات را (که نطفه های آن به علت شرائط و نحوه تشکیل گروه از همان آغاز فعالیت موجود بود) بیش از پیش مساعد نمود. به طوری که این اختلافات در مدتی نه چندان طولانی به شکل گیری انحرافات و جدائی قطعی نقطه نظرهای مختلف منجر گردید."

آنها در اعترافات بعدی خویش سیاه روی سفید نوشته اند که نقش آنها در جنبش کمونیستی و انقلابی خرابکارانه بوده و نه تنها در جنبش کمونیستی ایران خرابکاری کرده و برای توجیه و حقانیت تخریب و لزوم انحلال طلبی تئوری می ساختند، بلکه این درک مخرب را به سایر تشکلهای خارج از کشور یعنی سایر سازمانهای سیاسی ضد رژیم و دموکراتیک و از جمله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی نیز تسری داده اند. آری آنها در سازمانهای دانشجویی نیز تخریب می کردند و با تمام قوا می خواستند آنها را متلاشی کنند. ما با نمونه آن در کنگره ۱۱ کنفدراسیون جهانی و بعد از آن روبرو بودیم. آنچه این عده از بیانش طفره می روند، نقش فرمانده کل قوای آنها، جاسوس مشهور آقای فیروز فولادی مامور امنیتی رژیم شاه بود که وظیفه خرابکاری و جاسوسی را از درون "سازمان انقلابی" حزب توده ایران شروع کرده و آنرا با ایجاد جریان "کادر" ها به خاطر تلاشی کنفدراسیون جهانی به اوج خود رسانده بود. اوج قدرت تخریبی این جریان در کنگره یازدهم کنفدراسیون جهانی ظاهر شد که با تمام نیرو تلاش کرد کنفدراسیون جهانی را بی رهبر نموده و متلاشی سازد. البته فراموش نکنیم که اگر به موعظه های آنها گوش فرا دهید، از "ماهیت کمونیستی" آنها یک سر سوزن هم کم نشده است. حال به بیان خود آنها مراجعه کنید:

"... این تصمیم به جدائی - که به دنبال یک پروسه نسبتاً طولانی مبارزه درونی انجام گرفت - در واقع با این هدف به اجرا درآمد که باصطلاح با "نفی دیالکتیکی" سازمان و در پروسه تخریب آن ساختمان یک تشکیلات جدید پی‌ریزی گردد. در حالیکه این "نفی" بواسطه متبلور نشدن اختلافات، بواسطه عدم ادامه مبارزه ایدئولوژیک بخش جدا شده ("کادرها") علیه بقایای "سازمان انقلابی" و در صفوف خود و جدا نشدن مواضع اپورتونیستی از مواضع انقلابی در میان این جمع ناهمگون و همچنین به خاطر نفی ارزش‌ها و معیارهای تشکیلاتی و دامن زدن به یک شورش بی بند و بار و غیر مسئول، نه فقط علیه سازمان انقلابی، بلکه به طور کلی علیه حرکت‌ها و فعالیت‌های سازمان یافته خارج نتوانست به یک "نفی دیالکتیکی" بینجامد و پروسه تخریب از یک دورنمای واقعی ساختمان محروم ماند. مضافاً اینکه عده‌ای از کادرها اصولاً خود بر اساس دید شورش و تخریب خرده‌بورژوائی عملاً چیزی جز نفی و تخریب مکانیکی را در نظر داشتند. و بجای کوشش در جهت ساختمان، شورش و تخریب بی بند و بار و غیرمسئول ایجاد شده را تئوریزه و توجیه می‌کردند. بدین ترتیب، کادرها در چنین شرائطی و به علت ناهمگونی و ضعف سیاسی ایدئولوژیک، حتی موفق نگردیدند به جمع‌بندی نظرات پراکنده درست خود بپردازند و نتوانستند صفوف خود را از گرایش‌های انحرافی و از عناصر نابابی که به خاطر هدف‌های اپورتونیستی و یافتن توجیهی برای کناره‌گیری بعدی خود در این حرکت شرکت بسته بودند، تصفیه کنند (اکثریت این عناصر و در واقع اکثریت جریان کادرها، پس از چندی به تدریج بطرز خود بخودی و عمدتاً از طریق کناره‌گیری، صفوف مبارزه را ترک نمودند). جریان نیافتن یک مبارزه اصولی و پی‌گیر سیاسی- ایدئولوژیک توسط جریان کادرها، باعث گردید که از طرفی نظرات درست سیستماتیزه و تدوین نگردد و با نظرات نادرست و مشی خرده‌بورژوائی "سازمان انقلابی" مبارزه صورت نگیرد و از طرف دیگر خود این جریان نیز در سطح تشکیلاتی عمدتاً در مرحله تخریب باقی بماند و در حرکت بعدی خود منشاء و تکیه‌گاه یک گرایش انحرافی در امر تشکل مارکسیست‌ها در خارج گردد. به طوری که پس از مدتی نفی سازمان انقلابی عملاً به صورت نفی هرگونه تشکل مارکسیستی در خارج از کشور در آمد. این تفکر که در پاره‌ای از کادرها به صورت

نطفه و در برخی به صورت شکل گرفته و سیستماتیک وجود داشت، در ادامه خود، در
عمل سیطره خود را بر روی کل جمع اعمال نمود."

گروه "کادر" ها در اعترافات خویش بیان می کنند که این گروه ضد سازمان و تشکیلات بوده، نقش رهبری نداشته، افرادی مایوس از دور و برش پراکنده شده، زیرا از روز نخست هدفی جز تخریب، بدون اندیشه به سازندگی و توجه به "نفی دیالکتیکی" پدیده نداشته است. این سازمان مبارزه ایدئولوژیک نکرده و علت جدا شدنش از "سازمان انقلابی" نیز "شورش و تخریب بی بند و بار و غیرمسئول" بوده که گروه "کادر" ها این بی بند و باری را "تئوریزه و توجیه می کردند". در یک کلام آنها انحلال طلب و سازمان برافکن بوده اند. پرسش این است که آیا چنین ملقمه خطرناکی که تنها هنرش تولید محصولات انحرافی و گمراه کننده بوده، ماهیتا کمونیستی است؟ یا خرده بورژوازی و اپورتونیستی؟ اگر کمونیستی نبوده است پس تمام مبارزه اش با پرچم "کمونیستی" در مبارزه برضد "اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران" که پرچمدارش به زعم آنها سازمان توفان بوده است، تنها می تواند مبارزه ای ارتجاعی و ضد کمونیستی بوده باشد. تمام فعالیت آنها حداقل از کنگره دهم کنفدراسیون جهانی برضد سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان چه به نام خودشان و چه به نام "سازمان دانشجویی آخن" تراکم یافته بود که خرابکارانه، مضر و به نفع هیئت حاکمه ایران و در خدمت تضعیف کنفدراسیون جهانی تمام شده است. این رهبران ضد حزب و ضد تشکیلات و مبتلا به "شورش بی بند و بار" در داخل کنفدراسیون جهانی، در همدوشی با جبهه ملی ایران "به مبلغ آتشین مشی شورشی عملیات مسلحانه چریکی" تبدیل شدند و با تبلیغ "نبرد مسلحانه خلق"، آتوریته طبقه کارگر را به دور انداخته و به زیر پرچم "آتوریته" چریک ها رفتند. آنها خود را به فراموشی زده اند که نخستین گروهی بودند که با انتشار نشریه "نبرد" توسط مهدی خانبابا تهرانی، به حمایت از خط مشی چریکی پرداختند. جبهه ملی ایران بعدا در این عرصه از ایشان پیشی گرفت. حال به سخنان خود آنها رجوع دهیم:

سند شماره ۲۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"... با آغاز این مبارزه، خیلی سریع تر از آنچه تصور می رفت پرده از روی نظرات واقعی عناصری که بدون اعتقاد به مواضع گروه به درون آن خزیده بودند برداشته و اینان که تا دیروز کتاب اول "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" را "ارگان" خود می دانستند، ناگهان به مبلغ آتشین مشی عملیات مسلحانه چریکی تبدیل شدند

و با تبلیغ این عملیات نظامی جدا از توده بعنوان "نبرد مسلحانه خلق" (!!!) و افتخار قرار گرفتن در زیر "آئوریته" آن و لم دادن در پشت جبهه این "نبرد مسلحانه" از نقطه مقابل مواضع مارکسیستی گروه سر در آوردند. و باز، بهمین دلیل می‌بینیم که پس از آشکار شدن کامل نظرات سیاسی-ایدئولوژیک آنها، در زمینه دانشجویی نیز ناگهان راه حل‌هایی کاملاً مغایر با گذشته و دقیقاً تابع این نظرات ارائه می‌دهند. در حقیقت، ایجاد زمینه چنین درگیری است که می‌تواند حتی در اختلاف به ظاهر جزئی (مثلاً در برخورد به این یا آن نیروی سیاسی خارج) دو دید ایدئولوژیک متضاد را نشان دهد و به عکس در شرائط فقدان چنین زمینه‌ای است که اختلافات اساسی ایدئولوژیک نیز می‌تواند به مثابه مسائل ثانوی جلوه‌گر شده و به همزیستی ادامه دهند."

در صفحات بعدی اعتراف می‌کنند که گروه آنها از انشعاب درون کنفدراسیون جهانی به دفاع برخاسته است و در نگارش این مطالب طوری گردش قلم را می‌گردانند که در خواننده این تصور ایجاد شود که گویا اینان حتی در همان روز نیز با تلاش‌ها و فعالیت‌های انشعاب‌گرانه و خرابکارانه درون کنفدراسیون جهانی مخالف بوده‌اند. حال آنکه تمام شواهد زنده و کتبی و تاریخی آن دوره نشان می‌دهد که تمام گروه "کادر"ها در تمام دوران انشعاب بدون استثناء، نه تنها از تمام فعالیت‌های انشعاب‌گرانه با حرارت دفاع می‌کردند، حتی از بیان سخنرانی‌های پلیسی و دروغ نیز به خاطر دامن زدن به انشعاب ابائی نداشتند. از جمله آقای مجید زربخش یکی از سرکردگان "کادر"ها که دشمنی دیرینه‌اش نسبت به سازمان م-ل توفان از همان بدو فعالیت‌هایش در خارج روشن بود، با بی‌پروائی در مجامع عمومی، بدون سند و مدرک و حتی با جعل سند، مدعی می‌شد که سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان هوادار تئوری ارتجاعی "سه دنیا"ست. طبیعتاً رفقای توفانی نمی‌توانستند با شناساندن خویش به ساواک در مجامع رسمی، نقاب از چهره این گفتارهای کذب بردارند. این در حالی بود که خود آقای مجید زربخش و دوستانش از هواداران تئوری ارتجاعی "سه دنیا" بودند و آنرا سرانجام با وحدت با حزب رنجبران رو کردند و ما در جای خود در این باره سخن خواهیم گفت:

سند شماره ۲۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"... این "تکامل چند روزه" را روشن ساخت. آنچه اینان پس از جدائی از گروه تبلیغ و دنبال می نمودند، در هیچ زمینه ای با آنچه ظاهراً در گروه پذیرفته بودند، وجه مشترکی نداشت. پس از تصفیه از گروه، برخورد آنان به تمام مسائل (از وظائف جنبش مارکسیستی ایران تا عملیات مسلحانه چریکی، از سوسیال امپریالیسم شوروی تا جمهوری توده ای چین، از جنبش سیاسی خارج تا مبارزات جنبش دانشجویی و صف بندی های درونی آن) یکباره با آنچه ظاهراً در تمام مدت وابستگی به گروه بدان اعتقاد داشتند، تفاوت اساسی یافت، در حالیکه این عناصر در تمام دورانی که در گروه بودند، نه تنها در مورد مجموع حرکت و نقطه نظرهای گروه، بلکه حتی در مورد این یا آن جنبه فعالیت و عملکرد گروه هیچ گاه مخالفتی نداشته اند. از طرف دیگر این "تحول" به هیچ وجه نمی تواند یکشبه انجام گیرد. بدین ترتیب اگر نخواهیم به خواب نما شدن و یا استحاله مذهبی آنها توسط نیروهای غیبی ماوراءالطبیعه معتقد باشیم (امری که خود آنان نیز بدلیل داشتن منافع اساسی در تظاهر به قبول ماتریالیسم، نمی توانند معتقد باشند) ناگزیر به این واقعیت می رسیم که این عناصر اپورتونیست جاه طلب نه به خاطر اعتقاد به حرکت و نقطه نظرهای سیاسی-ایدئولوژیک گروه، بلکه به منظور عملی ساختن هدف ها و ارضای امیال جاه طلبانه خود به گروه پیوسته بودند و پس از مواجهه قطعی با عدم امکان پیش برد هدف ها و پندارهای خویش ناگزیر این پرده به کنار زده شد و به همین سبب می بایستی به نوع دیگر و در جای دیگری در جهت اجرای مقاصد و ارضای آرزوها و امیال سرکوب شده خود بکوشند. این واقعیت آنچنان بارز و انکار ناپذیر است که خود آنان نیز با هیچ سفسطه ای نمی توانند آنرا تخطئه کنند و باز این همان واقعیتی است که بالاخره به الحاق سردسته جریان دوم (که به ویژه براساس قبول نقطه نظر ها و مواضع منعکس در کتاب اول "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" به گروه پیوسته بود و ظاهراً تا آخرین لحظه بدانها پایبند بود!) به آنان منتهی گردید.

جریان اول ظاهراً بعنوان مخالفت با برخی اقدامات گروه در زمینه دانشجویی آغاز گردید!! سپس در مدتی کوتاه شکل مخالفت با کل سیاست دانشجویی گروه در مقابله با حرکت انشعابگرانه (که تا آن لحظه و در تمام مراحل مورد تأیید کامل آنان بود) بخود گرفت و بالاخره با دامن گرفتن یک بحث جدی و شدید ناگهان در

فاصله‌های کمتر از چند روز به صورت مخالفت با حرکت و موجودیت گروه و نقطه نظرهای اساسی آن در زمینه‌های سیاسی-ایدئولوژیک تظاهر یافت!! بروز ناگهانی این شکاف عمیق و پرنشدنی گرچه در ابتدا غیر قابل فهم و غیر طبیعی به نظر می‌رسید، لیکن حرکات بعدی این عناصر پس از جدائی از گروه و تجلی آشکار خواست‌ها و نظرات واقعی آنها طبیعی و جبری بودن ..."

در این گفتار از اختلافات درونی خود که به دسیسه و حقه‌بازی و مخفی‌کاری همراه بوده است سخن می‌گویند که گویا یکی از این اختلافات بر سر برخورد به نیروهای درون کنفدراسیون جهانی و انشعاب درون کنفدراسیون بوده است. واقعیت ولی این است که اگر چنین اختلاف نظری در آن دوران در درون گروه "کادر"ها وجود داشته است، این اختلاف نظر هرگز در هیچ کجا بازتاب بیرونی نداشته است و مجموعه این گروه از خط‌مشی انشعابگرانه و نابودی کنفدراسیون جهانی دفاع کرده است. فرض کنیم گروهی در میان آنها وجود داشته که با انشعاب درون کنفدراسیون جهانی، تحمیل خط‌مشی چریکی، تحمیل شعار سرنگونی رژیم شاه به کنفدراسیون جهانی، تبدیل یک سازمان دانشجویی توده‌ای به حزب سیاسی برای کسب قدرت سیاسی، مسکوت گذاردن مبارزه علیه شوروی و کمیته مرکزی حزب توده ایران مخالف بوده است، چگونه است که این مخالفان با نظریه رفقای سابق خود که کنفدراسیون جهانی را به نابودی می‌کشاندند از در مبارزه درنیامده‌اند و تنها بر این انشعاب نظاره و سکوت کرده‌اند؟ آیا هراس داشتند که حقانیت نظریات سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان روشن شود و دوستان سابقشان افشاء گردند؟ آیا کینه به سازمان توفان تا این درجه قدرتمند بوده که آنها ترجیح داده‌اند به جای اعتراف به اشتباه خود و قرار گرفتن در کنار توفان مشاعرشان را از دست بدهند و در کنار کسانی قرار گیرند که از نابودی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی خرسند می‌شدند؟ سرانجام گروه "کادر"ها در این مبحث که مربوط به خرابکاری در درون کنفدراسیون و تحمیل مشی چریکی به آن است مقرر می‌آیند که:

سند شماره ۲۶ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"... تخطئه جنبش سیاسی و به ویژه جنبش مارکسیستی خارج، تبلیغ تسلیم ایدئولوژیک در برابر تئوری‌های خرده‌بورژوائی و مشی عملیات چریکی و بالاخره تلاش عبث جهت قرار دادن جنبش دانشجویی به زیر سیطره جنبش چریکی و یا

این یا آن سازمان انقلابی. گرچه این نظرات همچنان در زیر پرچم‌های مختلف و التقاط‌های غیرهم‌آهنگ و با عناوین گوناگون (از قبیل ضرورت قبول آتوریته این یا آن سازمان انقلابی، ضرورت قرار گرفتن در "پشت جبهه نبرد مسلحانه" و غیره) بیان می‌شود، معهذا علی‌رغم این تفاوت‌های ظاهری و گذرا در مضمون ضد تاریخی و در محتوای ضدمارکسیستی خود مشترکند. هم این اشتراک نظرات و هم کاراکتر اپورتونیستی این عناصر، در اعلام مواضع جدید(!) اینان که چندی پیش به صورت اعلامیه سه صفحه‌ای پخش گردید، با صراحت و روشنی کامل تجلی یافته است."

آنچه در اینجا پنهان شده است این است که رهبران این گروه که خود دارای دید التقاطی، سیاست لیبرالی بوده و روابط رفیق‌بازی و خانوادگی، سازش‌های مصلحتی و اپورتونیستی همراه با فریب کاری بر سبک کار آنها حکم می‌رانده است، مانع از آن می‌شدند که توده دانشجویان به حقایق پی ببرد و فریب "پشت جبهه نبرد مسلحانه چریکی" را نخورد.

اعترافات این گروه نوشداروی بعد از مرگ سهراب است. بعد از این که سیاست رویزیونیست‌ها در مورد کنفدراسیون جهانی به اجراء درآمد و نقشه‌های آنها عملی شد و کنفدراسیون متلاشی گردید، این اعترافات دیگر پشیزی ارزش ندارد و تنها برای تبریئه یک عده در مقابل گروه دیگر است. بیان این اعترافات دیگر ارزش عملی نداشته و نمی‌تواند تاریخ را به عقب برگرداند و تصحیح کند و تنها با منظور توجیه تاریخ زندگی "شرافتمندانه" این رهبران به نگارش درآمده است.

این اعتراف که "تلاش عبث جهت قرار دادن جنبش دانشجویی به زیر سیطره جنبش چریکی و یا این یا آن "سازمان انقلابی" همان انتقاداتی نیست که توفان به آن استناد می‌جست و اظهار می‌داشت که عده‌ای قصد دارند از کنفدراسیون جهانی دانشجویی، سازمانی در خدمت "پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی" ساخته و با سازمان توده‌ای دانشجویی را با خواست کسب قدرت سیاسی در منشورش به حزب سیاسی بدل کنند؟ اگر چنین است که بود آنوقت باید گروه "کادر" ها اگر ذره‌ای صداقت در کارشان وجود داشت باید اعتراف می‌کردند که حق با نظریات سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان بود و نه اینکه مسئله را طوری بچرخانند که گویا خود آنها در آخر کار حق داشته‌اند.

یادآوری تاریخی زیر ضرورت دارد که طرح مسئله قبول "آتوریته" جنبش چریکی به صورت مشخص در بعد از انشعاب در کنفدراسیون جهانی مشترک مطرح شد. ولی در همان زمان مشاجرات درون کنفدراسیون جهانی مشترک روشن بود که هدف از تحمیل مشی چریکی به کنفدراسیون ایجاد یک

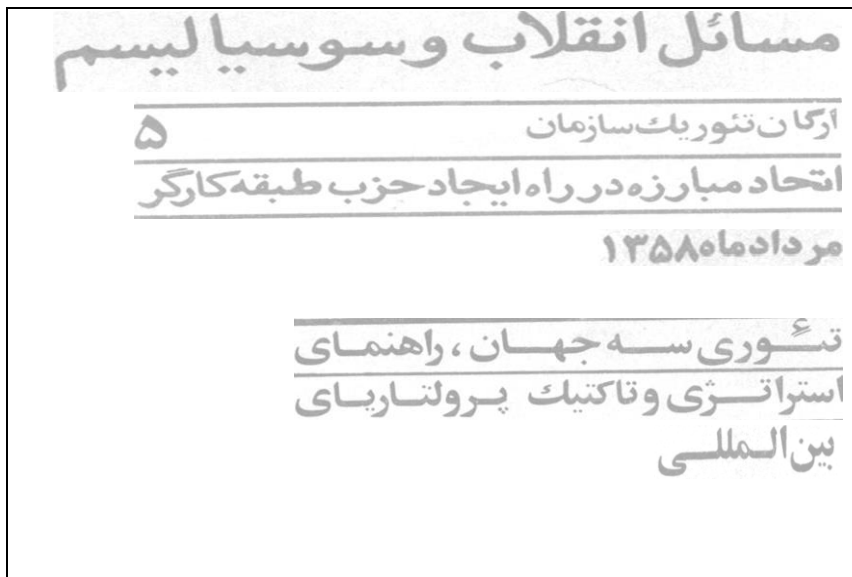
"پشت جبهه نبرد مسلحانه" در خارج از کشور بود. این امر را هم فدائیان و هم مجاهدین در پیام‌های خویش به کنگره کنفدراسیون جهانی رسماً ایراد کرده بودند و امر سرّی نبود.

در این مبارزه جبهه ملی ایران، گروه "کارگر"، گروه "کادر"ها و خط میانه در یک طرف این مبارزه و سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان و "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در طرف دیگر جبهه این مبارزه قرار داشتند. و برای این که گروه "کادر"ها فراموش نکرده باشد، یادآوری می‌کنیم آنها جبهه‌ای را که از خط‌مشی و خصلت‌های سنتی کنفدراسیون جهانی و وحدت کنفدراسیون و توده‌ای بودن این سازمان دفاع می‌کرد، "خط راست" و گروهی را که هوادار خط‌مشی چریکی، تبدیل کنفدراسیون به حزب سیاسی با قبول خواست کسب قدرت سیاسی، نزدیکی به شوروی و کمیته مرکزی ضدخلقی حزب توده ایران بود، "خط رزمده" نام نهاده بودند. پس این ادعا که گویا گروه "کادر"ها در زمان انشعاب خودش از کنفدراسیون جبهه ملی ایران و بقایای "خط رزمده" با یک اقدام نامنتظره و غافگیرکننده روبرو شده و بعداً به نیات جبهه ملی ایران و گروه‌های چریکی برای استقرار سیطره خود بر کنفدراسیون جهانی پی برده است، واقعیت ندارد. آنها از همان بدو آغاز مبارزه بر ضد استقرار خط‌مشی و نظریات چریکی در کنفدراسیون جهانی در کنار جبهه ملی ایران و خط میانه قرار داشته از این سیاست لجوجانه و مستمر دفاع می‌کردند. دلیل این تغییر نظر بعدی آنها که امروزه در اسناد انتقاد از خود خویش به آنها استناد می‌کنند، این است که گروه‌های چریکی حاضر نشدند رهبری آنها را در کادر رهبری خود بپذیرند و مقامی در خور رویاهای آنها در درون این سازمان‌ها در اختیارشان بگذارند. از آن تاریخ، که دیگر به بعد از انشعاب درون کنفدراسیون جهانی مشترک مربوط می‌شود، گروه "کادر"ها بنای مخالفت با جبهه ملی ایران را گذارد و یادشان آمد که نمی‌توانند "آئوریته" چریکی گروه‌هائی را بپذیرند که آنها را دیگر به درونشان برای مشارکت در امر رهبری راه نداده بودند.

گروه "کادر"ها حتی در نگارش تاریخ واقعی خود برای آموزش نسل آینده در مورد چگونگی مبارزه در درون کنفدراسیون جهانی نیز صداقت از خود نشان نداده‌اند.

گروه تفرقه افکن و انحلال طلب "کادر" ها

سند شماره ۲۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم



در این مختصر ما به نظریات گروه "کادر" ها می‌پردازیم که برخلاف سخنرانی‌های غرای رهبران در سمینارهای کنفدراسیون جهانی در مخالفت با تئوری "سه دنیا" در خفا به این تئوری اعتقاد داشتند و مبلغ آن بودند. همانگونه که در صفحات قبل بیان کردیم هدف از این بررسی این است تا خواننده متوجه گردد که کسانی با این نظریات و دیدگاه‌ها چه نظریاتی می‌توانستند در کنفدراسیون دانشجویی داشته باشند و هر آنچه برخلاف آن امروزه می‌گویند جعلی و آرایش تاریخ کنفدراسیون در خدمت مقاصد ناسالیشان است.

"... مقاله حاضر به بررسی تئوری علمی مائوتسه دون در مورد "تقسیم به سه

جهان" اختصاص دارد. این تئوری که یک جمع‌بندی علمی از واقعیت عینی مبارزه

طبقاتی در اوضاع کنونی و در سطح بین‌المللی است، محصول سنتز تضادهای اساسی جهان معاصر، با توجه به تغییر و تحولاتی که این تضادها در دو دهه اخیر دستخوش آن گردیده‌اند، می‌باشد. این تئوری به منزله استراتژی جنبش کمونیستی بین‌المللی، دشمنان اصلی خلق‌ها و عاملین اصلی جنگ و تجاوز (دو ابر قدرت یا "جهان اول")، نیروهای اصلی مبارزه علیه امپریالیسم، کولونیالیسم و هژمونیسیم (خلق‌ها و ملل تحت ستم جهان سوم) و همچنین نیروهای ذخیره یا بینابینی (کشورهای امپریالیستی اروپا و ژاپن یا "جهان دوم") را بطرز علمی مشخص کرده و جهت وارد آوردن ضربه‌های اصلی را به پرولتاریا و خلق‌های جهان نشان می‌دهد. این تئوری درعین حال تاکتیک تحقق این استراتژی را در مرحله کنونی، یعنی در مرحله‌ای که طی آن خطر جنگ جهانی سوم از جانب دو ابر قدرت و به ویژه از جانب سوسیال امپریالیسم شوروی فزونی می‌یابد، تعیین نموده و بدین منظور ایجاد یک جبهه واحد هرچه سریع‌تر را که در مرکز آن کشورهای سوسیالیستی و پرولتاریای بین‌المللی قرار دارند، علیه سیادت‌طلبی و جنگ‌افروزی دو ابر قدرت و به ویژه ابر قدرت شوروی توصیه می‌نماید. این تئوری که نخستین بار توسط مائوتسه دون در فوریه ۱۹۷۴ مطرح گردید، در گزارش به یازدهمین کنگره حزب کمونیست چین بطرز مشروح ارائه گردید و مورد تصویب قرار گرفت. این تئوری به طوری که خواهیم دید، در عین انطباق با مجموعه تفکر، اسلوب، شیوه برخورد و تحلیل مائوتسه دون از تضادها و اوضاع مشخص، نتیجه یک آزمایش طولانی حزب کمونیست چین در تئوری و عمل مبارزه طبقاتی در سطح بین‌المللی است."

گروه "کادر"ها در مرداد ماه ۱۳۵۸ یعنی حدود شش ماه بعد از انقلاب بهمن سال ۱۳۵۷ که زمینه همکاری آنها با هیأت حاکمه ایران به وجود آمده بود، به انتشار نظریاتی در دفاع از تئوری ارتجاعی "سه جهان" دست زدند که از مدت‌ها قبل آنرا در مخیله خویش پرورانده بودند. آنها در همان زمان که سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را به دروغ، به پیروی از تئوری "سه دنیا" متهم می‌کردند، در خفا خود را با این تئوری مسلح می‌ساختند تا نقش منفی و مخرب خویش در جنبش کمونیستی و دموکراتیک را به عرش اعلی برسانند. همان کسانی که به ویژه "سازمان انقلابی" حزب توده ایران را به حمایت از سیاست "مستقل و ملی شاه" معرفی می‌کردند و این سیاست آنها را ناشی از پذیرش

تئوری ارتجاعی "سه دنیا" دانسته و برای منفرد کردن آنها در کنفدراسیون جهانی خواهان رواج "هیستری ضد شاه" و درج سرنگونی رژیم شاه در منشور کنفدراسیون جهانی بودند، همان کسانی که مبارزه با تئوری ارتجاعی "سه دنیا" را وسیله‌ای کردند تا به استدلالات خویش برای تغییر منشور کنفدراسیون جهانی قوت بخشند، حال خلاف سخنان سابق خویش را برزبان می‌آوردند و استدلال می‌کنند که چرا دفاع از حکومت‌های ارتجاعی "جهان سوم" در جبهه جهانی ضد سوسیال‌امپریالیسم شوروی خالی از اشکال بوده و عکس این نظریه تروتسکیستی است. به یکباره "سازمان انقلابی" حزب توده ایران که بر اساس این اعتقادات همدست محمدرضا شاه و سرکرده "خط راست" در کنفدراسیون جهانی بود، برای رهبران گروه "کادر"ها در قالب حزب رنجبران ایران به صورت سازمانی کمونیستی و انقلابی از کار در آمد. حال به استدلالات جدید این حضرات که معلوم نیست کی و به چه علت به آنها نازل شده است توجه کنید:

سند شماره ۲۷ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"... بهمین جهت، ما بحث خود را در مورد جهان سوم نه از مجادله بر سر رابطهٔ خلق و کشور، بلکه از بحث اساسی در مورد نیروی عمدهٔ انقلاب ضدامپریالیستی آغاز کردیم و اساس اختلاف را در این زمینه روشن ساختیم. حال که اساس اختلاف روشن شده است، ضروری می‌دانیم به مسألهٔ کشورها و مبارزهٔ علیه هژمونیسیم و برای استقلال بپردازیم.

۱ - مخالفین تئوری سه جهان مدعی اند که "کشور" مفهوم دیگری مگر "رژیم حاکم" بر کشور یا به عبارت دیگر "هیات حاکمه" یک کشور را ندارد. این ادعای مخالفین تئوری سه جهان مانند سایر ادعاهای آنها برهیچ استدلال اصولی و جدی استوار نبوده و تنها در خدمت این سفسطه است که خلق‌های انقلابی و رژیم‌های وابستهٔ ارتجاعی را با هم مساوی قرار دهد تا بتواند بدانوسیله این اصل را که "خلق‌ها و کشورهای جهان سوم نیروی اصلی مبارزه علیه امپریالیسم، کولونیالیسم و هژمونیسیم‌اند" نفی کند. در ادبیات مارکسیستی، واژهٔ کشور دارای معنی و مفهوم مشخص سیاسی و طبقاتی بوده و در شرائط تاریخی گوناگون بکرات مورد استفاده پیشوایان پرولتاریا قرار گرفته است. مارکس در تدوین اسناد نخستین بین‌الملل کارگری در زمینهٔ سیاست خارجی پرولتاریا، استالین در جریان تدارک جبههٔ

صلح و در جنگ ضدفاشیستی و مائوتسه دون در ارتباط با جبهه مقاومت ضد ژاپنی، هرکدام در شرایط خاص خود از این مقوله در تحلیل تضاد عمده استفاده کرده‌اند. مائوتسه دون این مقوله را برزمینه مطالعه تکامل تضادها در رساله خود، "درباره تضاد"، بطرز دقیقی مورد مطالعه قرار داده است. در این رساله مائوتسه دون حالات مختلف تشکیل تضادهای عمده و اساسی را در ارتباط با تغییرات در سیاست امپریالیسم و ارتجاع بررسی می‌کند. طبق تحلیل مائوتسه دون، بر حسب اینکه امپریالیسم خارجی در سیاست خود در قبال کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، شیوه غیر مستقیم، شیوه مستقیم و یا شیوه تجاوز آشکار و اشغال نظامی را اتخاذ کند، تضاد عمده نیز در سه وجه مختلف ظاهر می‌شود:

تضاد میان خلق و ارتجاع داخلی (در حالت اول)

تضاد میان خلق از طرفی و ارتجاع داخلی و امپریالیسم حامی آن از طرف دیگر (در حالت دوم) و تضاد میان مجموع کشور مورد تجاوز قرار گرفته و امپریالیسم تجاوزگر (در حالت سوم).

در این حالت سوم است که مائوتسه دون مقوله "کشور" را مورد استفاده قرار می‌دهد، او در این باره می‌گوید:

"موقعیکه امپریالیسم علیه چنین کشوری به جنگ تجاوزکارانه دست می‌زند، طبقات مختلف آن کشور، باستثنای مشت ناچیزی خائنین به ملت، می‌توانند موقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیسم با یکدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیسم و این کشور، به تضاد عمده بدل می‌شود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور (منجمله تضاد عمده یعنی تضاد بین نظام فئودالی و توده‌های عظیم مردم) موقتاً بردیف دوم می‌روند و جنبه تبعی بخود می‌گیرند."

بطوریکه می‌بینیم مفهوم کشور در ارتباط با ترکیب طبقاتی آن از طرفی و شرایط مشخص تاریخی از طرف دیگر روشن می‌شود. در مورد بالا کشور به معنی یک طبقه خاص از ملت نبوده، بلکه ناظر بر مجموعه طبقاتی است که بر اساس منافع مشترک خود در شرایط ویژه‌ای (تهاجم و تجاوز خارجی) در یک جبهه واحد قرار گرفته‌اند. این وضعیتی است که تاریخ بارها نظایر آنرا به وجود آورده است. مثلاً در جنگ ضدفاشیستی (جنگ دوم جهانی) جبهه مقاومت، تنها پرولتاریا و خلق‌های

انقلابی کشورهای اروپا را که توسط ارتش نازی اشغال شده بودند در بر نمی‌گرفت، بلکه حتی بخش مهمی از بورژوازی امپریالیست این کشورها را نیز که منافع خود را در برابر تهاجم فاشیسم در خطر می‌دیدند، شامل می‌شد. در آن مقطع مشخص تاریخی، تمام طبقات ملت، باستانی بخش ناچیزی از بورژوازی (جناح تسلیم‌طلب آن) در جبهه مقاومت ضد نازی متحد شده بودند. همچنین بود وضعیت چین در جنگ مقاومت ضد ژاپنی (البته در مورد چگونگی این جبهه و مناسبات درونی آن ما در بخش آینده گفتگو خواهیم کرد. روشن است که ایجاد چنین جبهه‌ای به هیچ وجه به معنی سازش و صرف‌نظر کردن از اصول درک نمی‌گردید). طبیعی است که در شرایطی نظیر شرایط فوق، اولاً طبقات مختلف کشور هر کدام بر اساس منافع خاص خود با خطر تجاوز خارجی مقابله می‌کنند. و ثانیاً تنها توده‌های انقلابی خلق و پرولتاریای انقلابی، مبارز ثابت قدم و واقعی علیه تجاوز خارجی است، اما این امر در این حقیقت که تمام کشور و منجمله بورژوازی حاکم و یا بخشی از آن به حکم منافع اساسی خود ناگزیر به مقابله با دشمن تجاوزگر خارجی است، تغییری ایجاد نمی‌کند."

به این ترتیب همدستی با رژیم جمهوری اسلامی که مبنای آن اعتقاد به تئوری "سه دنیا" بود، در دستور کار حزب رنجبران ایران قرار گرفت. زیرا حکومت وقت ایران متعلق به "جهان سوم" بود که همراه با امپریالیسم اروپا "جهان دوم" متحد حزب رنجبران ایران محسوب می‌شد. البته بعد از شکست انقلاب ایران مجدداً رهبران حزب رنجبران دست به انتقاد از خود زده و تئوری "انقلابی سه جهان" را نادرست خوانده و آنرا ارتجاعی ارزیابی کردند. حال جا داشت که اعضاء و رهبران این تشکل‌ها در نزد حزب کار ایران (توفان) از اتهاماتشان پوزش بخواهند و به ویژه رهبران "کادر"ها در مورد سیاست تفرقه افکنانه‌شان در کنفدراسیون جهانی تجدید نظر کرده و تاریخ کنفدراسیون جهانی را برای آموزش نسل جوان ایران دقیق بنویسند و نه آنکه جعلیات درون آن را مجدداً تأیید کنند. این مجموعه بقدری فاسد است که هرگز نمی‌شود انتظار معجزه‌ای از آن را داشت.

خلاصه کنیم گروه "کادر"ها بر اساس اعتقادات نظری‌اش هوادار تبدیل کنفدراسیون دانشجویی به حزب سیاسی بود، آنها در کنفدراسیون جهانی از تحمیل خط‌مشی چریکی به سیاست کنفدراسیون جهانی حمایت بی‌دریغ می‌کردند. آنها در مورد برخورد به جمهوری توده‌ای چین نوسان داشتند ولی از

سفر اشرف به چین دفاع کرده، در سخن‌پراکنی‌های نخست خود بر ضد نشریه "هومانیتیه روژ" در فرانسه که هوادار نظریه "سه دنیا" بود به مبارزه پرداختند ولی بعداً مدافع این نشریه و تئوری "سه دنیا" شدند. بر اساس این مبانی است که می‌توان خط‌مشی این گروه را مورد ارزیابی قرار داد.

ارزیابی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در باره ماهیت یک سلسله از سازمان‌های موجود

"سازمان انقلابی"، مجاهدین خلق، چریک‌های فدائی خلق، سازمان انقلابیون کمونیست (اتحادیه کمونیست‌ها)، گروه "کادر"ها

حال جا دارد که نظر سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را که سندی غیرقابل انکار و ثبت شده در تاریخ است برای اطلاع خوانندگان منتشر کنیم و تحلیل توفان را روشن گردانیم. بر اساس این تحلیل برای سازمان توفان واضح بود که سازمان‌های زیرین به اتخاذ چه مواضع سیلاسی در کنفدراسیون جهانی متوسل می‌گردند.

در نشست ۱۹۷۳/۱۱/۰۳ هیات مرکزی توفان مسئله برخورد به تحولات سازمان‌های موجود تهیه شده در سند مورخ ۱۹۷۳/۱۰/۱۱ را مورد بحث قرار داد و مضمون آنرا تأیید کرد.
سند شماره ۲۸ دفتر اسناد ضمیمه فصل دهم

"هئیت مرکزی در جمعه ۱۹۷۳/۱۰/۱۱ ماهیت یک سلسله از سازمان‌هایی را که یا خود را صریحاً منتسب به مارکسیسم-لنینیسم می‌دانند و یا گهگاه، از مارکسیسم-لنینیسم سخن می‌گویند مورد بحث قرار داد و بنتایج زیرین رسید:

۱ - در مورد سازمان انقلابی، بارها در طی مقالات، قطعنامه و جزوه "نمونه منفی" نظر داده شده است. اینک مدتی است که تغییری در روش این سازمان به چشم می‌خورد. پس از خیانت کورش لاشائی، سازمان انقلابی به تدریج از مشی عمومی چپ روانه به مشی عمومی محتاطانه‌ای که می‌توان آن را راست روانه نامید گرائیده است. در درون کنفدراسیون روشی صحیح تر و سالم‌تر از گروه‌های دیگر مانند جبهه ملی و کادرها در پیش دارد و به سازمان ما تمایل همکاری نشان می‌دهد.

این تغییرات ممکن است ناشی از ضعیف شدن این سازمان و کوشش وی در جهتبه دست‌آوردن تکیه‌گاه باشد و حتی ممکن است ادامه همان نقشه‌های

خراکارانه و تفرقه‌افکنانه کورش لاشائی منتهی در لباس جدید باشد. احتمال اینکه افراد با حسن نیتی در جستجوی راه صحیح برآمده باشند نیز منتفی نیست. وظیفه سازمان ماست که با هشیاری کامل با این سازمان برخورد کند و در شرایط کنونی که گروه‌ها و سازمان‌های مختلفی در کنفدراسیون به مبارزه بر علیه سازمان ما برخاسته‌اند می‌توان از تمایل سازمان انقلابی به همکاری استفاده کرد مشروط بر اینکه از این حیث به مشی عمومی و وجهه سازمان ما زیانی وارد نیاید.

تجدید نظر در قضاوت‌های گذشته ما نسبت به سازمان انقلابی وابسته به نتایج آزمایش‌های او در عمل خواهد بود.

۲ - در مورد گروه "مجاهدین خلق" باید گفت که این گروه اگر چه از مارکسیسم - لنینیسم هم صحبت می‌کنند به هیچ وجه دارای ماهیت مارکسیستی - لنینیستی نیست. این گروه می‌خواهد ماتریالیسم را از دیالکتیک جدا کند و مارکسیسم را با مذهب در یک جا جمع کند. این روش هر قدر هم با حسن نیت توأم باشد روش فریبده‌ای است زیرا که افراد تشنه مارکسیسم - لنینیسم را به سوی سراب می‌کشاند. از طرف دیگر این گروه هیچگونه موضع گیری درباره مسائل بین‌المللی در مورد انترناسیونالیسم پرولتری ندارد. از آنجا که این گروه دارای ماهیت انقلابی و ضدامپریالیستی است سازمان ما وظیفه دارد که از کلیه وسایل برای نزدیکی با او و جلب همکاری او و کوشش برای ارائه طریق به او استفاده کند. انتقاد از خطاهای ایدئولوژیک او نیز باید در موقع خود انجام گیرد. روش ما با این گروه روش وحدت و مبارزه است، مبارزه به قصد وحدت در جبهه واحد بر علیه استبداد و استعمار.

۳ - گروه چریک‌های فدائی خلق اگر چه خود را به مارکسیسم نیز منتسب می‌دارد و اگر چه گروهی انقلابی و مصمم به نبرد با دشمن است پایه مشی مارکسیستی - لنینیستی ندارد. روش او در مبارزه مسلحانه نیز نه بر اندیشه مائوتسه دون، بلکه بر کاستریسم و گواریسیم مبتنی است. عدم اعتقاد او به لزوم حزب طبقه کارگر در مبارزه مسلحانه، و اعتقاد او به رهبری روشنفکران از همین جا سرچشمه می‌گیرد. وظیفه سازمان ما تأیید جنبه انقلابی این گروه، انتقاد از نظرات ناصحیح آن، و کوشش در روشن ساختن آن و سوق آن به مواضع مارکسیستی - لنینیستی است.

- ۴ - گروه کمونیست‌ها به طور کلی در مطبوعات از سایر گروه‌ها و سازمان‌ها به مواضع مارکسیستی-لنینیستی نزدیک‌تر است. ولی هنوز مدارک و واقعیات کافی برای ارزیابی دقیق ماهیت این گروه در دست نیست. سازمان ما خواهد کوشید که با نمایندگان آنها تماس بگیرد و به مذاکره بپردازد و در صورتی که آنها به حملات خود به سازمان توفان ادامه ندهند روش انتقادی ما نسبت به آنها دوستانه خواهد بود.
- ۵ - گروهی که نام خود را کادرها گذاشته است گروهی سازمان برافکن و پرووکاتوراست. وظیفه سازمان ما مبارزه با آنها و افشاء مواضع فتنه‌انگیزانه آن است."

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان بر اساس تحلیل بالا از این سازمان‌ها، درجه همکاری خود با آنها را تعیین و بر اساس آن رفتار کرد.

پایان جلد چهارم

